ترجمه فارسى

**اللؤلؤ و المرجان**

جلد اوّل

مؤلف:   
محمّد فؤاد عبدالباقی

مترجم:

ابوبکر حسن‌زاده

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان (جلد اول) | | | |
| **عنوان اصلی:** | اللّؤلؤ والمرجان فيما اتّفق عليه الشّيخان | | | |
| **مؤلف:** | محمّد فؤاد عبدالباقی | | | |
| **مترجم:** | ابوبکر حسن‌زاده | | | |
| **موضوع:** | **حدیث و سنت -** **متون احادیث - احادیث نبوی** | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc438995068)

[مقدّمه مترجم 1](#_Toc438995069)

[مقدّمه مؤلّف 13](#_Toc438995070)

[مقدّمه 23](#_Toc438995071)

[باب 1: سخت گیرى در دروغ بستن بر پیغمبر ج 23](#_Toc438995072)

[فصل اوّل: درباره ايمان 25](#_Toc438995073)

[باب 1: ایمان چیست؟ و بیان خصوصیات ایمان 25](#_Toc438995074)

[باب 3: بیان نمازهایى که یکى از ارکان اسلام مى‌باشند 26](#_Toc438995075)

[باب 5: بیان ایمانى که انسان به وسیله آن وارد بهشت خواهد شد 27](#_Toc438995076)

[باب 6: پیغمبر ج مى‌فرماید: اسلام بر پنج اصل بنا گردیده است 28](#_Toc438995077)

[باب 7: امر به ایمان به خدا و پیغمبر و مقررات دین و دعوت دیگران به سوى آن 29](#_Toc438995078)

[باب 8: امر به جنگ با مردم تا زمانى است که به وحدانیت خدا و رسالت محمّد اعتراف مى‌کنند 31](#_Toc438995079)

[باب 9: اوّلین مرحله ایمان گفتن کلمه لا اله الّا الله است 33](#_Toc438995080)

[باب 10: کسی که با ایمان قاطع و خالى از شک بمیرد به بهشت مى‌رود و سوختن او بر آتش دوزخ حرام است 34](#_Toc438995081)

[باب 12: ایمان داراى شعبه‌هاى متعدد است 37](#_Toc438995082)

[باب 14: بیان برترى بعضى از خصلت‌هاى اسلام بر بعضى دیگر و اینکه کدام خصلت اسلامى برتر است 38](#_Toc438995083)

[باب 15: بیان خصلت‌هایى که هرکس متصف به آن‌ها باشد لذّت ایمان را درک خواهد کرد 38](#_Toc438995084)

[باب 16: واجب است که پیغمبر ج را از خانواده و پدر و مادر و تمام مردم بیشتر دوست داشت 39](#_Toc438995085)

[باب 17: یکى از خصلت‌هاى ایمان این است که آنچه را براى خودتان دوست دارید براى مسلمانان نیز دوست داشته باشید 39](#_Toc438995086)

[باب 19: تشویق به احترام گذاردن به همسایه و مهمان و گفتار نیک یا سکوت، که هر یک از این‌ها جزو ایمان مى‌باشند 39](#_Toc438995087)

[باب 21: برترى بعضى از ایمان‌داران بر بعضى دیگر در ایمان و برترى اهل یمن بر دیگران 42](#_Toc438995088)

[باب 22: بیان اینکه اصل و اساس دین بر نصیحت و اخلاص است 44](#_Toc438995089)

[باب کم شدن إیمان به وسیله گناه و نبودن إیمان کامل در گناهکار 44](#_Toc438995090)

[باب 23: بیان خصوصیات و صفات منافق 45](#_Toc438995091)

[باب 24: بیان چگونگى ایمان کسى که به برادر مسلمان خود نسبت کفر دهد و به او بگوید کافر 46](#_Toc438995092)

[باب 25: چگونگى ایمان کسى که از نسبت دادن خود به کسى که مى‌داند پدر اوست خوددارى مى‌کند 47](#_Toc438995093)

[باب 26: بیان این فرموده پیغمبر ج: دشنام و ناسزا گفتن به مسلمان خروج از دستور دین است و جنگ با مسلمان از صفات کافر است 48](#_Toc438995094)

[باب 27: بیان این حدیث پیغمبر ج: بعد از من به کفر نگروید و گردن همدیگر را با شمشیر نزنید 48](#_Toc438995095)

[باب 30: در مورد کفر کسانى که مى‌گویند: ماه و ستارگان باران را براى ما نازل مى‌کنند 49](#_Toc438995096)

[باب 32: ناقص شدن ایمان به واسطه نقصان عبادت 50](#_Toc438995097)

[باب 34: ایمان به خدا از بزرگترین اعمال است 52](#_Toc438995098)

[باب 35: بیان اینکه شریک قراردادن براى خدا بزرگترین گناه است و بیان گناههاى کبیره‌اى که بعد از شرک قرار دارند 54](#_Toc438995099)

[باب 36: بیان گناه‌هاى کبیره و بزرگترین آن‌ها 54](#_Toc438995100)

[باب 38: کسى که بمیرد و براى خدا شریک قرار نداده باشد سرانجام داخل بهشت مى‌شود 56](#_Toc438995101)

[باب 39: حرام بودن کشتن کافر بعد از گفتن کلمه لا اله الّا الله 58](#_Toc438995102)

[باب 40: پیغمبر ج گفت: کسى که علیه ما (اسلام) اسلحه بردارد از ما نیست 59](#_Toc438995103)

[باب 42: حرام بودن سیلى زدن به صورت، و پاره کردن یقه و پیراهن، و فریاد و زارى کردن به شیوه جاهلیت (به هنگام وارد شدن بلا و مصیبت) 60](#_Toc438995104)

[باب 43: بیان سخت‌گیرى در تحریم نمامى و سخن چینى 61](#_Toc438995105)

[باب 44: بیان سخت گیرى در تحریم بلندنمودن دامن و شلوار و پیراهن به عنوان غرور و تشدید در تحریم منّت گذاشتن در مقابل بخشش، و سخت گیرى در تحریم فروختن کالا با قسم، و بیان سه نفرى که خداوند در قیامت با آنان سخن نمى‌گوید و به ایشان توجّه نمى‌فرماید 61](#_Toc438995106)

[باب 45: بیان تشدید در تحریم خودکشى و اینکه انسان به هر وسیله‌اى خود را بکشد در جهنم نیز به آن وسیله عذاب داده مى‌شود، و جز مسلمان کس دیگرى وارد بهشت نخواهد شد 62](#_Toc438995107)

[باب 46: سخت گیرى در تحریم خیانت در اموال غنیمت و هر مال دیگرى و اینکه به جز افراد مؤمن کسى داخل بهشت نخواهد شد 66](#_Toc438995108)

[باب 51: آیا انسان به خاطر کارهایى که در دوران جاهلیت و قبل از اسلام انجام داده است مؤاخذه مى‌شود؟ 67](#_Toc438995109)

[باب 52: اسلام و هجرت در راه خدا و حج، گناهان پیش از خودشان را از بین مى‌برند 68](#_Toc438995110)

[باب 53: حکم عمل خیرى که کافر قبل از مسلمان‌شدنش انجام داده است 69](#_Toc438995111)

[باب 54: ایمان درست و اخلاص در آن 69](#_Toc438995112)

[باب 56: گذشت و صرف نظر خداوند از وسوسه‌هایى که بر قلب مى‌گذرند در صورتی که در قلب استقرار نیابند 70](#_Toc438995113)

[باب 57: هرگاه انسان قصد خیرى داشته باشد ثواب آن برایش نوشته مى‌شود امّا اگر قصد بدى داشته باشد و انجام ندهد گناه محسوب نمى‌شود 70](#_Toc438995114)

[باب 58: وسوسه در ایمان و دعایى که باید به هنگام پیدایش آن خوانده شود 71](#_Toc438995115)

[باب 59: کسى که با قسم دروغ حق مسلمانى را ضایع کند به آتش دوزخ مجازات مى‌شود 72](#_Toc438995116)

[باب60: بیان دلیل اینکه کسى که بخواهد مال کسى را به ناحق بگیرد، خونش مباح است و اگر کشته شود به دوزخ مى‌رود، و اگر صاحب مال به خاطر دفاع از حق خود کشته شود، شهید است 73](#_Toc438995117)

[باب 61: حاکمان، مدیران و سرپرستانى که به مردم و افراد زیردست خود ظلم مى‌کنند سزاوار دوزخ هستند 73](#_Toc438995118)

[باب 62: از بین رفتن امانت و ایمان در بعضى دل‌ها و وارد شدن فتنه و فساد به آن‌ها 74](#_Toc438995119)

[باب 63: اسلام که آمد غریب بود و در آینده نیز به حالت غربت بر مى‌گردد، و ایمان در بین دو مسجد (مکه و مدینه) جمع مى‌گردد 75](#_Toc438995120)

[باب 65: بیان جایز بودن پنهان کردن ایمان براى کسى که با آشکار کردن آن دچار بلا و مصیبت مى‌شود 77](#_Toc438995121)

[باب 66: دلدارى دادن به اشخاص ضعیف الایمان، چون که ایمانشان ضعیف است باید تقویت شوند، و اینکه بدون دلیل قاطع نباید به طور حتمى براى کسى ادّعاى ایمان نمود 78](#_Toc438995122)

[باب 67: افزایش اطمینان قلبى به واسطه دلایل روشن و آشکار 79](#_Toc438995123)

[باب 68: واجب بودن ایمان به رسالت محمّد ج بر همه مردم و منسوخ شدن تمام ادیان به واسطه دین محمّد 81](#_Toc438995124)

[باب 69: نازل شدن عیسى بن مریم و پیروى او از شریعت پیغمبر ما محمّد ج 82](#_Toc438995125)

[باب 70: زمانى که خداوند متعال ایمان را در آن قبول نخواهد کرد 83](#_Toc438995126)

[باب 71: شروع شدن وحى به سوى پیغمبر ج 84](#_Toc438995127)

[باب 72: اسراء پیغمبر ج (از مسجد الحرام به مسجد الأقصى) و معراج او به آسمان‌ها و فرض شدن نمازها 89](#_Toc438995128)

[باب 73: درباره عیسى مسیح پسر مریم و مسیح دجّال 98](#_Toc438995129)

[باب 74: در مورد سدرة المنتهى 100](#_Toc438995130)

[باب 75: معنى این آیه: (همانا او را یکبار دیگر دیده است). آیا پیغمبر ج در شب معراج خداوند را دیده است؟ 100](#_Toc438995131)

[باب 78: اثبات اینکه مسلمانان در آخرت پروردگار خود را مى‌بینند 101](#_Toc438995132)

[باب 79: شناختن طریق رؤیت ذات الله 102](#_Toc438995133)

[باب 80: اثبات شفاعت و بیرون آمدن یکتاپرستان از دوزخ 110](#_Toc438995134)

[باب 81: آخرین نفرى که از دوزخ بیرون مى‌آید 111](#_Toc438995135)

[باب 82: کمترین، و پایین‌ترین مقام در بهشت 112](#_Toc438995136)

[باب 84: پیغمبر ج شفاعتش را براى امّتش در قیامت نگه مى‌دارد 120](#_Toc438995137)

[باب 87: درباره فرموده خداوند: (قوم نزدیک خود را از عذاب خدا بترسان) 121](#_Toc438995138)

[باب 88: شفاعت پیغمبر ج براى ابوطالب و تخفیف عذاب او به واسطه شفاعت پیغمبر 122](#_Toc438995139)

[باب 89: کم عذاب‌ترین اهل دوزخ 123](#_Toc438995140)

[باب 91: دوستى و محبّت با ایمان‌داران و دورى و برائت از غیر آنان 124](#_Toc438995141)

[باب 92: داخل شدن جماعتى از مسلمانان به بهشت بدون حساب و عذاب 124](#_Toc438995142)

[باب 94: دستور خداوند به آدم که از هر هزار نفرى که در دوزخ هستند نهصد و نود و نه نفر را بیرون بیاورد 129](#_Toc438995143)

[فصل دوم: درباره طهارت و پاكى 131](#_Toc438995144)

[باب 2: واجب بودن طهارت و پاکى براى انجام نماز 131](#_Toc438995145)

[باب 3: صفات و شرایط وضو، و معرّفى وضوى کامل 131](#_Toc438995146)

[باب 7: در مورد چگونگى وضوى پیغمبر ج 132](#_Toc438995147)

[باب 8: سنّت است که با چند مشت آبى که تعدادش فرد باشد بینى تمیز شود و محل خروج نجاست با سنگ‌هاى فرد تمیز گردد 132](#_Toc438995148)

[باب 9: واجب‌بودن شستن هر دو پا به تمامى 133](#_Toc438995149)

[باب 12: مستحب است مقدارى از سر و بازوها و ساقها نیز در وضو شسته شوند 134](#_Toc438995150)

[باب 15: درباره سواک 134](#_Toc438995151)

[باب 16: صفات و اخلاقى که جزو فطرت و برنامه همه پیغمبران بوده‌اند 135](#_Toc438995152)

[باب 17: آداب نشستن براى قضاى حاجت 136](#_Toc438995153)

[باب 18: نباید انسان بعد از قضاى حاجت خود را با دست راست تمیز نماید 137](#_Toc438995154)

[باب 19: مستحب است به هنگام غسل و وضو گرفتن و سایر کارهاى باارزش اعضاى راست جلو انداخته شوند 138](#_Toc438995155)

[باب 21: طهارت گرفتن با آب در فضاى باز 138](#_Toc438995156)

[باب 22: مسح کردن بر روى خف‌ها به هنگام وضو گرفتن 139](#_Toc438995157)

[باب 27: حکم ظرفى که سگ در آن آب مى‌خورد و یا به آن زبان مى‌زند 141](#_Toc438995158)

[باب 28: نهى از شاشیدن در آب راکد و غیر جارى 141](#_Toc438995159)

[باب 30: واجب است ادرار یا هر نجاست دیگرى را که در مسجد مشاهده‌ى شود با پاشیدن آب بر روى زمین تمیز گردد و براى تمیزشدن آن ریختن آب بر روى زمین کافى است و نیاز به کندن آن ندارد 142](#_Toc438995160)

[باب 31: حکم ادرار پسر بچه شیرخوار و چگونگى شستن آن 142](#_Toc438995161)

[باب 32: شستن لباسى که به منى آلوده شده باشد و خرد کردن و پاک کردن آثار آن به هنگام خشک شدن 143](#_Toc438995162)

[باب 33: نجس‌بودن خون و چگونگى شستن آن 143](#_Toc438995163)

[باب 43: دلیل نجس بودن ادرار و واجب بودن خالى کردن مجراى آن به هنگام قضاى حاجت 143](#_Toc438995164)

[فصل سوم: درباره حيض 145](#_Toc438995165)

[باب 1: تماس و مباشره شوهر با قسمتهاى بالاتر از ناف و پایین‌تر از زانوهاى همسرش در حال حیض 145](#_Toc438995166)

[باب 2: خوابیدن با زن حایضه در یک رختخواب 146](#_Toc438995167)

[باب 3: جایز است زن حائضه سر شوهرش را بشوید و آنرا شانه کند 147](#_Toc438995168)

[باب 4: حکم مذى 147](#_Toc438995169)

[باب 6: کسى که جنابت داشته باشد جایز است بخوابد و سنّت است که به هنگام خواب وضو بگیرد 148](#_Toc438995170)

[باب 7: با احتلام و خروج منى از زن غسل بر او واجب مى‌شود 149](#_Toc438995171)

[باب 9: چگونگى غسل جنابت 150](#_Toc438995172)

[باب 10: مقدار آبى که سنّت است در غسل جنابت مورد استفاده قرار گیرد 151](#_Toc438995173)

[باب 11: سنّت است به هنگام غسل سه بار آب را بر سر و سایر اعضاى بدن جارى نمود 152](#_Toc438995174)

[باب 13: سنّت است زنى که غسل حیض مى‌کند یک مقدار پنبه یا پارچه دیگرى با مشک یا هر چیزى که بوى خوش دارد آغشته کند و آن را در مجراى حیضش قرار دهد 153](#_Toc438995175)

[باب 14: زنى که همیشه خون ریزى دارد، چگونه باید غسل کند و وضو بگیرد 153](#_Toc438995176)

[باب 15: بر زن واجب است روزه ایام حیضش را قضا کند ولى قضاى نماز مدّت حیض بر او واجب نیست 154](#_Toc438995177)

[باب 16: کسى که غسل مى‌کند باید با کشیدن پرده‌اى خود را از دیگران پنهان کند 155](#_Toc438995178)

[باب 18: در جایى که خلوت است و کسى نیست جایز است لخت و عریان غسل نمود 156](#_Toc438995179)

[باب 19: اهمیت دادن به پوشیدن عورت 156](#_Toc438995180)

[باب 21: با انزال منى غسل واجب مى‌شود 157](#_Toc438995181)

[باب 22: درباره نسخ و از بین رفتن حکم این حدیث که مى‌گوید: غسل وقتى واجب است که منى نازل شود، و بیان واجب بودن غسل به مجرّد بهم رسیدن دو آلت تناسـلى ختنه شـده (و داخل شدن رأس آلت مرد در رحم زن) 158](#_Toc438995182)

[باب 24: درباره نسخ حکم حدیثى که مى‌گوید: با خوردن هر چیزى که با آتش پخته شده باشد باید تجدید وضو شود 159](#_Toc438995183)

[باب 26: کسى که یقین دارد قبلاً داراى وضو بوده است، ولى بعد از آن شک مى‌کند، آیا وضویش باطل شده است یا خیر؟ مى‌تواند با وضوى یقینى خود نماز بخواند و به شک حاصله بعد از آن توجّه نکند 160](#_Toc438995184)

[باب 27: پاک شدن پوست مردار به وسیله دباغى 160](#_Toc438995185)

[باب 28: درباره تیمّم 161](#_Toc438995186)

[باب 29: دلیل اینکه مسلمان نجس و پلید نمى‌گردد 165](#_Toc438995187)

[باب 32: دعایى که پیغمبر ج به هنگام رفتن به توالت آن را مى‌خواند 165](#_Toc438995188)

[باب 33: دلیل اینکه خواب به حالت نشسته موجب نقض وضو نمى‌شود 165](#_Toc438995189)

[فصل چهارم: درباره نماز 167](#_Toc438995190)

[باب 1: اوّلین بارى که اذان گفته شد 167](#_Toc438995191)

[باب 2: دستور پیغمبر ج به دو بار گفتن کلمات اذان و یکبار گفتن کلمات اقامه 167](#_Toc438995192)

[باب 7: کسى که اذان را مى‌شنود مستحب است کلمات آنرا تکرار کند و صلات و سلام بر پیغمبر ج بفرستد و مقام وسیلت را برایش از خداوند بخواهد 168](#_Toc438995193)

[باب 8: فضیلت و ثواب اذان و فرار شیطان به هنگام شنیدن آن 168](#_Toc438995194)

[باب 9: بلند کردن دست‌ها تا مقابل شانه‌ها به هنگام گفتن تکبیر نیت و به هنگام گفتن تکبیر به رکوع رفتن و از رکوع برخاستن و اینکه نباید به هنگام بلند شدن از سجده دست‌ها را بلند نمود 169](#_Toc438995195)

[باب 10: اثبات نمودن گفتن تکبیر در هر پائن آمدن و بلند شدنى در نماز به جز بلندشدن از رکوع که به جاى تکبیر سمع الله... گفته مى‌شود 170](#_Toc438995196)

[باب 11: واجب بودن خواندن فاتحه در تمام رکعات نماز و کسى که فاتحه را خوب نداند و امکان فرا گرفتن آن را هم نداشته باشد به جاى آن هر مقدار آیات دیگرى از قرآن که برایش ممکن باشد مى‌خواند 171](#_Toc438995197)

[باب 13: دلیل کسانى که مى‌گویند: بسم الله الرّحمن الرّحیم با صداى بلند در نماز خوانده نمى‌شود 173](#_Toc438995198)

[باب 16: خواندن تشهّد در نماز 173](#_Toc438995199)

[باب 17: درود گفتن بر پیغمبر ج بعد از تشهّد 174](#_Toc438995200)

[باب 18: گفتن سمع الله لمن حمده، و گفتن آمین 175](#_Toc438995201)

[باب 19: اقتداى مأموم به امام 176](#_Toc438995202)

[باب 21: هرگاه امام عذرى از قبیل مریض بودن و مسافرت و غیره داشته باشد کسى را براى امامت نماز مردم به جاى خود تعیین مى‌نماید 177](#_Toc438995203)

[باب 22: وقتى که امام تأخیر کند و اشکالى نباشد، مردم مى‌توانند کسى را به عنوان امام انتخاب کنند 184](#_Toc438995204)

[باب 23: اگر موضوعى در نماز براى مرد پیش آید سبحان الله را مى‌گوید و اگر براى زن پیش آمد دست‌هایش را بهم مى‌زند 185](#_Toc438995205)

[باب 24: اسلام دستور مى‌دهد نماز به نحو احسن خوانده شود و خشوع کامل در آن وجود داشته باشد 186](#_Toc438995206)

[باب 25: نهى از سبقت گرفتن از امام به یک رکوع و یا یک سجده و امثال آن‌ها 187](#_Toc438995207)

[باب 28: راست کردن صف‌هاى نماز و یکسان کردن آن‌ها 187](#_Toc438995208)

[باب 29: به زن‌هایى که در پشت سر مردان نماز مى‌خوانند دستور داده شده است تا مردان از سجده بلند نشوند آنان سرشان را از سجده بلند ننمایند 188](#_Toc438995209)

[باب 30: رفتن زن‌ها به مسجد بشرط اینکه باعث فساد نشوند، و نباید خود را معطّر نمایند 189](#_Toc438995210)

[باب 31: وقتى که قرائت قرآن در نماز موجب تولید اشکال باشد باید حدّ وسط را رعایت کرد 190](#_Toc438995211)

[باب 32: گوش دادن به خواندن قرآن 190](#_Toc438995212)

[باب 33: خواندن قرآن با صداى بلند در نماز صبح، و خواندن قرآن بر جن 192](#_Toc438995213)

[باب 34: چگونگى قرائت قرآن در نماز ظهر و عصر 194](#_Toc438995214)

[باب 35: قرائت در نماز صبح و مغرب 196](#_Toc438995215)

[باب 36: قرائت در نماز عشاء 197](#_Toc438995216)

[باب 37: به ائمّه جماعت امر شده است که همیشه نماز را بطور خلاصه بخوانند 198](#_Toc438995217)

[باب 38: رعایت اعتدال و حدّ وسط در ارکان نماز و طولانى نبودن و کامل بودن آن‌ها 199](#_Toc438995218)

[باب 39: تبعیت مأموم از امام و اینکه اعمالش باید بعد از اعمال امام باشد 200](#_Toc438995219)

[باب 42: دعایى که باید در رکوع گفته شود 200](#_Toc438995220)

[باب 44: اعضایى که بر آن‌ها سجده مى‌شود و نهى از جمع نمودن موهاى سر و لباس به هنگام نماز 201](#_Toc438995221)

[باب 46: اعمالى که صفات و خصوصیات نماز را در خود جمع مى‌کند و چیزهایى که نماز با آن‌ها شروع و ختم مى‌شود 201](#_Toc438995222)

[باب 47: نصب کردن و قراردادن چیزى در جلو نمازگزار 202](#_Toc438995223)

[باب 48: منع عبور و مرور از جلو نمازگزار 204](#_Toc438995224)

[باب 49: نزدیک‌شدن نمازگزار از ساتر (شیئى نصب شده در جهت قبله) 205](#_Toc438995225)

[باب 51: دراز کشیدن در جلو سجده نمازگزار 206](#_Toc438995226)

[باب 52: نماز خواندن در یک پارچه لباس و چگونگى پوشیدن آن 208](#_Toc438995227)

[فصل پنجم: درباره مساجد و جاهايى كه نماز در آن‌ها برگزار مى‌شود 211](#_Toc438995228)

[باب 1: بنا نهادن مسجد النّبی ج 212](#_Toc438995229)

[باب 2: تغییر قبله از بیت المقدّس به کعبه 214](#_Toc438995230)

[باب 3: از ساختن مسجد بر قبرها نهى و منع شده است 215](#_Toc438995231)

[باب 4: فضیلت و ثواب ساختن مسجد و تشویق بر آن 216](#_Toc438995232)

[باب 5: مستحب بودن قراردادن دست برروى زانوها به هنگام رکوع و منسوخ شدن گذاشتن دست‌ها بر روى هم و قرار دادن آن‌ها در بین زانوها 217](#_Toc438995233)

[باب 7: حرام بودن سخن گفتن در نماز و نسخ آنچه قبلاً در این مورد مباح بوده است 217](#_Toc438995234)

[باب 8: لعن شیطان در اثناى خواندن نماز جایز است 219](#_Toc438995235)

[باب 9: جایز بودن حمل کردن بچه‌ها در نماز 219](#_Toc438995236)

[باب 10: یک یا دو قدم حرکت در نماز جایز است 220](#_Toc438995237)

[باب 11: دست گذاشتن بر کمر در نماز مکروه است 221](#_Toc438995238)

[باب 12: مالیدن دست بر سنگ ریزه‌ها و صاف کردن خاک محل سجده در نماز مکروه است 221](#_Toc438995239)

[باب 13: انداختن تف و اخلاط سینه در مسجد چه در حالت نماز و چه در غیر نماز ممنوع است 221](#_Toc438995240)

[باب 14: جایز است با کفش نماز بخواند (به شرط اینکه کثیف نباشد) 223](#_Toc438995241)

[باب 15: خواندن نماز در لباس خط‌خطى و داراى نقش کراهت دارد 223](#_Toc438995242)

[باب 16: وقتى طعام حاضر باشد نماز خواندن کراهت دارد 224](#_Toc438995243)

[باب 17: نهى از خوردن سیر و پیاز و کراث (گیاهى است که بوى بد دارد) به هنگام رفتن به مسجد 225](#_Toc438995244)

[باب 19: سهوکردن در نماز و سجده سهو بردن 226](#_Toc438995245)

[باب 20: سجده قرائت قرآن 229](#_Toc438995246)

[باب 23: ذکر بعد از نماز 230](#_Toc438995247)

[باب 24: پناه بردن به خدا از عذاب قبر 230](#_Toc438995248)

[باب 25: چیزهایى که در نماز از شرّ آن‌ها به خدا پناه برده مى‌شود 231](#_Toc438995249)

[باب 26: مستحب بودن ذکر و دعا بعد از سلام دادن نماز و چگونگى آن 232](#_Toc438995250)

[باب 27: دعایى که در بین تکبیر نیت و سوره حمد خوانده مى‌شود 233](#_Toc438995251)

[باب 28: مستحب است با وقار و متانت به مسجد رفت و از دویدن و عجله زیاد نهى شده است 234](#_Toc438995252)

[باب 29: چه وقتى مردم براى برگزارى نماز بلند مى‌شوند؟ 235](#_Toc438995253)

[باب 30: کسى که یک رکعت از نمازش در وقت اداء قرار گیرد تمام نمازش اداء محسوب مى‌شود 235](#_Toc438995254)

[باب 31: اوقات نماز پنجگانه 236](#_Toc438995255)

[باب 32: مستحب بودن تأخیر در نماز ظهر براى کسى که اگر در وقت گرما به جماعت برود ناراحت شود 237](#_Toc438995256)

[باب 33: مستحب بودن خواندن نماز ظهر در اوّل وقت در غیر شدّت گرما 238](#_Toc438995257)

[باب 34: مستحب بودن خواندن نماز عصر در اوّل وقت 239](#_Toc438995258)

[باب 35: سخت گیرى بر کسانى که نماز عصر را نمى‌خوانند 240](#_Toc438995259)

[باب 36: دلیل کسانى که مى‌گویند (صلاة وسطى) نماز عصر است 240](#_Toc438995260)

[باب 37: فضیلت و ثواب نماز صبح و عصر و مواظبت بر خواندن آن‌ها به وقت خود 241](#_Toc438995261)

[باب 38: اوّل وقت نماز مغرب هنگام غروب خورشید است 242](#_Toc438995262)

[باب 39: وقت نماز عشاء و تأخیر آن 243](#_Toc438995263)

[باب 40: مستحب بودن خواندن نماز صبح در اوّل وقتش و آن هنگامى است که تاریکى آخر شب با سفیدى طلوع فجر بهم آمیخته مى‌شود و بیان مقدار قرآنى که در نماز صبح خوانده مى‌شود 246](#_Toc438995264)

[باب 42: فضیلت و ثواب نماز جماعت و سخت گیرى در ترک آن 248](#_Toc438995265)

[باب 47: در صورت داشتن عذر جائز است جماعت ترک شود 250](#_Toc438995266)

[باب 48: جایزبودن جماعت در نماز سنّت و خواندن نماز بر حصیر و سجاده و جانمازى و پارچه و هرچیز دیگرى که پاک باشد 252](#_Toc438995267)

[باب 49: ثواب و فضیلت نماز جماعت و به انتظار نشستن براى خواندن نماز 252](#_Toc438995268)

[باب 50: فضیلت برداشتن گام‌هاى زیاد به سوى مسجد 253](#_Toc438995269)

[باب 51: قدم برداشتن براى نماز، گناه‌ها را محو مى‌کند و درجه کمالات را بالا مى‌برد 253](#_Toc438995270)

[باب 53: کسانى که استحقاق بیشترى براى امامت دارند 254](#_Toc438995271)

[باب 54: مستحب است به هنگام نزول بلا بر مسلمانان در تمام نمازها قنوت خوانده شود 255](#_Toc438995272)

[باب 55: قضا نمودن نماز واجبى که فوت شود و مستحب بودن عجله در قضاى آن 257](#_Toc438995273)

[فصل ششم: درباره نماز مسافر و قصر و كوتاه نمودن آن 261](#_Toc438995274)

[باب 1: نماز مسافر و کوتاه کردن آن 261](#_Toc438995275)

[باب 2: کوتاه خواندن نماز در منى 262](#_Toc438995276)

[باب 3: خواندن نماز به منزل در وقت باران 263](#_Toc438995277)

[باب 4: جایزبودن خواندن نماز سنّت به حالت سوارى بر اسب یا شتر و یا هر چیز دیگرى و رو به هرجایى که باشد 264](#_Toc438995278)

[باب 5: جواز جمع بین دو نماز به هنگام سفر 265](#_Toc438995279)

[باب 6: جمع نمودن دو نماز با هم به هنگام اقامت در منزل و در غیر سفر 266](#_Toc438995280)

[باب 7: کسى که بعد از نماز از جاى خود بلند مى‌شود جایز است چه از طرف راست و چه از طرف چپ جاى خود را ترک کند 266](#_Toc438995281)

[باب 9: مکروه است بعد از اینکه مؤذّن شروع به اقامت گفتن نمود نماز سنّت را شروع کرد 267](#_Toc438995282)

[باب 11: مستحب است به هنگام داخل شدن به مسجد دو رکعت تحیة المسجد خوانده شود و مکروه است قبل از خواندن تحیة المسجد انسان بنشیند و تحیة المسجد در تمام اوقات مستحب است 267](#_Toc438995283)

[باب 12: کسى که از سفرى برمى‌گردد سنّت است اوّل در مسجد دو رکعت نماز را بخواند 267](#_Toc438995284)

[باب 13: سنّت بودن صلاة الضحى و اینکه حداقل آن دو رکعت است 268](#_Toc438995285)

[باب 14: مستحب بودن دو رکعت سنّت فجر و تشویق بر خواندن آن 269](#_Toc438995286)

[باب 15: ثواب و فضیلت نمازهاى سنّت راتب که قبل از نمازهاى فرض و بعد از آن‌ها خوانده مى‌شوند و بیان اینکه نماز راتب تعدادشان چند است 270](#_Toc438995287)

[باب 16: جایز است نماز سنّت به حالت ایستاده و نشسته خوانده شود و همچنین جایز است قسمتى از یک رکعت را ایستاده و قسمت دیگر را نشسته خواند 271](#_Toc438995288)

[باب 17: نماز شب و تعداد رکعت‌هاى نماز شب پیغمبر ج، و اینکه نماز وتر خود یک رکعت است ویک رکعت هم یک نماز صحیح و کامل مى‌باشد 272](#_Toc438995289)

[باب 20: نماز شب دو رکعت دو رکعت است و نماز وتر هم یک رکعت در آخر شب مى‌باشد 273](#_Toc438995290)

[باب 24: تشویق بر ذکر و دعاء در آخر شب و قبول آن‌ها در آن وقت 274](#_Toc438995291)

[باب 25: تشویق بر قیام رمضان که عبارت از خواندن تراویح مى‌باشد 274](#_Toc438995292)

[باب 26: دعاء در نماز شب و به هنگام شب بیدارى 276](#_Toc438995293)

[باب 27: مستحب بودن طول دادن به قرائت قرآن در نماز شب 279](#_Toc438995294)

[باب 28: روایت‌هاى وارده در حق کسانى که تمام شب تا صبح مى‌خوابند (و نماز شب نمى‌خوانند) 279](#_Toc438995295)

[باب 29: مستحب است نمازهاى سنّت در منزل خوانده شود و اگر در مسجد هم خوانده شود جایز است 281](#_Toc438995296)

[باب 31: پیغمبر ج دستور مى‌داد تا کسانى که خواب بر آنان غلبه کرده است و از فهم قرآن و ذکر خدا عاجز مانده‌اند بخوابند و استراحت کنند بعداً با نشاط مشغول عبادت شوند 282](#_Toc438995297)

[باب 33: پیغمبر ج دستور فرمود که بر خواندن قرآن مواظبت شود، و مکروه است کسى بگوید فلان آیت را فراموش نموده‌ام ولى جایز است که بگوید فلان آیه را از یادم بردند 284](#_Toc438995298)

[باب 34: مستحب است قرآن با آهنگ منظم و صداى قشنگ خوانده شود 285](#_Toc438995299)

[باب 35: بیان اینکه پیغمبر ج در روز فتح مکه سوره فتح را قرائت نمود 286](#_Toc438995300)

[باب 36: اطمینان و آرامش به هنگام قرائت قرآن نازل مى‌گردد 286](#_Toc438995301)

[باب 37: ثواب و فضیلت کسى که قرآن را حفظ مى‌کند 287](#_Toc438995302)

[باب 38: ثواب و فضیلت کسانى که با مهارت قرآن مى‌خوانند و کسانى که مهارت ندارند و با زحمت آنرا مى‌خوانند 288](#_Toc438995303)

[باب 39: خواندن قرآن پیش کسانى که در قرآن مهارت دارند مستحب است هر چند کسى که قرآن را مى‌خواند از کسی که بر او قرآن خوانده مى‌شود فاضل‌تر و ماهرتر باشد 289](#_Toc438995304)

[باب 40: ثواب و فضیلت گوش دادن به قرائت قرآن و درخواست قرائت از کسى که قرآن را در حفظ دارد و دقّت در معنى آن و گریه کردن به وقت شنیدن قرآن 289](#_Toc438995305)

[باب 43: ثواب خواندن سوره فاتحه و آیه‌هاى آخر سوره بقره و تشویق بر خواندن دو آیه آخر سوره بقره 290](#_Toc438995306)

[باب 47: ثواب کسى که قرآن مى‌خواند و آنرا به دیگران تعلیم مى‌دهد و ثواب کسى که داراى حکمت و دانش دینى مانند فقه و علوم دینى و غیره مى‌باشد و خود به آن عمل مى‌کند و آنرا به دیگران نیز مى‌آموزد 290](#_Toc438995307)

[باب 48: بیان اینکه قرآن بر هفت وجه نازل شده است و بیان معنى این جمله 291](#_Toc438995308)

[باب 49: به آرامى و بانظم خواندن قرآن و پرهیز از سرعت فراوان در قرائت آن و اینکه جایز است دو سوره یا بیشتر در یک رکعت خوانده شود 292](#_Toc438995309)

[باب 50: مسائلى که به قرائت‌هاى قرآن تعلّق دارد 293](#_Toc438995310)

[باب 51: اوقاتى که نباید در آن‌ها نماز سنّت بدون سبب خوانده شود 294](#_Toc438995311)

[باب 54: آشنایى با دو رکعت نمازى که پیغمبر ج آن را بعد از نماز عصر مى‌خواند 295](#_Toc438995312)

[باب 55: مستحب بودن دو رکعت نماز قبل از نماز مغرب 297](#_Toc438995313)

[باب 56: بیان اینکه در بین هر اذان و اقامتى نماز سنّتى موجود است 298](#_Toc438995314)

[باب 57: نماز خوف 298](#_Toc438995315)

[فصل هفتم: درباره نماز جمعه 303](#_Toc438995316)

[باب 1: واجب بودن غسل جمعه بر هر مرد بالغى و بیان احادیثى که به این کار دستور مى‌دهند 303](#_Toc438995317)

[باب 2: استعمال بوى خوش و سواک در روز جمعه 305](#_Toc438995318)

[باب 3: سکوت به هنگام خطبه نماز جمعه 306](#_Toc438995319)

[باب 4: زمان و ساعت مخصوصى که در روز جمعه وجود دارد 306](#_Toc438995320)

[باب 6: فیض یابى و رسیدن امّت اسلام به ثواب روز جمعه 307](#_Toc438995321)

[باب 9: نماز جمعه وقتى است که خورشید از وسط آسمان تجاوز مى‌نماید 307](#_Toc438995322)

[باب 10: بیان دو خطبه قبل از نماز جمعه و نشستن در بین آن‌ها 308](#_Toc438995323)

[باب 11: درباره این فرموده خدا: (هرگاه تجارتى یا چیز بى‌فایده‌اى را دیدند به سوى آن مى‌شتابند و شما را در حال ایستادن و خطبه خواندن ترک مى‌نمایند) 308](#_Toc438995324)

[باب 13: کوتاه بودن نماز و خطبه جمعه 309](#_Toc438995325)

[باب 14: خواندن نماز تحیة المسجد در حالى که امام خطبه مى‌خواند 309](#_Toc438995326)

[باب 17: سوره‌هایى که در روز جمعه خوانده مى‌شود 310](#_Toc438995327)

[فصل هشتم: درباره نماز دو عيد رمضان و قربان 311](#_Toc438995328)

[باب 1: جایزبودن بیرون رفتن زن‌ها به سوى مصلّى در روزهاى عید و گوش دادن آنان به خطبه در حالى که از مردان جدا شده باشند 314](#_Toc438995329)

[باب 4: اجازه بازى و سرگرمى‌هایى که گناه نیستند در روزهاى عید 315](#_Toc438995330)

[فصل نهم: درباره نماز طلب باران 317](#_Toc438995331)

[باب 1: بلند نمودن دست‌ها به هنگام دعاء نزول باران 317](#_Toc438995332)

[باب 2: درباره دعاى نزول باران 317](#_Toc438995333)

[باب 3: پناه‌بردن به خدا به هنگام دیدن باد و ابر و شادشدن از آمدن باران 318](#_Toc438995334)

[باب 4: درباره باد صبا و باد دبور 319](#_Toc438995335)

[فصل دهم: درباره نماز كسوف (خورشيد گرفتگى) 321](#_Toc438995336)

[باب 1: نماز کسوف 321](#_Toc438995337)

[باب 2: بیان عذاب قبر در بحث نماز کسوف 324](#_Toc438995338)

[باب 3: چیزهایى در مورد بهشت و جهنم که به هنگام نماز کسوف به پیغمبر ج نشان داده شد 325](#_Toc438995339)

[باب 5: خبر دادن نماز کسوف، به مردم با گفتن جمله (الصلاة جامعة) با صداى بلند مى‌باشد 328](#_Toc438995340)

[فصل يازدهم: درباره جنازه و مسائل مربوط به ميت 331](#_Toc438995341)

[باب 6: گریه براى مرده 331](#_Toc438995342)

[باب 8: درباره صبر بر مصیبت در اوّلین مرحله‌اى که نازل مى‌شود 332](#_Toc438995343)

[باب9: مرده بواسطه گریه نزدیکانش براى او عذاب داده مى‌شود 333](#_Toc438995344)

[باب 10: سخت‌گیرى در گریه با صداى بلند و نوحه خوانى 337](#_Toc438995345)

[باب 11: منع زنان از تشییع جنازه 339](#_Toc438995346)

[باب 12: درباره غسل میت 339](#_Toc438995347)

[باب 13: درباره کفن میت 340](#_Toc438995348)

[باب 14: پوشاندن سر میت به هنگامى که فوت مى‌نماید 341](#_Toc438995349)

[باب 16: سرعت در تشییع و تدفین جنازه 342](#_Toc438995350)

[باب 17: ثواب نماز بر جنازه و تشییع آن 342](#_Toc438995351)

[باب 20: مرده‌اى که به خیر یا به شر نامش را مى‌برند 343](#_Toc438995352)

[باب 21: حدیثى که مى‌فرماید مرده یا خودش راحت مى‌شود یا دیگران از دستش راحت مى‌شوند 343](#_Toc438995353)

[باب 22: درباره گفتن الله اکبر بر جنازه 344](#_Toc438995354)

[باب 23: خواندن نماز میت بر قبر 345](#_Toc438995355)

[باب 24: از جا بلندشدن به هنگام ردشدن جنازه 346](#_Toc438995356)

[باب 27: وقتى که امام بر میت نماز مى‌خواند باید در مقابل چه قسمت از بدن او بایستد؟ 347](#_Toc438995357)

[فصل دوازدهم: درباره زكات 349](#_Toc438995358)

[باب 2: زکات برده و اسب بر مسلمان واجب نیست 349](#_Toc438995359)

[باب 3: درباره دادن زکات و منع آن 350](#_Toc438995360)

[باب 4: مقدار خرما یا جویى که مسلمان باید براى زکات فطر پرداخت کند 350](#_Toc438995361)

[باب 6: گناه کسى که از دادن زکات خوددارى مى‌نماید 352](#_Toc438995362)

[باب 8: سخت گیرى و عذاب شدید براى کسانى که زکات نمى‌دهند 354](#_Toc438995363)

[باب 9: تشویق بر دادن زکات و صدقه 355](#_Toc438995364)

[باب 10: سخت‌گیرى بر کسانى که پول و مال جمع مى‌کنند و زکات آن را نمى‌دهند 357](#_Toc438995365)

[باب 11: تشویق به دادن زکات و مژده به زکات دهندگان که خداوند جاى زکات را پر مى‌کند 359](#_Toc438995366)

[باب 13: احسان و بخشش اوّل باید در حق نفس خود و بعد از نفس در حق خانواده و بعد از خانواده در حق قوم و خویشاوندان انجام داده شود 360](#_Toc438995367)

[باب 14: ثواب نیکى و احسان نسبت به نزدیکان و زن و اولاد و پدر و مادر (هر چند پدر و مادر مشرک هم باشند) بیشتر است 360](#_Toc438995368)

[باب 15: ثواب صدقه و احسانى که براى مردگان انجام مى‌گیرد به ایشان مى‌رسد 363](#_Toc438995369)

[باب 16: صدقه شامل هر کار خیر و هر نیکى و احسانى مى‌باشد و هر کار خیر صدقه است 364](#_Toc438995370)

[باب 17: درباره کسانى که در راه خدا بخشش مى‌کنند و کسانى که بخل مى‌ورزند 365](#_Toc438995371)

[باب 18: اشتیاق داشتن به دادن صدقه پیش از رسیدن روزى که کسى پیدا نمى‌شود آنرا قبول کند 365](#_Toc438995372)

[باب 19: صدقه از مال حلال نزد خداوند مورد قبول واقع مى‌گردد و باعث افزایش و برکت در آن مى‌باشد 366](#_Toc438995373)

[باب 20: رغبت بر صدقه و احسان هر چند با نصف یک دانه خرما یا گفتن یک کلمه خوب باشد و صدقه مانع آتش دوزخ است 367](#_Toc438995374)

[باب 21: درباره صدقه کردن اجرت کار و اینکه نباید به هیچ وجه صدقه کم را بى‌ارزش دانست 368](#_Toc438995375)

[باب 22: فضیلت و ثواب حیوانى که براى استفاده از شیرش به کسى داده مى‌شود و عین حیوان به صاحبش مسترد مى‌گردد 368](#_Toc438995376)

[باب 23: نمونه انسان سخى و بخشنده، و انسان بخیل و خسیس 369](#_Toc438995377)

[باب 24: ثواب بخشش به جاى خود باقى است هر چند در حق انسان نااهل هم باشد 370](#_Toc438995378)

[باب 25: کارگر و خدمتگزار امین و زنى که با اجازه صریح یا اجازه عادى از مال شوهرش بدون اسراف مى‌بخشد اجر و ثواب دارند 371](#_Toc438995379)

[باب 27: کسى که داراى خیر و احسان و سایر کارهاى خیر است 372](#_Toc438995380)

[باب 28: اشتیاق به بخشش و مکروه بودن شمردن آن 374](#_Toc438995381)

[باب 29: اشتیاق بر بخشش هر چند کم باشد و نباید به خاطر کم‌بودن صدقه از انجام آن خوددارى نمود 374](#_Toc438995382)

[باب 30: فضل و ثواب پنهان داشتن صدقه 374](#_Toc438995383)

[باب 31: بهترین صدقه، صدقه کسى است که سالم و تندرست است و دلبستگى فراوانى به دنیا دارد 375](#_Toc438995384)

[باب 32: بیان اینکه دست بالا که دست انسان بخشنده است بهتر از دست پایین است که گیرنده صدقه مى‌باشد 376](#_Toc438995385)

[باب 33: نهى از توقع و درازکردن دست نیاز پیش دیگران 378](#_Toc438995386)

[باب 34: مسکین و مستحق کسى است که ثروتى ندارد و مردم هم از اوضاع او اطلاع ندارند تا به او کمک کنند 378](#_Toc438995387)

[باب 35: مکروه و ناپسند بودن توقع از دیگران 379](#_Toc438995388)

[باب 37: مباح بودن گرفتن صدقه براى کسى که تقاضاى آن را نکرده است و حرص گرفتن آنرا ندارد 379](#_Toc438995389)

[باب 38: مکروه بودن حرص و علاقه به دنیا 380](#_Toc438995390)

[باب 39: اگر انسان دو دره پر از طلا داشته باشد آرزو مى‌کند دره سومى هم داشته باشد 380](#_Toc438995391)

[باب 40: بى‌نیازى حقیقى آن نیست که ثروت و مال فراوان باشد 381](#_Toc438995392)

[باب 41: برحذر داشتن از مغرور شدن به ثروت و مال دنیا 381](#_Toc438995393)

[باب 42: عفت و عزت نفس، نشان دادن صبر و استقامت و خوددارى از توقع 384](#_Toc438995394)

[باب 43: به اندازه نیاز نفقه داشتن و به آن قناعت کردن 385](#_Toc438995395)

[باب 44: دادن صدقه به کسى که با ناسزا گفتن و خشونت آن را مى‌خواهد 385](#_Toc438995396)

[باب 45: دادن صدقه به کسى تا ایمانش تقویت شود 386](#_Toc438995397)

[باب 46: دادن صدقه به کسانى که تازه مسلمان شده‌اند و نیاز به دلنوازى دارند، و صبر و استقامت کسانى که داراى ایمان قوى هستند 387](#_Toc438995398)

[باب 47: ذکر خوارج و بیان صفات آنان 392](#_Toc438995399)

[باب 48: تشویق بر کشتن خوارج 397](#_Toc438995400)

[باب 49: خوارج بدترین مخلوق خدا هستند 397](#_Toc438995401)

[باب 50: قبول کردن زکات براى پیغمبر ج و آل پیغمبر که تنها شامل بنى‌هاشم و بنى‌مطلب مى‌باشد حرام است 398](#_Toc438995402)

[باب 52: هدیه براى پیغمبر ج و بنى‌هاشم و بنى‌مطلب حلال است هر چند کسى که این هدیه را مى‌آورد خودش آنرا از طریق اخذ زکات و صدقه به دست آورده باشد، و صدقه و زکات وقتى به ملکیت اشخاص مستحق درآمد از حال صدقه و زکات خارج مى‌شود آنگاه براى کسانى که زکات و صدقه بر آنان حرام است نیز حلال مى‌گردد 399](#_Toc438995403)

[باب 53: پیغمبر ج هدیه را قبول مى‌کرد ولى صدقه و زکات را رد مى‌نمود 400](#_Toc438995404)

[باب 54: دعا براى کسى که صدقه و زکات مى‌آورد 400](#_Toc438995405)

مقدّمه مترجم

الْحَمْدُللهِِ رَبِّ الْعَالَمِـينَ، ألَّذِي بَعَثَ فِي الاُْمِّـيِّينَ رَسُـولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَـةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلاَلٍ مُبِـيْنٍ، وَالْصَّلاَةُ وَالْسَّلاَمُ عَلَى مَنْ بَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَالْتَّابِعِينَ إِلَى يَوْمِ الْدِّينِ.

وبعد:

پروردگار دانا و توانا، به مقتضاى حکمت و رحمت بیکرانش، خواست بشریت را از تاریکى کفر و جهل و گمراهى رهایى بخشد و او را از چنگال خرافات و اوهام و بندگى اشجار و احجار و اسارت در دام کاهنان و جادوگران و رمّالان و ظالمان آزاد سازد لذا آخرین کتاب آسمانى خود، قرآن، را بر پاکترین بندگانش حضرت محمّد ج نازل نمود، تا بشریت را به صراط مستقیم هدایت کند و کسانى که در پرتو نور فروزان آن حرکت مى‌نمایند به خیر و سعادت جاودانى فیض‌یاب شوند، شخصیت واقعى خود را بازیابند و به عنوان نمونه و الگو، رهبرى جامعه بشرى را در دست گیرند:

﴿يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ١٦﴾ [المائدة: 16].

یعنی: «خداوند به وسیله این قرآن کسانى را به راه‌هاى امن و به دور از فساد هدایت مى‌دهد که براى نیل به رضاى خدا کوشش مى‌کنند و آنان را از تاریکی‌هاى کفر و نادانى بیرون مى‌آورد و به سوى نور ایمان و علم مى‌برد و به راه راست هدایتشان مى‌کند».

به خاتم پیغمبرانش دستور داد، تا در مقام شامخ رسالت و شارع دین خدا، قرآن، را به مردم اعلام دارد و با صبر و استقامت و توکل به خدا به تشریح آن بپردازد. حق را از باطل جدا نماید و تحت عنایت پروردگار به ارشاد و راهنمایى مردم اهتمام ورزد:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

یعنی: «و قرآن را بر شما نازل کردیم، تا بیان کنید براى مردم آنچه را که برایشان فرستاده شده است».

همچنین همه مسلمانان را ملزم و مکلّف ساخته تا از دستورات وسنّت پیغمبر ج اطاعت کنند و به آنان اطمینان داده که پیروى از پیغمبر ج مایه سعادت و خوشبختى است. سخنان و دستوراتش کلاً حکمت و معرفت و وحى الهى است و از هواى نفس به دور مى‌باشد:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ٤﴾ [النجم: 3-4].

یعنی: «محمّد از روى هوى سخن نمى‌گوید هرچه مى‌گوید وحى الهى است».

بر مسلمانان واجب نموده که دستورات پیغمبر ج را اجرا نمایند، و به صدق گفتار او ایمان داشته باشند:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7]

یعنی: «پیغمبر ج هر دستورى به شما بدهد باید آن را انجام دهید. و از هر چیزى شما را برحذر داشت باید از آن دورى کنید».

خداوند متـعال اطاعت از پیغـمبر ج را باعث خشنودى و محبّت خود و بخشودگى گناه قرار داده است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ﴾ [آل عمران: 31].

یعنی: «اى محمّد! به مردم بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروى کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید».

خداوند پیغمبر ج را به عنوان نمونه کامل انسانیت معرفى مى‌کند و مى‌فرماید کسانى که خدا را مى‌خواهند باید از پیغمبر ج پیروى نمایند:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾ [الأحزاب: 21].

یعنی: «اى کسانى که مى‌خواهید خدا از شما راضى باشد و در روز قیامت رستگار شوید از پیغمبر ج پیروى کنید. گفتار و رفتار او بهترین سرمشق و نمونه براى شماست».

و به مسلمانان دستور مى‌دهد با جان و دل تسلیم حکم پیغمبر ج شوند زیرا تخلّف از این امر نشانه نبودن ایمان است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65].

یعنی: «قسم به پروردگارت این‌ها ایمان ندارند. تا اینکه تو را در اختلافات و درگیریهاى خود به داورى نطلبند، و از صمیم قلب به قضاوت تو راضى و تسلیم نشوند».

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ [النساء: 59].

یعنی: «هرگاه در چیزى با هم اختلاف پیدا کردید، براى حل آن به قرآن و سنّت پیغمبر ج مراجعه کنید و قرآن و سنّت را حکم قرار دهید اگر به راستى به خدا و روز آخر ایمان دارید».

خداوند متعال اطاعت از پیغمبر ج را جزو اطاعت از خود به حساب مى‌آورد:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء: 80].

یعنی: «کسى که از پیغمبر ج اطاعت و پیروى نماید از خدا اطاعت مى‌کند».

مخالفت با دستورات پیغمبر ج را بلاى بزرگ و عذاب دردناکى معرفى مى‌کند:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣﴾ [النور: 63].

یعنی: «کسانى که از دستور پیغمبر ج سرپیچى مى‌کنند باید بترسند از اینکه به بلاى بزرگى یا عذاب دردناکى دچار شوند».

خداوند از سنّت و دستور پیغمبر ج به عنوان حکمت و برکت و معرفت نام مى‌برد:

﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ﴾ [الأحزاب: 34].

یعنی: «اى زنان پیغمبر ج بیاد بیاورید آیاتى را که در منزل‌هاى شما تلاوت مى‌شود و به یاد آورید سخنان حکمت آمیز پیغمبر ج را».

البته آیات و احادیث در مورد واجب بودن اطاعت از پیغمبر و نهى از مخالفت با دستوراتش فراوان است که براى مزید اطلاع مى‌توانید به کتاب ریاض الصالحین باب: الأمر بالمحافظة على السنّةِ و آدابها، تألیف امام نووى، مراجعه فرمائید.

با توجه به آیات فوق بر کسى پوشیده نخواهد بود که پیروى از حدیث و سنّت پیغمبر ج پیروى از خدا و قرآن است و مخالفت با احادیث و سنّت نبوى مخالفت با قرآن است. و حدیث و سنّت بعد از قرآن بزرگترین اصل و رکن اساسى برنامه زندگى مسلمانان است. اکثر احکام شرعى یا مستقیماً به وسیله پیغمبر ج بیان شده و یا بعد از ذکر اجمالى در قرآن، حدیث و سنّت آن‌ها را تشریح کرده‌اند، مثلاً قرآن مى‌فرماید: نماز بخوانید، ولى آیا نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب، هریک چند رکعت است و به چه کیفیت باید خوانده شـوند، و تشهّد و سلام چطور است؟ در قرآن نیست بلکه بیان آن‌ها به وسیله پیغمبر ج انجام گرفته است. این حدیث و سنّت است که جزئیات مربوط به مسائل حج و زکات و نکاح و طلاق و... را تشریح و بیان مى‌نماید.

بنابراین شریعت و قانون اسلام بر دو اصل و رکن که یکى قرآن و دیگرى سنّت پیغمبر ج مى‌باشد استوار است ؛ قرآن به صورت تواتر از جانب پیغمبر ج به مسلمانان رسیده است و قرآنى که اکنون در دست مسلمانان است عین همان قرآنى است که به وسیله جبرئیل بر پیغمبر ج نازل شده است. بدون اینکه جمله‌اى اضافه یا کسر شده باشد. امّا در مورد سنت پیغمبر ج باید گفت که: اصحاب کرام به پیروى از قرآن و دستور پیغمبر ج به اهمّیت و نقش حدیث و سنّت در پایه‌گذارى و تحکیم شریعت و دین اسلام به خوبى آگاه بودند، و به یقین مى‌دانستند حدیث و سنّت دوّمین رکن شریعت است، با کمال صبر و استقامت و شوق و جدّیت و اخلاص، با بهره‌گیرى از ذکاوت و استعداد، و حافظه فوق العاده‌اى که در فضاى صاف و آرام عربستان پرورش یافته بود، اکثر اوقات خود را چه در سفر و چه در حضر در حضور پیغمبر ج به یادگیرى قرآن و حدیث به سر مى‌بردند. بودند کسانى مانند عبدالله بن عمرو بن عاص که تمام سخنان پیغمبر ج را مى‌نوشتند، تا جایى که کسى به عبدالله گفت: «چرا تمام گفته‌هاى پیغمبر ج را یادداشت مى‌نمایى؟ شاید پیغمبر ج به مقتضاى طبع بشریى که دارد، چیزى بگوید که نباید نوشته شود». امّا پیغمبر ج به عبدالله گفت: «اى عبدالله! هرچه را که من مى‌گویم بنویس. قسم به خدا هیچ ناحقّى از زبان من بیرون نخواهد آمد». از طرف دیگر، جماعتى از اصحاب که هیچگونه مشغلت دنیایى نداشتند، با فراغت کامل، تمام اوقات خود را صرف حفظ حرف به حرف قرآن و حدیث مى‌نمودند. پیغمبر ج به کسانى که به حضورش مى‌رسیدند دستور میداد تا آنچه را که از او مى‌شنوند، به کسانى که حضور ندارند برسانند. گروه‌هایى از اصحاب با هم قرار مى‌گذاشتند، تا به نوبت به حضور پیغمبر ج برسند. و به نوبت کارهاى شـخصى خود را انجام دهند، کسانى که به حضور پیغـمبر ج مى‌رفتند. آنچه را که مى‌شنیدند براى دوستانشان که سرگرم کار بودند بازگو مى‌کردند. از جمله عمر بن خطاب با یکى از اصحاب قرار گذاشته بودند که هر روز یکى از آنان به حضور پیغمبر ج بروند و آنچه را که مى‌شنود براى دیگرى بازگو نماید.

چون خواست خدا بر این بود که دین اسلام به عنوان پاکترین و قدرتمندترین ادیان بر صفحه ایام ثابت و استوار بماند، و سنّت پیغمبر ج که یکى از ارکان اصلى آن است، از تغییر و تحریف مصون باشد، چه در عصر پیغمبر ج و اصحاب و چه در عصر تابعین و تابع تابعین و... جماعت کثیرى از علماى امّت، خود را مسئول حفظ و حراست از حدیث و سنّت مى‌دانستند، و با کمال صداقت و تقوى و اخلاص به تحقیق و بررسى و جمع‌آورى سنّت و حفظ آن در سینه یا ثبت آن در صفحه کاغذ مى‌پرداختند این بزرگواران به خوبى آگاه بودند که نسبت دادن چیزى به دروغ به پیغمبر ج جرمى است نابخشودنى. پیغمبر ج در این مورد مى‌فرماید: «کسى که عمدآ چیزى را به دروغ به من نسبت دهد، باید جاى خود را در آتش دوزخ آماده نماید». لذا با احتیاط و دقّت فراوان این وظیفه را انجام مى‌دادند. تا اینکه در اواخر قرن اوّل و اوایل قرن دوّم به دستور خلیفه اسلام عمر بن عبدالعزیز جمع‌آورى و نوشتن حدیث و سنّت رسمآ شروع گردید. در آن هنگام امام مالک که یکى از محدّثین بزرگ به شمار مى‌آید در مسجد النّبى در مدینه مشغول جمع و بررسى و روایت احادیث بود، و دانشمندانى از قبیل امام اوزاعى، ثورى، ابن عیینه، لیث، شعبه، ابن مبارک، شافعى و ابو یوسف و... در حلقه درس او حضور مى‌یافتند. او کتاب مهمّ خود را به نام (الموطأ) که مشتمل بر احادیث پیغمبر ج است در دهه پنجم قرن دوّم به رشته تحریر درآورد. در همین حال عدّه فراوانى از علماء و محدّثین که استاد یا شاگرد یا همطراز امام مالک بودند در مکه و مصر و شام و عراق و یمن و سایر اقطار اسلامى، اوقات خود را وقف تحقیق و بررسى و جمع‌آورى و روایت حدیث و سنّت مى‌کردند و با تشکیل حوزه‌هاى بزرگ علمى که به صورت شبانه‌روزى فعّال و در حقیقت دانشگاههاى علوم دینى بودند که هریک صدها طالب علوم دینى را از اقصى نقاط جهان اسلام جلب نموده و در قلب خود جاى داده بود. در اواخر قرن دوّم و اوایل قرن سوّم این کوشش و فعالیت به اوج خود رسید. کتاب‌هاى بسیارى تحت عناوین: صحیح، مسند، موطأ ومصنف و... مانند صحیح بخارى و صحیح مسلم و مسند امام احمد و مصنف عبدالرزّاق تألیف شدند. علم الحدیث تدوین شد، و قواعد و شرایط بسیار دقیق و مفیدى براى تشخیص حدیث صحیح از حدیث ضعیف و موضوع وضع گردید. علماء و محدّثین با عشق و علاقه توصیف ناپذیرى تمام توان خود را به کار مى‌گرفتند و از هیچ کوشش و فداکارى به منظور حفظ سنّت پیغمبر ج و جدا نمودن آن از کلام سایر اشخاص دریغ نمى‌کردند، بسیار اتّفاق مى‌افتاد که یک محدّث براى شنیدن و دریافت حدیثى از گوش‌هاى به گوشه دیگر جهان مى‌رفت و ماه‌ها رنج و مشقّت سفر را تحمّل مى‌کرد، ولى وقتى که آن را مى‌شنید و راوى را شناسایى مى‌کرد، چون شرایط لازم را در حدیث نمى‌دید از پذیرفتن آن خوددارى مى‌کرد.

البتّه محدّثین تنها به حفظ و جمع‌آورى احادیث صحیح اکتفا نمى‌کردند، بلکه هر حدیثى را که به پیغمبر ج نسبت داده مى‌شد جمع‌آورى مى‌کردند، یکایک آن‌ها را جداگانه مورد بررسى دقیق قرار مى‌دادند، و راویان هر حدیث را یکى بعد از دیگرى شناسایى مى‌کردند تا اینکه سلسله روایت به اصحاب یا پیغمبر ج منتهى مى‌شد، میزان دقّت وقدرت حفظ وتقواى هریک را مشخّص مى‌کردند، و متن و معنى آن را با سایر احادیث صحیح و قرآن و عقل سالم مطابقت مى‌دادند، و بعد از تجزیه و تحلیل و بررسى همه جانبه به صحّت یا ضعف یا موضوع بودن آن حکم مى‌کردند. آنان تمام این تحقیقات را در برگ شناسایى آن حدیث یادداشت مى‌کردند، و این برگ را به عنوان شناسنامه آن در کتاب‌هاى خود ثبت مى‌نمودند. با به کارگیرى این روش علمى است که مى‌بینیم امام بخارى در بین ده‌ها هزار حدیثى که حفظ و جمع نموده تنها در حدود 2600 حدیث غیر مکرّر را در صحیح خود پذیرفته است همینطور شاگردش، مسلم، در بین ده‌ها هزار حدیث در حدود 3500 حدیث غیر مکرّر صحیح را جمع نموده است. سایر محدّثین هم با توجّه به تفاوت شرایط و امکانات و استعدادهاى خدادادى از همین روش علمى پیروى کرده‌اند. نسائى، ابو داود، ترمذى، و ابن ماجه و... کتاب‌هاى خود را بر همین اساس به رشته تحریر در آورده‌اند.

به راسـتى بر ما لازم است تلاش و فداکارى و مساعى حمیده این پیشـوایان مخلص و متّقى خودرا با جان و دل ارج نهیم وبه عنوان خلف حق‌شناس، اجر جزیل را براى آنان از پیشگاه خداوند تمنّا کنیم و اعتراف نماییم که این بزرگواران چنان گنجینه‌اى از خود به جا گذاشته‌اند که ارزش آن از قدرت تخمین بیرون است، به نحوى که وضعیت کلّیه احادیث و سنن منسوب به پیغمبر ج که شاید تعداد آن‌ها به صدها هزار حدیث اعم از صحیح و ضعیف و موضوع روشن که ـ هریک داراى شناسنامه مخصوص به خود مى‌باشدـ برسد، براى هر عالم و محدّثى که به کتب حدیث و رجال مراجعه نماید مشخّص مى‌شود که فلان حدیث در چه شرایطى مى‌باشد. کسى نمى‌تواند حدیثى را معرفى کند که علماء و محدّثین آن را مورد بررسى همه جانبه قرار نداده باشند. حتّى جماعتى از محدّثین، احادیث موضوعه را به صورت جداگانه در کتاب‌هایى جمع نموده‌اند تا کسانى که اهل فن نیستند و در علوم حدیث آگاهى لازم ندارند، به خوبى موضوعات را بشناسند.

با توجّه به اهمّیت موضوع، ضرورت دارد اشاره بسیار مختصرى به اقسام حدیث بنمایم تا خواننده محترم با بصیرت و احساس مسؤلیت بیشترى با آن روبرو شود.

علماء و محدّثین، حدیث پیغمبر ج را به سه قسم صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرده‌اند. موضوع جزو حدیث نیست، اطلاق لفظ حدیث بر آن تا زمانى جایز است که معلوم نگردیده موضوع است، همین که موضوع بودن آن ثابت شد، دیگر اطلاق لفظ حدیث بر آن درست نیست.

1. حدیث صحیح حدیثى است که تمام راویان در سلسله روایت آن یکى بعد از دیگرى - تا اینکه روایت به پیغمبر ج یا صحابى منتهى مى‌شود- ذکر و شناسایى شده باشند و یکایک آنان عادل و درستکار و داراى قدرت حافظه فراوان براى ضبط دقیق مسموعات خود باشند. حدیث صحیح نباید شاذ و یا معلّل باشد. حدیث شاذ آن است که راوى آن عادل و داراى حافظه قوى است؛ ولى روایتش با روایت سایر راویان عادل و با حافظه مغایر است.

حدیث معلّل حدیثى است که داراى عیب و ایرادهاى پنهانى و خفى باشد که تنها علماء و محدّثین آن‌ها را تشخیص مى‌دهند، بنابراین حدیث صحیح حدیثى است که چه از لحاظ سند و راوى و چه از لحاظ متن و معنى از هر نقصى محفوظ و مصون باشد. حدیث صحیح نیز بر دو نوع است: یکى حدیث متواتر و دیگرى حدیث آحاد. متواتر حدیث صحیحى است که جماعت فراوانى آن را روایت کرده باشند و احتمال اینکه این جماعت بر دروغ توافق کرده باشند وجود نداشته باشد. این حالت باید در کلّیه طبقات حفظ شود، مانند حدیث شفاعت و حدیث معراج و... حدیث متواتر مفید علم و یقین است و در تمام مسائل دینى اعم از عقیدتى و عملى سند و حجّت است.

حدیث آحاد آن است که تعداد راویان آن به مرحله تواتر نرسیده است مانند اکثر احادیث مربوط به عبادت و معاملات و حدود و قصاص و نکاح و طلاق و... حدیث صحیح آحاد به اعتقاد جمعى از علماء کلاً مفید علم و یقین مى‌باشند. عدّه دیگرى معتقدند تنها احادیث آحاد صحیح بخارى و مسلم مفید علم و عمل مى‌باشند و سایر آحاد صحیح تنها مفید عمل هستند. امّا قول راجح این است که احادیث صحیح آحاد کلاً اعمّ از صحیح بخارى و مسلم و سایر صحاح مفید ظن هستند و در مسائل شرعى و عملى حجّت وسند مى‌باشند. تمام علماء و مجتهدین اسلام از عصر اصحاب کرام تا به امروز بر این موضوع اتّفاق نظر داشته‌اند.

1. حدیث حسن آن است که کلّیه راویان آن در سلسله روایت یکى بعد از دیگرى تا اینکه روایت به پیغمبر ج یا صحابى منتهى مى‌شود، ذکر و شناسایى شده و همه عادل و درستکار و داراى حافظه قوى باشند. ولى قدرت حافظه و ضبط آنان به اندازه قدرت حفظ و ضبط راویان حدیث صحیح نباشد. حدیث حسن هم نباید شاذ و یا معلّل باشد. فرق حسن با صحیح اینست که اوّلاً: قدرت حفظ و ضبط در راویان صحیح بیشتر است. ثانیآ: حدیث حسن همیشه آحاد است و متواتر ندارد. حدیث حسن گاهى با توجّه به عوامل دیگرى به صورت صحیح در مى‌آید، که به این نوع حسن لذاته و صحیح لغیره گفته مى‌شود. حدیث حسن هم مانند آحاد صحیح مفید عمل و ظن است و در مسائل فرعى و عملى حجّت است.

باید متوجّه باشیم که احادیث صحیح آحاد همه در یک مرتبه از صحّت قرار ندارند. بلکه داراى مراتب متعدّد است و بعضى از بعضى دیگر صحیح‌تر است. اوّلین مرتبه و اعلاترین درجه حدیث صحیح احادیثى است که بخارى و مسلم هردو بر روایت آن‌ها اتّفاق دارند که در اصطلاح به آن‌ها گفته مى‌شود: متّفقٌ علیه، صحیح بخارى در مرتبه دوّم، صحیح مسلم در مرتبه سوّم، صحیح ابو داود در مرحله چهارم و صحیح ترمذى و نسائى و ابن ماجه به ترتیب در مراحل پنجم و ششم و هفتم قرار دارند. کتاب‌هاى این شش محدّث بزرگ معروف به صحاح و سنن ستّه (ششگانه) مى‌باشند.

1. حدیث ضعیف آن است که داراى شرایط حدیث صحیح و حسن نباشد. حدیث ضعیف مفید علم و عمل نیست و در هیچ‌یک از مسائل دینى سندیت ندارد. علماء اسلام از استناد به احادیث ضعیف خوددارى نموده‌اند. ولى عدّه‌اى معتقدند که جایز است در مسائل ترغیب و ترهیب و فضائل و مناقب از آن‌ها استفاده نمود.

با توجّه به مراتب فوق معلوم گردید که کلّیه احکام اسلام یا مبتنى بر قرآن و احادیث صحیح و حسن یا بر اساس اجماع و قیاس و استصحاب مى‌باشد که البتّه مرجع این سه قسم اخیر نیز قرآن و حدیث صحیح است. علماء هیچ حکم شرعیى را بر حدیث ضعیف یا موضوع بنا ننهاده‌اند.

وقتى که به اهمّیت حدیث صحیح و سنّت آگاه شدیم ونقش آن را به عنوان پایه دوّم شریعت شناختیم. لازم است با احساس مسئولیت و ادب و آگاهى با حدیث روبرو شویم و از افراط و تفریط پرهیز کنیم. نه مانند کسانى باشیم که هرچه با ذوق و سلیقه‌شان موافق نباشد بى‌پروا آن را رد مى‌کنند، هرچند که حدیث صحیح پیغمبر ج هم باشد. در این صورت طبق نص قرآن چنین کسانى باید منتظر بلاى بزرگ و عذاب شدید باشند. نه مانند کسانى باشیم که هرچه را به نام حدیث نوشته شده بدون جدا نمودن صحیح از ضعیف و موضوع مى‌پذیرند و آن را به پیغمبر ج نسبت مى‌دهند. بنابراین تنها اهل علم و تقوا هستند که مى‌توانند حدّ وسط را رعایت کنند و از لغزش به دور باشند. چون حدیث وسنّت هم مانند قرآن از مشکات وحى نورافشانى مى‌کنند و نیاز به آگاهى بر علوم مخصوص دارند چنین نیست که هر کسى که توانست چند جمله فارسى یا عربى را معنى نماید بتواند درباره حدیث قضاوت کند و به آن فتوى دهد یا بگوید آن را قبول ندارم. این کار نیازمند تسلّط بر آیات و احادیث صحیح و دانستن لغت عربى و علوم نحو و صرف و بلاغه و بیان و اصول فقه است. علاوه بر این مفتى و محدّث باید عادل و متّقى و داراى ذکاوت فراوان و قدرت استنباط باشند. باید از ادب و اخلاق و تقواى سلف صادق پیروى کنیم آنان تا مجبور به فتوى و قضاوت نمى‌شدند از فتوى پرهیز مى‌کردند و تنها وقتى فتوى مى‌دادند که تسلّط و آگاهى کامل بر موضوع داشتند و از روى هواى نفس سخن نمى‌گفتند هفتاد و چند سؤال از امام مالک شد ولى او تنها به دو سؤال آن‌ها جواب داد در جواب بقیه گفت: نمی‌دانم چون ادب و تقوا به او اجازه نمی‌داد که بدون علم و آگاهى چیزى را بگوید.

همانطور که گفته شد حدیث و سنّت پیغمبر ج دوّمین رکن و دوّمین سند و حجّت در دین اسلام است و حدیث متّفق علیه امام بخارى و مسلم در اعلا درجه صحّت و بعد از قرآن صحیح‌ترین سند دینى است. عدّه‌اى از علماء، احادیث متّفق علیه را در کتاب‌هایى جمع نموده‌اند ازجمله دانشمندبزرگ، مرحوم محمّدفؤاد عبدالباقى، مؤلّف کتاب‌هاى «مفتاح كنوز السنّة» و «المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم» و یکى از اعضاى برجسته جامعۀ السنّة النّبویة، تمام احادیث متّفق علیه شیخین بخارى و مسلم را در کتاب سه جلدى خود، «اللّؤلؤ والمرجان فيما اتّفق عليه الشيخان»، جمع و پاورقی مختصرى در بعضى موارد بر آن نوشته است که از همه کتاب‌هایى که تا به حال در این مورد نوشته شده، کامل‌تر است. امّا چون توضیحاتى که در پاورقى آمده است به هیچ وجه کافى نبود و درک صحیح معنى احادیث نیاز مبرم به مراجعه و مطالعه شرح‌هاى متعدّد بر صحیح مسلم و بخارى داشت و این امر براى هر کسى مقدور نبود، مدّت‌ها بود که آرزو داشتم که خداوند متعال توفیق دهد تا این کتاب گرانبهاى حدیث متّفق علیه شیخین را به فارسى ترجمه و شرح نمایم ولى با توجّه به اهمّیت موضوع متردّد بودم و جرأت نمى‌کردم چنین مسـئولیت خطیر دینى و اخلاقى و اجتماعى و علمى را براى خود ایجاد نمایم. در این مورد با یکى از دوستان مشورت کردم وى گفت من معـتقدم که ترجمه هرچه باشد چندان مفـید نیسـت، کسى که مى‌خواهد چیزى بنویسد باید به تألیف مشغول شود. هرچند اظهار نظر این دوست بى تأثیر نبود ولى نتوانست مرا از رسیدن به‌آرزویى که داشتم باز دارد تا اینکه جریان را بادوست وبرادر فاضل ومخلص جناب آقاى دکتر محمود ابراهیمى استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کردستان در میان گذاشتم، ایشان با استقبالى گرم و پرشور از چنین اقدامى مرا تشویق کردند و گفتند: براى اجراى این تصمیم تنها این افتخار و سعادت کافى است که شما حداقل دوهزار حدیث صحیح پیغمبر ج را با دست خود مى‌نویسید و ان‌شاءالله این عمل به صورت هدیه‌اى با ارزش در روز قیامت در حضور پیغمبر ج پذیرفته خواهد شد. همین که این جملات سرشار از ایمان واخلاص را شنیدم، با تصمیم راسخ و اتّکا به خداى بزرگ شرح و ترجمه فارسى کتاب «لؤلؤ ومرجان» را شروع نمودم، اینک به فضل وتأییدات الهى موفق شدم تا به این آرزوى دیرینه خود برسم. و آن را تحت عنوان «گوهر و دُرّ یتیم متّفق بخارى و مسلم» ترجمه کنم و براى دستیابى به معنى درست احادیث با احساس مسـئولیت دینى و اخلاقى و صبر و شکیبایى فراوان توان خود را به کار گرفته و با مراجعه به کتاب‌هاى معتبر مخصوصآ شرح‌هاى بخارى و مسلم مانند فتح البارى و ارشاد السارى و غیره بهترین معنى را انتخاب کرده‌ام. شیوه نگارش آن به شرح زیر است:

1. متن عربى حدیث با قید شماره آن در سمت راستِ بالاى صفحه قرار گرفته است.
2. معنى هر حدیث در زیر متن عربى با درج همان شماره حدیث، در سمت راست صفحه، حتى‌الامکان به گونه‌اى رسا نوشته شده است.
3. شرح حدیث و ذکر مفاهیم دیگر آن در داخل پرانتز قرار گرفته شده است. واژه‌هاى مشکل معنى شده و آدرس مراجع مطلب مشخّص گردیده است.

در پیشگاه پروردگار مسئلت دارم مورد استفاده مسـلمانان قرار گیرد و مورد پذیرش پیغمبر ج در روز قیامت واقع شود. لازم میدانم از جناب دکتر ابراهیمى و برادر بزرگوارم جناب آقاى سید عبد آقریشى که در بازخوانى این کتاب زحمت فراوانى کشیده است کمال تشکر نموده وسعادت ایشان را از خداوند متعال خواستارم.

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وعلى آله وأصحابه أجمعين وآخر دعوانا أنِ الحمد لله ربّ العالمين.

أبوبکر حسن‌زاده

27/ 2/ 1372

مقدّمه مؤلّف

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ١ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ٣ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ٤﴾ [الفاتحة: 1-4].

یعنی: «ستایش مخصوص خداوندى است که پروردگار جهانیان است. خداوندى بخشنده و مهربان که رحمتش شامل همگان است و مالک روز جزاست».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ﴾ [الأنعام: 1].

یعنی: «ستایش مخصوص خداوندى است که همه آسمان‌ها و زمین را آفریده و تاریکی‌ها و نور را به وجود آورده است».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ [الإسراء: 111].

یعنی: «سپاس خدایى را که نه فرزندى براى خود انتخاب کرده و نه شریکى در حکومت دارد، و نه دوست و یاورى به خاطر ضعف و ذلّت».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ١ قَيِّمٗا...﴾ [الكهف: 1-2].

یعنی: «ستایش مخصوص خدایى است که این کتاب آسمانى را بر بنده خود نازل کرده و هیچ کژیى در آن قرار نداده است».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ١﴾ [سبأ: 1].

یعنی: «ستایش مخصوص خداوندى است که تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و سپاس براى اوست در سراى آخرت و او دانا و آگاه است».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١﴾ [فاطر: 1].

یعنی: «ستایش مخصوص خداوندى است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است. خداوندى که فرشتگان را رسولانى قرار داد که صاحب بال‌هاى دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند او هرچه بخواهد در آفرینش مى‌افزاید و بر هر چیزى قادر است».

﴿لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ٧٠﴾ [القصص: 70].

یعنی: «ستایش خاصّ اوست در این جهان و جهان دیگر، و حاکمیت از آن اوست و بازگشت همه شما به سوى اوست».

﴿وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ١٨﴾ [الروم: 18].

یعنی: «حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان‌ها و زمین؛ تسبیح و تنزیه براى اوست به هنگام عصر و به هنگامى که در ظهر قرار دارید».

﴿فَلِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٣٦ وَلَهُ ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ٣٧﴾ [الجاثية: 36-37].

یعنی: «حمد و ستایش مخصوص خدا است، خدایى که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار جهانیان است، و براى اوست عظمت و کبریا در آسمان و زمین، و او عزیز و حکیم است».

﴿لَهُ ٱلۡمُلۡكُ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ١﴾ [التغابن: 1].

یعنی: «مالکیت و حاکمیت و ستایش از آن اوست و تنها او بر همه چیز تواناست».

﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ﴾ [الأعراف: 43].

یعنی: «و مى‌گویند سپاس مخصوص خداوندى است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد و اگر ما را هدایت نکرده بود، به این نعمت‌ها راه نمى‌یافتیم».

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ [التوبة: 33].

یعنی: «او کسى است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه ادیان پیروز کند».

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: 29].

یعنی: «محمّد فرستاده خداست و کسانى که با او هستند در (برابر) کفّار سرسخت و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود مى‌بینى. آن‌ها همواره فضل و رضاى خدا را مى‌طلبند نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ٢﴾ [محمد: 2].

یعنی: «کسانى که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و ایمان آورده‌اند به آنچه بر محمّد نازل شده است که حق است و از سوى پروردگارشان بر او نازل شده است، خداوند گناهانشان را مى‌بخشد و اصلاح حالشان مى‌نماید».

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا٤٠﴾ [الأحزاب: 40].

یعنی: «(محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده ولى رسول خدا و آخر پیامبران است و خداوند بر هر چیزى آگاه است».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا٤٦﴾ [الأحزاب: 45-46].

یعنی: «اى پیامبر ما تو را به عنوان گواه فرستاده‌ایم و تو بشارت دهنده و اخطار کننده هستى، و به فرمان خدا تو را دعوت کننده به سوى الله و چراغ روشنى بخش قرار دادیم».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ١٠٧﴾ [الأنبياء: 107].

یعنی: «ما تو را جز براى رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56].

یعنی: «خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود مى‌فرستند اى کسانى که ایمان آورده‌اید بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و تسلیم فرمانش باشید».

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ، اللّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيْمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيْمَ إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ.

یعنی: «خداوندا! بر محمّد و آل محمّد درود فرست همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود نازل کرده‌اى، خداوندا! سزاوار حمد هستى و بزرگوار، خداوندا! خیر و برکت بر محمّد و آل محمّد فرست همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده‌اى. به راستى سزاوار حمد هستى و بزرگوار».

بعد از سپاس و ستایش خداوند توانا و درود و سلام بى پایان بر روان پاک پیغمبرج وآل واصحابش. این کتاب که نامش «اللّؤلؤ والمرجان فيما اتّفق عليه الشّيخان» است شامل احادیثى است که مورد اتّفاق دو نفر از پیشوایان و رهبران بزرگ اهل حدیث مى‌باشد، اوّل امام ابوعبدالله محمّد پسر اسماعیل پسر ابراهیم پسر مغیره پسر بَرْدِزْبَه بخارى جعفى که در سال 194 هـ متولّد و در سال 256 هـ قمرى فوت کرده است. و دوّم: امام ابوالحسن مسلم پسر حجّاج پسر مسلم قشیرى نیشابورى که در سال 204 هـ قمرى متولّد و در سال 261 به لقاء الله پیوسته است.

آقاى محمّد حلبى مدیر انتشارات «دار الكتب العربيّة» و ناشر این کتاب از من درخواست نمودند تا احادیثى را که مورد اتّفاق بخارى و مسلم است مشخّص و جمع‌آورى نمایم و مرا متعهّد ساختند که نزدیک‌ترین متن حدیث بخارى از لحاظ مطابقت با متن حدیث مسلم را در این کتاب ذکر کنم، البتّه این خواسته ایشان و تعهّدى که من سپردم، کارى بود بسیار دشوار و براى من از هر کار دیگرى مشکل‌تر مى‌نمود چون هیچ‌یک از کسانى که احادیث مورد اتّفاق بخارى و مسلم را جمع کرده‌اند ویا به هنگام نقل حدیث مى‌گویند این حدیث متّفق علیه است، چنین شیوه‌اى را رعایت ننموده‌اند.

مثلاً وقتى حافظ ابن حجر عسقلانى که استاد کل در علم الحدیث است مى‌گوید: «منظور از موافقت مسلم با بخارى این است که این دو امام در تخریج اصل حدیث از صحابه‌اى که این حدیث را از پیغمبر ج روایت کرده است با هم توافق داشته باشند، هرچند بعضى سیاق و کلمات آن‌ها با هم متفاوت باشد». به خوبى متوجّه مى‌شویم که دستیابى به متن حدیثى که کاملاً مورد اتّفاق شیخین باشد تا چه اندازه مشکل است.

امام نووى این عالم بزرگوار و دارنده شرح مهم بر صحیح مسلم، وقتى کتاب خود، اربعـین نووى، را مى‌نویسـد، و آن را با حدیث: «إِنَّمَا آ لاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ»، شـروع مى‌نماید، مى‌گوید که این حدیث متّفق علیه شیخین (مسلم و بخارى) است، مى‌بینیم که او نزدیکترین متنهاى بخارى به متن مسلم را در این حدیث ذکر ننموده است، بلکه نخستین متنى را که بخارى در صحیح خود تخریج نموده بیان کرده است در حالیکه بین این متن با متن حدیث مسلم تفاوتهایى وجود دارد. براى روشن شدن دشوارى و اهمّیت این موضوع بهتر است تمام طریق‌هاى حدیث «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ» را که امام بخارى صحیح خود را با آن شروع کرده است بیان نماییم تا خواننده بتواند هریک از آن‌ها را با متن روایت مسلم تطبیق کند، و برایش معلوم شود، کدام یک از طرق روایت‌هاى بخارى به متن حدیث مسلم نزدیک‌تر است. امام بخارى حدیث «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ» را در هفت جا در صحیح خود به شرح زیر بیان نموده است:

اوّل: در فصل یکم بدء الوحی و باب شماره 1- كَيْفَ كَانَ بَدْأُ الْوَحْيِ إِلَى رَسُولِ اللهِ ج چنین آمده است: عَنْ عُمَر بْن الْخَطَّابس قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ج يَقُولُ: «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِ امْرِئٍ مَا نَوى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِلَى إِمْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

یعنی: «از عمر بن خطابس روایت شده. گفت: شنیدم که پیغمبر ج مى‌گفت: ثواب هر کارى به قصد و نیت آن بستگى دارد و پاداش کار هر انسانى بستگى به نیت او دارد، کسى که بخاطر کسب مال دنیا و یا ازدواج با زنى مهاجرت کند و از محل اقامت و دیار خود دور شود، این هجرت و دورى او به منظور رسیدن به همان خواسته درونى او است (و ارزش معنوى ندارد)».

دوّم: در فصل دوّم الإیمان و باب شماره 41: مَا جَاءَ أَنَّ الاَْعْمَالَ بِالنِّيَّةِ، به این طریق است: «عَنْ عُمَر أَنَّ رَسُولَ اللهِ ج قَالَ: الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ وَلِكُلِ إِمْرَئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولَهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

سوّم: در فصل 49 العتق و باب شماره ج: الْخَطَأُوَالنِّسْيَانُ فِي الْعِتْاقَةِ وَالطَّلاَقِ. به این روایت است: «عن عمر بن الخطابس عن النَّبيّ ج قال: «الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ وَلإِمْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى آللهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

چهارم: در فصل23 مَناقِبِ آلاَْنْصارِ و باب شماره 45: هجرة النَّبِيّ ج وَأَصْحَابِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ. به این عبارت نقل گردیده است: «عَنْ عُمَرَس قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ج يَقُولُ: «الأَعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ ج.

پنجم: در فصل 27 النِّکاح و باب شماره 5: مَنْ هَاجَرَ أَوْ عَمِلَ خَيْرَا لِتَزْوِيجِ إِمْرَأَةٍ فَلَهُ مَا نَوى روایت حدیث چنین است: عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: «الْعَمَلُ بِالْنِّيَّةِ وَإِنَّمَا لإِمْرئٍ مَا نَوى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِج، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

ششم: در فصل 83 الأیمان و النذور و باب شماره 23: الْنِّيَّةُ فِي الاَْيْمَان. حدیث به این طریق نقل شده است: عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابس قَالَ سَمِعْتُ رَسُولُ اللهِ ج يَقُولُ: «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِيَّةِ، وَإِنَّمَا لإِمْرِئٍ مَا نَوى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

هفتم: در فصل 90 الحیل باب شماره:1 ترك الحيل. چنین آمده است: عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابس قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاس! إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ وَ إِنَّمَا لإِمْرِئٍ مَا نَوى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَمَنْ هَاجَرَ إِلَى دُنْيَا يُصِيْبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

همانطورى که ملاحظه گردید امام بخارى حدیث فوق را از هفت طریق در هفت موضع مختلف در صحیح خود ذکر نموده است، و امام مسلم آن را تنها در فصل 33 ـ الامارة و باب شماره: 45 قوله ج: «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةَ» حدیث شماره 155.  
به این طریق روایت مى‌نماید: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ج: «إِنَّمَا الاَْعْمَالُ بِالْنِّيَّةِ وَ إِنَّمَا لإِمْرَئٍ مَانَوى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولَهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِـيبُهَا أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

متن این حـدیث مسـلم تنها با متن طـریق ششم حدیث بخـارى که در کتاب «الأيمان والنذور» ذکر شده است، مطابقت کامل دارد.

دشوارى موضوع به اندازه‌اى مرا به خود مشغول کرده بود که نزدیک بود همچون سدّى در برابر انجام تعهّدى که سپرده بودم قرار گیرد و نتوانم آن را انجام دهم ولى خداوند متعال مرا یارى فرمود تا به کمک دو کتابى که قبلاً نوشته بودم (یکى جامع مسانید صحیح البخارى و دیگرى قرّة العینین فی أطراف الصحیحین) این مشکل برایم آسان شود، بنابراین توانستم تمام احادیث متّفق علیه شیخین را از کتاب دوّم به دست آورم و آن‌ها را شماره‌گذارى کنم و در کتاب دوّم نیز به نزدیک‌ترین متن احادیث مورد توافق شیخین دسترسى پیدا کردم و بدین ترتیب توانستم تعهّدى را که سپرده بودم به انجام برسانم.

امّا درباره میزان ارزش کـتاب «اللّؤلؤ والمرجان» باید بگویم که امام تقى الدّین ابوعمرو عثمان پسر عبدالرّحمن پسر موسى پسر ابو نصر نصرى شـهرزورى از علماى شافعى معروف به ابن الصلاح به هنگام بیان اقسام حدیث بر حسب اهمّیت و درجه آن چنین مى‌گوید:

اوّلین قسم احادیث: حدیث صحیحى است که بخارى و مسلم به اتّفاق آن را روایت و تخریج نموده‌اند.

دومین قسم: صحیحى است که بخارى بدون مسلم آن را روایت کرده است.

سومین قسم: صحیحى است که مسلم بدون بخارى آن را روایت نموده است.

چهارمین قسم: صحیحى است که بخارى و مسلم تخریجش نکرده‌اند امّا بر اساس شرایط و اصول ایشان تخریج شده است([[1]](#footnote-1)).

پنجمین قسم: صحیحى است که تنها طبق شروط بخارى روایت شده باشد.

ششمین قسم: صحیحى است که طبق شرایط مسلم روایت شده است.

هفتمین قسم: حدیثى است که در نزد غیر بخارى و مسلم به صحّت رسیده ومطابق شرط هیچ‌یک از آنان تخریج نشده است.

این هفت قسم مهم‌ترین اقسام حدیث هستند، که قسم اوّل از همه مهم‌تر و صحیح‌تر مى‌باشد.

علماى حدیث اکثر در مورد قسم اوّل بطور مطلق مى‌گویند: (متّفق علیه) که منظورشان اتّفاق بخارى و مسلم است نه اتّفاق امّت اسلام، هرچند اتّفاق امّت اسلام نیز به طریق ضمنى از اتّفاق بخارى و مسلم نشأت مى‌گیرد، چون تمام امّت اسلام نسبت به قبول احادیثى که مورد اتّفاق شیخین است اتّفاق نظر دارند (بنابراین متّفق علیه شیخین متّفق علیه امّت اسلام نیز مى‌باشد).

صحّت تمام احادیث قسم اوّل قطعى است، وعلم یقینى از طریق نظر و استدلال به وسیله این نوع احادیث حاصل مى‌شود.

تابحال کتابى را ندیده‌ام که احادیث متّفق علیه شیخین در آن جمع شده باشد مگر کتاب زاد المسلم فیما اتّفق علیه بخارى و مسلم تألیف استاد شیخ محمّد حبیب الله شنقیطى، که آنهم تمام متّفقات شیخین را شامل نمى‌شود، بلکه تنها احادیث قولى مورد توافق شـیخین را که براسـاس حروف اوّل آن‌ها ترتیب داده شده است، دربر مى‌گیرد، و همچنین احادیثى که به لفظ (کان من شمائله ج) و یابه لفظ (نهى) شروع شده‌اند ضمیمه احادیث قولى متّفق علیه نموده است. مجموع احادیثى که در کتاب امام شنقیطى ذکر گردیده است 1368 حدیث است.

امام نووى در شرح مسلم چنین مى‌نویسد:

علماء در مورد روایت‌هایى که یکى از اصحاب بگوید: ما مى‌گفتیم یا فلان کار را انجام مى‌دادیم. یا بگوید: مى‌گفتند یا فلان کار را انجام مى‌دادند. یا ما انجام فلان کار را بد نمى‌دانستیم. یا آنان انجام فلان کار را بد نمى‌دانستند، با هم اختلاف دارند:

امام ابوبکر اسماعیلى گوید: این نوع از گفته اصحاب به عنوان لفظ مرفوع شناخته نمى‌شوند بلکه موقوف هستند و ان‌شاء الله بعداً حکم حدیث موقوف را بیان خواهیم کرد([[2]](#footnote-2)).

جمهور علماى حدیث و فقه و اصول عقیده دارند که اگر یکى از اصحاب قول یا عمل خود یا سایر اصحاب را به زمان پیغمبر ج نسبت ندهد این قول یا عمل موقوف است و حکم مرفوع را ندارد، امّا اگر آن را به زمان پیغمبر ج نسبت دهد و بگوید: ما در زمان حیات پیغمبر ج یا در زمان پیغمبر ج یا در حالیکه پیغمبر در میان ما بود این کار را انجام مى‌دادیم، این گفته‌ها به عنوان حدیث مرفوع شـناخته مى‌شوند. البتّه مذهب درسـت و روشـن هم همین عقیده جمهور علماء مى‌باشد، چون وقتى کارى در زمان پیغمبر ج انجام گرفته باشد ظاهر این است که پیغمبر ج از آن باخبر بوده و آن را تأیید نموده است لذا جزو مرفوع محسوب مى‌گردد.

عدّه دیگر گفته‌اند: وقتى که یک صحابى مى‌گوید ما چنین کارى را انجام مى‌دادیم اگر این کار جزو کارهایى باشد که اغلب به صورت آشکار انجام مى‌گیرد، این گفته مرفوع است و الّا موقوف مى‌باشد. امام ابواسحاق شیرازى از علماى شافعى نظر این عدّه را بطور قطعى قبول کرده است. والله اعلم.

امّا وقتى که صحابى مى‌گوید براى انجام یا ترک فلان امر به ما دستور داده شد. یا مى‌گوید این امر جزو سنّت است. تمام این‌ها بنابه مذهب صحیح، که جمهور علماء علوم مربوطه آن را تأیید کرده‌اند مرفوع مى‌باشد.

سید جمال الدّین قاسمى (از علماى بزرگ اهل حدیث در قرن اخیر) در کتاب «قواعد التحديث» گوید:

امام تقى الدّین ابن تیمیه در بعضى از فتواهاى خود چنین مى‌گوید: «وقتى که به طور مطلق گفته مى‌شود:

(حدیث پیغمبر ج) منظـور حدیثى است که به صورت قولى، یا عملى یا تقریرى و تأییدى بعد از بعثت از پیغمبر ج روایت شده باشد.

تفاوت تعداد احادیث کتاب «زاد المسلم فيما اتّفق عليه البخاري ومسلم» که 1368 حدیث است با تعداد احادیث کتاب «اللّؤلؤ والمرجان» که (1906) حدیث مى‌باشد به این خاطر است که امام شنقیطى تنها احادیث قولى متّفق علیه را جمع‌آورى کرده است ولى در «كتاب اللّؤلؤ والمرجان» تمام اقسام سه‌گانه (قولى و عملى و تقریرى) حدیث متّفق علیه شیخین موجود مى‌باشد.

خواننده محترم! کتابى که هم اکنون در دست شما قرار دارد، تمام احادیثى را که در اعلا درجه قوّت و صحّت هستند دربر دارد، لازم است با کمال دقّت در حفظ آن بکوشید با جدیت به آن عمل کنید.

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ٥٣﴾ [آل عمران: 53].

یعنی: «پروردگارا ایمان داریم به آنچه که نازل کرده‌اید و از پیغمبر ج پیروى مى‌کنیم، ما را جزو شاهدین قرار دهید».

وصلّى الله على سیدنا محمّد وعلى آله وصحبه وسلّم.

محمّد فؤاد عبدالباقی

مقدّمه

باب 1: سخت گیرى در دروغ بستن بر پیغمبر ج

1- حدیث: عَليٍّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ج: «لاَتَكْذِبُوْا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِـجِ الْنَّارَ»([[3]](#footnote-3)).

یعنی: «على بن ابى طالب گوید: پیغمبر ج فرمود: نباید به دروغ چیزى را به من نسبت دهید و از قول من دروغ بگوئید، کسى که از قول من دروغ بگوید و گفتار یا رفتارى را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، با این کار جاى خود را در دوزخ آماده مى‌سازد و باید داخل دوزخ شود».

«ايلاج: داخل شدن».

**2-** حدیث: أَنَسٍ قَالَ: إِنَّهُ لَيَـمْنَعُنِي أَنْ أُحَدِّثَكُمْ حَدِيْثَاً كَثْيرَا أَنَّ النَّبِيَّ ج قَالَ: «مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبَا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ الْنَّارِ»([[4]](#footnote-4)).

یعنی: «أنس گوید: به راستى چیزى که مرا از نقل حدیث فراوان براى شما باز می‌دارد این است که پیغمبر ج مى‌فرمود: کسى که عمدآ از قول من دروغ بگوید باید جاى خود را در دوزخ آماده سازد».

«فليتبوأ: یعنى براى خود منزلى تهیه کند».

**3-** حدیث: أَبِي هُرَيْرَةَ عَنَ النَّبِيِّ ج قَالَ: «ومَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ الْنَّارِ»([[5]](#footnote-5)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که عمدآ از قول من دروغ گوید، باید جاى خود را در دوزخ آماده سازد».

**4-** حدیث: المُغَـيْرَةِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبَا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مِنْ كَذَبَ عَلَيّ مُتَعَمِّدَاً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ الْنَّارِ»([[6]](#footnote-6)).

یعنی: «مغیره گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: دروغ گفتن از قول من مانند دروغ گفتن از قول کس دیگر نیست، کسى که عمدآ دروغى را به من نسبت دهد باید جاى خود را در دوزخ آماده سازد».

فصل اوّل:  
درباره ايمان

باب 1: ایمان چیست؟ و بیان خصوصیات ایمان

**5-** حدیث: «أبي هُرَيْرَةَ قال كان النبيُّ **ج** بارزًا يومًا للناسِ فأَتاه رجلٌ فقال: ما الإيمان قال: الإيمان أن تؤمنَ بالله وملائكتِهِ وبلقائِهِ وبرسلِهِ وتؤمَن بالبعثِ قال: ما الإسلامُ قال: الإسلامُ أن تعبدَ اللهَ ولا تشركَ به وتقيمَ الصلاةَ وتؤدِّيَ الزكاةَ المفروضةَ وتصومَ رمضانَ قال: ما الإحسان قال: أن تعبدَ الله كأنك تراهُ، فإِن لم تكن تراه فإِنه يراك قال: متى الساعةُ قال: ما المسئولُ عنها بأَعْلَم مِنَ السائل، وسأُخبرُكَ عن أشراطِها؛ إِذا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا، وَإِذا تطاولَ رُعاةُ الإبِلِ البَهْمُ في البنيان، في خمسٍ لا يعلمهنَّ إِلاَّ الله ثم تلا النبيُّ **ج** (إِنَّ الله عنده علم الساعة) الآية: ثم أدبر فقال: رُدُّوه فلم يَرَوْا شيئاً فقال: هذا جبريل جاءَ يُعَلِّمُ الناسَ دينَهم»([[7]](#footnote-7)).

یعنی: «ابوهریره گوید: روزى پیغمبر ج به میان مردم آمد، مردى به حضورش رسید و پرسید ایمان چیست؟ پیغمبر فرمود: ایمان آن است که به خدا و فرشتگان و رسیدن به حضور خدا (در قیامت) و رسالت پیغمبران، و زنده شدن بعد از مرگ، باور و اعتقاد قطعى داشته باشى. آن مرد پرسید: اسلام چیست؟ پیغمبر فرمود: اسـلام آن است که خدا را پرستش کنى و هیچ شریک و انبازى براى او قرار ندهى، نماز فرض را به نحو احسن به جا آورى، زکات واجب را بپردازى، و ماه رمضان روزه باشى. آن مرد پرسید: بهترین و خالص‌ترین عبادت کدام است؟ پیغمبر فرمود: خالصانه‌ترین عبادت آنست که عبادت خدا را با حالتى انجام‌دهى که تصوّر کنى درحضورش ایستاده‌اى، انگار اورا مشاهده مى‌نمایى و اگر تو خدا را نمى‌بینى حتماً او تو را مى‌بیند. آن مرد پرسید: روز آخرت چه وقتى است؟ پیغمبر ج فرمود: من در این مورد از تو عالم‌تر نیستم، ولى علامت و نشانه‌هاى آن را برایت ذکر مى‌نمایم، وقتى که مادر به صورت کنیز اولادش درآید (و اولاد نسبت به مادرش بى‌ادب شود، و مانند کنیز با او رفتار نماید)، نشانه دیگر آن است که افراد جاهل و نادان و تازه به دوران رسیده با پول و ثروتى که به دست مى‌آورند بر دیگران فخر مى‌فروشند و به حق آنان تجاوز مى‌نمایند.

پیغمبر فرمود: پنج چیز هست که جز خدا کسى به آن‌ها علم و آگاهى ندارد.

آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ...﴾ [لقمان: 34].

یعنی: «علم به آمدن روز آخرت تنها پیش خداست، و خداست که باران را نازل مى‌کند، و مى‌داند که در رحم‌ها چه وجود دارد، کسى نمى‌داند فردا چه خواهد کرد، هیچکس نمى‌داند در چه جا و مکانى خواهد مرد».

پس از این سؤال و جواب آن مرد از حضور پیغمبر خارج شد و رفت، پیغمبر ج فرمود: او را به نزد من بازگردانید! وقتى که خواستند او را برگردانند کسى را ندیدند، پیغمبر ج فرمود: این مرد جبرئیل بود، آمده بود تا دین را به مردم یاد بدهد.

«أشراط: جمع شرط به معنى علامت و نشانه است، تطاول: تکبّر، تجاوز. بهم: سیاه، ناشناخته».

باب 3: بیان نمازهایى که یکى از ارکان اسلام مى‌باشند

**6-** حدیث**: «**طَلْحَةَ بن عُبَيْد الله قال: جاءَ رجلٌ إِلى رسولِ اللهِ **ج** من أهل نجْدٍ ثائرُ الرأسِ يُسْمَعُ دوِيُّ صوتِهِ ولا يُفْقَهُ ما يقول، حتى دنا فإِذا هو يسأَل عن الإسلام؛ فقال رسول الله **ج**: خمسُ صلواتٍ في اليومِ والليلةِ فقال: هل عليّ غيرُها قال: لا إِلاَّ أَنْ تَطَوَّعَ قال رسول الله **ج**: وصيامُ رمضانَ قال: هل عليّ غيره قال: لا إِلاَّ أَن تَطَوَّعَ قال، وذكر له رسول الله **ج** الزكاةَ قال هل عليَّ غيرُها قال لا إِلاَّ أَنْ تَطَوَّعَ قال فأَدبر الرجل وهو يقول: والله لا أزيد على هذا ولا أَنْقصُ قال رسول الله **ج**: أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ**»**([[8]](#footnote-8)).

یعنی: «طلحه پسر عبیدالله گوید: مردى از اهل نجد با موهاى ژولیده به حضور پیغمبر ج مى‌آمد، در حالى که صداى بلندش از دور شنیده مى‌شد، امّا معلوم نبود که چه مى‌گوید، همین که نزدیک شد پرسید اسلام چیست؟ پیغمبر ج گفت: اسلام آنست (هر مسلمان بالغ و عاقلى) در هر شب و روز نمازهاى پنجگانه را بخواند».

آن مرد پرسید غیر از این پنج نماز در شب و روز آیا نماز دیگرى بر من واجب است؟ پیغمبر ج فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت نماز اضافى بخوانى، پیغمبر ج فرمود: روزه ما رمضان جزو اسلام و فرض است. آن مرد پرسید: به غیر از روزه رمضان آیا روزه دیگرى بر من واجب است؟ پیغمبر ج فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت بخواهى روزه اضافى بگیرى. پیغمبر ج زکات واجب را برایش بیان کرد، آن مرد گفت: غیر از زکات‌هایى که ذکر کردى آیا زکات دیگرى بر من واجب است؟ پیغمبر ج فرمود: خیر، مگر به میل خودت بخواهى زکات بیشترى بدهى. طلحه گوید: بعد از این گفتگو، مرد نجدى از حضور پیغمبر ج بیرون رفت و در حال رفتن مى‌گفت: قسم به خدا غیر از این فرایض چیز دیگرى را انجام نمى‌دهم ولى آن‌ها را به تمامى انجام خواهم داد و چیزى را از آن‌ها کم نمى‌کنم. پیغمبر ج فرمود: چنانچه راست گوید از آتش دوزخ رستگار مى‌شود.

«دوي: صداى بلند».

باب 5: بیان ایمانى که انسان به وسیله آن وارد بهشت خواهد شد

**7-** حدیث:«أبي أيوبَ الأَنصاريّس أَنَّ رجلاً قال: يا رسول الله أخبرني بعمل يُدْخِلُني الجنة، فقال القوم: مَا لَهُ مَالَه فقال رسولُ اللهِ **ج**: أَرَبٌ مَّا لَهُ فقال النبيُّ **ج**: تعبُدُ اللهَ لا تُشْرِكُ بهِ شيئًا وتُقيمُ الصَّلاةَ وَتُؤْتِي الزكاةَ وَتَصِلُ الرَّحِمَ ذرْها قَال كأنّه كانَ عَلى رَاحِلَتِهِ»([[9]](#footnote-9)).

یعنی: «ابو ایوب انصارى مى‌گوید: مردى گفت اى رسول خدا، عملى را به من نشان بده که بوسیله آن داخل بهشت شوم، مردم با عصبانیت گفتند این مرد چه مى‌گوید و چه مى‌خواهد؟ پیغمبر ج فرمود: حتماً کارى و منظورى دارد در پاسخ این مرد فرمود: خدا را پرستش کن، هیچ انباز و شریکى براى او قرار مده، نماز واجب را به جاى آور، زکات را بپرداز و صله رحم را رعایت کن. سپس پیغمبر فرمود: اگر کار دیگرى ندارى افسار شترم را رها کن».

ابو ایوب انصارى گوید: مثل اینکه این گفتگو در حالى انجام گرفت که پیغمبر ج سوار بر شترش بود و آن مرد نیز محکم افسار شترش را در دست گرفته بود.

«ذرها: افسار را رها کن».

8- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس أَنَّ أَعْرابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ **ج** فَقالَ: دُلَّني عَلى عَمَلٍ إِذا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الجنة قَالَ: تَعْبُدُ اللهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقيمُ الصَّلاةَ المَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمفْروضَة وَتَصُومُ رَمَضانَ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاَ أَزِيدُ عَلى هذا فَلَمّا وَلّى، قَالَ النَّبِيُّ **ج** مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلى هَذا»([[10]](#footnote-10)).

یعنی: «ابو هریره گوید: یک عرب بدوى پیش پیغمبر ج آمد، گفت: اى رسول خدا عمل و عبادتى را به من نشان بده که اگر آن را انجام دهم وارد بهشت شوم، پیغمبر ج فرمود: خدا را پرستش کن و هیچ شریکى برایش قرار مده، نمازهاى واجب را به نحو احسن به جا آور و زکات واجب را بپرداز، ماه رمضان را روزه بگیر. اعرابى گفت: قسم به آنکس، که جان من در دست اوست این‌ها را انجام مى‌دهم و چیزى بر آن‌ها نمى‌افزایم وقتى که از حضور پیغمبر خارج شد پیغمبر ج فرمود: کسى که دوست دارد اهل بهشت را ببیند، این مرد را تماشا کند».

باب 6: پیغمبر ج مى‌فرماید: اسلام بر پنج اصل بنا گردیده است

9- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: بُنِيَ الإِسْلامُ عَلى خَمْسٍ: شَهادَةِ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَإِقامِ الصَّلاةِ وَإِيتاءَ الزَّكاةِ وَالْحَجِّ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»([[11]](#footnote-11)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: اسلام بر پنج اصل پایه‌گذارى شده است:

1. اجراى کلمه شهادتین و اقرار به این که جز ذات الله هیچ کسى شایسته پرستش نیست. و اعتراف به اینکه محمّد ج فرستاده و پیغمبر خداست.
2. برگزارى نماز فرض به نحو احسن.
3. دادن زکات واجب.
4. انجام مناسک حج (براى کسانى که قدرت مالى و جسمى را دارند).
5. روزه ماه رمضان».

باب 7: امر به ایمان به خدا و پیغمبر و مقررات دین و دعوت دیگران به سوى آن

10- حدیث: «ابْنِ عَبّاس قَالَ إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمّا أَتَوُا النَّبِيَّ **ج** قَالَ: مَنِ الْقَوْمُ أَوْ مَنِ الْوَفْدُ قَالُوا: رَبِيعَةَ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَزايا وَلاَ نَدَامَى فَقالُوا: يا رَسُولَ اللهِ إِنَّا لاَ نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيَكَ إِلاَّ في الشَّهْرِ الْحَرامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذا الْحَيُّ مِنْ كُفّارِ مُضَرَ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنا وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: أَمَرَهُمْ بِالإِيمانِ بِاللهِ وَحْدَهُ، قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا الإِيمانُ بِاللهِ وَحْدَهُ قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: شَهادَةُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاّ اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَإِقامُ الصَّلاةِ وَإِيتاءُ الزَّكاةِ وَصِيامُ رَمَضَانَ وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمغنَمِ الْخُمُسَ وَنَهاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ وَالدُّبَّاءِ وَالنَّقِيرِ وَالمُزَفَّتِ وَرُبَّما قَالَ المُقَيَّرِ وَقالَ: احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَراءَكُمْ»([[12]](#footnote-12)).

یعنی: «ابن عباس گوید: هنگامى که عدّه‌اى از طایفه عبدالقیس به نزد پیغمبر ج آمدند، پیغمبر ج فرمود: شما از چه طایفه و چه کسانى هستید؟ گفتند: از قبیله ربیعه هستیم. پیغمبر فرمود: خوش آمدید. شما جماعتى هستید که بدون جنگ مسلمان شده‌اید و سرافکنده و ذلیل و پشیمان نیستید. گفتند: اى رسول خدا! ما نمى‌توانیم همیشه به نزد شما بیاییم، مگر در ماه حرام چون در بین ما و شما قبیله کفار مضر قرار دارد و مانع آمدن ما مى‌شوند، بنابراین دستور قاطع و روشنى به ما بدهید تا ما آن را به کسانى که نیامده‌اند ابلاغ کنیم و با پیروى از آن داخل بهشت شویم، و این جماعت در مورد مشروبات نیز از پیغمبر ج سؤال‌هایى کردند. پیغمبر ج آنان را به انجام چهار امر مهم مأمور و مکلّف نمود و از چهار چیز آنان را برحذر داشت، به ایشان دستور داد تا به خداى یگانه ایمان داشته باشند و فرمود: آیا مى‌دانید ایمان به خداى یگانه یعنى چه؟ گفتند: خدا و رسول خدا از همه عالم‌تر مى‌باشند».

پیغمبر ج فرمود: ایمان به خداى یگانه آنست که اقرار کنید جز ذات الله کسى سزاوار پرستش نیست و اعتراف کنید که محمّد فرستاده و پیغمبر خداست. نماز به جاى آورید و زکات بپردازید، در ماه رمضان روزه بگیرید و یک پنجم از اموالى را که به عنوان غنیمت در جهاد به دست مى‌آورید (به فقرا یا بیت‌المال) بدهید و در مورد مشروبات، آنان را از نوشیدن شربت‌هایى که در چهار ظرف مخصوص به نام‌هاى: (حنتم) و (دباء) و (نقیر) و (مزفت) تهیه مى‌شوند برحذر داشت. و فرمود: از شربتى که در ظرف (مقیر) قیراندود تهیه مى‌گردد حذر کنید، پیغمبر ج فرمود: این دستورات را حفظ کنید و آن‌ها را به کسانى که با شما نیامده‌اند ابلاغ نمائید.

«خزايا: جمع خزیان است یعنى ذلیل و بدبخت. غیر خزایا یعنى سعادتمند و خوشبخت. ندامى: جمع غیر قیاسى ندمان است یعنى پشیمان. غیر ندامى یعنى ثابت بر قول و عقیده. فصل: جداکننده حق از باطل. روشن و واضح. حنتم: سبویى است سبز رنگ و روغنى که عرب انگور یا خرما یا عسل را در آن قرار مى‌دادند تا شربت مورد نظر را تهیه کنند ولى با توجّه به خصوصیات این سبو، خیلى سریع شربت آن به شراب تبدیل مى‌گردید. دباء: کدویى است که مصرف غذایى ندارد، پس از اینکه خشک شد و پوستش سفت و محکم گردید مقدارى از سر آن را که باریک است بر مى‌دارند و تخم‌ها وسایر موادى را که در داخل آنست بیرون مى‌آورند و به صورت یک ظرف محکم در مى‌آید. اهل طایف براى تهیه شربت انگور از آن استفاده مى‌کردند. این ظرف کدویى نیز به علّت خصوصیاتى که دارد به سرعت شربت انگور را به شراب تبدیل مى‌کند. نقیر: ظرفى است از درخت خرما، با کندن وسط آن به شیوه مخصوصى ساخته مى‌شود، و اهل یمامه براى تهیه شربت خرما از آن استفاده مى‌نمودند، ولى شربت آن خیلى زود به شراب تبدیل مى‌گردید. مزفت: ظرفى است قیراندود شده که محتویات شربت خود را به سرعت به شراب تبدیل مى‌کند. وبه همین علّت پیغمبر ج آن جماعت را از تهیه شربت در این ظروف برحذر داشت تا مبادا به جاى نوشیدن شربت دچار شراب شوند. و اینکه نهى پیغمبر ج مستقیماً متوجّه خود ظروف مذکور است نه محتویات آن‌ها اشاره به این است که نباید از این ظروف براى تهیه شربت استفاده شود»([[13]](#footnote-13)).

11- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** لَمَّا بَعَثَ مُعَاذاًس عَلى الْيَمنِ قَالَ: إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلى قَوْمِ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبادَةُ اللهِ، فَإِذَا عَرَفُوا اللهَ فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَواتٍ في يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ، فَإِذا فَعَلُوا فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ زَكاةً مِنْ أَمْوالِهِمْ وَتَردُّ عَلى فُقَرائِهِمْ فَإِذا أَطَاعُوا بِها فَخُذْ مِنْهُمْ وَتَوَقَّ كَرائِم أَمْوالِ النَّاسِ»([[14]](#footnote-14)).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتى که پیغمبر ج معاذ را به عنوان حاکم به یمن فرستاد، به او فرمود: تو پیش مردمانى خواهى رفت که اهل کتاب هستند، اوّل کارى که مى‌کنى باید آنان را به خداپرستى دعوت نمایى، وقتى به خدا ایمان آوردند، به ایشان بگو: که خداوند در هر شب و روزى پنج نماز را بر شما واجب کرده است، همین که نماز پنجگانه را به جاى آوردند، ایشان را با خبر کن که خداوند زکات را بر اموال آنان واجب نموده است و این زکات از ثروتمندان اخذ مى‌گردد و به فقراى محل داده مى‌شود، اگر حاضر شدند زکات بدهند، زکات را از آنان تحویل‌بگیر. ولى از گرفتن بهترین حیوان واموالى که مورد علاقه صاحبش مى‌باشد پرهیزکن».

12- حدیث: «ابْنُ عَبّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** بَعَثَ مُعاذًا إِلى الْيَمَنِ فَقالَ: اتَّقِ دَعْوَةَ المَظْلُومِ فَإِنَّها لَيْسَ بَيْنَها وَبَيْنَ اللهِ حِجابٌ»([[15]](#footnote-15)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج معاذ را به یمن فرستاد و به او گفت: از نفرین و دعاى مظلوم برحذر باش چون در بین دعاى مظلوم و قبول آن از جانب خدا پرده و مانعى موجود نیست».

باب 8: امر به جنگ با مردم تا زمانى است که به وحدانیت خدا و رسالت محمّد اعتراف مى‌کنند

13- حدیث: «أَبي بَكْر وَعُمَر قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ **ج**، وَكانَ أَبُو بَكْرٍس، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَب، فَقالَ عُمَرُس: كَيْفَ تُقاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أُمِرْتُ أَنْ أُقاتِلَ النَّاسَ حَتّى يَقُولوا لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، فَمَنْ قالَها فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسابُهُ عَلى اللهِ فَقالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللهِ لأُقاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكاةِ، فَإِنَّ الزَّكاةَ حَقُّ الْمالِ، وَاللهِ لَوْ مَنَعُوني عَناقًا كَانوا يُؤَدُّونَها إِلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم لَقاتَلْتُهُمْ عَلى مَنْعِها قالَ عُمَرس: فَواللهِ ما هُوَ إِلاَّ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَ أَبي بَكْرٍس فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ»([[16]](#footnote-16)).

یعنی: «ابو هریره گوید: وقتى که پیغمبر ج وفات نمود، ابو بکر به خلافت رسید، عدّه‌اى از اعراب مرتد شدند، ابو بکر تصمیم گرفت تا با آنان بجنگد، عمر به او گفت: چطور با آنان مى‌جنگى؟ در حالیکه پیغمبر ج مى‌گفت: به من دستور داده شده است با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: لا إله إلّا الله، و هر کسى به وحدانیت خدا اعتراف کند، جان و مالش از جانب من محفوظ است مگر در مقابل حقّى که بعهده دارد، امّا حساب (قصد و نیت و کارهاى پنهانى او) با خداست. ابو بکر در جواب گفت: قسم به خدا با کسـانى که نماز را از زکات جدا مى‌سـازند، و نماز را مى‌خوانند ولى از پرداخت زکات خوددارى مى‌کنند مى‌جنگم، زکات حقّى است بر مال که باید گرفته شود، قسم بخدا چنانچه آنان بُزى را که به پیغمبر ج مى‌دادند به من ندهند، به خاطر آن با ایشان مى‌جنگم. عمر گفت: قسم به خدا این تصمیم قاطع تنها به این دلیل است که خداوند قلب ابوبکر را وسعت و روشنى بخشیده است، و من متوجّه شدم که گفته او حق است».

14- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أُمِرْتُ أَنْ أُقاتِلَ النَّاسَ حَتّى يَقُولُوا: لا إِلهَ إِلاّ اللهُ، فَمَنْ قَالَ لا إِلهَ إِلاّ اللهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنّي نَفْسَهُ وَمالَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسابُهُ عَلى اللهِ»([[17]](#footnote-17)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: لا إله إلّا الله، هرکس که به وحدانیت خدا اعتراف کند، جان و مالش از جانب من محفوظ مى‌ماند مگر در مقابل حقّى که بعهده دارد، و حساب (نیت و کارهاى پنهانى) او با خداست».

15- «ابْنُ عُمَر أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: أُمِرْتُ أَنْ أُقاتِلَ النَّاسَ حَتّى يَشْهَدوا أَنْ لا إِلهَ إِلاّ اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَيُقيمُوا الصَّلاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكاةَ، فَإِذا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ إِلاّ بِحَقِّ الإسْلامِ، وَحِسابُهُمْ عَلى اللهِ»([[18]](#footnote-18)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا اینکه به وحدانیت خدا و رسالت محمّد ج اقرار مى‌نمایند، و نماز را به جاى آورند و زکات را پرداخت کنند، همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است، مگر در برابر حقّى که بحکم اسلام به عهده خواهند داشت، و حساب (نیت و کارهاى پنهانى) آنان با خداست».

باب 9: اوّلین مرحله ایمان گفتن کلمه لا اله الّا الله است

16- حدیث: «المُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ قَالَ: لَمّا حَضَرَتْ أَبا طَالِبٍ الْوَفاةُ جاءَهُ رَسُولُ اللهِ **ج** فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبا جَهْلِ بْنَ هِشامٍ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ أَبي أُمَيَّةَ بْنِ المُغِيرَة، قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** لأبي طالِبٍ يا عَمِّ قُلْ لا إِلهَ إِلاّ اللهَ كَلِمَةَ أَشْهَدُ لَكَ بِها عِنْدَ اللهِ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُ اللهِ بْنِ أَبي أُمَيَّةَ يا أَبا طَالِبٍ أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِ المُطَّلِب فَلَمْ يَزَل رَسُولُ اللهِ **ج** يَعْرِضُها عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ المَقالَةِ حَتّى قَالَ أَبو طَالِبٍ، آخِرَ ما كَلَّمَهُمْ، هُوَ عَلى مِلَّة عَبْدِ المُطَّلِبِ، وَأَبى أَنْ يَقُولَ لا إِلهَ إِلاّ الله، فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أَمّا وَاللهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ ما لَمْ أُنْهَ عَنْكَ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعالى فِيهِ (مَا كانَ لِلنَّبِي) الآية»([[19]](#footnote-19)).

یعنی: «مسیب بن حزن گوید: وقتى که ابو طالب نزدیک به مرگ شد، پیغمبر ج به نزد او رفت و دید که ابو جهل بن هشام و عبدالله بن امیه بن مغیره پیش او هستند، پیغمبر ج خطاب به ابو طالب فرمود: کلمه لا اله الّا الله را بگو، این کلمه‌اى است که در حضور خدا شهادت آن را برایت مى‌دهم. ابو جهل و عبدالله ابن امیه نیز گفتند: اى ابو طالب! مگر تو از دین عبدالمطلب روگردان مى‌شوى؟! پیغمبر ج پشت سرهم کلمه لا اله الّا الله را برایش ذکر مى‌کرد، و ابو جهل و عبدالله بن امیه نیز گفته خود را تکرار مى‌کردند، سرانجام آخرین جمله‌اى که ابو طالب به آنان گفت این بود: که بر دین عبدالمطلب هستم، و از گفتن کلمه لا اله الّا الله خوددارى نمود، پیغمبر ج فرمود: قسم به خدا همیشه دعاى عفو و مغفرت برایت مى‌کنم مگر اینکه خداوند مرا از آن منع کند. متعاقبآ خداوند این آیه را نازل نمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ١١٣﴾ [التوبة: 113].

یعنی: «نباید پیغمبر و کسانى که ایمان دارند براى مشرکان دعاى عفو و مغفرت کنند هرچند این مشرکین از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، بعد از اینکه برایشان معلوم گردیده است این مشرکان از اهل دوزخند».

باب 10: کسی که با ایمان قاطع و خالى از شک بمیرد به بهشت مى‌رود و سوختن او بر آتش دوزخ حرام است

17- حدیث: «عُبادَةَس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ عَلى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَل وزاد أحد رجال السند مِنْ أَبوَابِ الْجَنَّةِ الثمانِيَةِ أَيُها شَاءَ»([[20]](#footnote-20)).

یعنی: «عباده گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که به زبان و قلب اقرار نماید که هیچ موجودى سزاوار پرستش نیست به جز ذات الله، که یگانه و بى‌همتا است و شریک و انبازى ندارد و همچنین اعتراف نماید که محمّد ج بنده و فرستاده خداست، و عیسى بنده و فرستاده خدا و مصداق کلمه‌اى است که به سوى مریم القا شده است و به امر (کن) به وجود آمده است و عیسى رحمتى است از جانب خدا، و به حقانیت بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد، خداوند او را داخل بهشت مى‌نماید، هرچند گناه هم داشته باشد، (اگر گناه کبیره داشته باشد در مشیت خداست. یا آن را مى‌بخشد و یا بعد از دیدن کیفر بخشوده مى‌شود)».

در بعضى روایات این جمله نیز آمده است: از هریک از درهاى هشتگانه بهشت که مایل باشد وارد مى‌شود.

18- حدیث: «مُعاذِ بْنِ جَبَلٍس قَالَ: بَيْنا أَنا رَدِيفُ النَّبِيِّ **ج**، لَيْسَ بَيْني وَبَيْنَهُ إِلاّ أَخِرَةُ الرَّحْلِ، فَقالَ: يا مُعاذ قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ ثُمَّ سَارَ ساعَةً ثُمَّ قَالَ: يا مُعاذ قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ ثُمَّ سارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يا مُعاذ قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ قَالَ: هَلْ تَدْري ما حَقُّ اللهِ عَلى عِبادِهِ قُلْتُ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: حَقُّ اللهِ عَلى عِبادِهِ أَنْ يَعْبُدوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يا مُعاذُ بْنُ جَبَلٍ قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: هَلْ تَدْري ما حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللهِ إِذَا فَعَلُوهُ قُلْتُ اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللهِ أَنْ لا يُعَذِّبَهُمْ»([[21]](#footnote-21)).

یعنی: «معاذ بن جبل گوید: در حالى که پشت سر پیغمبر ج با هم بر یک شتر سوار شده بودیم و فاصله‌اى جز قسمت آخر رحل در بین ما وجود نداشت، پیغمبر ج فرمود: اى معاذ! گفتم لبیک و سعدیک اى رسول خدا، مدتى گذشت باز پیغمبر ج فرمود: اى معاذ! گفتم لبیک و سعدیک اى رسول خدا، مدت دیگرى گذشت مجدداً پیغمبر ج فرمود: اى معاذ! گفتم لبیک و سعدیک اى رسول خدا، فرمود: آیا مى‌دانى حق خدا بر بندگانش چیست؟ گفتم: خدا و رسول خدا از همه عالم‌ترند، فرمود: حق خدا بر بندگانش این است که تنها خدا را پرستش کنند و هیچ شریک و انبازى براى او قرار ندهند، بعد از مدتى فرمود: اى معاذ بن جبل! گفتم لبیک و سعدیک اى رسول خدا، فرمود: آیا مى‌دانى پاداش بندگان پیش خدا در مقابل توحید و شریک قرار ندادن براى او چیست؟ گفتم: خدا و پیغمبر ج خدا از همه داناترند، فرمود: پاداششان نزد خدا این است که آنان را عذاب ندهد».

«رحل: رحل براى شتر به منزله زین براى اسب. لبیک و سعدیک: دو کلمه هستند که در پاسخ نداى کسى گفته مى‌شوند، و بر اطاعت و آمادگى کامل دلالت مى‌کنند، یعنى اى رسول خدا! در خدمتم و براى قبول و اجراى فرموده‌هاى شما آمادگى کامل دارم».

19- حدیث: «مُعاذس قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ **ج** عَلى حِمارٍ يُقالُ لَهُ عُفَيْرٌ، فَقَالَ: يَا مُعاذُ هَلْ تَدْري حَقَّ اللهِ عَلى عِبادِهِ وَما حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللهِ قُلْتُ اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّ حَقَّ اللهِ عَلى الْعِبادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ الْعِبادِ عَلى اللهِ أَنْ لا يُعَذِّبَ مَنْ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ: أَفَلا أُبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: لا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَّكِلُوا»([[22]](#footnote-22)).

یعنی: «معاذ بن جبل گوید: پشت سر پیغمبر ج با هم بر الاغى که عفیر نام داشت سوار شده بودیم پیغمبر ج فرمود: اى معاذ! آیا مى‌دانى حق خدا بر بندگانش چیست و پاداش بندگان پیش خداوند کدام است؟ گفتم: خدا و پیغمبر خدا از همه داناترند، فرمود: حق خدا بر بندگانش آن است که او را پرستش کنند و براى او انبازى قرار ندهند، پاداش بندگان در نزد خدا هم این است کسانى را که براى او شریک قرار نمى‌دهند عذاب ندهد، گفتم: اى رسول خدا! آیا این مژده را به مردم بدهم، پیغمبر ج فرمود: خبر این مژده را به آنان مده چون با اتّکا بر این مژده سست مى‌شوند و از انجام کارهاى خیر و مفید کوتاهى مى‌نمایند».

20- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** وَمُعاذٌ رَديفُهُ عَلى الرَّحْلِ، قَالَ: يا مُعاذُ بْنَ جَبَلٍ قَالَ: لَبَّيْكَ يا رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: يا مُعاذُ قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ ثَلاثًا، قَالَ: ما مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللهُ عَلى النَّارِ قَالَ: يا رَسولَ اللهِ أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِروا قَالَ: إِذًا يَتَّكِلُوا وَأَخْبَرَ بِها مُعاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّما»([[23]](#footnote-23)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج و معاذ با هم بر یک شتر سوار شده بودند، پیغمبر ج فرمود: اى معاذ بن جبل! معاذ گفت: لبیک اى رسول خدا و سعدیک، دوباره فرمود: اى معاذ! معاذ گفت: لبیک اى رسول خدا و سعدیک، معاذ سه بار این جواب را تکرار نمود، پیغمبر ج فرمود: هر کسى که از ته قلب و از روى صداقت و اخلاص به وحدانیت خدا اعتراف کند و شریکى را براى او قرار ندهد و به رسالت محمّد از جانب خدا ایمان داشته باشد، خداوند بدن او را از آتش دوزخ حرام مى‌نماید و از عذاب آن در امان مى‌باشد. معاذ گفت: اى رسول خدا! این مژده را به مردم بدهم تا شاد شوند؟ پیغمبر ج فرمود: آن وقت مردم با اتّکا به این مژده سست مى‌شوند. ولى معاذ به هنگام مرگ از ترس اینکه مبادا بوسیله کتمان این حدیث دچار گناه شود، آن را براى مردم بازگو نمود».

باب 12: ایمان داراى شعبه‌هاى متعدد است

21- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ ج قَالَ: «الاِْيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الاِْيمَانِ»([[24]](#footnote-24)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: ایمان شصت و چند شعبه دارد، وحیاء یکى از شعبه‌هاى ایمان است».

«بضع: عددهاى بین 3 تا 9 مى‌باشد، بضع وستّون یعنى بین 63 تا 69».

22- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** مَرَّ عَلى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصارِ وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ في الْحَياءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: دَعْهُ فَإِنَّ الْحَياءَ مِنَ الإِيمانِ»([[25]](#footnote-25)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج از کنار یک نفر انصارى رد شد، که آن مرد برادرش را به خاطر داشتن حیاء سرزنش مى‌کرد، پیغمبر ج به آن مرد گفت: به برادرت کارى نداشته باش، چون حیاء جزء ایمان است».

23- حدیث: «حديث عِمَرانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: الْحَياءُ لا يَأتي إِلاّ بِخَيْرٍ»([[26]](#footnote-26)).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: پیغمبر ج فرمود: از حیاء جز خیر و برکت نتیجه دیگرى حاصل نمى‌شود».

(البتّه حیاء را نباید با ضعف نفس و ترس و بى‌ارادگى اشتباه کرد. حیاء صفتى است که بواسطه آن انسان بر نفس خود مسلط مى‌گردد، و با اراده محکم از رذایل دورى مى‌جوید، و در برابر ناحق مانند کوه ثابت و استوار، به مبارزه مى‌پردازد، کسانى که از ترس حرفى نمى‌زنند و ضعیف و بى‌اراده هستند، صاحب حیاء محسوب نمى‌شوند).

باب 14: بیان برترى بعضى از خصلت‌هاى اسلام بر بعضى دیگر و اینکه کدام خصلت اسلامى برتر است

24- حدیث: «عبْد اللهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ **ج** أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ قَالَ: تُطْعِمُ الطَّعامَ وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ»([[27]](#footnote-27)).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو گوید: مردى از پیغمبر ج پرسید: کدام خصلت و اخلاق اسلامى بهتر و نیکوتر است؟ پیغمبر ج فرمود: طعام دادن به دیگران، و سلام کردم بر هر کسى، خواه او را بشناسى و خواه نشناسى».

25- حدیث: «أَبي مُوسَىس قَالَ: قَالُوا يا رَسُولَ اللهِ أَيُّ الإِسْلامِ أَفْضَلُ قَالَ: مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَيَدِهِ»([[28]](#footnote-28)).

یعنی: «ابوموسى گوید: مردم گفتند: اى رسول خدا! کدام یک از اخلاق و خصلت‌هاى اسلام بهتر و برتر است؟ پیغمبر ج فرمود: کسى که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند».

باب 15: بیان خصلت‌هایى که هرکس متصف به آن‌ها باشد لذّت ایمان را درک خواهد کرد

26- حدیث: «أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمانِ، أَنْ يَكُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمّا سِواهُما، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلاّ للهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ في الْكُفْرِ كَما يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ في النَّارِ»([[29]](#footnote-29)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: سه خصلت هستند که در هرکس موجود باشند آن شخص لذت و حلاوت ایمان را درک مى‌کند:

اوّل: آن است که خدا و پیغمبر را از هرکس و هر چیز دیگرى بیشتر دوست داشته باشد.

دوم: آن است که محبت و دوستى او نسبت به اشخاص تنها به خاطر خدا باشد.

سوم: آن است که از کفر و بى‌دینى به همان اندازه بیزارى و دورى نماید که از داخل شدن به آتش پرهیز مى‌کند».

باب 16: واجب است که پیغمبر ج را از خانواده و پدر و مادر و تمام مردم بیشتر دوست داشت

27- حدیث: «أَنَس قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ والِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ»([[30]](#footnote-30)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: هیچ‌یک از شما ایمانش کامل نمى‌شود مگر اینکه من به نزد او از پدر و مادر و فرزندانش و همه مردم محبوب‌تر باشم».

باب 17: یکى از خصلت‌هاى ایمان این است که آنچه را براى خودتان دوست دارید براى مسلمانان نیز دوست داشته باشید

28- حدیث: «أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّى يُحِبَّ َلأخيهِ ما يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»([[31]](#footnote-31)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: هیچ‌یک از شما ایمانش کامل نمى‌شود مگر اینکه آنچه را که براى خود دوست دارد براى برادر دینى‌اش نیز دوست داشته شد».

باب 19: تشویق به احترام گذاردن به همسایه و مهمان و گفتار نیک یا سکوت، که هر یک از این‌ها جزو ایمان مى‌باشند

29- یعنی: «أَبي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلُ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»([[32]](#footnote-32)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى‌که به‌خدا و روز رستاخیز ایمان دارد نباید همسایه‌اش را اذیت کند، و کسى که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید نسبت به مهمانش با اکرام و احترام رفتار نماید و کسى که به خدا و روز آخرت ایمان دارد وقتى که سخن مى‌گوید باید سخنانش خوب و حق باشد والّا باید سکوت کند».

30- یعنی: «أَبِي شُرَيْحٍ الْعَدَوِيِّ، قَالَ: سَمِعَتْ أُذُنَايَ، وَأَبْصَرَتْ عَيْنَايَ، حِينَ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ **ج**، فَقَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَه قَالَ: وَمَا جَائِزَتُهَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: يَوْمٌ وَلَيْلةٌ، وَالضِّيَافَةُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»([[33]](#footnote-33)).

یعنی: «ابو شریح عدوى گوید: با گوش‌هایم از پیغمبر ج شنیدم و با چشمانم دیدم که مى‌فرمود: کسى که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید نسبت به همسایه‌اش با نیکى و احترام رفتار نماید و کسى که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد باید براى مهمانش احترام و اکرام قایل شود و بخشش و جایزه‌اش را در حق او به خوبى انجام دهد، گفتند: اى رسول خدا جایزه مهمان چیست؟ پیغمبر ج فرمود: یک روز و یک شب است (یعنى شب و روز اوّل باید مهمان از احترام و پذیرایى بیشتر برخوردار باشد) و اصل ضیافت سه روز است (یعنى کسى که وارد منزل کسى مى‌شود تا سه روز به عنوان مهمان محسوب است و باید طبق دستور حضرت رسول در حق او با احترام رفتار شود). و بعد از سه روز، شخص حالت مهمان را ندارد، و هر پذیرایى که از او به عمل آید به صورت احسان و صدقه است و کسى که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، وقتى که سخن مى‌گوید باید سخن خوب و حق بگوید و از گفتن کلمات زشت و ناحق خوددارى و پرهیز نماید».

(با توجّه به این دستور رسول اکرم ج و آیه شریفه: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ١٨﴾ [ق: 18].

یعنی: «انسان هیچ کلمه‌اى را بر زبان جارى نمى‌کند، مگر اینکه مأمور و فرشته‌اى آگاه و حاضر، گفته او را حفظ و یادداشت مى‌نماید».

بر هر مسلمان لازم است در مقابل سخنانى که مى‌گوید و کلماتى که بر زبان جارى مى‌کند احساس مسؤولیت دقیقى داشته باشد و از گفتن کلمات زشت و ناپسند هرچند در قالب شوخى باشد جدّآ پرهیز نماید و به هیچ وجه جایز نیست شخصیت انسانى و اسلامى خود را با گفتن دروغ و ناحق نابود کند، و باید یقین داشته باشد آنچه را که مى‌گوید براى دیگران زیانى ندارد وباعث ترویج فساد درجامعه نمى‌شود، و کلماتى است که اگر فرشته مأمور آن را بشنود خشنود مى‌گردد. کسانى که براى سخنان خود ارزشى قایل نیستند و هرچه بر زبانشان آید مى‌گویند و توجّه به عواقب ناپسند آن ندارند و یا کسانى که خود را به عنوان شوخ و شیرین سخن جلوه مى‌دهند و براى به خنده درآوردن دیگران هر نوع الفاظ زشت و دروغ و مسـخره آمیزى بر زبان مى‌آورند و به تقلید درآوردن از مردم مى‌پردازند، همچنین اشخاصى که به ظاهر با هم دوست هستند و به عنوان شوخى القاب و زشتى به هم نسبت مى‌دهند که اگر دشمن مى‌بودند بدتر از این‌ها حرفى نداشتند که به هم بگویند، و اشخاصى که از ترس و یا به خاطر منافع مادى و یا حفظ جاه و مقام هر ناحقى را تصدیق مى‌نمایند و بر باطل شهادت دروغ مى‌دهند، و بدون حجت و دلیل قاطع از جانب خدا و پیغمبر فتوى صادر مى‌نمایند لازم است به ادب و اخلاق پیغمبر ج برگردند ودستورات قرآن و فرموده‌هاى پیغـمبر را سرلوحه زندگى قرار دهند و ایمان به این آیه داشته باشند:

﴿مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ٢٤﴾ [إبراهيم: 24].

یعنی: «سـخن حق و نیکو درخـتى است که ریشـه در عمق زمـین دارد در حـالى که شاخه‌هایش به آسمان سرکشیده و مردم از سایه و ثمره آن بهره‌مند هستند».

آرى، ادب در گفتار و حق‌گویى و نیکوگویى یکى از مهم‌ترین عوامل پیشرفت مادى و معنوى و پیدایش اعتماد در بین افراد و صفا و صمیمیت و شهامت و شجاعت مى‌باشد، جامعه‌اى که به پیروى از پیغمبر ج بزرگوارش، خود را به ادب حق‌گویى و راست‌گویى آذین بخشد، فرصتى براى افراد ناصالح باقى نمى‌ماند تا نقشه‌هاى شوم خود را به مرحله اجرا درآورند و به مال و حیثیت دیگران تجاوز کنند، بر همه ما لازم است چه در محیط خانواده و چه در محل کار و چه در بین مردم در ترویج این ادب گرانبها و حفظ و حراست از این امانتى که پیغمبر عزیزمان به ما سپرده است کوشا باشیم و همیشه خدا را ناظر بر گفتار و رفتار خود بدانیم.

باب 21: برترى بعضى از ایمان‌داران بر بعضى دیگر در ایمان و برترى اهل یمن بر دیگران

31- یعنی: «عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبي مَسْعودٍ قَالَ: أَشارَ رَسُولُ اللهِ **ج** بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقالَ: الإِيمانُ يَمانٍ هَهنا، أَلا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ في الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أُصولِ أَذْنابِ الإِبْلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنا الشَّيْطانِ في رَبيعَةَ وَمُضَرَ»([[34]](#footnote-34)).

یعنی: «عقبه بن عمرو ابو مسعود گوید: پیغمبر ج با دست به سوى یمن اشاره کرد و فرمود: ایمان، ایمان اهل یمن است (دست را به طرف یمن دراز کرد و فرمود:) همان جا، بدانید که بى‌رحمى و سنگدلى عادت و اخلاق کسانى است که صداى خودشان را به نشانه غرور و افتخار بلند مى‌کنند (و به ثروت و شـترى که دارند مغرورند و عزت و سعادت را تنها در جمع مال و ثروت مى‌بینند) و بدانید جایى که دو شاخ شیطان در آن ظاهر مى‌شود قبیله ربیعه و مضر است».

«يمان: اصل آن یمنى با (ى) نسبت مى‌باشد ولى به منظور تخفیف یاء حذف و الف به عوض آن آمده است، چون اهل یمن بدون جنگ مسلمان شدند پیغمبر در تعریف ایشان فرمود: ایمان کامل ایمان یمنى است. قسوة و غلظ: هردو به معنی بى‌رحمى و سنگدلى مى‌باشند. فدّادین: جمع فدّاد است به معنى کسى است که صدایش را بلند مى‌کند تا خود را نشان دهد. یطلع قرنا الشّیطان: ضرب المثلى است که براى ظهور فتنه و فساد بکار گرفته مى‌شود، قبیله ربیعه و مضر به علت داشتن ثروت و شترهاى فراوان و غرور و خودخواهى ناشى از ثروت از پذیرفتن اسلام خوددارى مى‌کردند و براى مسلمانان مزاحمت ایجاد مى‌نمودند و فتنه و فساد در میانشان فراوان بود. (چه قدر زیباست این فرموده رسول اکرم و چه قدر با واقعیت مطابقت دارد: هر وقت ثروت نامشروع جمع شود غرور و خودخواهى را به دنبال خواهد داشت و فتنه و فساد که دو شاخ شیطان هستند فوراً ظاهر مى‌گردند. امروزه مى‌بینیم که افراد جاهل و نادان از راه‌هاى نامشروع ثروت‌هاى فراوانى به دست مى‌آورند و خودباخته، مغرور و متکبر مى‌گردند و خیانت، بى‌بند و بارى، بى‌توجّهى به دین و اخلاق، عدم رعایت حلال و حرام را به عنوان زرنگى و هوشیارى و شخصیت به حساب مى‌آورند، با چشم حقارت به دیگران مى‌نگرند و ثروت و سامان نامشروع خود را به رخ دیگران مى‌کشند، و با استفاده از قدرت ناشى از ثروت به حق دیگران تجاوز مى‌نمایند و فتنه و فساد را در جامعه رواج مى‌دهند).

32- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: أَتاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ، أَضْعَف قُلوبًا، وَأَرَقُّ أَفْئِدَةً، الْفِقْهُ يَمانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمانِيَةٌ»([[35]](#footnote-35)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: اهل یمن به نزد شما آمده‌اند ایشان داراى قلبى پرعاطفه و مهربان هستند، درک دین و خداشناسى در یمن است».

«فقه: در اینجا به معنى شناخت و درک دین است. حکمت: در اینجا به معنى خداشناسى است».

33- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ في أَهْلِ الْخَيْلِ وَالإِبِلِ وَالْفَدَّادينَ أَهْلِ الْوَبَرِ، وَالسَّكينَةُ في أَهْلِ الْغَنَمِ»([[36]](#footnote-36)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: منشأ کفر و الحاد در مشرق است، وخودخواهى و غرور، صفت و اخلاق کسانى است که داراى اسب و شتر فراوان مى‌باشند و با غرور و افتخار صداى خود را بلند مى‌کنند و بادیه‌نشین هستند و تمدن ندارند، و آرامش و متانت در بین کسانى است که داراى گوسفند هستند».

«وبر: پشم شتر است، و اگر در مقابل مدر استعمال شود به معنى بادیه‌نشین است، و مدر یعنى متمدن و شهرنشین».

34- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: الْفَخْر وَالْخُيَلاءُ في الْفَدَّادينَ أَهْلِ الْوَبَرِ، وَالسَّكينَةُ في أَهْلِ الْغَنَمِ، وَالإِيمانُ يَمانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمانِيَةٌ»([[37]](#footnote-37)).

یعنی: «ابوهریره گوید: از پیغمبر ج شنیدم فرمود: غرور و تکبر بر دیگران اخلاق کسانى است که صداى خود را (به عنوان افتخار) بلند مى‌نمایند و صاحب شترهاى فراوانى هستند. و آرامش و متانت، اخلاق اشخاصى است که با گوسفند سروکار دارند. و ایمان و حکمت، یمنى هستند. (یعنى اهل یمن داراى ایمان و حکمت واقعى مى‌باشند)».

باب 22: بیان اینکه اصل و اساس دین بر نصیحت و اخلاص است

35- حدیث: «جَريرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ بايَعْتُ النَّبِيَّ **ج** عَلى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فَلَقَّنَني فِيما اسْتَطَعْتُ، وَالنُّصْحِ لِكلِّ مُسْلِمٍ»([[38]](#footnote-38)).

یعنی: «جریر بن عبدالله گوید: با پیغمبر ج بیعت کردم که همیشه و بطور مطلق مطیع و فرمانبردار باشم ولى پیغمبر ج به من فرمود: بگو به اندازه قدرت و توانایى مطیع و فرمان‌بردار مى‌باشم. تعهد نمودم که از نصیحت و خیرخواهى مسلمانان کوتاهى نکنم، و آنان را به آنچه صلاح دین و دنیایشان است راهنمایى نمایم و با خلوص نیت هرچه در توان دارم در راه سعادت مسلمانان به کار گیرم».

«نصيحت: جزو کلمات قصار است و دربرگیرنده تمام خیرخواهى و سعادت‌طلبى از طرف نصیحت‌کننده براى نصیحت‌شده مى‌باشد، امام خطابى گوید: در زبان عرب کلمه مفرد دیگرى وجود ندارد که بتواند معنى آن را تعبیر نماید».

باب کم شدن إیمان به وسیله گناه و نبودن إیمان کامل در گناهکار

36- حدیث: « أَبي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** قَالَ: لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْني وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ. وزَادَ في رِوايَةٍ وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصارَهُمْ فِيها حِينَ يَنْتَهِبُها وَهُوَ مُؤْمِنٌ»([[39]](#footnote-39)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که مرتکب زنا مى‌شود اگر به هنگام ارتکاب زنا ایمان مى‌داشت مرتکب زنا نمى‌شد، و کسى که شراب مى‌نوشد اگر به هنگام نوشیدن آن ایمان داشته باشد، شراب نمى‌نوشد، و دزد به هنگام دزدى کردن چنانچه ایمان داشته باشد اقدام به دزدى نمى‌نماید، و در بعضى روایات آمده: کسى که مال باارزشى را که مورد توجّه مردم است با ظلم و غصب و غارت بگیرد اگر به هنگام غارت ایمان داشته باشد، دست به غارت نمى‌زند».

(این حدیث شریف نشان مى‌دهد ایمان کامل آن است که شخص مؤمن را از کارهاى نامشروع باز دارد و او را به انجام واجبات وادار نماید، و کسانى که تنها به استناد اینکه در محیط و خانواده‌اى اسلامى به وجود آمده‌اند و شناسنامه‌اى اسلامى دارند خود را مسلمان مى‌دانند و ادّعاى ایمان مى‌کنند ولى از انجام واجبات دورى مى‌کنند، و ایمانشان آنان را از فساد و رذایل باز نمى‌دارد، نباید فریب ادّعا را بخورند بلکه باید بدانند ایمان واقعى که انسان را مستوجب کرم و رحمت الهى قرار مى‌دهد مجموعه‌اى است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان و انجام واجبات و کارهاى نیک و پرهیز از کارهاى بد، و هیچکس با گفتن: من عالمم، و یا من قهرمانم، عالم و قهرمان نخواهد شد، بلکه لازم است در میدان عمل آن را ثابت کند).

باب 23: بیان خصوصیات و صفات منافق

37- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ **ج** قَالَ: أَرْبَعٌ مَنْ كنَّ فِيهِ كَانَ مُنافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفاقِ حَتّى يَدَعَهَا: إِذا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذا عاهَدَ غَدَرَ، وَإِذا خَاصَمَ فَجَرَ»([[40]](#footnote-40)).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر ج فرمود: چهار صفت هستند که اگر به تمامى در کسى موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسى که یکى از این خصلت‌ها را داشته باشد تا وقتى که آن را ترک مى‌نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

1. هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
2. به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
3. هر وقت عهد و پیمانى ببندد، آن را نقض کند.
4. به هنگام عداوت و دشمنى از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبت‌هاى نادرست متوسل شود.

(این خصلت‌ها جزو رذایل انسانى و صفات منافق است و کسى که یک یا چند یا همه این خصلت‌ها را داشته باشد به تفاوت مراتب به منافق شبیه است و همانگونه که منافق در دنیا پست و بى‌ارزش مى‌باشد و در قیامت نیز به عذاب ابدى گرفتار مى‌گردد، مسلمانى نیز که داراى چنین صفاتى باشد در دنیا بى‌شخصیت و بى‌ارزش و در قیامت به عذاب شدید مجازات مى‌شود).

38- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: آيَةَ الْمُنافِق ثَلاثٌ: إِذا حَدَّثَ كَذَب، وَإِذا وَعَد أَخْلَفَ، وَإِذا اؤْتُمِنَ خَانَ»([[41]](#footnote-41)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: نشانه منافق سه خصلت است:

1. هرگاه سخن گوید دروغ گوید (و دروغ گویى را عادت کرده باشد).
2. هرگاه وعده‌اى دهد به آن وفا نکند.
3. وقتى که امین قرار داده شود در امانت خیانت کند».

باب 24: بیان چگونگى ایمان کسى که به برادر مسلمان خود نسبت کفر دهد و به او بگوید کافر

39- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: أَيُّما رَجُلٍ قالَ َلأخيهِ يا كافِرُ فَقَدْ باءَ بِها أَحَدَهُما»([[42]](#footnote-42)).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: هرکس به برادر خود بگوید: اى کافر! این گناه به یکى از آن دو برمى‌گردد (اگر طرف واقعآ کافر باشد گوینده، سخن راستى گفته است و گناهى ندارد و اگر طرف مسلمان باشد گناه این نسبت ناروا به گوینده برمى‌گردد. پس در هردو صورت یکى از آنان گناهکارند)».

«باء: یعنى بر مى‌گردد».

باب 25: چگونگى ایمان کسى که از نسبت دادن خود به کسى که مى‌داند پدر اوست خوددارى مى‌کند

40- حدیث: «أَبي ذَرٍّس أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»([[43]](#footnote-43)).

یعنی: «ابوذر گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: کسى که خود را به شخصى غیر از پدر خودش نسبت دهد و بگوید فرزند او است در حالى که مى‌داند فرزند او نیست، مرتکب گناه بزرگى شبیه کفر شده است (و حق پدرش را نادیده گرفته و نعمت بزرگى را کفران نموده است) و همچنین، کسى که خود را به طایفه و قومى نسبت دهد که با آن قوم نسبت ندارد باید جاى خود را در دوزخ آماده سازد»([[44]](#footnote-44)).

41- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: لا تَرْغَبُوا عَنْ آبائِكِمْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبيهِ فَهُوَ كُفْرٌ»([[45]](#footnote-45)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغـمبر ج فرمود: از پدران خودتان دورى نجویید (و از نسبت دادن خودتان به آنان عار نداشته باشید) کسى که از نسبت دادن خود به پدرش دورى جوید (و آن را حلال بداند) کافر است».

42- حدیث: « سَعْدِ بْنِ أَبي وَقَّاصٍ وَأَبي بَكْرَةَ قَالَ سَعْدٌ سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: مَنِ ادَّعى إِلى غَيْرِ أَبيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبيهِ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرامٌ فَذُكِرَ َلأبي بَكْرَةَ فَقَالَ: وَأَنا سَمِعَتْهُ أُذُنايَ وَوَعاهُ قَلْبي مِنْ رَسُولِ اللهِ **ج**»([[46]](#footnote-46)).

یعنی: «سعد بن وقاص گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: کسى که خود را به عنوان اولاد شخصى معرفى کند که مى‌داند فرزند او نیست، و از منسوب شدن به پدر واقعى خود خوددارى مى‌کند بهشت بر او حرام است. این حدیث را پیش ابو بکره (یکى از اصحاب رسول) بازگو کردند، ابو بکره گفت: با گوش‌هایم این حدیث را از پیغمبر ج شنیدم و آن را به خاطر سپردم».

باب 26: بیان این فرموده پیغمبر ج: دشنام و ناسزا گفتن به مسلمان خروج از دستور دین است و جنگ با مسلمان از صفات کافر است

43- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعودٍ أَنَّ النَّبِيّ **ج** قَالَ: سِبَابُ الْمُسْلِم فُسُوقٌ وَقِتالُهُ كُفْرٌ»([[47]](#footnote-47)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: دشنام و توهین به مسلمان باعث فاسق شدن و خارج شدن توهین کننده از قانون و دستور اسلام است. و جنگ با مسلمان از صفات کافران است (و کفرانِ نعمتِ مهر و محبّتى است که به وسیله برادرى و همبستگى اسلامى به وجود آمده است)»([[48]](#footnote-48)).

باب 27: بیان این حدیث پیغمبر ج: بعد از من به کفر نگروید و گردن همدیگر را با شمشیر نزنید

44- حدیث: «جَريرٍ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** قَالَ لَهُ في حَجَّةِ الْوَداعِ: اسْتَنْصِتِ النَّاسَ، فَقالَ: لا تَرْجِعُوا بَعْدي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقابَ بَعْضٍ»([[49]](#footnote-49)).

یعنی: «جریر گوید: پیغمبر ج در حجة الوداع به من فرمود: مردم را ساکت و بى‌صدا کن، وقتى که مردم را ساکت کردم، فرمود: بعد از من به کفر برنگـردید و گردن همدیگر را نزنید»، (مسلمانانى که با هم مى‌جنگند، به کارى دست مى‌زنند که کافران چنین کارى انجام مى‌دهند، جنگ و شمشیرکشى بر روى همدیگر از صفات مسلمانان نیست).

45- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: وَيْلَكُمْ أَوْ وَيْحَكُمْ، لا تَرْجِعُوا بَعْدي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقابَ بَعْضٍ»([[50]](#footnote-50)).

یعنی: «ابن عمر مى‌گوید: پیغمبر ج فرمود: هوشیار باشید بعد از من به کفر برنگردید و گردن همدیگر را نزنید (کسى که چنین کارى بکند از کفار پیروى نموده است».

(سیبویه گوید: (ویل) کلمه‌اى است که براى کسى که دچار هلاکت و بدبختى شده باشد استعمال مى‌شود و ویح براى ترحم استعمال مى‌گردد و غیر سیبویه گویند: هردو براى ترحم و تعجب به کار مى‌روند).

«ويلكم وويحكم: دو کلمه هستند که عرب آن‌ها را در مقام تعجب و ناراحتى و رنج استعمال مى‌کند».

باب 30: در مورد کفر کسانى که مى‌گویند: ماه و ستارگان باران را براى ما نازل مى‌کنند

46- حدیث: «زَيْدِ بْنِ خالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: صَلّى لَنا رَسُولُ اللهِ **ج** صَلاةَ الصُّبْحِ بالحُدَيْبِيَةِ عَلى إِثْرِ سَماءٍ كانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلى النَّاسِ فَقالَ: هَلْ تَدْرُونَ مَاذا قَالَ رَبُّكُمْ قَالوا اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: أَصْبَحَ مِنْ عِبادي مُؤْمِنٌ بِيَ وَكافِرٌ، فَأَمّا مَنْ قَالَ مُطِرْنا بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِيَ وَكافِرٌ بِالْكَوْكَبِ وَأَمّا مَنْ قَالَ مُطِرْنا بِنَوْءِ كَذا وَكَذا فَذَلِكَ كافِرٌ بِيَ وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ»([[51]](#footnote-51)).

یعنی: «زید پسر خالد جهنى گوید: پیغمبر ج نماز صبح را در حدیبیه در حالى که در آن شب باران آمده بود به امامت براى ما خواند، همین که از نماز فارغ شد رو به مردم کرد و فرمود: آیا شما مى‌دانید پروردگار شما چه مى‌گوید؟ مردم گفتند: خدا و پیغمبر خدا از همه داناترند، گفت: خدا مى‌فرماید: بندگان من دو دسته هستند دسته‌اى که به من ایمان دارند و دسته‌اى که کافرند. کسانى که مى‌گویند خداوند به فضل و کرم خود براى ما باران نازل کرده است آنان از کسانى هستند که به من ایمان دارند و به تأثیر ستاره‌ها کفر مى‌ورزند».

امّا کسانى که مى‌گویند: فلان ستاره براى ما باران نازل نمود، این افراد به من عقیده ندارند و به ستاره‌ها ایمان دارند. (البتّه کسى که عقیده داشته باشد که ستاره‌ها در سرنوشت انسان و نزول باران مؤثر واقعى هستند بدون شک کافر هستند ولى اگر گفته شود، تجربه شده هرگاه ستاره‌ها نسبت بهم در فلان موقعیت قرار گیرند باران مى‌آید و این امر نشانه نزول باران است، شافعى مى‌فرماید: این گفته باعث کفر نیست و گناه هم محسوب نمى‌شود)([[52]](#footnote-52)).

«سماء: در اینجا به معنى باران است. نواء: ستاره، وقت».

باب (31): محبّت انصار نشانه ایمان است

47- «أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: آيَةُ الإيمانِ حُبُّ الأَنْصارِ، وَآيَةُ النِّفاقِ بُغْضُ الأَنْصارِ»([[53]](#footnote-53)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: محبت و دوست داشتن انصار نشانه ایمان است، و کینه و بغض با انصار نشانه منافقى است».

48- حدیث: «الْبَراء قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: الأَنْصارُ لا يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاّ مُنافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللهُ»([[54]](#footnote-54)).

یعنی: «براء گوید: پیغمبر ج فرمود: هرکس انصار را دوست داشته باشد مؤمن است و هرکه نسبت به آن‌ها کینه و عداوت داشته باشد منافق است، کسى که انصار را دوست داشته باشد خداوند او را دوست دارد، و کسى که با انصار کینه و دشمنى داشته باشد خداوند با او عداوت مى‌ورزد».

باب 32: ناقص شدن ایمان به واسطه نقصان عبادت

49- حدیث: «أَبي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ **ج** في أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ إِلى المُصَلَّى فَمَرَّ عَلى النِّساءِ فَقَالَ: يا مَعْشَرَ النِّساءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنّي أُريتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ: وَبِمَ يا رَسُولَ اللهِ قَالَ: تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشيرَ، ما رَأَيْتُ مِنْ ناقِصاتٍ عَقْلٍ وَدينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحازِمِ مِنْ إِحْداكُنَّ قُلْنِ: وَما نُقْصانُ دِينِنا وَعَقْلِنا يا رَسُولَ اللهِ قَالَ: أَلَيْسَ شَهادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهادَةِ الرَّجُلِ قُلْنِ: بَلَى، قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصانِ عَقْلِها، أَلَيْسَ إِذا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ قُلْنَ: بَلى، قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصانِ دِينِها»([[55]](#footnote-55)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: پیغمبر ج در عید قربان یا فطر براى خواندن نماز عید در مصلى از شهر خارج شد و از کنار عدّه‌اى از زنان گذشت و فرمود: اى جماعت زنان! نیکى و احسان و عبادت کنید من (در شب معراج) دیدم اکثر اهل دوزخ از شما بودند، زن‌ها پرسیدند: به خاطر چه اى رسول خدا؟ پیغمبر ج فرمود: شما به لعن کردن دیگران عادت گرفته‌اید، و با همسران و نزدیکانتان بدرفتارى مى‌نمایید و هیچ ناقص العقل و ناقص الدینى را ندیده‌ام که مانند شما بتواند عقل و هوش مردان دانا و هوشیار را برباید، زن‌ها گفتند: اى رسول خدا! نقص عقل و دین ما به خاطر چیست؟ پیغمبر ج فرمود: مگر شهادت یک زن مانند نصف شهادت یک مرد نیست؟ گفتند: بلى همینطور است، پیغمبر ج فرمود: این امر نشانه نقص عقل زنان است، (امّا در مورد دین) وقتى که زن در حالت حیض است نباید نماز بخواند و روزه بگیرد، مگر اینطور نیست؟ گفتند: بلى همینطور است، پیغمبر ج فرمود: این امر نشانه نقص دین ایشان مى‌باشد».

هرگاه به دقت به متن این حدیث بنگریم و سؤال زن‌ها از پیغمبر ج و جواب آن حضرت به ایشان را مورد بررسى قرار دهیم به خوبى برایمان روشن مى‌شود که منظور پیغمبر ج این نیست که شخصیت زنان را دست کم بگیرد، یا ارزش عقلى و دینى آنان را از مردان کم‌تر و ناقص‌تر به حساب آورد، بدون شک اینگونه برداشت از این فرموده پیغمبر ج اشتباه، و با روح اسلام و سایر اصول آن سازگار نیست. بلکه پیغمبر ج در این حدیث به خصوصیات غریزى زنان اشاره مى‌کند و مى‌فرماید: آنان از لحاظ فیزیکى و قدرت جسمى طبعاً از مردان ضعیف ترند، ناچارند مشکلات و ناراحتی‌هاى دوران عادت ماهانه، حاملگى، زایمان و شیردادن به بچه‌ها را تحمل نمایند، از آنجایی که این دوره‌ها تقریباً بیشتر از نصف سن شرعى ایشان را در بر مى‌گیرد، اکثر اوقات زنان از انجام نماز و روزه و حج و... و شرکت در فعالیت‌هاى اجتماعى باز مى‌مانند، مى‌توان گفت سن مفید و فعال زنان براى عبادت بدنى و فعالیت اجتماعى تقریباً نصف سن مفید مردان است، پس خواه ناخواه زنان نمى‌توانند به اندازه مردان عبادت کنند و مانند ایشان در صحنه اجتماع حضور داشته باشند.

به منظور حفظ نظم و توازن در جامعه شهادت دو زن مساوى با شهادت یک مرد است تا اگر یکى از آنان به علت ناراحتی‌هاى جسمانى و روحى موضوع را فراموش کند، دیگرى موضوع را بدو یادآورى کند، از طرف دیگر زنان داراى احساسات و عواطف لطیف هستند تحت تأثیر این احساسات نمى‌توانند مانند مردان اداى شهادت نمایند، براى جبران این ضعف فطرى شریعت اسلام دستور داده است تا شهادت دو زن مساوى شهادت یک مرد باشد.

در این حدیث پیغمبر ج به تیزهوشى و تسلط فکرى زنان بر مردان اشاره مى‌کند، و مى‌فرماید: با وجود اینکه امکانات زنان براى عبادت و تزکیه نفس و شرکت در فعالیت‌هاى اجتماعى و کسب تجربه نسبت به مردان بسیار کمتر است، امّا مع الوصف داراى چنان تیزهوشى و تسلط فکرى هستند که هر زنى به آسانى مى‌تواند بر عاقل‌ترین و با حزم و اراده‌ترین مردان تسلط پیدا نماید.

با توجّه به مراتب فوق، معلوم مى‌شود که این حدیث نه تنها تحقیر زنان را در برندارد، بلکه اشاره به هوشیارى آنان نیز مى‌باشند. و روشن است مقصود از نقص، نقص کمى است نه کیفى.

باب 34: ایمان به خدا از بزرگترین اعمال است

50- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ فَقَالَ: إِيمانٌ بِاللهِ وَرَسُولِهِ قِيلَ: ثُمَّ ماذا قَالَ: الْجِهادُ في سَبيلِ اللهِ قِيلَ: ثُمَّ ماذا قَالَ: حَجٌّ مَبْرورٌ»([[56]](#footnote-56)).

یعنی: «ابوهریره گوید: از پیغمبر ج سؤال شد، چه عملى از همه اعمال برتر و با ثواب‌تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و پیغمبر خدا از تمام اعمال با ثواب‌تر و مهم‌تر است ؛ باز پرسیده شد بعد از ایمان به خدا و پیغمبر خدا چه عملى از همه مهم‌تر است؟ فرمود: جهاد در راه خدا و سعى و کوشش براى پیشرفت اسلام. پرسیده شد بعد از جهاد چه عملى از همه مهم‌تر است؟ فرمود: حجى که مورد قبول خداوند باشد».

(حَجٌ مَبرُورٌ: آن است که با مال حلال و نیت خالص و بدون ریا و به دور از گناه و اذیت و آزار دیگران انجام گیرد).

51- حدیث: « أَبي ذَرٍّس، قَالَ سَأَلْتُ النَّبِيَّ **ج**: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ قَالَ: إِيمانٌ بِاللهِ وَجِهادٌ في سَبيلِهِ قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقابِ أَفْضَلُ قَالَ: أَغْلاها ثَمَنًا وَأَنْفَسُها عِنْدَ أَهْلِهَا قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ: تُعِينُ صَانِعًا أَوْ تَصْنَعُ َلأخْرَقَ قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ: تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ فَإِنَّها صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِها عَلى نَفْسِكَ»([[57]](#footnote-57)).

یعنی: «ابوذر گوید: از پیغمبر ج پرسیدم: چه عملى از همه بهتر است؟ پیغمبر فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه خدا، گفتم: چه برده‌اى بهتر است آزاد شود؟ فرمود: آن برده‌اى که به نزد صاحبش از همه برده‌ها پر بهاتر و بهتر و خوبتر است، گفتم: اگر این کار را نکردم چه کار دیگرى بهتر است؟ فرمود: به یک صنعتکار کمک‌کن و یا براى کسى که اهل صنعت نیست چیزى را که به آن نیاز دارد بساز. گفتم: اگر این کار را انجام ندادم چه کار دیگرى بهتر است؟ پیغمبر ج فرمود: مردم را از شرّ خودت محفوظ دار. این کار صدقه و احسانى است که نسبت به نفس خودت انجام مى‌دهى».

«أخرق: کسى است که صنعتى را نمى‌داند».

52- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَأَلْتُ النَّبِيَّ **ج** أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلى اللهِ قَالَ: الصَّلاةُ عَلى وَقْتِها قَالَ: ثُمَّ أَيّ قَالَ: ثُمَّ بِرُّ الْوالِدَيْنِ قَالَ: ثُمَّ أَيّ قَالَ: الْجِهادُ في سَبيلِ اللهِ قَالَ حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي»([[58]](#footnote-58)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: از پیغمبر ج پرسیدم: چه عملى به نزد خدا از سایر اعمال محبوب‌تر است؟ پیغمبر ج فرمود: خواندن نماز در وقت خودش. گفتم: بعد از انجام نماز در وقت خود چه عملى بهتر است؟ فرمود: نیکى و خدمت در حق پدر و مادر، گفتم: پس از آن چه عملى بهتر است؟ فرمود: جهاد در راه خدا. ابن مسعود گوید: پیغمبر این جوابها را به من داد، اگر سؤال بیشترى مى‌کردم باز جواب بیشترى مى‌داد».

باب 35: بیان اینکه شریک قراردادن براى خدا بزرگترین گناه است و بیان گناههاى کبیره‌اى که بعد از شرک قرار دارند

53- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ **ج**: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ للهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظيمٌ، قلْتُ: ثُمَّ أَيّ قَالَ: وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيّ قَالَ: أَنْ تُزانِيَ حَليلَةَ جارِكَ»([[59]](#footnote-59)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: از پیغمبر سؤال کردم: چه گناهى به نزد خدا از همه گناه‌ها بزرگتر است؟ پیغمـبر ج فرمود: شریک قراردادن براى خدایى که آفریدگار شما است. گفتم: واقعآ این گناهى است بسیار بزرگ. گفتم: بعد از شرک چه گناهى؟ فرمود: اولادت را به خاطر اینکه هزینه‌اش بر عهده شما است و با شما غذا مى‌خورد، بکشى. گفتم: بعد از کشتن اولاد چه گناهى از همه بزرگتر است؟ فرمود: زناکردن با زن همسایه است». (البتّه زنا با هر کسى ظلم و گناهى است بس بزرگ امّا زنا با همسایه که لازم است در حق او امانت و نیکویى بیشتر رعایت شود و از شرّ همسایه‌اش امین باشد گناهش از هر زناى دیگرى بیشتر است، ضمنآ به واسطه ارتباط همسایه‌ها با هم امکان این خیانت بیشتر است، لذا پیغمبر ج مى‌خواهد این گناه عظیم در جامعه مخصوصآ در بین همسایه‌ها وجود نداشته باشد).

باب 36: بیان گناه‌هاى کبیره و بزرگترین آن‌ها

54- حدیث: «أَبي بَكْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبائِرِ ثَلاثًا، قَالُوا: بَلى يا رَسُولَ اللهِ، قَالَ: الإِشْراكُ بِاللهِ وَعُقوقُ الْوالِدَيْنِ وَجَلَسَ، وَكانَ مُتَّكِئًا، فَقالَ أَلا وَقَوْلُ الزّورِ قَالَ فَما زَالَ يُكَرِّرُها حَتّى قُلْنا لَيْتَهُ سَكَتَ»([[60]](#footnote-60)).

یعنی: «ابى بکره گوید: پیغمبر ج سه بار به مردم فرمود: توجّه کنید، تا شما را از بزرگترین گناه کبیره باخبر کنم. مردم گفتند: بلى، متوجّه هستیم اى رسول خدا! فرمود: بزرگترین گناه کبیره قراردادن شریک و انباز براى خدا و اذیت پدر و مادر است. در حالى که پیغمبر ج بر چیزى تکیه کرده بود، بلند شد و نشست و فرمود: متوجّه باشید، سخن و شهادت دروغ هم از بزرگترین گناهان کبیره است. پیغمبر به اندازه‌اى این جمله را تکرار فرمود که آرزو داشتیم سکوت کند».

55- حدیث: «أَنَسٍس قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ **ج** عَنِ الْكَبائِرِ قَالَ: الإِشْراكُ بِاللهِ، وَعُقوقُ الْوالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَشَهادَةُ الزّورِ»([[61]](#footnote-61)).

یعنی: «انس گوید: از پیغمبر ج درباره گناهان کبیره سؤال شد، فرمود: قرار دادن شریک براى خدا، و اذیت و بى‌احترامى به پدر و مادر، کشتن انسان بى‌گناه، و شهادت دروغ و ناحق از گناه‌هاى کبیره مى‌باشند».

56- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقاتِ قَالُوا: يا رَسُولَ اللهِ وَما هُنَّ قَالَ: الشِّرْكُ بِاللهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِناتِ الْغافِلاتِ»([[62]](#footnote-62)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: از هفت گناه بزرگ که خطرناک هستند و انسان را به هلاکت مى‌رسانند پرهیز کنید، مردم گفتند: اى رسول خدا! این گناه‌هاى هفتگانه کدام‌ها هستند؟ فرمود:

1. شریک قراردادن براى خدا.
2. سِحر کردن.
3. کشتن انسانى که خداوند آن را حرام نموده است مگر در مقابل حقّى که به عهده دارد.
4. خوردن ربا (و سود اضافى که وام دهنده بابت طلب خود از بدهکار مى‌گیرد).
5. خوردن مال یتیم به ناحق.
6. فرارکردن از میدان جنگ با کافران.
7. تهمت و نسبت دادن زنا به زن‌هاى عفیف و پاکدامن و باایمانى که از این تهمت بى‌اطلاع مى‌باشند. (هر یک از این هفت گناه انسان را به هلاکت مى‌رساند).

57- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ والِدَيْهِ قِيلَ يا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ والِدَيْهِ قَالَ: يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَباهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ»([[63]](#footnote-63)).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر ج فرمود: یکى از بزرگترین گناهان کبیره این است که انسان پدر و مادرش را لعن کند، یکى گفت: اى رسول خدا! چطور انسان پدر و مادرش را لعن مى‌کند؟ پیغمبر ج فرمود: لعن کردن آنان به این صورت است که شخصى به پدر شخص دیگر دشنام دهد و آن شخص متقابلاً به پدر و مادر او دشنام بدهد»، (یعنى کسى که باعث شود دیگران به پدر و مادرش دشنام دهند مثل این است که خودش پدر و مادرش را لعن کرده باشد، و مرتکب بزرگترین گناه شده است، پس کسانى که عادت دارند به دیگران به عنوان شوخى دشنام دهند و دشنام پدر و مادرى را هم بشنوند، باید بدانند بزرگترین گناه را مرتکب مى‌شوند و لازم است از این عمل زشت توبه کنند و با اعمال خیر آن را جبران نمایند).

باب 38: کسى که بمیرد و براى خدا شریک قرار نداده باشد سرانجام داخل بهشت مى‌شود

58- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعودٍس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** مَنْ ماتَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ وَقُلْتُ أَنا: مَنْ ماتَ لا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»([[64]](#footnote-64)).

یعنی: «عبدالله ابن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که بمیرد و براى خدا شریکى قرار داده باشد داخل دوزخ مى‌شود. ابن مسعود گوید: من هم مى‌گویم، کسى که بمیرد و شریکى براى خدا قرار ندهد به بهشت خواهد رفت. (چون ابن مسعود قسمت آخر حدیث را از پیغمبر ج نشنیده یا شنیده است ولى آن را حفظ نکرده است آن را به پیغمبر ج نسبت نداده، و به عنوان استنباط و اجتهاد گفت: من مى‌گویم».

(ملاحظه فرمائید ادب اصحاب نسبت به حضرت رسول تا چه اندازه‌اى است و امانت و صداقت ایشان تا چه حدّى است، تا یقین حاصل نکرده باشند چیزى را به پیغمبر نسبت نداده‌اند).

59- حدیث: «أَبي ذَرٍّس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** أَتانِي آتٍ مِنْ رَبّي فَأَخْبَرَني، أَوْ قَالَ بَشَّرَني، أَنَّهُ مَنْ ماتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ قلْتُ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ قَالَ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ»([[65]](#footnote-65)).

یعنی: «ابوذر گوید: پیغمبر ج فرمود: فرشته‌اى از جانب خدا پیش من آمد و به من خبر داد (یا مژده داد)، هر کسى از امّت شما بمیرد و هیچ شریکى براى خدا قرار نداده باشد، داخل بهشت مى‌شود، ابوذر گوید: گفتم اگر مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد، باز به بهشت خواهد رفت؟ پیغمبر ج فرمود: (آرى)، اگر مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد»، (به بهشت خواهد رفت).

60- حدیث: «أَبي ذَرٍّس، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبيَّ **ج** وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ وَهُوَ نائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقالَ: ما مَنْ عَبْدٍ قَالَ لا إِلهَ إِلاّ اللهُ ثُمَّ ماتَ عَلى ذَلِكَ إِلاّ دَخَلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ قَالَ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ، قُلْتُ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ قَالَ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ، قُلْتُ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ قَالَ: وَإِنْ زَنى وَإِنْ سَرَقَ عَلى رَغْمِ أَنْفِ أَبي ذَرٍّ. وَكانَ أَبُو ذَرٍّ إِذا حَدَّثَ بِهذا قَالَ وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبي ذَرٍّ»([[66]](#footnote-66)).

یعنی: «ابوذر گوید: به حضور پیغمبر ج رفتم، دیدم لباس سفیدى را پوشیده و خوابیده است، و بعد از مدتى که به خدمتش آمدم بیدار شده بود، پیغمبر ج فرمود: هر کسى که کلمه لا اله الّا الله را بگوید (و به وحدانیت خدا ایمان داشته باشد) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد، (ابوذر گوید:) گفتم: هرچند مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد؟ پیغمبر ج فرمود: (آرى)، هرچند مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد. گفتم هرچند مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد؟ پیغمبر ج فرمود: (آرى) هرچند مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد. گفتم: هرچند مرتکب زنا و دزدى هم شده باشد؟ پیغمبر فرمود: (به کورى چشم ابوذر) و خلاف میل او هرچند زنا و دزدى هم کرده باشد. هرگاه ابوذر این حدیث را روایت مى‌کرد مى‌گفت: به کورى چشم ابوذر».

«رغم: از رغام اخذ شده و به معنى خاک است و (أرغم الله أنفه) یعنى خداوند دماغ او را به خاک مالید و آن را ذلیل کرد، و معنى (على رغم أنف أبی ذر) یعنى بخلاف میل و خواسته ابوذر».

باب 39: حرام بودن کشتن کافر بعد از گفتن کلمه لا اله الّا الله

61- حدیث: «الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ (هُوَ الْمِقْدادُ بْنُ عَمْرٍو الْكِنْدِيُّ) أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ **ج**: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفّارِ، فَاقْتَتَلْنا، فَضَرَبَ إِحْدى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ قَقَطَعَها، ثُمَّ لاذَ مِنّي بِشَجَرَةٍ، فَقالَ أَسْلَمْتُ للهِ، أَأَقْتُلُهُ يا رَسولَ اللهِ بَعْدَ أَنْ قَالَها فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لا تَقْتُلْهُ، فَقالَ يا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدى يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ ما قَطَعَها؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقولَ كَلِمَتُه الَّتي قَالَ»([[67]](#footnote-67)).

یعنی: «مقداد بن اسود (که مقداد بن عمرو کندى است) از پیغمبر پرسید و گفت: اى رسول خدا! چنانچه روزى با یک نفر کافر روبرو شوم و با او به جنگ بپردازم و او با شمشیر یک دست مرا قطع کند، پس از آن از ترس من به درختى پناه ببرد و بگوید: مسلمان شدم، آیا در چنین حالى حق دارم پس از گفتن این کلمه او را بکشم؟ پیغمبر فرمود: خیر نباید او را بکشى. مقداد گفت: اى رسول خدا! (چطور او را نکشم در حالى که او) یک دست مرا قطع کرده است و بعد از آن مى‌گوید: تسلیم امر خدا هستم و مسلمان شدم، پیغمبر ج فرمود: او را نباید بکشى، چنانچه او را بکشى (مقام شما عوض مى‌شود) او در مقامى قرار مى‌گیرد که شما قبل از کشتن او در آن قرار داشتى و شما هم در مقامى خواهى بود که او قبل از اسلام شدنش در آن قرار گرفته بود. (به این معنى کافرى که مسلمان مى‌شود اسلام گناه‌هاى حالت کفرش را هرچه که باشد از بین مى‌برد و جان و مالش در امان قرار مى‌گیرد و از حقوق یک مسلمان برخوردار مى‌شود، و کسى که او را بکشد، مرتکب قتل یک مسلمان شده است و باید به عنوان قصاص خونش ریخته شود، بنابراین ارزش‌ها در این حالت عوض شده‌اند خون کافرى که قبل از مسلمان شدنش ارزشى نداشت با مسلمان شدنش ارزش پیدا مى‌نماید و خون یک مسلمان که ارزشمند است با کشتن چنین افرادى به عنوان قصاص باید ریخته شود و ارزش قبلى خود را از دست دهد).

62- حدیث: «أُسامَةَ بْنِ زَيْدٍ**ب** قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللهِ **ج** إِلى الْحُرَقَةِ فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصارِ رَجُلاً مِنْهُمْ، فَلَمّا غَشِينَاهُ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ، فَكَفَّ الأَنْصارِيُّ عَنْهُ، وَطَعَنْتُهُ بِرُمْحي حَتّى قَتَلْتُهُ؛ فَلَمّا قَدِمْنَا، بَلَغَ النَّبِيَّ **ج** فَقالَ: يا أُسامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَما قَالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، قُلْتُ كَانَ مُتَعَوِّذًا؛ فَما زَالَ يُكَرِّرُها حَتّى تَمَنَّيْتُ أَنّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ»([[68]](#footnote-68)).

یعنی: «اسامه بن زید گوید: پیغمبر ج ما را به محلى به نام حرقه فرستاد و بر مردم آنجا شبیخون زدیم و آنان را شکست دادیم، من و یک نفر انصارى یکى از آنان را تعقیب کردیم، همین که به او رسیدیم گفت: لا اله الّا الله، مرد انصارى از او دست کشید ولى من او را با نیزه مورد حمله قرار دادم، تا اینکه او را به قتل رسانیدم، هنگامى که برگشتیم، موضوع به عرض پیغمبر ج رسید پیغمبر ج فرمود: (اى اسامه! چرا پس از آنکه گفت لا اله الّا الله او را به قتل رساندى؟) گفتم: آن مرد از ترس، کلمه لا اله الّا الله را مى‌گفت، ولى پیغمبر ج مرتبآ جمله را تکرار مى‌کرد، مى‌فرمود: چرا او را کشتى پس از آنکه گفت لا اله الّا الله، اسامه گوید: به اندازه‌اى از این موضوع ناراحت شدم که آرزو مى‌نمودم که بعد از این واقعه مسلمان مى‌شدم نه قبل از آن (تا مرتکب این گناه بزرگ که باعث عصبانیت شدید پیغمبر ج گردیده است نمى‌شدم)».

باب 40: پیغمبر ج گفت: کسى که علیه ما (اسلام) اسلحه بردارد از ما نیست

63- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: مَنْ حَمَلَ عَلَيْنا السِّلاَحَ فَلَيْسَ مِنّا»([[69]](#footnote-69)).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست».

64- حدیث: «أَبي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنّا»([[70]](#footnote-70)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که علیه ما اسلحه بردارد از ما نیست»، (از این حدیث شریف به روشنى استنباط مى‌شود کسانى که با دست یا با زبان و قلم علیه اسلام اقدام مى‌نمایند و در تضعیف دین مى‌کوشند در حقیقت مسلمان نیستند بلکه از دشمنان اسلام مى‌باشند هرچند به ظاهر خودرا مسلمان معرفى کنند).

باب 42: حرام بودن سیلى زدن به صورت، و پاره کردن یقه و پیراهن، و فریاد و زارى کردن به شیوه جاهلیت (به هنگام وارد شدن بلا و مصیبت)

65- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعودٍس قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج** لَيْسَ مِنّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعا بِدَعْوى الْجاهِلِيَّةِ»([[71]](#footnote-71)).

یعنی: «عبدالله پسر مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که (بهنگام بلا) سیلى به صورت خود بزند و یقه و پیراهن را پاره کند، و به شیوه دوران جاهلیت به گریه و زارى بپردازد، از ما نیست». (و با چنین کارى دچار معصیت و گناه بزرگى مى‌شود و عملى از خود نشان مى‌دهد که مخالف اسلام است).

66- حدیث: «أَبي مُوسَىس وَجِعَ أَبُو مُوسَى وَجَعًا شَديدًا فَغُشِي عَلَيْهِ وَرَأْسُهُ في حَجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْها شَيْئًا؛ فَلَمَّا أَفاقَ قَالَ أَنا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرئَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** بَرِئَ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ»([[72]](#footnote-72)).

یعنی: «ابو موسى به شدّت مریض شد و به حال بیهوشى درآمد، و سرش در دامن زنى از زنان خانواده‌اش قرار داشت، نمى‌توانست (نسبت به گریه و زارى که آن زن انجام مى‌داد) اعتراضى کند، هنگامى که به هوش آمد گفت: من دورى و بیزارى مى‌جویم از کارى که رسول خدا از آن بیزار بوده است، همانا پیغمبر ج از زنانى که به هنگام مصیبت گریه و زارى مى‌کردند دورى مى‌کرد و همچنین از زنانى که به هنگام مصیبت موهایشان را مى‌تراشیدند و یا موهایشان را مى‌کندند و یا زنانى که یقه و پیراهن را پاره مى‌نمودند دورى و بیزارى مى‌نمود».

«صالقه: زنى است که به هنگام مصیبت با صداى بلند گریه مى‌کند. حالقه: زنى است که به هنگام مصیبت موهایش را مى‌تراشد. شاقه: زنى است که در موقع مصیبت یقه و پیراهنش را پاره مى‌کند. (این‌ها در زمان جاهلیت عادت بودند)».

باب 43: بیان سخت‌گیرى در تحریم نمامى و سخن چینى

67- حدیث: «حُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «لاَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ»([[73]](#footnote-73)).

یعنی: «حذیفه گوید: پیغـمبر ج فرمود: نمّام و سـخن چین داخل بهشـت نمى‌شود». (حضرت رسول ج با این فرموده کمال نفرت و بیزارى خود را نسبت به افراد نمام و سخن چین نشان داده است. چون به حقیقت اکثر عداوت‌ها و دشمنى‌ها در اثر نمامى به وجود مى‌آید. نمامى جزو گناهان کبیره است، و کسى که به این صفت بد عادت کند و آن را حلال بداند کافر است ولى اگر با اعتقاد به حرام بودن آن مرتکب نمامى شود، فاسق مى‌گردد و هیچگاه مانند انسان‌هاى مخلص از نعمت بهشت بهره فراوانى نخواهد داشت).

«قتات: سخن‌چین».

باب 44: بیان سخت گیرى در تحریم بلندنمودن دامن و شلوار و پیراهن به عنوان غرور و تشدید در تحریم منّت گذاشتن در مقابل بخشش، و سخت گیرى در تحریم فروختن کالا با قسم، و بیان سه نفرى که خداوند در قیامت با آنان سخن نمى‌گوید و به ایشان توجّه نمى‌فرماید

68- حدیث «أَبي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّريقِ فَمَنَعَهُ مِنِ ابْنِ السَّبيلِ؛ وَرَجُلٌ بايَعَ إِمامَهُ لا يُبايِعُهُ إِلاّ لِدُنْيا، فَإِنْ أَعْطاهُ مِنْها رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ؛ وَرَجُلٌ أَقامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقالَ وَاللهِ الَّذي لا إِلهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِها كَذا وَكَذا، فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الآيَةَ (إِنَّ الَّذينَ يَشْتَرونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمانِهِمْ ثَمَنًا قَليلاً)»([[74]](#footnote-74)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: سه نفر هستند که خداوند در روز قیامت به آنان توجه نمى‌کند و به آنان نمى‌نگرد و آنان را (از گناه) پاک نمى‌گرداند، و آنان داراى عذاب دردناکى هستند:

1. کسى که در صحرا آب اضافى به همراه دارد و آن را از مسافرى که به آن نیازمند است منع مى‌نماید.
2. کسى که با امام و رهبر خود تنها به خاطر مسائل دنیوى بیعت مى‌نماید اگر امامش به او کمک مادّى بنماید از او راضى است و اگر به او کمک نکند از امامش عصبانى مى‌شود.
3. کسى که بعد از نماز عصر کالاى خود را در معرض فروش قرار مى‌دهد، و مى‌گوید قسم به خدایى که جز او معبودى نیست، این کالا را به این مبلغ خریده‌ام، و مردم هم حرف او را باور مى‌کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ٧٧﴾ [آل عمران: 77].

یعنی: «کسانى که پیمان الهى و سوگندهاى خود را (به نام مقدس او) با بهاى کمى معامله مى‌کنند بهره‌اى در آخرت نخواهند داشت و خداوند با آنان سخن نمى‌گوید و به آنان در قیامت نمى‌نگرد و آن‌ها را (از گناه) پاک نمى‌گرداند و عذاب دردناکى براى آن‌ها است».

باب 45: بیان تشدید در تحریم خودکشى و اینکه انسان به هر وسیله‌اى خود را بکشد در جهنم نیز به آن وسیله عذاب داده مى‌شود، و جز مسلمان کس دیگرى وارد بهشت نخواهد شد

69- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ في نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيها أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَسُمُّهُ في يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ في نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فيها أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَديدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ في يَدِهِ يَجَأُ بِها في بَطْنِهِ في نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيها أَبَدًا»([[75]](#footnote-75)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغـمبر ج فرمود: کسى که خود را از بالاى کوهى پرت کند و خودکشى نماید، این شخص در آتش جهنم مى‌باشد و براى همیشه به عذاب پرت شدن در دوزخ عذاب داده مى‌شود، و کسى که با نوشیدن سم خودکشى کند، این سم در دستش قرار داده مى‌شود و براى همیشه در دوزخ سم مى‌نوشد، و کسى که به وسیله آهنى خودکشى کند در دوزخ براى همیشه این آهن در دستش قرار داده مى‌شود و آن را به شکم خود فرو مى‌برد».

«يجأ بها في بطنه: یعنى: آن را در شکم خود فرو مى‌کند».

70- حدیث: «ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ، وَكانَ مِنْ أَصْحابِ الشَّجَرَةِ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: مَنْ حَلَفَ عَلى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ فَهُوَ كَما قَالَ، وَلَيْسَ عَلى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيما لا يَمْلِكُ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ في الدُّنْيا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ، وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ»([[76]](#footnote-76)).

یعنی: «ثابت پسر ضحاک که از اصحاب شجره است گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که سوگند بخورد و بگوید: مسلمان نباشم (اگر چنین باشد یا چنین نباشد)، با گفتن این کلام مرتکب گناه بزرگى شده و حرفى زده که سزاوار یک مسلمان نیست، پیغمبرج فرمود: وفا به نذرى که نذرکننده مالک آن نیست لازم نمى‌باشد (مثلاً اگر کسى گوید: چنانچه خداوند مریضم را شفا بخشد خانه فلان کس را مى‌بخشم وفا به این نوع نذر لازم و مقدور نیست) و هر کسى در دنیا به هر وسیله‌اى خودکشى کند در قیامت هم به آن وسیله عذاب داده مى‌شود و کسى که مسلمانى را لعنت کند مثل این است که او را کشته باشد، و همچنین کسى که مسلمانى را به کفر متهم کند مانند آن است که او را بکشد».

71- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس قَالَ: شَهِدْنا مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** خَيْبَرَ، فَقالَ لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَدَّعِي الإِسْلامَ: هذا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَلَمّا حَضَرَ الْقِتالُ قاتَلَ الرَّجُلُ قِتالاً شَديدًا فَأَصابَتْهُ جِراحَةٌ، فَقِيلَ يا رَسُولَ اللهِ الَّذِي قُلْتَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَإِنَّه قَدْ قاتَلَ الْيَوْمَ قِتالاً شَدِيدًا، وَقَدْ مَاتَ، فَقالَ **ج**: إِلى النَّارِ قَالَ فَكادَ بَعْضُ النَّاسِ أَنْ يَرْتابَ؛ فَبَيْنَما هُمْ عَلى ذلِكَ إِذْ قِيلَ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَلكِنَّ بِهِ جِراحًا شَدِيدًا، فَلَمّا كانَ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَصْبِرْ عَلى الْجِراحِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ: فَأُخْبِرَ النَّبِيُّ **ج** بِذلِكَ، فَقالَ: اللهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنّي عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ أَمَرَ بِلالاً فَنادى في النَّاسِ: إِنَّه لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاّ نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَإِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هذا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفاجِرِ»([[77]](#footnote-77)).

یعنی: «ابوهریره گوید: در جنگ خیبر در خدمت پیغمبر ج حضور داشتیم، پیغمبر نسبت به مردى که ادّعا مى‌کرد مسلمان است فرمود: این مرد از اهل دوزخ است، امّا هنگامى که این مرد وارد جنگ شد بسیار خوب جنگید، تا اینکه زخمى شد، گفتند: اى رسول خدا! همان مردى که فرمودى از اهل دوزخ است، امروز بسیار خوب جنگید، و (پس از زخمى شدن) مرده است. پیغمبر فرمود: مسیرش به سوى دوزخ است (مردم تعجب کردند) حتى نزدیک بود بعضى دچار شک و تردید شوند در همین حال گفته شد که آن مرد نمرده است بلکه زخم شدیدى برداشته و به هنگام شب نتوانسته است شدّت درد را تحمّل کند و دست به خودکشى زده است، این خبر به پیغمبر ج رسید، فرمود: خدا از همه بزرگتر است و شهادت مى‌دهم که من بنده خدا و فرستاده او هستم، سپس به بلال دستور داد، که با صداى بلند به مردم اعلام کند: جز انسان مسلمان، کس دیگر داخل بهشت نمى‌شود و خداوند این دین را به وسیله انسان فاسق ترویج و تحکیم مى‌نماید».

72- حدیث: «سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّس أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** الْتَقى هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ فَاقْتَتَلُوا فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِلى عَسْكَرِهِ، وَمالَ الآخَرُونَ إِلى عَسْكَرِهِمْ، وَفي أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ **ج** رَجُلٌ لا يَدَعُ لَهُمْ شاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا يَضْرِبُها بِسَيْفِهِ، فَقالُوا ما أَجْزَأَ مِنّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَما أَجْزَأَ فُلانٌ؛ فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أَما إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَقالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أَنا صَاحِبُهُ قَالَ فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّما وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ، وَإِذا أَسْرَعَ أسرع مَعَهُ؛ قَالَ فَجُرِحَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَديدًا، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ بِالأَرْضِ، وَذُبابَهُ بَيْنَ ثَدْييْهِ ثُمَّ تَحامَلَ عَلى نَفْسِهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلى رَسُولِ اللهِ **ج** فَقالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ قَالَ: وَما ذَاكَ قَالَ: الرَّجُلُ الَّذي ذَكَرْتَ آنِفًا أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ، فَقُلْتُ: أَنا لَكُمْ بِهِ، فَخَرَجْتُ في طَلَبِهِ، ثُمَّ جُرِحَ جُرْحًا شَدِيدًا فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ في الأَرْضِ، وَذُبابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج** عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فيما يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ فِيما يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهْوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»([[78]](#footnote-78)).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدى گوید: رسول خدا با مشرکین روبرو شد و با آنان به جنگ پرداخت وقتى که پیغمبر ج از جنگ دست کشید و به طرف اردوى خود مراجعت کرد، مشرکین نیز به سوى اردوى خود برگشتند. در بین اصحاب پیغمبر ج مردى بود (بسیار جنگجو) به هر کسى که مى‌رسید دستبردارش نبود و او را با شمشیر مى‌زد، سایر اصحاب گفتند: در بین ما امروز هیچ کسى نیست که مانند آن مرد اجر و پاداشى به دست آورده باشد. پیغمبر ج فرمود: ولى او از اهل دوزخ است. یکى از اصحاب گفت: (چون این مرد ظاهر خوبى دارد و فرموده پیغمبر ج هم بى‌دلیل نیست پس مخفیانه) او را تعقیب مى‌نمایم. لذا با آن مرد خارج شد، هر وقت که مرد جنگجو توقف مى‌کرد آن صحابى نیز توقف مى‌نمود و هر وقت به سرعت مى‌رفت او نیز بر سرعتش مى‌افزود. آن صحابى گوید سرانجام مرد جنگجو بشدت زخمى شد ولى عجله کرد، دسته شمشیرش را بر زمین نصب کرد و نوک آن را بر روى سینه‌اش بین دو پستان خود قرار داد و روى شمشیرش خم شد و خودکشى کرد. آن صحابى فوراً پیش پیغمبر ج آمد و گفت: شهادت مى‌دهم که تو رسول خدا هستید، پیغمبر ج فرمود: موضوع چیست؟ صحابى گفت: وقتى که به آن مرد گفتید او از اهل دوزخ است و مردم از این گفته شما تعجب کردند، با خود گفتم: این موضوع را براى شما معلوم مى‌نمایم. بنابراین تصمیم به تعقبش گرفتم او را تعقیب نمودم، سرانجام به شدت زخمى شد، و در مردنش عجله کرد و دسته شمشیرش را بر زمین نصب نمود و نوک آن را بر روى سینه‌اش قرارداد و بر نوک شمشیرش خم شد و خودکشى کرد، آنگاه پیغمبر ج فرمود: گاهى شخصى کارى را انجام مى‌دهد که مردم آن را به حسب ظاهر از کار اهل بهشت مى‌دانند ولى در حقیقت آن شخص از اهل دوزخ است، و (به عکس) گاهى انسانى کارى را انجام مى‌دهد که مردم او را از دوزخیان مى‌پندارند ولى آن انسان در واقع از اهل بهشت است.

«لايدع لهم شاذّة ولا فاذّة: در مورد انسان شجیعى گفته مى‌شود که دشمن را مهلت نمى‌دهد و آن را شکست مى‌دهد. تحامل: یعنى خم شد، فشار آورد».

73- حدیث: «جُنْدُبَ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** كَانَ فيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ فَجَزِعَ، فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِها يَدَهُ فَما رَقَأَ الدَّمُ حَتّى مَاتَ، قَالَ اللهُ تَعالَى بادَرَنِي عَبْدي بِنَفْسِهِ حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»([[79]](#footnote-79)).

یعنی: «جندب پسر عبدالله گوید: پیغمبر ج فرمود: یک نفر از ملت‌هاى پیش از شما زخم‌هاى برداشت و بر ناراحتى و درد آن‌ها صبر ننمود. کاردى را گرفت و شریان دستش را قطع کرد خونش بند نشد تا اینکه فوت کرد. خداوند متعال فرمود: بنده من نسبت به نفس خودش از من پیشى گرفت: و من هم بهشت را بر او حرام نمودم».

«فما رقأ الدّم: یعنى خونش بند نیامد».

باب 46: سخت گیرى در تحریم خیانت در اموال غنیمت و هر مال دیگرى و اینکه به جز افراد مؤمن کسى داخل بهشت نخواهد شد

74- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس قَالَ: افْتَتَحْنَا خَيْبَرَ وَلَمْ نَغْنَمْ ذَهَبًا وَلا فِضَّةً، إِنَّما غَنِمْنا الْبَقَرَ وَالإِبِلَ وَالْمَتاعَ وَالْحَوائِطَ، ثُمَّ انْصَرَفْنا مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** إِلى وادي الْقُرى وَمَعَهُ عَبْدٌ لَهُ يُقالُ لَهُ مِدْعَمٌ، أَهْداهُ لَهُ أَحَدُ بَني الضِّبابِ؛ فَبَيْنَما هُوَ يَحُطُّ رَحْلَ رَسُولِ اللهِ **ج** إِذْ جاءَهُ سَهْمٌ عائِرٌ حَتّى أَصابَ ذَلِكَ الْعَبْدَ فَقالَ النَّاسُ: هَنيئًا لَهُ الشَّهادَةُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: بَلى وَالَّذي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتي أَصابَها يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغانِمِ لَمْ تُصِبْها الْمَقاسِمُ لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نارًا فَجاءَ رَجُلٌ، حِينَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ **ج**، بِشِراكٍ أَوْ بِشِراكَيْنِ، فَقالَ: هذا شَيْءٌ كُنْتُ أَصَبْتُهُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: شِراكٌ أَوْ شِرَاكانِ مِنْ نارٍ»([[80]](#footnote-80)).

یعنی: «ابو هریره گوید: وقتى که قلعه خیبر را فتح نمودیم، طلا و نقره را به غنیمت نگرفتیم، بلکه گاو و شتر و اثاثیه و زمین و باغ را به غنیمت گرفتیم سپس همراه پیغمبر به سوى (وادی القرى) برگشتیم، غلامى که او را (مدعم) مى‌گفتند و یکنفر از طایفه بنى ضباب او را به پیغمـبر ج بخشـیده بود همراه پیغمـبر ج بود. هنگامیکه این غلامى وسایل پیغمبر ج را (از روى شترش) پایین مى‌آورد، تیرى که معلوم نبود به وسیله چه کسى پرتاب شده است به او اصابت کرد (و او را کشت) فوراً مردم گفتند خوشا به حالش، شهادت بر او مبارک باد، پیغمبر ج فرمود: آرى، قسم به کسى که جان من در دست او است، عبایى را که در روز خیبر به دست آورده بود، از طرف مسؤول تقسیم غنایم به او نرسیده بود و این عبا به صورت آتش در تنش شعله‌ور مى‌شود. مردى که این گفته پیغمبر ج را شنید فوراً یک یا دو بند کفش را آورد و گفت: این چیزى است که من آن را برداشته‌ام، پیغمبر ج فرمود: (خیانت) با یک بند یا دو بند کفش نیز موجب آتش دوزخ است (خیانت ذاتاً صفتى است ناپسند و موجب ناخشنودى خدا و پیغمبر ج مى‌باشد و فرقى نمى‌کند چیزى که به عنوان خیانت برداشته مى‌شود زیاد باشد یا کم چون خیانت هرچه باشد خیانت است)».

«حوائط: جمع حائط به معنى زمین و باغ است. وادی القرى: جایى است در نزدیکى مدینه منوره. عائر: تیرى است که پرتاب کننده آن معلوم نباشد».

باب 51: آیا انسان به خاطر کارهایى که در دوران جاهلیت و قبل از اسلام انجام داده است مؤاخذه مى‌شود؟

75- حدیث: «ابْنِ مَسْعودٍس قَالَ: قَالَ رَجُلٌ يا رَسُولَ اللهِ أَنُؤَاخَذُ بِما عَمِلْنا في الْجاهِلِيَّةِ قَالَ: مَنْ أَحْسَنَ في الإِسْلامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِما عَمِلَ في الْجاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَساءَ في الإِسْلامِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ»([[81]](#footnote-81)).

یعنی: «ابن مسعود گوید: مردى گفت: اى رسول خدا! آیا ما به خاطر کارهاى بدى که در زمان جاهلیت (و قبل از اسلام) انجام داده‌ایم مورد مؤاخذه واقع مى‌شویم، پیغمبر فرمود: کسى که با باور قلبى مسلمان شود و درستکار و نیکوکار باشد، به خاطر کارهاى بد زمان جاهلیتش مؤاخذه نمى‌شود، امّا کسى که به ظاهر مسلمان شود و به بدکاری‌هایش ادامه دهد، به خاطر گناه اوّل و آخرش مجازات مى‌شود».

باب 52: اسلام و هجرت در راه خدا و حج، گناهان پیش از خودشان را از بین مى‌برند

76- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ ناسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ كانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَروا، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا، فَأَتَوْا مُحَمَّدًا **ج** فَقالُوا: إِنَّ الَّذي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ لَوْ تُخْبِرُنا أَنَّ لِما عَمِلْنا كَفَّارَةً؛ فَنَزَلَ (وَالَّذينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ)، وَنَزَلَ: (قُلْ يا عِبادِي الَّذينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ)»([[82]](#footnote-82)).

یعنی: «ابن عباس گوید: جماعتى از مشرکین که انسان‌هاى زیادى را کشته بودند، و فحشاء و زناى بسیارى مرتکب شده بودند، پیش پیغمبر ج آمدند، گفتند: آنچه که تو مى‌گویى و مردم را به آن دعوت مى‌کنى چیز خوبى است، اگر به ما بگویى که اسلام باعث کفارت و پاک شدن ما از گناه‌هایى که انجام داده‌ایم مى‌گردد، مسلمان خواهیم شد. این آیه نازل شد: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨﴾ [الفرقان: 68].

یعنی: «مسلمانان کسانى هستند که به جز خدا معبود دیگرى را قبول ندارند، و نفسى را که خداوند محترم گردانیده نمى‌کشند مگر در مقابل حقّى که بگردنشان مى‌باشد، و مرتکب زنا نمى‌شوند و کسى که مرتکب این گناه‌ها شود به کیفر آن‌ها خواهد رسید».

و این آیه هم نازل گردید: ﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ٥٣﴾ [الزمر: 53].

یعنی: «به بندگان من که به نفس خود ظلم کرده‌اند بگو از رحم و محبت خدا ناامید نباشند، چون خداوند همه گناه‌ها را مى‌بخشد و به حقیقت خداوند باگذشت و مهربان است».

باب 53: حکم عمل خیرى که کافر قبل از مسلمان‌شدنش انجام داده است

77- حدیث: «حَكيمِ بْنِ حِزامٍس، قَالَ: قُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ أَرَأَيْتَ أَشْياءَ كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِها في الْجاهِلِيَّةِ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ عَتاقَةٍ وَصِلَةِ رَحِمٍ، فَهَلْ فيها مِنْ أَجْرٍ فَقالَ النَّبِيُّ **ج**: أَسْلَمْتَ عَلى ما سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ»([[83]](#footnote-83)).

یعنی: «حکیم بن حزام گوید: گفتم: اى رسول خدا! آیا کارهاى خوبى که به منظور عبادت در زمان جاهلیت انجام داده‌ام از قبیل نیکى و احسان و آزاد کردن بنده و به جاى آوردن صله رحم، اجر و پاداشى را دارد؟ پیغمبر ج فرمود: آرى، همراه با کارهاى خوبى که قبلاً انجام داده‌اى مسلمان شده‌اى».

باب 54: ایمان درست و اخلاص در آن

78- حدیث: «عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: لَمّا نَزَلَتْ (الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ) شَقَّ ذَلِكَ عَلى الْمُسْلِمينَ؛ فَقالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ أَيُّنا لاَ يَظْلِمُ نَفْسَهُ قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ، إِنَّما هُوَ الشِّرْكُ؛ أَلَمْ تَسْمَعُوا ما قَالَ لُقْمَانُ لاِبْنِهِ وَهوَ يَعِظهُ (يا بُنَيَّ لا تُشْرِكُ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)»([[84]](#footnote-84)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: هنگامى که این آیه نازل شد (کسانى که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم (شرک) آلوده نکرده‌اند، آنان در امان خدا قرار دارند و از جانب خدا هدایت یافته‌اند)، مسلمانان ترسیدند و ناراحت شدند گفتند: اى رسول خدا! هیچ‌یک از ما نیست که به خود ظلم نکرده و دچار گناه نشده باشد. پیغمبر ج فرمود: منظور از ظلم گناه نیست، بلکه منظور شرک است، مگر نشنیده‌اید وقتى که لقمان پسرش را پند مى‌داد به او چه گفت؟ گفت: اى پسرم! شریک براى خدا قرار مده به حقیقت شرک ظلمى است بس بزرگ».

باب 56: گذشت و صرف نظر خداوند از وسوسه‌هایى که بر قلب مى‌گذرند در صورتی که در قلب استقرار نیابند

79- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنْ النَّبِيِّ ج قَالَ: إِنَّ اللهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»([[85]](#footnote-85)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: خداوند متعال از وسوسه‌هایى که بر قلب امّت من جارى مى‌شود گذشت و صرف نظر فرموده است، مادام که این خطرها را به صورت عمل یا سخن درنیاورند».

باب 57: هرگاه انسان قصد خیرى داشته باشد ثواب آن برایش نوشته مى‌شود امّا اگر قصد بدى داشته باشد و انجام ندهد گناه محسوب نمى‌شود

80- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِذا أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ إِسْلامَهُ فَكُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُها تُكْتَبُ لَهُ بِعَشْرِ أَمْثالِها، إِلى سَبْعِمائَةِ ضِعْفٍ، وَكُلُّ سَيِّئَةٍ يَعْمَلُها تُكْتَبُ لَهُ بِمِثْلِها»([[86]](#footnote-86)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هنگامیکه یکى از شما به حقیقت مسلمان شود هر کار نیکى را که انجام دهد، از ده تا هفتصد برابر آن (به تفاوت نوع احسان و شرایط آن) اجر و پاداش برایش نوشته مى‌شود، ولى در مقابل هر گناهى که انجام دهد تنها یک گناه برایش نوشته مى‌شود».

81- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ**ب** عَنِ النَّبِيِّ **ج**، فِيما يَرْوي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: قَالَ إِنَّ اللهَ كَتَبَ الْحَسَناتِ وَالسَّيِّئاتِ، ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها كَتَبَها اللهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كامِلَةً، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِها فَعَمِلَها كَتَبَها اللهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَناتٍ، إِلى سَبْعِمائَةِ ضِعْفٍ، إِلى أَضْعافٍ كَثيرَةٍ، وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْها، كَتَبَها اللهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كامِلَةً، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِها فَعَمِلَها كَتَبَها اللهُ لَهُ سَيِّئَةً واحِدَةً»([[87]](#footnote-87)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج در حدیثى قدسى که از خداوند متعال روایت کرد فرمود: خداوند متعال همه نیکى‌ها و بدی‌ها را (در لوح المحفوظ) نوشته است، سپس آن‌ها را بیان کرد و فرمود: کسى که تصمیم به کار خیرى بگیرد ولى آن را انجام ندهد، خداوند متعال یک احسان کامل را براى او مى‌نویسد، و اگر تصمیم به کار خیرى گرفت و آن را انجام داد، خداوند متعال از ده برابر تا هفتصد برابر و گاهى به مراتب بیشتر (به تفاوت نوع احسان و نحوه انجام و نیت و شرایط مربوطه) برایش مى‌نویسد، و کسى که تصمیم به گناهى بگیرد ولى به خاطر خدا از آن پشیمان شود و آن را انجام ندهد، خداوند یک احسان کامل را برایش مى‌نویسد و اگر پس از تصمیم بر گناهى آن را انجام دهد، خداوند تنها یک گناه را برایش مى‌نویسد».

باب 58: وسوسه در ایمان و دعایى که باید به هنگام پیدایش آن خوانده شود

82- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَأْتي الشَّيْطانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذا مَنْ خَلَقَ كَذا حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ فَإِذا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللهِ وَلْيَنْتَهِ»([[88]](#footnote-88)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: شیطان پیش یکى از شما مى‌آید و مى‌گوید: چه کسى فلان چیز را به وجود آورده است و چه کسى فلان چیز دیگر را، تا اینکه مى‌گوید: چه کسى پروردگار شما را به وجود آورده است؟ وقتى که شیطان او را وسوسه کرد باید به خدا پناه ببرد و بگوید (أعوذ بالله من الشیطان الرّجیم)، نباید به چنین افکارى ادامه دهد».

83- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَساءَلُونَ حَتّى يَقُولوا: هذا اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللهَ»([[89]](#footnote-89)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: مردم دست بردار نیستند، و به سؤال ادامه مى‌دهند تا اینکه مى‌گویند: این خداوند است که آفریدگار همه چیز است، امّا آفریدگار خداوند کیست؟».

باب 59: کسى که با قسم دروغ حق مسلمانى را ضایع کند به آتش دوزخ مجازات مى‌شود

84- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** مَنْ حَلَفَ يَمينٍ صَبْرٍ لِيَقْتَطِعَ بِها مَالَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ، لَقِيَ اللهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبانُ فَأَنْزَلَ اللهُ تَصْديقَ ذَلِكَ (إِنَّ الَّذينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمانِهِمْ ثَمَنًا قَليلاً أُولئِكَ لاَ خَلاقَ لَهُمْ في الآخِرَةِ) إِلى آخر الآية؛ قَالَ فَدَخَلَ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: ما يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمنِ قُلْنا: كَذا وَكَذا، قَالَ فيَّ أُنْزِلَتْ: كانَتْ لي بِئْرٌ في أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لي، قَالَ النَّبِيُّ **ج**: بَيِّنَتُكَ أَوْ يَمينُهُ؛ فَقُلْتُ: إِذًا يَحْلِفَ يا رَسُول اللهِ؛ فَقالَ النَّبِيُّ **ج**: مَنْ حَلَفَ عَلى يَمينِ صَبْرٍ يَقْتَطِعُ بِها مَالَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ، وَهُوَ فِيها فاجِرٌ لَقِيَ اللهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبانُ»([[90]](#footnote-90)).

یعنی: «ابن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که پیش قاضى یا حاکم به دروغ قسم مى‌خورد و با این قسم دروغ قسمتى از مال یک مسلمان را تصرف مى‌نماید، هنگامى که به حضور خداوند مى‌رسد خداوند به شدت از او خشمگین است. خداوند متعال در تأیید این فرموده پیغمبر ج این آیه را نازل نمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ٧٧﴾ [آل عمران: 77].

یعنی: «کسانى که پیمان الهى و سوگندهاى خود را (به نام مقدس او) با بهاى کمى معامله مى‌کنند بهره‌اى در آخرت نخواهند داشت و خداوند با آنان سخن نمى‌گوید و به آنان در آخرت نمى‌نگرد و آن‌ها را (از گناه) پاک نمى‌کند و عذاب دردناکى براى آن‌ها است».

ابن مسـعود گوید: (وقتى که این حدیث را براى مردم بیان مى‌کردم) اشعث بن قیس داخل شد و گفت: ابو عبدالرحمن (ابن مسـعود) چـه مى‌گوید؟ حاضرین در مجلس جواب دادند که این حدیث را از پیغمبر ج روایت مى‌کند، اشعث گفت: (راست مى‌گوید) این آیه در مورد من نازل شد، من چاه آبى در زمین پسر عمویم داشتم (که پسر عمویم آن را از من غصب کرده بود موضوع را به پیغمبر ج گفتم) پیغمبر ج فرمود: یا باید تو شاهد و دلیلى داشته باشى، یا او قسم بخورد. اشعث گوید: گفتم: اى رسول خدا! حتماً او قسم مى‌خورد، پیغمبر ج فرمود: کسى که پیش (حاکم یا قاضى) به دروغ قسم بخورد تا مال مسلمانان را به وسیله آن تصرف و غصب کند، فاسق و گناهـکار است، و هنگامى که به حضـور خداوند مى‌رسد خداوند به شدت از او عصبانى است.

«يمين صبر: قسمى است که پیش قاضى به منظور تصرف مال کسى به دروغ یاد مى‌شود. خلاق: سهم و نصیب».

باب60: بیان دلیل اینکه کسى که بخواهد مال کسى را به ناحق بگیرد، خونش مباح است و اگر کشته شود به دوزخ مى‌رود، و اگر صاحب مال به خاطر دفاع از حق خود کشته شود، شهید است

85- حدیث: «عَبْدِاللهِ بِنِ عَمْروٍس، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ج يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»([[91]](#footnote-91)).

یعنی: «عبدالله بن عمرو گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: کسى که به خاطر دفاع از مال و حق خود کشته شود شهید است».

باب 61: حاکمان، مدیران و سرپرستانى که به مردم و افراد زیردست خود ظلم مى‌کنند سزاوار دوزخ هستند

86- حدیث: «مَعْقِلِ بْنِ يَسارٍ، أَنَّ عُبَيْدَ اللهِ بْنَ زِيادٍ عادَهُ في مَرَضِهِ الَّذي مَاتَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَديثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ **ج**، سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: ما مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعاهُ اللهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْها بِنَصيحَةٍ إِلاّ لَمْ يَجِدْ رائِحَةَ الْجَنَّةِ»([[92]](#footnote-92)).

یعنی: «عبدالله بن زیاد از معقل بن یسار (یکى از اصحاب پیغمبر ج) به هنگام مرگ عیادت نمود. معقل به او گفت: حدیثى را برایت از پیغمبر ج نقل مى‌کنم. شنیدم که فرمود: کسى که خداوند سرپرستى امور مردم و ملتى را به وى واگذار نماید امّا او وظیفه خود را انجام ندهد و به آن‌ها ظلم و خیانت کند و حق و عدالت را در بین آنان اجرا نکند و امر به معرف و نهى از منکر را ترک نماید و نسبت به امور دینى و دنیوى آنان بى‌توجّه باشد از بوى خوش بهشت محروم مى‌ماند». (این حدیث شریف هشدار و تهدید سختى است به کسانى که اداره امور مملکت یا ناحیه و یا شعبه‌اى را دردست مى‌گیرند ولى در وظیفه خود ظلم و خیانت و بى‌عدالتى را به مردم روا مى‌دارند، آن‌ها باید بدانند این ظلم و بى‌توجّهى جزو گناهان کبیره‌اى است که مرتکبین آن به هلاکت خواهند رسید و از بهشت دور مى‌مانند).

باب 62: از بین رفتن امانت و ایمان در بعضى دل‌ها و وارد شدن فتنه و فساد به آن‌ها

87- حدیث: «حُذَيْفَةَ قَالَ: حَدَّثَنا رَسُولُ اللهِ **ج** حَديثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنا أَنْتَظِرُ الآخَرَ حَدَّثَنا أَنَّ الأَمانَةَ نَزَلَتْ في جَذْرِ قُلوبِ الرِّجالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ وَحَدَّثَنا عَنْ رَفْعِها قَالَ: يَنامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُها مثل أَثَر الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ، فَيَبْقى أَثَرُها مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرِ دَحْرَجْتَهُ عَلى رِجْلِكَ، فَنَفِطَ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبايَعُونَ فَلاَ يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلاَنٍ رَجُلاً أَمِينًا؛ وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ؛ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلاَمُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ، فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلاَّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا»([[93]](#footnote-93)).

یعنی: «حذیفه گوید: پیغمبر ج دو حدیث را براى ما بیان فرمود که یکى از آن‌ها را به چشم خود مشاهده کردم و منتظر دومى مى‌باشم. فرمود: امانت و درستکارى (امرى است فطرى) که خداوند آن را در ژرفاى قلب مردم قرار داده است، و قرآن و حدیث هم آن را به مردم یاد داده‌اند. (پس مردم هم از طریق فطرى و هم از طریق شرعى بر اهمیت آن آگاه هستند.) پیغمبر ج در مورد از بین رفتن امانت نیز براى ما بحث کرد و فرمود: گاهى انسان مى‌خوابد و وقتى که بیدار مى‌شود مى‌بیند که امانت و درستکارى و ایمان از قلبش برداشته شده است همین که نور امانت در دلش خاموش شد لکه سیاهى در آن ظاهر مى‌شود همانگونه که در جامه سفید لکه سیاه پدید مى‌آید، بار دیگر که خوابید آثار باقى مانده نور امانت و درستکارى به تمامى از قلبش برداشته مى‌شود و ظلمت و تاریکى بیشترى بر قلب او مسلط مى‌گردد و آثار آن بر قلب ظاهر مى‌شود همانگونه که تاول‌ها در اثر فشار و کار بر روى پا ظاهر مى‌گردند و مى‌بینى که پوست آن ورم کرده ولى تو خالى است. (یعنى تاریکى بر روى قلب اثرى بیشتر به جا مى‌گذارد) آنگاه مردم با هم به معامله و داد و ستد مى‌پردازند و هیچ‌یک امانت را رعایت نمى‌کنند (و کار به جایى مى‌رسد که انسان امین انگشت‌نما مى‌شود) و گفته مى‌شود در بین فلان طایفه یک نفر امین وجود دارد، و مردم از او تعریف و تمجید مى‌نمایند. مثلاً مى‌گویند: فلانى عجب انسان عاقل و باظرافت و بردبارى مى‌باشد! گر چه این مرد نیز به اندازه ذرّه‌اى ایمان در دلش موجود نیست. حذیفه گوید: زمانى بود به هرکس که مى‌رسیدم با او معامله مى‌کردم (چون افراد امین زیاد بودند و به مردم اطمینان داشتم درباره درستکارى آنان تحقیق نمى‌کردم) چون کسى که با او معامله مى‌کردم یا مسلمان بود و اسلام و ایمانش او را وادار مى‌ساخت که امانت را در حق من رعایت کند، و یا نصرانى بود و حاکم او را ملزم به رعایت امانت نسبت به من مى‌کرد، ولى امروز (به علت عدم رعایت امانت و کثرت خیانت) جز با افراد معدودى مانند فلان شخص و فلان شخص معامله نمى‌کنم»([[94]](#footnote-94)).

«جذر: اصل، ریشه. وکت: نقطه‌اى است بر صفحه‌اى که از رنگ آن نباشد، سیاهى کم، پیدایش رنگى در چیزى که مخالف رنگ قبلى آن باشد. مجل: تاول‌هایى است که در اثر فشار دست بر دسته تبر یا تیشه به وجود مى‌آید. نفط: ورم کردن».

باب 63: اسلام که آمد غریب بود و در آینده نیز به حالت غربت بر مى‌گردد، و ایمان در بین دو مسجد (مکه و مدینه) جمع مى‌گردد

88- حدیث: «حُذَيْفَةَ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ رضي الله عنه فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ **ج** فِي الْفِتْنَةِ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لَجَرِيءٌ؛ قُلْتُ فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هذَا أُرِيدُ وَلكِنْ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لاَ يُغْلَقُ أَبَدًا قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيثٍ لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ؛ فَقَالَ: الْبَاب عُمَرُ»([[95]](#footnote-95)).

یعنی: «حذیفه گوید: ما نزد عمر نشسته بودیم، گفت: چه کسى فرموده پیغمبر ج را در مورد فتنه و انحراف از حق بیاد دارد؟ گفتم: من همانطورى که پیغمبر ج فرمود آن را (بیاد دارم) عمر گفت: شما از پیغمبر ج (یا نقل قول از او) پروا ندارید؟، گفتم: فتنه و اشتباهات و انحراف انسان نسبت به خانواده و مال و اولاد و همسایه‌اش به وسیله خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات و بخشش و امر به معروف و نهى از منکر مورد عفو قرار مى‌گیرد. عمر گفت: منظورم این فتنه نیست، بلکه فتنه‌اى است که مانند دریا موج مى‌زند (فتنه‌اى سهمناک و عالمگیر) حذیفه گفت: اى امیرالمؤمنین! شما که از این فتنه باکى ندارید (چون به شما نخواهد رسید) و در بین شما و همچنین فتنه‌اى (حصار محکم و) در بسته شده‌اى وجود دارد عمر گفت: آیا این در شکسته یا باز مى‌شود؟ حذیفه گفت: شکسته مى‌شود و گفت: وقتى که این در شکسته گردید دیگر بسته نخواهد شد.

(کسانى که حذیفه حدیث را برایشان بیان نمود، گفتند:) از حذیفه پرسیدیم: آیا عمر مى‌دانست، درى که در آن موقع بسته شده بود و بعداً شکسته خواهد شد کدام است؟ حذیفه گفت: آرى همانطورى که مى‌دانست بعد از روز شب است (مى‌دانست این درى که فتنه را منع کرده و بعداً شکسته خواهد شد کدام است) حذیفه گفت: من حدیث روشن و درستى را براى عمر بیان نمودم و هیچ غلط و اشتباهى در آن وجود نداشت. (حضارى که پیش حذیفه نشسته بودند گویند:) شرم کردیم که خودمان از حذیفه سؤال کنیم (این در و این مانع بروز فتنه چه کسى است؟) بلکه به مسروق گفتیم و او از حذیفه سؤال کرد. حذیفه جواب داد: این در (و مانع بروز فتنه) خود عمر بود (که با کشته شدنش فتنه مانند دریا موج مى‌زد، خلاصه، این حدیث اشاره به این است که عمر حدّ فاصل بین اسلام و واقع شدن فتنه در آن بود، و وقتى که شهید شد امواج فتنه و انحراف بر مردم مسلط گردید)»([[96]](#footnote-96)).

«فتنه: دگرگونى و انحراف به سوى بدى و فساد. اغالیط: جمع اغلوطه است، کلماتى است که بوسیله آن غلط‌پردازى مى‌شود».

89- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا»([[97]](#footnote-97)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: ایمان بسوى مدینـه بر مى‌گردد همانگونه که مار به سوى سوراخش بر خواهد گشت». (این حدیث احتمال دو معنى را دارد، عدّه‌اى از علما معتقدند که به این معنى است که ایمان در اثر فتنه و فساد و فشار بر مسلمانان واقعى مجبور مى‌گردد به منشأ و محل اصلى خود مدینه برگردد همانگونه که مار به هنگام فشار به سوراخ خود پناه مى‌برد. ولى قاضى عیاض گوید، این حدیث نویدى است به اینکه مکه و مدینه به عنوان دو مرکز و منشأ دین اسلام همیشه باقى خواهند ماند و همانگونه که در صدر اسلام مخلصان و مؤمنان به سوى مدینه مهاجرت مى‌کردند و قدرت و نیرو را به اسلام مى‌بخشیدند، در آینده نیز به واسطه اینکه مدینه مکان نزول وحى و روضه مطهر حضرت رسول را در دل خود جاى داده است این موقعیت را حفظ خواهد کرد و مؤمنان و مخلصان همیشه قلبشان متوجّه این مکان مقدس مى‌باشد و آرزو مى‌کنند حتى یکبار هم که باشد در این وادى مقدس قدمى بردارند و با روح پر برکت پیغمبر ج و پیشواى خود تجدد میثاق نمایند)([[98]](#footnote-98)).

«ليأرز: خود را جمع مى‌کند».

باب 65: بیان جایز بودن پنهان کردن ایمان براى کسى که با آشکار کردن آن دچار بلا و مصیبت مى‌شود

90- حدیث: «حُذَيْفَةَس قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج** اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالإِسْلاَمِ مِنَ النَّاسِ فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَمِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُمِائَةٍ فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ»([[99]](#footnote-99)).

یعنی: «حذیفه گوید: پیغمبر ج فرمود: اسم کسانى را که ایمان آورده‌اند و مسلمان شده‌اند برایم بنویسید (و آنان را سرشمارى کنید،) یکهزار و پانصد مرد مسلمان را برایش نوشتیم، به او گفتم: آیا هنوز جاى ترس باقى است در حالى که تعداد ما به هزار و پانصد نفر مرد مسلمان رسیده است؟! حذیفه گفت: امّا شما دیدید وقتى که ما مورد آزمایش قرار گرفتیم و دچار مصیبت شدیم (شاید این بلا و مصیبت بعد از رحلت پیغمبر ج بوده باشد) به اندازه‌اى نگران بودیم حتى کسى که به تنهایى نماز مى‌خواند از مردم مى‌ترسید و خود را پنهان مى‌کرد تا مبادا دچار فتنه و جنگ با برادران دینى خود شود([[100]](#footnote-100)).

باب 66: دلدارى دادن به اشخاص ضعیف الایمان، چون که ایمانشان ضعیف است باید تقویت شوند، و اینکه بدون دلیل قاطع نباید به طور حتمى براى کسى ادّعاى ایمان نمود

91- حدیث: «سَعْدٍس أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللهِ**ج** رَجُلاً هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَكَ عَنْ فُلاَنٍ فَوَاللهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤْمِنًا، فَقَالَ: أَوْ مُسْلِمًا فَسَكَتُّ قَلِيلاً ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلاَنٍ فَوَاللهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا فَقَالَ: أَوْ مُسْلِمًا فَسَكَتُّ قَلِيلاً ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي، وَعَادَ رَسُولُ اللهِ **ج**، ثُمَّ قَالَ: يَا سَعْدُ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ»([[101]](#footnote-101)).

یعنی: «سعد (بن ابى وقاص) گوید: پیغمبر ج نسبت به جماعتى بخشش کرد و به آنان هدیه‌اى داد و به یک نفر که من او را از سایرین بیشتر دوست داشتم چیزى نداد، گفتم: اى رسول خدا! چرا به فلانى چیزى ندادى؟ قسم به خدا من او را شخص مؤمن (یا مسلمان) مى‌دانم، کمى سکوت کردم. امّا محبتى که نسبت به آن مرد داشتم به من فشار آورد و سخنم را تکرار کردم گفتم: چرا چیزى به این شخص ندادید؟! قسم به خدا من او را شخص مؤمن (یا مسلمان) مى‌بینم، باز کمى سکوت کردم مجدداً آنچه در مورد آن مرد مى‌دانستم بر من فشار آورد، و گفته قبلى خود را تکرار نمودم، پیغمبر برگشت و فرمود: اى سعد! من گاهى نسبت به کسى بخشش مى‌کنم ولى شخص دیگرى که چیزى به او نداده‌ام به نزد من از آن کسى که به او صدقه داده‌ام عزیزتر است (و بخشش نسبت به چنین اشخاصى به خاطر این است که) مى‌ترسم خداوند آنان را در آتش جهنم سرنگون کند». (و نسبت به ایشان بخشش مى‌نمایم تا ایمانشان تقویت شود و از آتش دوزخ رهایى یابند).

باب 67: افزایش اطمینان قلبى به واسطه دلایل روشن و آشکار

92- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: (رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤمِنْ قَالَ بَلَى وَلكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) وَيَرْحَمُ اللهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ؛ وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طولَ مَا لَبِثَ يُوسُفَ لأَجَبْتُ الدَّاعِيَ»([[102]](#footnote-102)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: حتى اگر من در مورد زنده شدن مرده‌ها (به فرض محال) تردید داشته باشم، ابراهیم در این باره تردیدى نداشت هنگامى که از خداوند پرسید و گفت: پروردگارا! به من نشان ده چگونه مرده را زنده مى‌گردانى؟ خداوند فرمود: مگر ایمان به زنده شدن مرده‌ها را ندارى؟ ابراهیم گفت: بلى ایمان دارم امّا به خاطر اینست که قلبم آرام‌تر و مطمئن‌تر شود (یعنى شک کردن در زنده شدن مرده‌ها سزاوار پیغمبران نیست و ابراهیم این سؤال را به خاطر داشتن شک و تردید نکرد چون مقام ابراهیم و همه پیغمبران بالاتر از این است تا دست شک به ساحت مقدّس ایشان برسد، پیغمبر ج به خاطر تکریم ابراهیم مى‌فرماید: اگر شک مى‌توانست در قلب ابراهیم رخنه کند مى‌بایستى بتواند در قلب من نیز وارد شود چون هردو از یک شجره طیبه مى‌باشیم، و شما مى‌دانید که هرگز شک و تردید قادر نیست در مورد زنده شدن مرده‌ها بر من عارض شود پس ابراهیم هم از روى شک، زنده گردانیدن مرده را درخواست ننمود بلکه به خاطر حصول عین الیقین و اطمینان قلبى بیشتر بود). خداوند لوط را مورد رحم قرار دهد او به یک پایه محکم (که ذات الله است) پناهنده مى‌شد (یعنى وقتى لوط به خاطر مهمان‌هایش ترسید، چون قوم و عشیرتى نداشت تا از او دفاع کنند و خود هم به تنهایى قادر به مقابله با کافران نبود، غم و ناراحتى بر او مسلط شد و به عنوان عذرخواهى از مهمان‌هایش گفت: کاش من خودم قادر به مقابله با آن‌ها مى‌بودم و یا قوم و عشیرت نیرومندى مى‌داشتم که براى رفع شرّ این فاسدین از آنان کمک مى‌گرفتم، این گفته او یک نوع عذرخواهى از مهمان‌هایش مى‌باشد، نه اینکه به غیر خدا پناهنـده شده و خدا را فراموش نموده باشد چون او همیشه به خدا که محکم‌ترین پایگاه است متکى بود).

اگر من به اندازه یوسف در زندان مى‌ماندم به فرستاده پادشاه جواب مثبت مى‌دادم و با او از زندان بیرون مى‌رفتم. (پیغمبر ج مى‌خواهد از صبر و بردبارى و تسلط بر نفس حضرت یوسف÷ تمجید و قدردانى نماید و مى‌فرماید: با وجود اینکه یوسف سال‌ها در زندان باقى مانده بود وقتى که پادشاه مصر خواب دید و همه مفسرین و معبرین از بیان تعبیر خواب او عاجز ماندند، یکى از رفقاى زندان یوسف که آزاد گشته بود و مقامى در دربار پادشاه به دست آورده بود و به علم و ایمان و صداقت یوسف مخصوصآ تسلط او بر تعبیر خواب آگاهى داشت به پادشاه گفت: تعبیر این خواب شما را تنها جوانى مى‌داند به نام یوسف که در زندان مى‌باشد. پادشاه به او دستور داد تا یوسف را از زندان آزاد کند و به نزد او بیاورد، وقتى که رفیق سابق زندان یوسف به نزد او رفت و گفت شما از زندان آزاد شده‌اى بیا با هم پیش پادشاه برویم. حضرت یوسف قبول نکرد و فرمود تا پاکى و بى‌گناهى من ثابت نشود و همه اعتراف به بى‌گناهى من ننمایند من از زندان بیرون نخواهم آمد، آن مرد به نزد پادشاه برگشت و پادشاه دستور رسیدگى به موضوع را صادر نمود، سرانجام تمام دست‌اندرکاران ماجرا به پاکى و برائت یوسف اقرار کردند)».

آنگاه یوسف از زندان بیرون آمد. پیغمبر ج عظمت روح یوسف و پاکى و عزم و اراده و دوراندیشى او را بیان مى‌کند و آن را مورد ستایش قرار مى‌دهد و مى‌فرماید: فشار و ناراحتى یوسف به اندازه‌اى بود اگر هرکس دیگرى به جاى او مى‌بود همین که به او گفته مى‌شد آزاد شده‌اى، از زندان بیرون بیا! بدون تأخیر آن را قبول مى‌کرد.پیغمبر ج براى نشان دادن نهایت صبروعزم واراده یوسف مى‌فرماید: حتى اگر من هم در چنین شرایطى بودم این پیشنهاد را قبول مى‌کردم، این فرموده پیغمبر بیانگر کمال و عظمت یوسف است نه مقایسه با پیغمبر. و یا برترى یوسف بر پیغمبر)([[103]](#footnote-103)).

باب 68: واجب بودن ایمان به رسالت محمّد ج بر همه مردم و منسوخ شدن تمام ادیان به واسطه دین محمّد

93- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج** مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُهُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[104]](#footnote-104)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هریک از پیغمبران (به تناسب زمان) داراى معجزاتى بوده‌اند که مردم در برابر آن‌ها تسلیم شده و ایمان آورده‌اند (ولى معجزات ایشان حسى و موقتى و خاص کسانى بوده است که آن‌ها را مشاهده کرده‌اند) امّا معجزه‌اى که به من داده شده است قرآن و وحى الهى است (معجزه‌اى است حسى و معنوى و دائمى و همیشگى که از لحاظ فصاحت و بلاغت و زیبایى بیان، تمام فصحا و بلغا و ادبا را به مبارزه طلبیده است امّا همگى به عجز و ناتوانى خود اعتراف نموده‌اند و کسانى که در مقابل قرآن قد برافراشته‌اند در نهایت خوارى و شرمندگى از میدان خارج شده و مورد تمسخر قرار گرفته‌اند. دین اسلام دینى است همگانى و جاویدانى و معجزه آن از هر لحاظ ثابت و پایدار است) لذا امیدوارم که در قیامت پیروان من بیشتر از پیروان سایر پیغمبران باشند».

94- حدیث: «أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** ثَلاَثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ **ج**، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»([[105]](#footnote-105)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: سه نفر هستند که دو اجر دارند:

1. یک نفر از اهل کتاب که بعد از ایمان به پیغمبر خود، به محمّد ج نیز ایمان بیاورد.
2. برده و کارگرى که حق خدا و حق سرپرست خود را بجا مى‌آورد.
3. کسى که کنیزى دارد، و او را به خوبى تربیت و تعلیم مى‌دهد سپس او را آزاد مى‌کند و با او ازدواج مى‌نماید، چنین کسانى دو پاداش را دریافت مى‌دارند».

باب 69: نازل شدن عیسى بن مریم و پیروى او از شریعت پیغمبر ما محمّد ج

95- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمَا مُقْسِطًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لاَ يَقْبَلَهُ أَحَدٌ»([[106]](#footnote-106)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: قسم به کسى که جان من در دست اوست به زودى عیسى پسر مریم در بین شما (مسلمانان) فرود مى‌آید و (به عنوان یک حاکم و پیرو این دین) به عدالت حکم مى‌کند و (علامت) صلیب را مى‌شکند و خوک را مى‌کشد و جزیه را (مبلغى است که افراد کافرى که زیر نظر حکومت اسلام زندگى مى‌کنند به عنوان مالیات به حکومت اسلامى مى‌پردازند) از میان بر مى‌دارد (یعنى جزیه را قبول نمى‌کند و جز اسلام از کافر چیزى را نمى‌پذیرد) و مال و ثروت به حدّى فراوان مى‌گردد که کسى حاضر به قبول آن به عنوان صدقه نمى‌باشد».

«يفيض: فراوان مى‌شود».

96- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ج: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»([[107]](#footnote-107)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که عیسى پسر مریم در بین شما»، (مسلمانان فرود مى‌آید، امام و رهبر شما از خود شما مى‌باشد و عیسى در نماز که مهمترین رکن دینى و اجتماعى در اسلام است) به شما اقتدا و از دین شما پیروى مى‌کند، شما در آن هنگام چه موقعیت خوبى خواهید داشت! (یعنى شما آنوقت در اوج قدرت و عظمت و سعادت قرار مى‌گیرید و پیروى عیسى و شریعت و اُمتش از دین اسلام موجب تقویت اسلام و گسترش عدالت و فراوانى نعمت خواهد شد. پس مى‌توانیم بگوییم این دو حدیث شریف به مسلمانان مژده مى‌دهند، روزى خواهد آمد که در اثر پیشرفت علم و صنعت و آشنایى ملت‌ها با هم و تحکیم ارتباط و از بین رفتن تعصب، حقایق اسلام به خوبى بر همگان روشن خواهد شد و دین اسلام بر جهان حاکم مى‌گردد و دین همگانى مى‌شود و مسیحیان به دین اسلام مشرف مى‌شوند و شریعت عیسى از دین اسلام تبعیت مى‌نماید، و صلیب و خوک که دو مظهر و شعار نادرست مسیحیت هستند از بین خواهند رفت و عدالت به دست دانشمندان مسلمان شده از مسیحیت به اجرا در مى‌آید و سعادت و خوشبختى همگانى مى‌شود و فقر و بدبختى که نتیجه ظلم و بى‌دینى است از بین مى‌روند).

باب 70: زمانى که خداوند متعال ایمان را در آن قبول نخواهد کرد

97- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ، وَذَلِكَ حِينَ لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا ثُمَّ قَرَأَ الآية»([[108]](#footnote-108)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه خورشید از طرف مغرب طلوع نکند وقتى که خورشید از طرف مغرب طلوع کرد، و مردم آن را مشاهده کردند همگى ایمان مى‌آورند، ولى ایمان آوردن در آن وقت براى کسى فایده‌اى نخواهد داشت. سپس پیغمبر ج این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ﴾ [الأنعام: 158].

یعنی: «روزى که بعضى از نشانه‌هاى پروردگارت (بر آمدن آخرت) ظاهر شد دیگر کسانى که قبلاً ایمان نداشته‌اند ایمانشان فایده‌اى نخواهد داشت».

98- «أَبِي ذَرٍّس، قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَ رَسُولُ اللهِ **ج** جَالِسٌ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ هَلْ تَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ هذِهِ قَالَ قُلْتُ اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: فَإِنَّهَا تَذْهَبُ تَسْتَأْذِنُ فِي السُّجُودِ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَكَأَنَّهَا قَدْ قِيل لَهَا ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا ثُمَّ قَرَأَ (ذَلِكَ مُسْتَقَرٌّ لَهَا)»([[109]](#footnote-109)).

یعنی: «ابوذر گوید: وارد مسجد شدم (دیدم) که پیغمبر ج نشسته است، هنگامى که خورشید غروب کرد، پیغمبر ج فرمود: اى اباذر! آیا مى‌دانى که خورشید کجا مى‌رود؟ گفتم: خدا و پیغمبر ج از همه داناترند. پیغمبر ج فرمود: خورشید حرکت مى‌کند (و به حرکت خود ادامه مى‌دهد تا زمانى که خداوند برایش مقدر نموده است آنگاه) اجازه مى‌خواهد تا سجده ببرد و به آن اجازه داده مى‌شود، و مثل اینکه به او دستور داده مى‌شود که از راهى که بر آمده است برگردد، فوراً پس از به جا آوردن سجده‌اى، از مغرب طلوع مى‌نماید. این آیه را قرائت نمود: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ﴾ [يس: 38].

یعنی: «خورشید به سوى قرارگاهى که دارد حرکت مى‌نماید».

باب 71: شروع شدن وحى به سوى پیغمبر ج

99- حدیث: «عَائِشَةَ أُمّ الْمُؤُمِنِينَ قَالتْ: أَوَّلُ مَا بُدِىءَ بِهِ رَسُولُ اللهِ **ج** مِنَ الْوَحْيِ الرؤيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لاَ يَرَى رُؤْيَا إِلاَّ جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاَءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ، وَهُوَ التَّعَبُّدُ، اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا، حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارٍ حِرَاءٍ؛ فَجَاءَهُ الْمَلِكُ فَقَالَ اقْرَأْ، قَالَ: مَا أَنَا بِقَارِيءٍ، قَالَ: فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِيءٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنَّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ، فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِيءٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأكْرَمُ). فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللهِ **ج** يَرْجُفُ فُؤَادُهُ، فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ، فَقَالَ: زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ، فَقَالَ لِخَدِيجَةَ، وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلاَّ وَاللهِ، مَا يُخْزِيكَ اللهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِين عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرءًا تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللهِ **ج** بِخَبَرِ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللهُ عَلَى مُوسَى **ج**، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمكَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أَوَ مُخْرِجِيَّ هُمْ قَالَ نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلاَّ عُودِيَ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرُكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا»([[110]](#footnote-110)).

یعنی: «مادر همه مسلمانان عایشه گوید: اوّلین وحى که رسالت پیغمبر به آن شروع شد به صورت رؤیا و مشاهدات درست و صحیح در خواب بود پیغمبر ج در ابتداء هر خوابى که مى‌دید مانند روز روشن بود، سپس به خلوت و تنهایى علاقه‌مند شد، به تنهایى در غار حراء به خلوت مى‌نشست، مشغول عبادت مى‌شد، و چند روز و شب پشت‌سر هم در آنجا عبادت مى‌کرد بدون اینکه به سوى خانواده‌اش برگردد، و غذاى این چند روز را با خود مى‌برد، بعد از آن به سوى خدیجه بر مى‌گشت وغذاى چند روز دیگر را تهیه مى‌کرد (و به غار حراء برمى‌گشت و مشغول عبادت مى‌شد و این وضع ادامه داشت) تا اینکه وحى در غار حراء بر پیغمبر ج نازل شد، جبرئیل÷ پیش پیغمبر ج آمد و به او گفت: بخوان، پیغمبر ج فرمود: من قدرت خواندن ندارم، پیغمبرج فرمود: جبرئیل (مرا در بغل گرفت) و به اندازه‌اى مرا فشار داد که قدرت تحمل آن را نداشتم، آنگاه مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: نمى‌توانم بخوانم، باز مرا در بغل گرفت و فشارم داد تا اینکه باز تحمل آن را نداشتم، آنگاه مرا رها ساخت و گفت: بخوان، گفتم: نمى‌توانم بخوانم، براى سومین بار هم مرا در بغل گرفت و فشارم داد و رهایم کرد آنگاه گفت: بخوان به نام پروردگارت که (همه چیز را) به وجود آورده است، و انسان را از خون منجمد آفریده است، بخوان، پروردگار شما کریم‌ترین و بزرگوارترین است.

پیغمبر ج با تکرار این کلمات به خانه برگشت در حالى که قلبش بشدت در حال تپش و ضربان بود، به نزد خدیجه دختر خویلد (همسرش) آمد، گفت: مرا با پارچه‌اى بپوشانید، مرا با پارچه‌اى بپوشانید، (در حالى که پیغمبر ج دراز کشیده بود) پارچه‌اى را برویش انداختند تا اینکه اضطراب و دلهره‌اش از بین رفت، آنگاه موضوع را به خدیجه گفت و جریان را به او خبر داد و گفت: از خود مى‌ترسم. (ممکن است دچار بلایى شده باشم) خدیجه گفت: هرگز نباید بترسى، قسم به خدا هیچ وقت خداوند تو را خوار و بدبخت نخواهد کرد، چون (تو نیکوکار هستى) صله رحم را به جاى مى‌آورى و به بیچارگان کمک مى‌کنى و فضایل اخلاقى را به مردم یاد مى‌دهى که هیچکس داراى چنین اخلاقى نیست، از مهمان پذیرایى مى‌کنى و به پیش آمدهاى خیر کمک مى‌نمایى.

خدیجه با پیغمبر ج از خانه بیرون آمدند و پیش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزى عموزاده خدیجه رفتند ورقه مردى بود که در دوران جاهلیت به دین مسیح گرویده بود و به نوشتن به زبان عبرى تسلط داشت (و با دین مسیح کاملاً آشنا بود، انجیل را با زبان عبرى مى‌نوشت) پیرمردى بود محترم که چشمانش را از دست داده بود، خدیجه به ورقه گفت: اى پسر عمو! گوش کن برادرزاده‌ات (محمّد) چه مى‌گوید؟ (لازم به تذکر است اعراب کسانى را که مورد احترام قرار مى‌دادند عمو و به کوچک‌ترها که محبّت مى‌کردند برادرزاده خطاب مى‌کردند) ورقه به پیغمبر ج گفت: اى برادرزاده چه مى‌گویى؟ پیغمبر ج آنچه را که دیده بود برایش نقل کرد. ورقه به پیغمبر ج گفت: این همان پیام‌آور خیرى است (جبرئیل) که خداوند او را به نزد موسى مى‌فرستاد، اى کاش من در زمان پیغمبرى شما جوان و نیرومند مى‌بودم (و مى‌توانستم به شما کمک کنم) اى کاش وقتى که قوم و عشیرتت (قریش) شما را از مکه بیرون مى‌کنند من زنده مى‌ماندم، پیغمبر ج گفت: مگر آنان مرا بیـرون مى‌کنند؟ ورقه گفت: آرى، کسى نبـوده آنچه را که شما با خود آورده‌اى با خود آورده باشد و مردم با او دشمنى و عداوت نکرده باشند (و هر پیغمبرى که قانون و دستور آسمانى را با خود به میان مردم آورده باشد مورد عداوت و اذیت قرار گرفته است).

اگر به آن روز برسم (روزى که شما را بیرون مى‌کنند) به شما کمک بسیار مهم و فراوانى خواهم کرد([[111]](#footnote-111)).

«خلاء: خلوت و کناره‌گیرى. فلق: نور (فلق الصّبح) نور صبح، براى مسائل بسیار روشن گفته مى‌شود. حراء: اسم کوهى است در سى میلى مکه به طرف منى. یتحنّث: تحنّث در اصل به معنى گناه است وقتى به باب تفعّل بیاید به معنى دورى از گناه است، یعنى پیغمبر ج به وسیله عبادات از گناه دورى مى‌کرد. ینزع: تمایل و عشق و آرزو برگشت. یتزوّد: تهیه زاد و آذوقه مى‌کرد. فغطّنى: مرا فشرد. علق: خون منجمد. یرجف: تکان مى‌خورد و حرکت مى‌کرد. زملونی: مرا بپوشانید. روع: ترس. کلّ: کسى که نتواند کار خود را انجام دهد، سنگین. تقرى الضّیف: غذا و طعام را براى مهمان آماده مى‌سازید. نوائب: حوادث. ناموس: کسى که سرّ و راز خیر را مى‌رساند، در اینجا مقصود «جبرئیل» است. و در مقابل، جاسوس: کسى است که داراى اسرار شر ورازهاى بد باشد. جذع: در اصل حیوان‌هاى کم سن مى‌باشد، و براى انسان جوان و نو رسیده و نیرومند به کار مى‌رود. مؤزر: قوى و کامل».

100- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ، قَالَ وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ، فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي فَإِذَا الْمَلكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَرُعِبْتُ مِنْهُ، فَرَجَعْتُ، فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي، فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى (يأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ) إِلَى قَوْلِهِ: (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ»([[112]](#footnote-112)).

یعنی: «جابر بن عبدالله انصارى گوید: پیغمبر ج درباره قطع شدن وحى به طور موقت صحبت مى‌کرد در میان سخنان خود گفت: در حالى که مى‌رفتم، صدایى از آسمان شنیدم، سرم را بلند کردم دیدم همان فرشته‌اى است که در غار به نزد من آمده بود، در بین زمین و آسمان بر یک کرسى نشسته است، از او ترسیدم به منزل برگشتم، گفتم: مرا بپوشانید، خداوند متعال این آیات را نازل فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ٣ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ٤ وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ٥﴾ [المدثر: 1-5].

یعنی: «اى کسى که خودت را پوشانیده‌اى، برخیز، مردم را از بت‌پرستى و کارهاى بد بترسان، و پروردگارت را تعظیم کن و او را پاک از هر نقص و عیبى بدان، و لباست را از هر آلودگى پاک‌دار (دامنت را از آلودگی‌هاى مادى و معنوى محفوظ و مصون بساز) از شرک و بت‌پرستى بپرهیز».

از این به بعد وحى مجدّداً شروع شد و در نوبت‌هاى فراوان و پشت‌سر هم نازل مى‌گردید.

«مدّثّر و مزّمّل: کسى است که خود را در ملافه یا پارچه دیگرى پیچیده باشد. رجز: در اصل به معنى عذاب و در اینجا به معنى شرک و بت‌پرستى است که موجب عذاب مى‌باشد. حمی: فراوان شد».

101- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ عَنْ يَحْي بْنِ كَثِيرٍ، سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمنِ عَنْ أَوَّلِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ يأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُلْتُ يَقُولُونَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ سَأَلْتُ جَابِرَ بنَ عَبْدِ اللهِ عَنْ ذَلِكَ، وَقُلْتُ لَهُ مِثْلَ الَّذِي قُلْتَ، فَقَالَ جَابِرٌ لاَ أُحَدِّثكَ إِلاَّ مَا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللهِ **ج** قَالَ: جَاوَرْتُ بِحِرَاءٍ فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي هَبَطْتُ فَنُودِيتُ فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ عَنْ شِمَالِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ أَمَامِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ خَلْفِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا؛ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ شَيْئًا، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ: دَثِّرُونِي وَصُبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا، قَالَ فَدَثَّرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا، قَالَ فَنَزَلَتْ (يأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ)»([[113]](#footnote-113)).

یعنی: «یحیى بن کثیر گوید: از ابا سلمه پسر عبدالرحمن درباره اوّلین آیه نازل شده بر پیغمبر ج سؤال نمودم ابا سلمه گفت: اوّلین آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١﴾ [المدثر: 1]. است، یحیى بن کثیر گوید: گفتم، مى‌گویند اوّلین آیه: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١﴾ [العلق: 1]. مى‌باشد، ابوسلمه گفت: از جابربن عبدالله در این مورد پرسیدم وآنچه را که تو گفتى: (مى‌گویند اوّلین آیه اقرأ... است) به او گفتم، جابر گفت: من جز آنچه که پیغمبر ج در این مورد براى ما بیان داشته است، چیز دیگرى به شما نمى‌گویم، پیغمبر فرمود: مدتى در حراء مشغول عبادت بودم و بعد از پایان آن در حالى که داشتم از کوه پایین مى‌آمدم، مرا صدا زدند، به طرف راست نگاه کردم ولى کسى را ندیدم و به طرف چپ نگریستم باز کسى را ندیدم، به جلو خود نگاه کردم، کسى را ندیدم، به عقب نگاه کردم باز چیزى را ندیدم، وقتى که سرم را بلند کردم چیزى را دیدم، آنگاه به نزد خدیجه آمدم گفتم مرا بپوشانید، و آب سرد بر سر و رویم بپاشید، پیغمبر ج فرمود: مرا پوشانیدند و آب سرد بر سر و رویم پاشیدند، در این هنگام آیـه‌هاى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ٣﴾ [المدثر: 1-3]. نازل شد. (با دقت در مـتن فرموده پیغمبر ج در این حدیث و حدیث قبلى (شماره 100) که راوى هر دوى آن‌ها جابربن عبدالله‌انصارى است معلوم مى‌گردد که این دو حدیث داراى یک مضمون و مبین یک واقعیت مى‌باشند و در بین فرموده‌هاى پیغمبر ج در این دو حدیث اختلاف و تضادى وجود ندارد، در حدیث اوّل، جمله‌هاى (وهو یحدّث عن فترة الوحی) و (فإذا الملك الّذی جائنی بحراء) و (تتابع) دلیل روشنى هستند بر اینکه سوره (مدّثّر) بعد از فترت وحى نازل شده است و در اصل و متن حدیث دوم کلمه‌اى که مخالف آن باشد وجود ندارد بنابراین حدیث شماره 99 اُمّ المؤمنین عایشه که مى‌فرماید: اوّلین آیه‌اى که بر پیغمبر ج نازل شد ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ٢﴾ [العلق: 1-2]. مى‌باشد با دو حدیث (شماره 100 و 101) جابر بن عبدالله انصارى که مى‌فرماید اوّلین آیه‌اى که بعد از فترت بر پیغمبر نازل شده است آیه‌هاى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ٢﴾ [المدثر: 1-2]. است اختلافى ندارند، و اختلافى که مشاهده مى‌شود در جواب ابا سلمه بن عبدالرحمن به یحیى بن کثیر مى‌باشد که باید گفت دلیلى براى استنباط چنین جوابى از روایت جابر وجود ندارد، ضمنآ اجتهاد و استنباط صحابه در مقابل حدیث صحیح قابل استناد نمى‌باشد([[114]](#footnote-114)).

باب 72: اسراء پیغمبر ج (از مسجد الحرام به مسجد الأقصى) و معراج او به آسمان‌ها و فرض شدن نمازها

102- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ فَفَرَجَ عَنْ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِيءٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ قَالَ: نَعَمْ مَعِي مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: أَوَ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ؛ فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ، عَلَى يَمِينِهِ أَسْوِدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالاِبْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا آدَمُ، وَهذِهِ الأَسْوِدَةَ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ؛ فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ لِخَازِنِهَا افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنُهَا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُ؛ فَفَتَحَ قَالَ أَنَسٌ فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّموَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يُثْبِتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ؛ غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ قَالَ أَنَسٌ، فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ **ج** بِإِدْرِيسَ قَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ فَقُلْتُ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا إِدْرِيسُ ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى فَقَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ؛ قُلْتُ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا مُوسَى ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى فَقَالَ مَرْحَبَا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ؛ قُلْتُ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا عِيسَى ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالاِبْنِ الصَّالِحِ؛ قُلْتُ: مَنْ هذَا قَالَ: هذَا إِبْرَاهِيمُ÷.

ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَريفَ الأَقْلاَمِ، فَفَرَضَ اللهُ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاَةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاَةً، قَالَ فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لاَ تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعَنِي فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا؛ فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لاَ تُطِيقُ، فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لاَ تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ وَهِيَ خَمْسُونَ لاَ يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لاَ أَدْرِي مَا هِيَ ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ»([[115]](#footnote-115)).

یعنی: «ابوذر گوید: پیغمبر ج گفت: در مکه بودم دیدم دریچه‌اى از سقف خانه‌اى که در آن بودم باز شد و جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را شکافت، آن را با آب زمزم شستشو داد، سپس یک طشت طلایى آورد که پر از حکمت و ایمان بود، آن را در سینه‌ام خالى نمود، آنگاه سینه‌ام را بهم وصل کرد، سپس دستم را گرفت و مرا با خود به آسمان دنیا برد، وقتى که به آسمان دنیا رسیدیم، جبرئیل به دربان آن گفت: در را باز کن، دربان گفت: کیست؟ گفت: جبرئیل است، دربان گفت: کسى با شما است؟ جبرئیل گفت: آرى، محمّد با من است، دربان گفت: مگر او را خواسته‌اند؟ جبرئیل گفت: بلى. هنگامى که در را باز کرد از آسمان دنیا بالا رفتیم و دیدیم مردى نشسته است که شبح‌هایى در طرف راست و چپ او وجود دارد، هرگاه به طرف راستش نگاه مى‌کرد مى‌خندید، و وقتى به طرف چپش نگاه مى‌کرد به گریه در مى‌آمد، آن مرد گفت: مرحبا خوش آمدى اى پیغمبر صالح و پسر صالحم، از جبرئیل پرسیدم این شخص کیست؟ گفت این آدم است، این شبح‌هایى که در طرف راست و چپ اوست، ارواح اولادهاى اوست آن‌هایى که در طرف راست او هستند اهل بهشت مى‌باشند و آن‌هایى که در طرف چپ او قرار دارند اهل دوزخ هستند، وقتى به طرف راست مى‌نگرد (شاد مى‌شود و) مى‌خندد و وقتى به طرف چپ نگاه مى‌کند (ناراحت مى‌شود و) به گریه مى‌افتد. (به عروج و پرواز خود ادامه دادیم) تا به آسمان دوم رسیدیم، جبرئیل به دربان آسمان دوم گفت: در را باز کن، و دربان آسمان دوم نیز آنچه که دربان اوّل از جبرئیل سؤال کرده بود، سؤال نمود و سپس در را باز نمود. انس مى‌گوید: پیغمبر ج فرمود: در آسمان‌ها آدم و ادریس و موسى و عیسى و ابراهیم: را دیدم، ولى چگونگى مقام آنان را بیان ننمود، جز اینکه فرمود: آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم دیدم. انس گوید: وقتى که جبرئیل با پیغمبر ج از کنار ادریس گذشت، ادریس گفت: مرحبا اى پیغمبر و برادر صالحم، خوش آمدى، گفتم این شخص کیست؟ جبرئیل گفت: این ادریس است، سپس بر موسى گذشتم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى پیغمبر درستکار و برادر صالح، پرسیدم این شخص کیست؟ جبرئیل گفت: این موسى است، سپس بر عیسى گذشتم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى پیغمبر صالح و برادر درستکارم، گفتم این کیست؟ جبرئیل گفت: این عیسى است، سپس بر ابراهیم گذشتم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى پیغمبر صالح و پسر درستکارم گفتم این مرد کیست؟ جبرئیل گفت: این ابراهیم است.

وبه عروج و بالا رفتن من ادامه داده شد تا اینکه در مقام عظیم و وسیعى قرار گرفتم بطوریکه صداى حرکت قلمهاى (فرشتگان را که به امر خداوند در لوح المحفوظ مشغول نوشتن بودند) مى‌شنیدم، و خداوند متعال پنجاه نماز را (در شبانه‌روز) بر امّت من واجب نمود، همراه با این پنجاه نماز مراجعت نمودم تا اینکه به موسى رسیدم، موسى پرسید: خداوند چه چیز را بر امّت تو فرض کرده است؟ گفتم: پنجاه نماز را در هر شب و روزى فرض نموده است، موسى گفت: به سوى پروردگارت برگرد، امّت تو نمى‌تواند پنجاه نماز را (در هر شبانه‌روزى) انجام دهد موسى مرا وادار به برگشتن نمود، خداوند متعال نصف نمازها را کم کرد و به سوى موسى برگشتم گفتم خداوند نصفى از نمازها را کم نمود، موسى گفت: باز به سوى پروردگارت برگرد، امّت تو قدرت انجام آن را ندارد، باز مراجعت کردم و خداوند متعال قسمت دیگرى را از آن کم نمود، به سوى موسى برگشتم، موسى گفت: به سوى پروردگارت برگرد چون اُمتت قدرت انجام آن را ندارد، به سوى خداوند مراجعه نمودم و فرمود: نماز فرض پنج است و این پنج نماز ثواب پنجاه نماز را دارد، و (دیگر) این دستور من تغییر نمى‌کند، به سوى موسى مراجعت نمودم، موسى باز گفت: به سوى پروردگارت برگرد، گفتم: از پروردگارم شرم دارم (و برنگشتم) سپس مرا بردند تا اینکه به سدرة المنتهى رسیدم، سدرة المنتهى با رنگ‌هایى پوشیده شده بود که نمى‌دانستم چه هستند.

سپس داخل بهشت شدم، و گنبدهایى را از لؤلؤ در آن دیدم، و دیدم که بوى خاکش مانند بوى مشک است».

«صريف الأقلام: صداى قلمها. حبایل: اکثر علماء از جمله امام خطابى مى‌گویند: در این کلمه تغییر به وجود آمده است و باید مانند سایر روایت‌ها جنابذ باشد که جمع جنبذه است و جنبذه به معنى گنبد است».

103- حدیث: «مالِكِ بْنِ صَعْصَعَةس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج** بَيْنَا أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّائمِ وَالْيَقْظَانِ، وَذَكَرَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، فَأُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُلِيءَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَشُقَّ مِنَ النَّحْرِ إِلَى مَرَاقِّ الْبَطْنِ، ثُمَّ غُسِلَ الْبَطْنُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ مُلِيءَ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، وَأُتِيتُ بِدَابَّةٍ أَبْيَضَ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ، الْبُرَاقُ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ جِبْرِيل حَتَّى أَتَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، قِيلَ مَنْ هذَا قَالَ: جِبْرِيلُ؛ قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ؛ قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ؛ فَأَتَيْتُ عَلَى آدَمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ، فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ قِيلَ: مَنْ هذَا قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قَالَ: مَحَمَّدٌ **ج**، قِيلَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ؛ فَأَتَيْتُ عَلَى عِيسَى وَيَحْيَى فَقَالاَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّالِثَةَ قِيلَ: مَنْ هذَا قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ يُوسُفَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هذَا قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قِيلَ: مُحَمَّدٌ **ج** قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلِيْهِ قِيلَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى إِدْرِيسَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ مَرْحَبًا مِن أَخٍ وَنَبِيٍّ فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، قِيلَ: مَنْ هذَا قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَأَتَيْنَا عَلَى هرُونَ، فَسَلَّمتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ فَأَتَيْنا عَلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قِيلَ: مَنْ هذَا قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قَالَ: مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ المَجِيءُ جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى مُوسَى فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَنَبِيٍّ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ بَكَى، فَقِيلَ: مَا أَبْكَاكَ فَقَالَ: يَا رَبِّ هذَا الْغُلاَمُ الَّذِي بُعِثَ بَعْدِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَفْضَلُ مِمَّا يَدْخلُ مِنْ أُمَّتِي فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ السَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هذَا قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ مَرْحَبًا بِهِ وَلَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنِ ابْنٍ وَنَبِيٍّ فَرُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: هذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، يَصَلِّي فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، إِذَا خَرَجُوا لَمْ يَعُودُوا إِلَيْهِ آخِرَ مَا عَلَيْهِمْ وَرُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبِقُهَا كَأَنَّهُ قِلاَلُ هَجَرٍ وَوَرَقُهَا كَأَنَّهُ آذَانُ الْفُيُولِ، فِي أَصْلِهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ، فَقَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَفِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلاَةً، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جِئْتُ مُوسَى، فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ قُلْتُ: فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلاَةً، قَالَ أَنَا أَعْلَمُ بِالنَّاسِ مِنْكَ، عَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، وَإِنَّ أُمَّتَكَ لاَ تُطِيقُ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلْهُ، فَرَجَعْتُ فَسَأَلْتُهُ، فَجَعَلَهَا أَربَعِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، ثُمَّ ثَلاَثِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عِشْرِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عَشرًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ، فَجَعَلَهَا خَمْسًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى، فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ قُلْتُ: جَعَلَهَا خَمْسًا، فَقَالَ مِثْلَهُ، قُلْتُ: سَلَّمْتُ بِخَيْرٍ، فَنُودِيَ إِنِّي قَدْ أَمْضَيْت فَرِيضَتِي وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي وَأَجْزِي الْحَسَنَةَ عَشْرًا»([[116]](#footnote-116)).

یعنی: «مالک بن صعصعه گوید: پیغمبر ج فرمود: هنگامى که در منزل در بین خواب و بیدارى بودم و در بین دو نفر (که نام آن‌ها را برد) قرار داشتم یک طشت طلایى را که پر از حکمت و ایمان کرده بودند آوردند، از سینه تا آخر شکمم را بشکافتند، سپس درونم را با آب زمزم شستشو دادند و آن را پر از حکمت و ایمان نمودند، و چهارپاى سفیدى برایم آوردند که از قاطر کوچکتر و از الاغ بلندتر بود، و براق نام داشت، با جبرئیل به حرکت درآمدیم تا به آسمان دنیا رسیدیم، گفتند: کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفتند: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفتند: مگر او را دعوت کرده‌اند، گفت: بلى، گفته شد: مرحبا (خوش آمد) بهترین مهمان آمده است. بر آدم گذشتم و بر او سلام کردم، آدم گفت: مرحبا بر تو (عجب) فرزند جوان و پیغمبرى هستى! به آسمان دوم آمدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیل هستم، گفتند: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفتند: او را دعوت کرده‌اند؟ گفت: بلى، گفته شد: مرحبا، (خوش آمد) بهترین مهمان آمده است، بر عیسى و یحیى گذشتم، گفتند: مرحبا بر تو که پیغمبر و برادر ما هستى. به آسمان سوم آمدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفته شد: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفته شد: دعوت شده است؟ گفت: بلى، گفته شد: مرحبا، خوش آمد بهترین مهمان آمده است، پیش یوسف رفتم و به او سلام کردم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى برادر و پیغمبر. به آسمان چهارم آمدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفتند: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفتند: دعوت شده است؟ گفت: بلى، گفتند: مرحبا، خوش آمد بهترین مهمان آمده است، پیش ادریس رفتم و به او سلام کردم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى پیغمبر و برادر من. به آسمان پنجم رسیدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفتند: چه کسى با شما است؟ گفت: محمّد، گفته شد: دعوت شده است؟ گفت: آرى، گفتند: مرحبا، خوش آمد بهترین مهمان آمده است، به نزد هارون آمدیم و بر او سلام کردم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى برادر و پیغمبر. به آسمان ششم آمدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفته شد: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفتند: دعوت شده است؟ گفت: بلى، گفتند: مرحبا، خوش آمد بهترین مهمان آمده است، از کنار موسى گذشتم و بر او سلام کردم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى برادر و پیغمبر، وقتى که از موسى دور شدم به گریه افتاد، از موسى پرسیده شد چرا گریه مى‌کنى؟ گفت: پروردگارا! این جوان (اشاره به پیغمبر) بعد از من فرستاده شده و به مقام رسالت رسیده است، (با وجود این) امّت او بیشتر و بهتر از امّت من وارد بهشت مى‌شوند. سپس به آسمان هفتم رسیدیم، گفته شد: این کیست؟ گفت: جبرئیلم، گفتند: چه کسى با تو است؟ گفت: محمّد، گفتند: دعوت شده است؟ گفت: بلى، گفتند: مرحبا، خوش آمد بهترین مهمان آمده است، به نزد ابراهیم رفتم و بر او سلام کردم، گفت: مرحبا، خوش آمدى اى پسرم و پیغمبر خدا، سپس بیت المعمور برایم کشف و ظاهر شد، از جبرئیل پرسیدم، گفت: این بیت المعمور است، که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن نماز مى‌خوانند اگر از آن بیرون آمدند دیگر به سوى آن بر نمى‌گردند، و این آخرین بارشان است.

و سدرة المنتهى برایم ظاهر وکشف شد، دیدم که خوشه میوه‌هایش مانند کوزه‌هاى بزرگ (هجرى) است و برگ‌هاى آن مانند گوش‌هاى فیل است در اصل سدرة المنتهى چهار رود جارى مى‌شد دو رود ظاهر و دو رود پوشیده. از جبرئیل پرسیدم، گفت: این دو رود پوشیده در بهشت است و دو رود ظاهر نیز نیل و فرات مى‌باشند. سپس پنجاه نماز بر من واجب شد، برگشتم تا به موسى رسیدم، گفت: چه کردى؟ گفتم: پنجاه نماز بر من واجب شده است، موسى گفت: من به اوضاع مردم از تو آگاه‌ترم، و بنى اسرائیل را به خوبى تجربه کرده‌ام، به حقیقت امّت تو توانایى آن را ندارند، به سوى پروردگارت برگرد و از او تمنا کن (آنرا کم کند)، برگشتم و تقاضاى کم کردن آن را نمـودم، خداوند نمازهاى فرض را به چهل نماز در شب و روز تخـفیف داد همینطور تا به سى نماز و بیست نماز و ده نماز کم شد، پیش موسى آمدم گفته خود را تکرار نمود، باز از خداوند تقاضا نمودم که تعداد نمازها را کمتر کند، خداوند نماز فرض را در هر شب و روزى پنج نماز قرار داد، پیش موسى برگشتم، گفت: چه کردى؟ گفتم: پنج نماز شد، باز موسى گفته قبلى خود را تکرار نمود، گفتم: با رضایت خداحافظى کرده‌ام (دیگر بر نمى‌گردم) از جانب خداوند ندا آمد که ما نماز واجب را امضاء نمودیم و تخفیفى که لازم بود نسبت به بندگان خود انجام دادیم، و هر خیر و احسانى را به ده برابر آن پاداش مى‌دهیم».

«مراق: اصلش مراقق است، قسمت پایین شکم و پرده نازک شکم است. براق: از برق است و این امر یکى از معجزات آشکار حضرت رسول است، در هزار و چهارصد سال پیش که بشریت از وسایل برقى و سرعت آن در نقل و انتقالات به کلى بى‌خبر بود پیغمبر ج مى‌فرماید مسافرت من با برق بوده است و براى سهولت درک مردم آن را به چهارپا تعبیر فرموده است و حکمت در این است که پیغمبر ج نمى‌فرماید براق حیوان است بلکه مى‌فرماید چهارپایى است که بلندتر از الاغ و کوچکتر از قاطر است، بر ما لازم است به معراج پیغمبر ج که با روح و جسم انجام گرفته است ایمان داشته باشیم، ولى درک کیفیت معراج بالاتر از شعور و ادراک ناقص ما است. معراج عنوان تجلى خالق براى محبوب‌ترین مخلوق و تجرد محبوب از مادیات است، در این مقام که مقام قرب وصال است ازل به ابد مى‌پیوندد و آدم با خاتم به هم می‌رسند، فاصله زمانى و مکانى از بین مى‌رود هرچه هست حضور است و شهود است و عیان، تعبیر هرچه باشد تشبیه است و براى نزدیک ساختن مطلب به اذهان مى‌باشد باید در کمال خلوص بگوییم که به وقوع معراج حضرت رسول با جسم و روح و تسلط روح مبارکش بر کون و مکان و آگاهى آن بر اسرار هستى ایمان داریم، ولى چگونگى کیفیت آن را به خدا و پیغمبر ج واگذار مى‌نماییم. فرفع: کشف شد. نبق: میوه سدرة المنتهى. قلال: جمع قلة است کوزه و سبوى بزرگ است. هجرى: اسم دهى است در نزدیکى مدینه که کوزه‌هاى بزرگ در آنجا ساخته مى‌شد. فسلمت خیرآ: سلام در اینجا به معنى خداحافظى است همانطور که در آیه: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا٦٣﴾ [الفرقان: 63]. به این معنى مى‌باشد.

104- حدیث: «ابنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي؛ مُوسَى، رَجُلاً آدَمَ طُوَالاً جَعْدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ؛ وَرَأَيْتُ عَيسَى رَجُلاً مَرْبُوعًا، مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبِطَ الرَّأْسِ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللهُ إِيَّاهُ، فَلاَ تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ»([[117]](#footnote-117)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج فرمود: در شب معراج موسى را دیدم که مردى بود گندم گون و بلند قد که موى سرش به هم چسبیده بود و به مردان طایفه (شنوءة) شباهت داشت، عیسى را دیدم، انسانى بود داراى قدى متوسط که رنگش متمایل به سرخ و سفید، و موهاى سرش بلند و آزاد بود. مالک، دربان دوزخ، و دجّال را هم دیدم. راوى گوید: این چیزهایى که پیغمبر ج آن‌ها را مشاهده نمود، قسمتى بود از آیات و معجزات و نشانه‌هایى که خداوند به پیغمبر ج نشان داد، و نباید شک و تردید در ملاقات او داشته باشید».

«آدم: گندم گون. الطوال: بلند. جعد: موهاى جمع شده و بهم پیوسته. مربوع: متوسط نه بلند و نه کوتاه قد. شنوءة: طایفه‌اى است از بنى قحطان در یمن که مردانشان بلند قد بودند. مربوع الخلق إلى الحمرة والبیاض: رنگش سفید و متمایل به سرخ بود نه زیاد سرخ و نه زیاد سفید بود. سبط الرَّأس: موهاى سرش آزاد و بلند بود. مریة: شک و تردید. لقائه: ضمیر لقائه یا به موسى بر مى‌گردد آنگاه معنى حدث چنین خواهد بود: اى محمّد! نباید از ملاقات موسى و سایر معجزاتى که مشاهده کردى تردید داشته باشى. یا به دجّال بر مى‌گردد آنگاه خطاب به عام است و معنى حدیث چنین است: اى شنونده مسلمان نباید از آمدن دجّال تردید داشته باشى چون این امرى است ثابت و محقق([[118]](#footnote-118)).

105- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَذَكَرُوا الدَّجَّالَ أَنَّهُ قَالَ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمْ أَسْمَعْهُ وَلكِنَّهُ قَالَ أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي»([[119]](#footnote-119)).

یعنی: «مجاهد گوید: پیش ابن عباس بودیم، راجع به دجّال گفتند که پیغمبر ج فرموده است: در بین دو چشمش کلمه کافر نوشته شده است. ابن عباس گفت: من این را از پیغمبر ج نشنیده‌ام، ولى پیغمبر ج فرمود: امّا موسى را (به نحوى دیدم) انگار که از وادى (مقدّس) پایین مى‌رفت و لبّیک مى‌گفت».

106- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج** لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ رَأَيْتُ مُوسَى وَإِذَا رَجُلٌ ضَرْبٌ رَجِلٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ رَبْعَةٌ أَحْمَرُ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ، وَأَنَا أَشْبَهُ وَلَدِ إِبْرَاهيمَ بِهِ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءَيْنِ فِي أَحَدِهِمَا لَبَنٌ، وَفِي الآخَرِ خَمْرٌ، فَقَالَ اشْرَبْ أَيَّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُهُ، فَقِيلَ أَخَذْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ»([[120]](#footnote-120)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج درباره شبى که به معراج برده شد فرمود: موسى را دیدم، مردى بود لاغراندام و موهایش شانه شده و به مردان قبیله شنوءة شباهت داشت، عیسى را دیدم که مردى بود داراى قد متوسط و رنگ متمایل به سرخ که انگار (حرارت خورشید را ندیده) و تازه از پرده بیرون آمده است (و در کمال طراوت و لطافت قرار داشت). و من از تمام اولادهاى ابراهیم شباهتم به عیسى بیشتر است. سپس دو ظرف را برایم آوردند که در یکى شیر و در دیگرى شراب بود، جبرئیل گفت: هریک از این دو ظرف را که مى‌خواهى بردار، من هم ظرف شیر را برداشتم و آن را نوشیدم، جبرئیل گفت: دین اسلام را که دین فطرت است انتخاب کردى (چون شیر سـمبل پاکى و سهل و گوارایى مى‌باشد) چنانچـه شراب را بر مى‌داشتى امّتت گمراه مى‌شدند (چون شراب مظهر فساد و ناپاکى است)».

«ديماس: ظرف و پـرده‌اى که مانع نور خورشـید مى‌شود. خرج من دیماس: یعنى انگار تازه از پرده خارج شده و نور خورشید به او نرسیده است تا او را پژمرده کند».

باب 73: درباره عیسى مسیح پسر مریم و مسیح دجّال

107- حدیث: « عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرَ النَّبِيُّ **ج** يَوْمًا بَيْنَ ظَهْرَي النَّاسِ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ، فَقَالَ: إِنَّ اللهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، أَلاَ إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ»([[121]](#footnote-121)).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: روزى پیغمبر ج در میان مردم درباره دجّال فرمود: خداوند متعال یک چشم نیست، هوشیار باشید که مسیح دجّال چشم راستش کور است و به دانه انگورى شباهت دارد که از سایر دانه‌ها جدا شده باشد».

«طافيه: برجسته و جداشده. أعور: کسى که یک چشمش کور باشد».

108- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ رَسُولُ **ج**: أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي المَنَامِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجِلُ الشَّعَر، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هذَا فَقَالَوا: هذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلاً وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا، أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هذَا فَقَالُوا الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ»([[122]](#footnote-122)).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: شبى در کنار کعبه یک مرد گندم گون را در خواب دیدم که از زیباترین انسان‌ها در نوع خود بود. و موهاى سرش به میان شـانه‌هایش مى‌رسید، دست‌هایش را بر دوش دو مرد قرار مى‌داد و کعبه را طواف مى‌نمود، گفتم: این چه کسى است؟ گفتند: این مسیح پسر مریم است، سپس مرد دیگرى را به دنبال او دیدم، که موهاى سرش جمع شده و بسیار بهم پیوسته و چشم راستش کور بود، در میان کسانى که من ایشان را دیده‌ام بیشتر به ابن قطن شباهت داشت، دست‌هایش را بر دو شانه مردى گذاشته بود و طواف کعبه را مى‌کرد گفتم: این کیست؟ گفتند: مسیح دجّال است».

«قطط: موى بسیار مجعد. ابن قطن: مردى بود بنام عبدالعزى که در دوران جاهلیت از بین رفت».

109- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله أنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ قُمْتُ فِي الْحِجْرِ فَجَلاَ الله لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ»([[123]](#footnote-123)).

یعنی: «جابر بن عبدالله انصارى گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: وقتى که قریش مرا (در مورد معراج) تکذیب کردند در حجر کعبه ایستادم، و خداوند بیت المقدّس را در برابر من ظاهر نمود، آنگاه شروع کردم به تعریف و توصیف خصوصیات و نشانه‌هاى بیت المقدس و به آن نگاه مى‌کردم و قریش را از موقعیت بیت المقدّس باخبر مى‌نمودم».

باب 74: در مورد سدرة المنتهى

110- حدیث: «ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِي إِسْحقَ الشَّيْبَانِيّ، قَالَ: سَأَلْتُ زِرَّ بْنَ حُبَيْشٍ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ ما أَوْحَى) قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّمِائَةِ جَنَاحٍ»([[124]](#footnote-124)).

یعنی: «ابو اسحاق شیبانى گوید: از (زر) پسر حبیش درباره آیه‌هاى (9 ـ 10 سوره نجم) که خداوند مى‌فرماید: (فاصله محمّد از جبرئیل به اندازه طول دو کمان یا کمتر از آن بود، و جبرئیل وحى کرد به بنده خدا (محمّد) آنچه که خداوند مى‌خواست به او وحى شود) سؤال کردم، زر پسر حبیش در جوابم گفت: ابن مسعود براى ما روایت نمود که پیغمبر ج جبرئیل را دید که ششصد بال دارد». (یعنى در این آیه منظور فاصله جبرئیل با پیغمبر است نه فاصله خدا با پیغمبر).

باب 75: معنى این آیه: (همانا او را یکبار دیگر دیده است). آیا پیغمبر ج در شب معراج خداوند را دیده است؟

111- حدیث: « عَائِشَةَ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ يَا أُمَّتَاهْ هَلْ رَأَى مُحَمَّدٌ **ج** رَبَّهُ فَقَالَتْ لَقَدْ قَفَّ شَعَرِي مِمَّا قُلْتَ، أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ثَلاَثٍ مَنْ حَدَّثَكَهُنَّ فَقَدْ كَذَبَ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا **ج** رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ، ثُمَّ قَرأَتْ (لاَ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)، (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاَّ وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ)؛ وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ فَقَدْ كَذَبَ، ثُمَّ قَرَأَتْ (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا)؛ وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ كَتَمَ فَقَدْ كَذَبَ، ثُمَّ قَرَأَتْ (يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) الآية؛ وَلكِنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ»([[125]](#footnote-125)).

یعنی: «مسروق گوید: به (حضرت) عایشه گفتم: اى مادر محترم! آیا محمّد ج پروردگارش را رؤیت کرده است؟ عایشه گفت: از این سؤال شما بدنم به لرزه درآمد، شما به سه موضوع چه کار دارى هرکس در مورد آن‌ها با شما صحبت کند حتماً دروغ مى‌گوید:

اوّل: کسى که بگوید: محمّد پروردگارش را دیده است حتماً دروغ گفته است، آنگاه عایشه این آیه‌ها را خواند (چشم‌ها قدرت درک و دیدن خداوند را ندارند امّا خداوند چشم‌ها را مى‌بیند، لطیف است و کسى قدرت درک او را بصورت احاطه ندارد) و آگاه به همه امور است([[126]](#footnote-126)). و (هیچ انسانى شایستگى آن را ندارد که خداوند با او گفتگو کند، مگر اینکه به صورت فرستادن پیام، یا از پشت پرده باشد)([[127]](#footnote-127)).

دوم: کسى که به شما بگوید: مى‌دانم فردا چه خواهد شد حتماً دروغ گفته است، عایشه این آیه را خواند (هیچ نفسى نمى‌داند که فردا چه خواهد کرد و سرانجام او چیست)([[128]](#footnote-128)).

سوم: کسى که به شما بگوید: پیغمبر ج چیزى را از دستورات خدا پنهان نموده و آن را به مردم ابلاغ نکرده است، حتماً دروغ گفته است، آنگاه عایشه این آیه را قرائت نمود (اى رسول خدا ابلاغ کن آنچه که از جانب پروردگارت برایت آمده است). (بعداً عایشه گفت:) امّا پیغمبر ج دوبار جبرئیل÷ را در شکل و صورت واقعى که دارد دیده است.

112- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ، ولكِنْ قد رَأى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ، وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الأُفُقِ»([[129]](#footnote-129)).

یعنی: «حضرت عایشه گوید: کسى که گمان کند محمّد ج پروردگارش را دیده است، خود را به امر خطرناکى دچار نموده است، ولى پیغمبر ج جبرئیل را بر صورت واقعى او دید که شکل و قیافه‌اش کنار آسمان را پوشانیده بود».

باب 78: اثبات اینکه مسلمانان در آخرت پروردگار خود را مى‌بینند

113- حدیث: «أَبِي مُوسَى، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْر عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ»([[130]](#footnote-130)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: دو باغ در بهشت وجود دارد که تمام وسائل و آنچه در آن‌ها موجود است از نقره مى‌باشد و دو باغ دیگر در آن وجود دارد که ظروف و تمام آنچه در آن‌ها قرار دارد، از طلا هستند تنها مانعى که در بین مسلمانان و نگاه کردن آنان به سوى پروردگارشان در بهشت موجود است پرده عظمت و کبریایى ذات الله است».

(علماء مى‌فرمایند: پیغمـبر ج به نحـوى با اعراب سـخن مى‌گفت که سخن‌هایش را بفهمند و انواع تشبیهات و کنایه را به کار مى‌گرفت تا آنان بتوانند مقصودش را درک کنند، پیغمبر ج در اینجا از بین رفتن مانع در رؤیت ذات الله را به کنا رفتن رداء (پرده) تشبیه فرموده است([[131]](#footnote-131)).

باب 79: شناختن طریق رؤیت ذات الله

114- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّاس قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ: هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ قَالُوا لاَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: فَهَلْ تمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ قَالُوا لاَ يَا رَسُولَ اللهِ، قَالَ: فَإِنَّكمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ مَنْ كَانَ يَعْبدُ شَيْئًا فَلْيَتْبَعْهُ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَر، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الطَّوَاغِيتَ وَتَبْقَى هذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللهُ فَيَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ هذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ، فَيَأْتِيهِمُ اللهُ فَيَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ، فَيقُولُونَ أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، وَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ جَهَنَّمَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرَّسُلِ بِأُمَّتِهِ، وَلاَ يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلاَّ الرُّسُلُ، وَكَلاَمُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلاَلِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ قَالُوا نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدانِ، غَيْرَ أَنَّهُ لاَ يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلاَّ اللهُ، تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَرْدَلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللهُ رَحْمَةَ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَمَرَ اللهُ الْمَلاَئِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ، وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّار، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلاَّ أَثَرَ السُّجُودِ؛ فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ؛ ثُمَّ يَفْرُغُ اللهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولاً الْجَنَّةَ، مُقْبِلاً بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ، فَيَقُولُ يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ، قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَقُولُ هَلْ عَسِيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لاَ وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللهَ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ؛ فَيَصْرِفُ اللهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بَهْجَتَهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ قَالَ يَا رَبِّ قَدِّمْنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللهُ لَهُ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ العُهُودَ وَالْمَوَاثِيقَ أَنْ لاَ تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لاَ أَكُونَنَّ أَشْقَى خَلْقِكَ؛ فَيَقُولُ فَمَا عَسِيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لاَ تَسْأَلَ غَيْرَهُ فَيَقُولُ لاَ وَعِزَّتِكَ لاَ أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ؛ فَيعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاق، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا، وَمَا فِيهَا مَنَ النَّضْرَةِ والسُّرُورِ فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيقُولُ يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمَوَاثِيقَ أَنْ لاَ تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لاَ تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَضْحَكُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ فِي دُخُولِ الْجنَّةِ، فَيَقُولُ تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى، حَتَّى إِذَا انْقَطَعَتْ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ؛ حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ قَالَ اللهُ تَعَالَى: (لَكَ ذَلكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ)»([[132]](#footnote-132)).

یعنی: «ابوهریره گوید: اصحاب گفتند: اى رسول خدا! آیا ما در روز قیامت پروردگار خودمان را مى‌بینیم؟ پیغمبر ج فرمود: مگر در دیدن ماه در یک شب مهتابى که هیچ ابرى نباشد اختلاف و تردیدى دارید؟ اصحاب گفتند: خیر اى رسول خدا، فرمود: از دیدن خورشید در روزى که هیچ ابرى نباشد شکى دارید؟ اصحاب گفتند: خیر اى رسول خدا. فرمود: پس شما هم همینطور آشکارا پروردگارتان را مى‌بیند، مردم در روز قیامت جمع مى‌شوند، پروردگار مى‌فرماید: هر کسى هر چیزى را (در دنیا) پرستش نموده است در پشت سر آن قرار گیرد و از آن پیروى و تبعیت نماید، بعضى از مردم از خورشید پیروى مى‌کنند، و بعضى از ماه تبعیت مى‌نمایند، و بعضى دیگر، از سایر معبودهاى باطل پیروى مى‌کنند، و تنها امّت اسلام در حالیکه منافقین نیز در میان آن‌ها هستند باقى مى‌مانند، آنگاه خداوند متعال (به منظور امتحان این امّت در صفات و صورتى تجلى مى‌کند که براى آنان شناخته نیست) و مى‌فرماید من پروردگار شما هستم ولى آنان مى‌گویند: این جاى ما است (و ما حرکت نمى‌کنیم) تا پروردگارمان مى‌آید، وقتى که پروردگار ما آمد ما او را مى‌شناسیم، آنگاه پروردگار (در صفات و صورت شناخته شده براى مسلمانان) تجلى مى‌نماید و مى‌فرماید: من پروردگار شما هستم، مسلمانان (پروردگار خودشان را مى‌شناسند و) مى‌گویند: تو پروردگار ما هستى، خداوند آنان را دعوت مى‌فرماید، و پلى را در وسط جهنم قرار مى‌دهند، (پیغمبر ج مى‌فرماید:) من اوّلین پیغمبرى خواهم بود که با امّتم از آن پل عبور مى‌نمایم هیچ کسى در آن روز جز پیغمبران قدرت و اجازه حرف زدن را ندارد، و سخن پیغمبران هم در آن روز این است که (از خداوند تقاضاى بخشش و رحمت براى مردم مى‌نمایند) و مى‌گویند: خداوندا! رحمت و برکت نازل فرما، خداوندا! رحمت و برکت نازل فرما، (پیغمبر ج فرمود:) در دوزخ قلاب‌هایى آهنى وجود دارد که مانند خار سعدان تیز (داراى خارهاى متعددى) هستند: فرمود: آیا خار سعدان را دیده‌اید؟ اصحاب گفتند: بلى دیده‌ایم. فرمود: این قلاب‌ها مانند خار سعدان تیز هستند (امّا فرقشان این است) که بزرگى و تیزى این قلاب‌ها را جز خداوند کسى نمى‌داند، این قلاب‌ها به سرعت مردم را به واسطه اعمال بدشان مى‌ربایند، بعضى از آنان به وسیله اعمال بدشان به کلّى هلاک مى‌شوند، و بعضى دیگر خرد مى‌گردند ولى نجات پیدا مى‌نمایند، تا اینکه خداوند اراده مى‌فرماید که اهل دوزخ را مورد عنایت و رحم خود قرار دهد، به فرشتگان دستور مى‌دهد تا هر کسى را که خدا را پرستش نموده است از دوزخ خارج نمایند، فرشتگان هم تمام خداپرستان را بیرون مى‌آورند، و آنان را به آثار سجده‌اى که در پیشانى آنان نمایان است مى‌شناسند، چون خداوند به آتش اجازه نمى‌دهد جاهایى را بسوزاند که بر آن‌ها سجده به جاى آورده شده است، خداپرستان از دوزخ بیرون مى‌آیند، آتش تمام اعضاى انسان را مى‌خورد و مى‌سوزاند مگر اعضایى که بر آن‌ها سجده براى خدا به جاى آورده شده باشد، خداپرستان در حالى از دوزخ خارج مى‌شوند که سوخته وسیاه شده‌اند، باآبى که آب حیات نام دارد شستشوداده مى‌شوند، شاداب و زنده مى‌گردند همانطورى که دانه گیاه در بین خاک و خاشاکى که سیل با خود آورده و در جایى جمع نموده به سرعت سبز و شاداب مى‌گردد. آنگاه خداوند، قضاوت در میان بندگان را به پایان مى‌رساند، و تنها یک مرد در میان بهشت و دوزخ باقى مى‌ماند. این مرد آخرین کسى است که از دوزخیان به بهشت مى‌رود، این مرد که در میان بهشت و جهنم رو به دوزخ ایستاده است مى‌گوید: پروردگار! رویم را از دوزخ برگردان، بوى بد آن مرا به هلاک مى‌کند و شراره آن وجودم را مى‌سوزاند، خداوند متعال به او مى‌فرماید: اگر این خواسـته تورا به جاى آورم چیز دیگرى نمى‌خواهى؟ آن مرد مى‌گوید: خیر قسم به عزّت تو، آنگاه تعهّد و پیمان به خدا مى‌سپارد که اگر این خواسته‌اش را بجاى آورد دیگر چیزى از او نمى‌خواهد، خداوند رویش را از دوزخ بر مى‌گرداند، همین که خداوند روى او را به سوى بهشت برگرداند. بهشت و زیبایى آن را مى‌بیند تا مدتى که خواسته خدا باشد بر این حال سکوت مى‌نماید، بعداً مى‌گوید: پروردگارا! مرا تا نزدیکى درب بهشت جلو ببر، خداوند به او مى‌فرماید: مگر تو تعهّد ندادى که جز آنچه که قبلاً درخواست نموده بودى چیز دیگرى را درخواست نکنى؟ آن مرد مى‌گوید: پروردگارا! مرا بدبخت‌ترین مخلوقاتت قرار نده. خداوند مى‌فرماید: اگر این درخواست تو قبول شود چیز دیگرى نمى‌خواهى؟ آن شخص مى‌گوید: خیر قسم به عزّتت دیگر چیزى را از تو درخواست نمى‌کنم، مجدّداً با پروردگارش تعهّد و پیمان مى‌بندد که اگر این خواسته‌اش برآورده شود چیز دیگرى را درخواست نکند. خداوند او را تا نزدیک بهشت جلو مى‌آورد، وقتى که به درب بهشت رسید، زیبایى و شکوفایى و شادابى و سرور آن را مشاهده مى‌نماید، باز تا مدتى که خداوند بخواهد ساکت مى‌ماند، آنگاه مى‌گوید: خداوندا! مرا داخل بهشت فرما، خداوند مى‌فرماید: اى بیچاره بنى‌آدم، عجب غدّار و پیمان‌شکن هستى مگر تعهّد نکرده بودى که جز آنچه را که قبلاً به تو بخشیده بودم چیز دیگرى درخواست نکنى؟ مى‌گوید: پروردگارا! مرا بدبخت‌ترین آفریدگان خودت قرار مده، خداوند او را مى‌بخشد و مورد لطف و مرحمت خود قرار مى‌دهد و به او اجازه داده مى‌شود تا وارد بهشت گردد، خداوند مى‌فرماید: هرچه را که مى‌خواهى درخواست کن آن مرد هم آنچه را که مى‌خواهد تمنا مى‌نماید تا خواسته‌هایش تمام مى‌شود و به همه آرزوهاى خود نایل مى‌گردد، خداوند متعال او را راهنمایى مى‌کند و مى‌فرماید از فلان چیز و فلان چیز نیز درخواست کن همینطور پروردگارش او را راهنمایى مى‌کند و نعمت‌هاى بهشت را برایش بیان مى‌نماید تا به تمام آرزوهاى خود مى‌رسد، خداوند مى‌فرماید: این نعمت‌ها و یک برابر آن مال تو مى‌باشد»([[133]](#footnote-133)).

«تمارون: از مماراة است به معنى مجادله واختلاف است. طواغیت: جمع طاغوت، شـیطان، بت، هر رهبر فاسـد و گمراه‌کننده اى است. ظهران: الف و نون آخر براى مبالغة است، به معنى وسط است. یجوز: عبور مى‌کند. کلالیب: جمع کلوب است، چوب یا آهنى است که سرش قلاب‌دار مى‌باشد. السعدان: اسم خارى است که شتر علاقه زیادى به خوردن آن دارد. یوبق: به هلاک مى‌رسد. یخردل: مانند دانه خردل خرد مى‌شود. امتحشوا: سوخته مى‌شوند و سیاه مى‌گردند. قشبنى: مرا مسموم مى‌کند، مى‌سوزاند. ذکاء: لهیب، شراره».

115- حدیث: «سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ: هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ إِذَا كَانَتْ صَحْوًا قُلْنَا لاَ قَالَ: فَإَنَّكُمْ لاَ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَتِهِمَا ثُمَّ قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ: لِيَذْهَبْ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ، فَيَذْهَبُ أَصْحَابُ الصَّلِيبِ مَعَ صَلِيبِهِمْ، وَأَصْحَابُ الأَوْثَانِ مَعَ أَوْثَانِهِمْ، وَأَصْحَابُ كُلِّ آلِهَةٍ مَعَ آلِهَتِهِمْ، حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، وغُبَّرَاتٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، ثُمَّ يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ تُعْرَضُ كَأَنَّهَا سَرَابٌ، فَيُقَالُ لِلْيَهُودِ: مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ قَالُوا كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللهِ، فَقَالَ كَذَبْتُمْ، لَمْ يَكُنْ للهِ صَاحِبَةٌ وَلاَ وَلَدٌ، فَمَا تُرِيدُون قَالُوا نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا، فَيُقَالُ اشْرَبُوا، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي جَهَنَّمَ ثُمَّ يُقَالُ لِلنَّصَارَى مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ فَيَقُولونَ كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللهِ، فَيُقَال كَذَبْتُمْ لَمْ يَكُنْ للهِ صَاحِبَةٌ وَلاَ وَلَدٌ، فَمَا تُرِيدُونَ فَيَقُولُونَ نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا، فَيُقَالُ اشْرَبُوا، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي جَهَنَّمَ حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، فَيُقَالُ لَهُمْ مَا يَحْبِسُكمْ وَقَدْ ذَهَبَ النَّاس فَيَقولُونَ فَارَقْنَاهُمْ وَنَحْنُ أَحْوَجُ مِنَّا إِلَيْهِ الْيَوْمَ، وَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي: لِيَلْحَقْ كلُّ قَوْمٍ بِمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ وَإِنَّمَا نَنْتَظِرُ رَبَّنَا؛ قَالَ فَيَأْتِيهِمُ الْجَبَّارُ، فِي صُورَةٍ غَيْرَ صُورَتِهِ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ؛ فَيَقُولُ أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُون أَنْتَ رَبُّنَا فَلاَ يُكَلِّمُهُ إِلاَّ الأَنْبِيَاءُ، فَيَقُولُ هَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَه آيةٌ تَعْرِفُونَهُ فَيَقُولُونَ السَّاقُ؛ فيَكْشِفُ عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ، وَيَبْقَى مَنْ كَانَ يَسْجُدُ للهِ رِيَاءً وَسُمْعَةً؛ فَيَذْهَبُ كَيْما يَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وِاحِدًا، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْجِسْمِ فَيُجْعَلُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْجِسْرُ قَالَ مَدْحَضَةٌ مَزِلَّةٌ عَلَيْهِ خَطَاطِيفُ وَكَلاَلِيبُ، وَحَسَكَةٌ مُفَلْطَحَةٌ لَهَا شَوْكَةٌ عُقَيْفَاءُ تَكُونُ بِنَجْدٍ يُقَالُ لَهَا السَّعْدَانُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهَا كَالطَّرْفِ وَكَالْبَرْقِ وكَالرِّيحِ، وَكَأَجَاوِيدَ الْخَيْلِ وَالرِّكَابِ، فَنَاجٍ مُسَلَّمٌ، وَنَاجٍ مَخْدُوشٌ، وَمَكْدُوسٌ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، حَتَّى يَمُرَّ آخِرُهُمْ يُسْحَبُ سَحْبًا فَمَا أَنْتُمْ بَأَشَدَّ لِي مُنَاشَدَةً فِي الْحَقِّ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنَ الْمؤْمِنِ يَوْمَئِذٍ لِلْجَبَّارِ فَإِذَا رَأَوْا أَنَهُمْ قَدْ نَجَوْا وَبَقِيَ إِخْوَانُهُمْ، يَقُولُونَ رَبَّنَا إِخْوَانُنَا كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا وَيَصُومُونَ مَعَنَا وَيَعْمَلُونَ مَعَنَا؛ فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ دِينَارٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ، وَيُحَرِّمُ اللهُ صُوَرَهمْ عَلَى النَّارِ، فَيَأْتُونَهُمْ وَبَعْضُهُمْ قَدْ غَابَ فِي النَّارِ إِلَى قَدَمِهِ وَإِلَى أَنْصَافِ سَاقَيْهِ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفوا ثُمَّ يَعُودُونَ فَيَقُولُ اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُم فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ نِصْفِ دِينَارٍ فَأَخْرِجُوهُ؛ فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا ثُمَّ يَعُودُونَ فَيَقُولُ اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ؛ فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاقْرَءُوا (إِنَّ اللهَ لاَ يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا) فَيَشْفَعُ النَّبِيُونَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ بَقِيَتْ شَفَاعَتِي، فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ فَيُخْرِجُ أَقْوَامًا قَدِ امْتُحِشُوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرٍ بِأَفْوَاهِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ فِي حَافَتَيهِ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ قَدْ رَأَيْتُمُوهَا إِلَى جَانِبِ الصَّخْرَةِ إِلَى جَانِبِ الشَّجَرَةِ، فَمَا كَانَ إِلَى الشَّمْسِ مِنْهَا كَانَ أَخْضَرَ، وَمَا كَان مِنْهًا إِلَى الظِّلِّ كَانَ أَبْيَضَ فَيَخْرُجُونَ كَأَنَّهُمُ اللُّؤْلُؤُ، فَيُجْعَلُ فِي رِقَابِهِمِ الْخَوَاتِيمُ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ هؤُلاَءِ عُتَقَاءُ الرَّحْمنِ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ عَمِلُوهُ، وَلاَ خَيْرٍ قَدَّمُوهُ، فَيُقَالُ لَهُمْ لَكُمْ مَا رَأَيْتُمْ وَمِثْلُهُ مَعَهُ»([[134]](#footnote-134)).

یعنی: «ابوسعید خدرى گوید: گفتیم: اى رسول خدا! آیا ما پروردگار خود را در قیامت مى‌بینیم؟ پیغمبر ج فرمود: آیا شما در دیدن خورشید و ماه وقتى که آسمان صاف باشد اختلافى با هم دارید؟ گفتیم: خیر، فرمود: پس شما همانگونه که امروز در دیدن خورشید و ماه اختلاف و تردیدى ندارید در آخرت نیز در دیدن پروردگارتان تردید و اختلافى نخواهید داشت، آنگاه فرمود: در آخرت به مردم دستور داده مى‌شود: که هر قوم و ملّتى به سوى معبود و آنچه که در دنیا مورد پرستش ایشان بوده است بروند پیروان صلیب به سوى صلیب خود مى‌روند، و بت‌پرستها با بت‌هاى خود مى‌روند، و پیرو هر معبودى به معبود خود ملحق مى‌گردد، تا اینکه تنها کسانى باقى مى‌مانند که فقط خدا را پرستش کرده‌اند اعم از اینکه نیکوکار یا بدکار بوده باشند قسمتى از اهل کتاب نیز باقى مى‌مانند، در این حالت دوزخ حاضر و آماده مى‌شود و مانند سراب از دور موج مى‌زند، وبه یهودی‌ها گفته مى‌شود شما در دنیا چه چیزى را پرستش مى‌کردید؟ مى‌گویند: ما براى عذیر که پسر خدا است عبادت مى‌کردیم، خداوند مى‌فرماید: دروغ گفتید، خداوند داراى همسر و اولاد نیست، الآن چه مى‌خواهید؟ مى‌گویند: مى‌خواهیم به ما آب بدهید، به ایشان گفته مى‌شود آب بخورید و پشت‌سر هم به دوزخ مى‌افتند، سپس به نصارى گفته مى‌شود شما چه چیزى را در دنیا پرستش مى‌کردید؟ مى‌گویند: ما مسیح پسر خدا را پرستش مى‌کردیم، گفته مى‌شود: دروغ گفتید، هیچگاه خداوند داراى همسر و اولاد نبوده است، پس الآن چه مى‌خواهید؟ مى‌گویند: آب مى‌خواهیم، به ایشان گفته مى‌شود آب بنوشید و پشت‌سر هم به دوزخ مى‌افتند، تا اینکه تنها کسانى مى‌مانند که فقط خدا را پرستش کرده‌اند، خواه نیکوکار یا بدکار باشند، به ایشان گفته مى‌شود: براى چه شما در اینجا مانده‌اید در حالى که مردم همه رفته‌اند؟ مى‌گویند: ما که در دنیا از ایشان جدا گشتیم، از امروز بیشتر به آن‌ها نیاز داشتیم (یعنى ما در دنیا با وجود نیاز شدید به آنان به خاطر کفرشان از ایشان جدا شدیم پس امروز هم با ایشان نیستیم) و ما الآن شنیدیم که به مردم اعلام مى‌کردند هرکس به معبود خود بپیوندد، پس ما منتظر پروردگار مى‌باشیم (تا به او بپیوندیم) پیغمبر ج فرمود: آنگاه خداوند در غیر آن صورتى که قبلاً برایشان تجلى فرموده بود تجلى مى‌کند، و مى‌گوید: من پروردگار شما هستم، ایشان هم مى‌گویند: تو پروردگار ما هستى، جز پیغمبران، کسى اجازه گفتگو با خداوند را ندارد، خداوند مى‌فرماید: آیا در بین شما و خداوند نشـانه‌اى وجود دارد که بوسـیله آن خدا را بشناسید؟ مى‌گویند: بلى، پروردگارا! نور عظیم تو علامت و نشانه‌اى است که شما را با آن مى‌شناسیم. آنگاه خداوند نور عظیم خودش را متجلى مى‌سازد و همه ایمان‌داران به حال سجده در مى‌آیند، و آن‌هایى که در دنیا به خاطر ریا سجده مى‌بردند باقى مى‌مانند، ومى‌خواهند که سجده ببرند ولى پشتشان به صورت یک پارچه در مى‌آید (و قادر بسجده بردن نخواهند بود) آنگاه پلى را (که معروف به پل صراط است) مى‌آورند، و در وسط دوزخ قرارش مى‌دهند، پرسیدیم: اى رسول خدا این پل چیست؟ فرمود: جایى است خطرناک و لغزنده که بروى آن قلابهاى تیز آهنى و خارهایى وجود دارد که داراى نوک تیز و تنه ضخیم مى‌باشد و این خارها قلاب‌هایى دارند که مانند خارهایى است که در نجد وجود دارند و به آن‌ها (السعدان) مى‌گویند، و ایمان‌داران با سرعت یک‌بار چشم بهم‌زدن یا برق و یا باد تند و یا اسب‌هاى تیزرو و یا شتر (به تفاوت درجات ایمانشان) از روى پل عبور مى‌نمایند، بعضى از آنان به سلامت عبور مى‌کنند و بعضى دیگر، با بدن زخمى شده به آخر پل مى‌رسند، وعدّه‌اى در دوزخ مى‌افتند، تا اینکه آخرین نفر را به روى این خارها مى‌کشانند. (تعصب و علاقه مسلمانان در قیامت نسبت بهم فراوان مى‌شود)، شما در دنیا در مسائلى که حقانیت آن‌ها برایتان معلوم شود چقدر روى آن‌ها تأکید مى‌نمایى و از من خواهش مى‌کنید، مسلمانان هم در قیمات براى نجات برادران دینى خود از دوزخ بیشتر تأکید مى‌کنند و از خداوند بیشتر تمنا و خواهش مى‌نمایند، همین که دیدند که خود نجات یافته‌اند ولى برادران مسلمانشان که باقى مانده‌اند، مى‌گویند: پروردگارا! این برادران ما در دنیا با ما نماز مى‌خواندند و روزه مى‌گرفتند، و کارهاى نیک را با ما انجام مى‌دادند، خداوند متعال مى فرماید: بروید هر کسى را دیدید که به اندازه وزن دینارى ایمان در قلبش موجـود است او را از دوزخ بیرون آورید، خداوند چهره ایمان‌داران را از آتش دوزخ حرام مى‌نماید، (و به آتش اجازه نمى‌دهد که آن را بسوزاند) وقتى که ایمان‌داران براى نجات برادرانشان به سوى دوزخ مى‌روند مى‌بینند که بعضى از آنان پاهایشان در آتش فرو رفته است و بعضى دیگر تا نصف ساقشان در آتش مى‌باشد، آنگاه هر کسى را که شناسایى کردند بیرونش مى‌آورند، و بر مى‌گردند، خداوند متعال به آنان مى‌فرماید: برگردید، هر کسى را دیدید که به اندازه نصف دینارى ایمان در قلبش وجود دارد از دوزخ بیرون آورید، می‌روند آن‌ها را بیرون مى‌آورند و بر مى‌گردند، باز خداوند به آنان مى‌فرماید: برگردید هر کسى که به اندازه ذرّه‌اى ایمان در قلبش باشد از دوزخ خارجش کنید، مى‌روند هر کسى که به اندازه ذرّه‌اى ایمان در درونش باشد بیرون مى‌آورند.

ابوسعید گوید: اگر به این روایت من از پیغمبر ج باور ندارید، این آیه را بخوانید: (همانا خداوند به اندازه ذرّه‌اى نیکى و بدى را فراموش نمى‌کند، اگر نیکى باشد آن را دو چندان مى‌نماید) پیغمبر فرمود: پیغمبران و فرشتگان و ایمان‌داران شفیع قرار داده مى‌شوند و شفاعت مى‌کنند. آنگاه خداوند مى‌فرماید: (هنوز) شفاعت من باقى مانده است، و قسمتى از آتش دوزخ را نابود و محو مى‌نماید و تعداد فراوانى از دوزخ بیرون مى‌آیند که سوخته و سـیاه شـده‌اند، و در رودى که در جلو درهاى بهشت قرار دارد و به آب حیات معروف است شستشو داده مى‌شوند، و فوراً در کنار این نهر زنده و شاداب مى‌گردند، همانگونه که دانه گیاه در میان خاک و خاشاکى که سیل با خود مى‌آورد و آن را در کنار سنگى یا درختى جمع مى‌کند به سرعت مى‌روید و سبز و شاداب مى‌شود، و قمستى از آنکه رو به خورشید است سبز مى‌گردد و طرفى که رو به سایه است سفید مى‌باشد، وقتى که از نهر بیرون آمدند مانند دُرّ مى‌درخشند و مهره‌هایى در گردنشان قرار داده مى‌شود و داخل بهشت مى‌شوند، و اهل بهشت مى‌گویند، این‌ها آزاد شده خداوند رحمن هستند، و خداوند آنان را بدون اینکه کار نیکى انجام داده باشند وارد بهشت نموده است، از جانب خداوند به آنان گفته مى‌شود، یک برابر آنچه را که مى‌بینید مال شما مى‌باشد».

«صحواً: بدون ابر. غبرات: بقایا. مدخصة: جایى که قدم در آن لغزش مى‌کند. خطاطیف: جمع خطاف قلاب. کلوب: قلاب. حسکة: یک نوع خارى است که به لباس انسان و پشم حیوان مى‌چسبد. مفطلحه: چیزى است که داراى نوک تیز و تنه عریض باشد. عقیفاء: قلاب دار. الرکاب: شتر. مخدوش: زخمى. مکدوس: مصروع، فرو افتاده. مناشدة: درخواست، تمنا».

باب 80: اثبات شفاعت و بیرون آمدن یکتاپرستان از دوزخ

116- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ ثُمَّ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانِ، فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدِ اسْوَدُّوا، فَيُلْقَونَ فِي نَهَرِ الْحَيَا أَوِ الْحَيَاةِ (شَكٌّ من أَحد رجال السَّنَد) فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَأَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً»([[135]](#footnote-135)).

یعنی: «ابوسعید خدرى گوید: پیغمبر ج فرمود: آن‌هایى که اهل بهشـت هستند وارد بهشت مى‌شوند، و آن‌هایى که اهل دوزخ مى‌باشند به دوزخ مى‌روند، سپس خداوند متعال مى‌فرماید: کسانى را که به اندازه دانه خردلى ایمان در قلب دارند از دوزخ بیرون آورید، آن‌ها را بیرون مى‌آورند در حالى که (در آتش و دود) سیاه گشته‌اند، آنان را در رودى که حیاء یا حیات (تردید از یکى از راویان حدیث است) نام دارد شستشو مى‌دهند و زنده و شاداب مى‌گردند همانگونه که دانه گیاه در کنار بستر آب به سرعت مى‌روید، مگر نمى‌بینید گیاهى که در چنین جایى سبز مى‌شود چقدر زیبا است و هر بیننده‌اى را شاد مى‌نماید و از شدت طراوت و شادابى خمیده مى‌شود؟».

«صفراء: زرد در اینجا اشاره به آیه69 سوره بقره است که مى‌فرماید صفراء تسر الناظرین. ملتویه: خمیده».

باب 81: آخرین نفرى که از دوزخ بیرون مى‌آید

117- حدیث: « عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس قَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِنِّي لأَعْلَمُ آخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنْهَا، وَآخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً رَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ كَبْوًا فَيَقُولُ اللهُ اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ اذْهَب فَادْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَأْتِيَها فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ اذْهَب فادْخُلِ الْجَنَّةَ فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ الدُّنْيَا وَعَشَرَةَ أَمْثَالِهَا، أَوْ إِنَّ لَكَ مِثْلَ عَشَرَةِ أَمْثَالِ الدُّنْيَا، فَيَقُولُ تَسخَرُ مِنِّي أَوْ تَضْحَكُ مِنِّي وَأَنْتَ الْمَلِكُ فَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ الله **ج** ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ وَكَانَ يُقَالُ: ذَلِكَ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً»([[136]](#footnote-136)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: من مى‌دانم آخرین نفرى که از دوزخ بیرون مى‌آید و آخرین کسى که وارد بهشت مى‌شود چه کسى است؟ او مردى است در حالى که با سینه‌خیز از دوزخ بیرون مى‌آید، خداوند به او مى‌فرماید برو داخل بهشت شو، آن مرد به سوى بهشت مى‌آید، فکر مى‌کند که بهشت پر شده (و جاى خالى ندارد) بر مى‌گردد، و مى‌گوید: پروردگارا! بهشت را دیدم که پر است و جاى خالى ندارد، خداوند مى‌فرماید: برگرد و داخل بهشت شو، باز به سوى بهشت مى‌آید و آن را پر مى‌بیند آن مرد بر مى‌گردد و مى‌گوید: پروردگارا! بهشت را دیدم که پر شده است، مجدداً خداوند متعال به او مى‌فرماید: برگرد و داخل بهشت شو، و به اندازه دنیا و ده برابر آن در بهشت مال تو باشد، آن مرد مى‌گوید: (پروردگارا!) مرا مورد تمسخر قرار مى‌دهى؟ تو پادشاه و قدرتمند هستى».

ابن مسعود گوید: دیدم که پیغمبر ج در این هنگام خنده‌اش گرفت و دندان‌هاى آخرش نمایان شد. گفته مى‌شود: این آخرین نفر و فقیرترین اهل بهشت مى‌باشد.

باب 82: کمترین، و پایین‌ترین مقام در بهشت

118- حدیث: « أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: يَجْمَعُ اللهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقولُونَ لَوِ اسْتَشْفَعْنَا عَلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ الَّذِي خَلَقَكَ اللهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلاَئِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّنَا؛ فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ، وَيَقولُ ائْتُوا نُوحًا، أَوَّلَ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللهُ فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ، ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ الَّذِي اتَّخَذَهُ اللهُ خَلِيلاً، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ لَسْتُ هُنَاكُمْ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ، ائْتَوا مُوسَى الَّذِي كَلَّمَهُ اللهُ؛ فَيَأْتُونَه فَيَقُولُ لَسْتُ هُنَاكُمْ، فَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ، ائْتُوا عِيسَى، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ لَسْتُ هُنَاكُمْ، ائْتُوا مُحَمَّدًا**ج** فَقَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ فَيَأْتُونِي، فَأَسْتأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجدًا، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ يُقَالُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، وَقُلْ يُسمَعْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَحْمَدُ رَبِّي بِتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِي؛ ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا، ثُمَّ أُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ؛ ثُمَّ أَعُودُ فَأَقَعُ سَاجِدًا مِثْلَهُ فِي الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ حَتَّى مَا يَبْقَى فِي النَّارِ إِلاَّ مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ»([[137]](#footnote-137)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: مردم در روز قیامت جمع مى‌شوند، مى‌گویند کاش کسى را نزد خداوند شفیع قرار مى‌دادیم تا شاید ما را در این مکان (سخت و دشوار) نجات بخشد، به نزد آدم÷ مى‌روند، مى‌گویند تو کسى هستى که خداوند با دست قدرت خود تو را به وجود آورده و روح خود را در تو دمیده است، و به فرشتگان دستور سجده داد و آن‌ها به تو سجده کردند، پس در پیشگاه خداوند براى ما شفاعت و خواهش کن تا ما را از این جاى دشوار نجات بخشد، آدم مى‌گوید: من قدرت این کار را ندارم خطایى را که (در بهشت به واسطه خوردن از میوه درخت ممنوعه) انجام داده بود به یاد مى‌آورد و مى‌گوید: نزد نوح که اوّلین فرسـتاده خدا است بروید، مردم به نزد نوح مى‌آیند، نوح هم مى‌گوید: من شایستگى این کار را ندارم، و خطاى خود (دعاى هلاک و نابودى قومش) را به یاد آورده (و به این علت از شفاعت در پیشگاه خداوند شرم مى‌کند و) مى‌گوید پیش ابراهیم بروید او کسى است که خداوند او را به عنوان دوست خالص خود انتخاب کرده است، پیش ابراهیم مى‌آیند، او نیز مى‌گوید: من اهل این کار نیستم و خطاى خود را (که از او پرسیدند تو این بت‌ها را شکسته‌اى، گفت: خیر بلکه بت بزرگ آن‌ها را شکسته است) به یاد مى‌آورد (و از شفاعت خوددارى مى‌کند) و مى‌گوید: پیش موسى بروید، چون او کسى است که خداوند با او سخن گفته است. به نزد موسى مى‌روند و موسى هم مى‌گوید: من توانایى شفاعت براى شما را ندارم و خطاى خود را (که یک نفر کافر را به قتل رسانیده است) به یاد مى‌آورد و مى‌گوید: پیش عیسى بروید، عیسى نیز مى‌گوید: من شایستگى شفاعت را ندارم به نزد محمّد بروید، او کسى است که خداوند تمام خطاهایش را از اوّل تا به آخر بخشیده است، پیغمبر فرمود: آنگاه پیش من مى‌آیند، و از پروردگارم اجازه مى‌خواهم، همین که او را دیدم به سجده در مى‌آیم، هر مدتى که خواستِ خدا باشد مرا در حالت سجده باقى مى‌گذارد، سپس مى‌فرماید: سرت را از سجده بردار، و درخواست کن (هرچه را که مى‌خواهى) به تو بخشیده مى‌شود، و هرچه مى‌خواهى بگو گفته‌هایت شنیده و قبول خواهد شد، و شفاعت کن شفاعتت پذیرفته مى‌گردد، پیغمبر ج مى‌فرماید: سرم را بلند مى‌نمایم، و خداوند را با سپاس و ستایشى که آن را به من الهام مى‌نماید ستایش مى‌کنم، سپس شفاعت مى‌نمایم و خداوند تمام حالات و چگونگى شفاعت را برایم معلوم مى‌نماید، آنگاه آنان را از دوزخ بیرون مى‌آورم، و وارد بهشت‌شان مى‌کنم سپس بر مى‌گردم و براى سومین یا چهارمین بار به سجده در مى‌آیم، تا وقتى که هیچ کسى در دوزخ باقى نمى‌ماند مگر کسانى (که کافر و مشرک باشند که آنان برابر نص قرآن همیشه) در دوزخ حبس و باقى مى‌مانند».

«لست هناكم: من در مقامى قرار ندارم که به این شفاعت عظمى اقدام نمایم. فیحدُّ لی: چگونگى شفاعت کردن را برایم مشخص مى‌کند».

119- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ **ج** قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَاجَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلكِنْ عَلَيْكُمْ بِإِبْرَاهِيمَ فَإِنَّهُ خَلِيلُ الرَّحْمنِ؛ فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُوسَى فَإِنَّهُ كَلِيمُ اللهِ؛ فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلكِنْ عَلَيْكُمْ بِعِيسَى فَإِنَّهُ رُوحُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ؛ فَيَأْتونَ عِيسَى فيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلكِنْ عَلَيْكُمْ بِمحَمَّدٍ **ج**؛ فَيَأْتُونِي فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لاَ تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ؛ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي، أُمَّتِي، فَيُقَالُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا؛ فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَعْ؛ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي، أُمَّتِي فَيُقَالُ انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ؛ فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ؛ ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتَلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا؛ فَيُقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ؛ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي، أُمَّتِي فَيُقَالُ انْطَلِقْ فَأخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ؛ فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَل ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا؛ فَيُقَالُ يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَع، وَسَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ؛ فَأَقَولُ يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ، فَيَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلاَلِي وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لا إِله إلاَّ اللهُ»([[138]](#footnote-138)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج براى ما بحث کرد و گفت: وقتى که قیامت آمد مردم (مانند دریا) باهم موج مى‌زنند، پیش آدم مى‌روند و به او مى‌گویند: در نزد پروردگارت براى ما شفاعت کن، آدم مى‌گوید: من نمى‌توانم، امّا شما باید به نزد ابراهیم بروید؛ او دوست خالص خداوند مهربان است. پیش ابراهیم مى‌روند، ابراهیم مى‌گوید: من اهل این کار نیستم ولى پیش موسى بروید، چون او کلیم خدا و گفتگو کننده با او است. پیش موسى مى‌آیند، موسى هم مى‌گوید: من اهل این کار نیستم ولى لازم است به نزد عیسى بروید، چون او روح خدا و از کلمه خداست به وجود آمده است پیش عیسى مى‌روند، عیسى مى‌گوید: من نمى‌توانم این کار را انجام دهم ولى باید پیش محمّد بروید. آنگاه به نزد من مى‌آیند، مى‌گویم: این کار کار من است، از پروردگارم اجازه مى‌خواهم، به من اجازه داده مى‌شود، و سپاس و ستایشى را به من الهام مى‌فرماید تا به وسیله آن خداوند را ستایش کنم، و اکنون عین این ستایش را به یاد ندارم، و خداوند را به واسطه کلمات الهام شده ستایش مى‌نمایم و به حالت سجده در مى‌آیم تا اینکه گفته مى‌شود: اى محمّد! سرت را از سجده بلند کن، و هرچه که مى‌خواهى بگو، گفته‌هایت قبول و شنیده مى‌شود درخواست کن همه درخواست‌هایت پذیرفته مى‌شود، و شفاعت کن شفاعتت قبول مى‌گردد، آنگاه مى‌گویم: پروردگارا! امّتم (را ببخشاى) امّتم (را ببخشاى) به من گفته مى‌شود: برو هر کسى را که به اندازه وزن یک دانه جو ایمان در قلب دارد از دوزخ بیرون بیاور. مى‌روم و امر خداوند را به جاى مى‌آورم، آنگاه بر مى‌گردم و مجدداً خداوند را با همان کلمات الهام شده ستایش مى‌نمایم و به حالت سجده در مى‌آیم، تا اینکه گفته مى‌شود: اى محمّد! سرت را از سجده بردار و بگو، به گفته‌ات توجّه مى‌شود، و درخواست کن، خواسته‌هایت برآورده مى‌گردد، و شفاعت کن شفاعتت قبول است. باز مى‌گویم: پروردگارا! امّتم (را ببخشاى) امّتم (را ببخشاى) گفته مى‌شود: برو هر کسى را به اندازه وزن ذرّه‌اى یا دانه خردلى ایمان در قلبش وجود دارد، از دوزخ بیرون بیاور. مى‌روم و این دستور را انجام مى‌دهم و بر مى‌گردم و با همان ستایش‌هاى قبلى خداوند را ستایش مى‌کنم، و به حالت سجده در مى‌آیم، تا اینکه گفته مى‌شود: اى محمّد! سرت را از سجده بردار و بگو، حرف‌هایت شنیده مى‌شود، درخواست کن، خواسته‌هایت برآورده مى‌گردد، شفاعت کن شفاعتت قبول مى‌شود، باز مى‌گویم: پروردگارا! امّتم (را ببخشاى) امّتم (را ببخشاى) به من مى‌گویند برو هر کسى که خیلى خیلى کمتر از وزن دانه خردلى ایمان در قلبش هست از دوزخ خارج کن، مى‌روم و دستور خدا را به جا مى‌آورم.

و براى چهارمین بار بر مى‌گردم و با همان ستایش قلبى او را ستایش مى‌کنم و به سجده در مى‌آیم تا گفته مى‌شود: اى محمّد سرت را از سجده بردار، بگو، گفته‌هایت قبول مى‌شود، هرچه را مى‌خواهى بخواه، خواسته‌هایت پذیرفته مى‌گردد، شفاعت کن شفاعتت مستجاب است، آنگاه مى‌گویم: پروردگارا! به من اجازه ده درباره کسانى که کلمه (لا إله الّا الله را) گفته‌اند شفاعت نمایم، خداوند مى‌فرماید: قسم به عزت و جلال و کبریا و عظمتم هر کسى را که کلمه لا إله الّا الله را گفته باشد، از دوزخ بیرون مى‌آورم».

120- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللهِ **ج** بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً ثُمَّ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ يُجْمَعُ النَّاسُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وِاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لاَ يُطِيقُونَ وَلاَ يَحْتَمِلُونَ؛ فَيَقُولُ النَّاسُ أَلاَ تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ أَلاَ تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ فَيقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ، عَلَيْكُمْ بِآدَمَ، فَيَأْتُونَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ؛ فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَر، خَلَقَكَ اللهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلاَئِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ أَلاَ تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا فَيَقُولُ آدَمُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي؛ اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ؛ فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللهُ عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؛ وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْراهِيمَ فَيَقُولُونَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللهِ وَخِلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَه، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؛ وَإِنِّي قَدْ كنْتُ كَذَبْتُ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللهِ فَضَّلَكَ الله بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلاَمِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهبُوا إِلَى عِيسى؛ فَيَأْتُونَ عِيسى، فَيَقُولُونَ يَا عِيسى أَنْتَ رَسُولُ اللهِ **ج** وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ عِيسى، إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ **ج**؛ فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا **ج**، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَخَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى ِكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيه فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يَفْتَحُ اللهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ؛ فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ أُمَّتِي يَا رَبِّ فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لاَ حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ المِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ، أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى»([[139]](#footnote-139)).

یعنی: «ابوهریره گوید: یک مقدار گوشت را براى پیغمبر ج آوردند که از گوشت دست (حیوان) بود، پیغمبر ج از گوشت دست خوشش مى‌آمد ویک تکه از آن را به دهان گذاشت و فرمود: بزرگترین انسان در روز قیامت من هستم آیا مى‌دانید چرا؟ چون تمام مردم از اوّل تا آخر در یک جاى وسیع و هموار جمع مى‌شوند به نحوى که صداى بلند یک نفر به همه آنان مى‌رسد و چشم هر بیننده‌اى یکباره همه را مى‌بیند، و خورشید نزدیک مى‌شود، غم و ناراحتى مردم به جایى مى‌رسد که برایشان قابل تحمل نمى‌باشد، مردم به‌هم مى‌گویند: مگر نمى‌دانید به چه ناراحتى و بلایى دچار شده‌ایم؟ چرا کسى را پیدا نمى‌کنید که در نزد پروردگارتان براى شما شفاعت کند؟ بعضى مى‌گویند: باید پیش آدم برویم، به نزد آدم÷ مى‌آیند، به او مى‌گویند تو پدر همه انسان‌ها هستى، خداوند با دست قدرت خود تو را به وجود آورده و روح خود را در تو دمیده است و به فرشتگان دستور داده تا برایت سجده کنند آنان هم برایت سجده نمودند، پس در پیشگاه پروردگارت براى ما شفاعت کن، مگر نمى‌بینى در چه وضعیت بدى قرار گرفته‌ایم؟ و مگر نمى‌بینى به چه ناراحتى شدیدى دچار گشته‌ایم؟ آدم مى‌گوید: پروردگارم امروز به اندازه‌اى به خشم در آمده که نه در گذشته به این صورت خشمگین شده و نه در آینده مانند آن خشمگین خواهد شد، او مرا از خوردن ثمر درخت مخصوصى در بهشت منع نمود، ولى من فرمان او را به جاى نیاوردم، (چون خطا کرده‌ام تنها به فکر نفس خودم هستم و مى‌گویم:) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى) پس پیش کس دیگرى بروید، به نزد نوح بروید، مردم به نزد نوح مى‌روند، مى‌گویند: اى نوح! تو اوّلین پیغمبر مرسل براى مردم مى‌باشى و خداوند تو را بنده سپاسگزار لقب داده است، پیش پروردگارت براى ما شفاعت کن، مگر نمى‌بینى در چه وضعیت بدى قرار داریم؟ نوح در جواب مى‌گوید: پروردگار بزرگوارم به اندازه‌اى امروز به خشم آمده که نه در گذشته مانند آن خشمگین بوده و نه در آینده مانند آن خشمگین خواهد شد، حق یک دعا به من داده شد، آن دعا را براى از بین رفتن و نابودى قومم انجام دادم، (پس تنها براى خودم مى‌توانم تمنا کنم و مى‌گویم:) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى)، پیش کس دیگرى بروید! به نزد ابراهیم بروید، به نزد ابراهیم مى‌آیند و مى‌گویند: اى ابراهیم! تو پیغمبر خدا و دوست مخلص او در بین مردمان زمین هستى، پیش پروردگارت براى ما شفاعت کن، مگر نمى‌بینى در چه وضعیت بدى قرار داریم، ابراهیم مى‌گوید: امروز پروردگارم به اندازه‌اى خشمگین است که هیچگاه در گذشته به این شدت به خشم در نیامده و در آینده نیز مانند آن خشمگین نخواهد شد، من سه بار سخن خلاف گفته‌ام (و تنها باید بگویم پروردگارا) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشید) مرا (ببخشاى) پیش کس دیگرى بروید، به نزد موسى بروید. آنگاه مردم به سوى موسى مى‌آیند، مى‌گویند: اى موسى! تو فرستاده خدا هستى و به واسطه رسالت و گفتگوى مستقیم با خدا بر دیگران برترى دارى، پیش پروردگارت براى ما شفاعت کن، مگر نمى‌بینى که ما در چه وضعیت بدى قرار داریم، موسى مى‌گوید: پروردگارم امروز به اندازه‌اى خشمگین است که نه در گذشته به این صورت به خشم درآمده و نه در آینده مانند آن خشمگین خواهد شد، من یک نفر (کافر) را کشته‌ام که دستور کشتنش را نداشتم (پس تنها مى‌توانم بگویم) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى) مرا (ببخشاى) به نزد کس دیگرى بروید، پیش عیسى بروید، مردم به نزد عیسى مى‌روند، مى‌گویند: اى عیسى! تو پیغمبر خدا هستى و از کلمه خدا (کن فیکون) که به وسیله جبرئیل به مریم القا شد به وجود آمده‌اید و روح خدا مى‌باشى، و در گهواره با مردم گفتگو نموده‌اى پس براى ما پیش پروردگارت شفاعت کن، مگر نمى‌بینى در چه وضعیتى قرار گرفته‌ایم؟ او هم مى‌گوید: امروز پروردگارم به حدى خشمگین شده که هرگز در گذشته تا این اندازه به خشم نیامده و هرگز مانند آن خشمگین نخواهد شد، عیسى هیچ قصورى را در مورد خود ذکر نمى‌کند ولى او هم مانند سایر پیغمبران قبل از خود مى‌گوید: نفسى، نفسى، نفسى، مى‌گوید: پیش کس دیگرى بروید به نزد محمّد بروید، آنگاه مردم به پیش محمّد ج مى‌آیند، مى‌گویند: اى محمّد! تو فرستاده خدا و خاتم پیغمبران هستى و خداوند گناه اوّل و آخر تو را بخشیده است در پیشگاه پروردگارت براى ما شفاعت کن، مگر نمى‌بینى در چه موقعیت بدى قرار داریم؟.

(پیغمبر ج فرمود:) آنگاه مى‌روم، در زیر عرش قرار مى‌گیرم و در برابر پروردگار عزّ و جل به سجده در مى‌آیم سپس خداوند، سپاس و ستایش مخصوصى را به من الهام مى‌فرماید که آن را به هیچکس دیگرى الهام نکرده است (و به وسیله این ستایش مخصوص خداوند را ستایش مى‌کنم) و خداوند مى‌فرماید سرت را از سجده بردار، اى محمّد! هرچه مى‌خواهى درخواست کن، خواسته‌هایت پذیرفته مى‌شود، و شفاعت کن شفاعتت قبول خواهد شد، سرم را بلند مى‌کنم و مى‌گویم: پروردگارا! امّتم (را ببخش) پروردگار! امّتم (را ببخش)، گفته مى‌شود: اى محمّد! کسانى که از امّتت حسابى ندارند (و اهل تقوا هستند) از باب الأیمن که یکى از درهاى بهشت است، وارد بهشت مى‌شوند (و این درب مخصوص ایشان است) و آنان در بقیه درهاى بهشت نیز با سایر مردم شریک هستند، سپس پیغمبر ج فرمود: قسم به کسى که جان من در اختیار او است، فاصله درهاى بهشت با هم به اندازه فاصله بین مکه و شهر صنعاء (در یمن) مى‌باشد و یا به اندازه فاصله بین مکه و شهر بصره مى‌باشد. (لازم به یادآورى است که اهل تحقیق و علماى بزرگ اسلامى اعمّ از فقهاء و متکلمین عقیده دارند که انبیاء قبل از رسیدن به مقام نبوت از گناه کبیره محفوظ مى‌باشند و بعد از تشرف به مقام نبوت و رسالت از گناهان کبیره و صغیره محفوظ هستند و مقام رسالت مقام عصمت و پاکى است و کارهایى که این پیغمبران کرام در مقام عظمت الهى به عنوان گناه و خطاء به خود نسبت داده‌اند کارهایى است که نسبت به دیگران گناه محسوب نمى‌شود ولى نسبت به مقام شامخ رسالت گناه به حساب مى‌آیند همانطورى که گفته مى‌شود: «حسنات الأبرار سیئات المقرّبین»، مثلاً ترک نمازهاى سنّت براى افراد عادى امرى است معمولى ولى متقیان هرگاه نماز شب یا رواتب را ترک کنند خود را مجرم احساس مى‌نمایند، و کارهایى که به اسم گناه به پیغمبران: نسبت داده شده نیز از این قبیل است، موسى÷ کافرى را در حال جنگ با یک مسلمان قبل از رسیدن به مقام نبوت بدون قصد، به قتل مى‌رساند، این امر براى دیگران گناه نیست ولى موسى چون این کار را بدون اجازه خداوند انجام داده است آن را براى خود جرم مى‌داند، و نوح÷ نهصد و پنجاه سال قومش را به یکتاپرستى دعوت نمود و در این مدت از هیچ خیر و صلاحى نسبت به آنان دریغ نکرد و آنان هم متقابلاً از هیچ اذیت و آزار و توهینى نسبت به او و پیروانش کوتاهى نکردند با وجود این وقتى که از هدایت آنان مأیوس مى‌شود به ضرر آنان دعا مى‌کند و نابودى آنان را از خدا مى‌خواهد، این کار را که براى دیگران امرى است عادى براى خود گناه به حساب مى‌آورد. و گناهى که ابراهیم آن را به خود نسبت مى‌دهد یا گناهانى که به سایر پیغمبران نسبت داده مى‌شود نیز از این قبیل گناهان مى‌باشند. و این پیغمبران کرام که از پاکترین نفس و عالى‌ترین مقام معنوى و نزدیک‌ترین منزلت در پیشگاه خداوند برخوردار مى‌باشند با مشاهده کوچکترین امرى که شایسته مقام آنان نباشد خود را مقصر مى‌دانند و خودرا شایسته مقام والاى شفاعت واین مقام محمود نمى‌بینند، سبحان الله از عظمت روحى و از این بزرگوارى که خداوند به این رهبران واقعى عالم بشریت عطا فرموده است، هرگاه کارى را که نوح÷ و یا ابراهیم به عنوان خطاء و جرم به خود نسبت داده‌اند در نظر بگیریم و آن‌ها را با جنایات، مفاسد و خیانتهاى کسانى که ادّعاهاى بزرگى دارند و خودشان را معصوم و پاک و منزه از هر خطاء و اشتباهى به مردم معرفى مى‌نمایند مقایسه کنیم بیش از پیش به عظمت وپاکى روح پیغمبران و مؤمنین واقعى آگاه مى‌شویم و از ناپاکى و فساد و بدطینتى و بى‌ایمانى مدّعیان ناحق و منافق مطلع خواهیم شد.

باب 84: پیغمبر ج شفاعتش را براى امّتش در قیامت نگه مى‌دارد

121- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُـولُ اللهِ ج: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ، فَأُرِيدُ، إِنْ شَاءَ اللهُ، أَنْ أَخْتَبِيَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لاُِمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[140]](#footnote-140)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: براى هر پیغمبرى دعایى وجود دارد که به طور یقین از جانب خداوند مورد اجابت قرار مى‌گیرد، و من مى‌خواهم ان‌شاء الله، این دعاى مستجاب خود را به منظور شفاعت براى امّتم در روز قیامت پنهان و محفوظ نگهدارم».

«أختبي: پنهان نگهدارم».

122- حدیث: « أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: كُلُّ نَبِيٍّ سَأَلَ سُؤَالاً أَوْ قَالَ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوةٌ قَد دَعَا بِهَا فَاسْتُجِيبَتْ، فَجَعَلْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[141]](#footnote-141)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: هر پیغمبرى یک تقاضایى از خداوند نموده است (و یا فرمود:) هر پیغمبرى حق یک دعاى مستجاب را دارد که همه پیامباران دیگر این دعا را کرده‌اند و از جانب خداوند مورد استجابت قرار گرفته است، ولى من این دعاى خود را (در دنیا نکردم و آن را) براى شفاعت امّتم در روز قیامت نگهداشته‌ام».

باب 87: درباره فرموده خداوند: (قوم نزدیک خود را از عذاب خدا بترسان)

123- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللهِ **ج** حِينَ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ)، قَالَ: يَا مَعْشَرَ قرَيْشٍ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ، لاَ أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ لاَ أُغْنِي عَنْكُمْ مَنَ اللهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لاَ أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللهِ لاَ أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ **ج**، سَلِيني مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي، لاَ أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا»([[142]](#footnote-142)).

یعنی: «ابو هریره گوید: وقتى که خداوند آیه (قوم نزدیک خود را از عذاب خدا بترسان) را نازل کرد، پیغمبر ج بلند شد و فرمود: اى جماعت قریش! (یا آنان را به عنوان دیگرى مشابه به این عنوان مورد خطاب قرار داد) نفس و جان خودتان را (که به تمایلات و آرزوهاى دنیایى فروخته‌اید) بازخرید نمایید و آن را نجات دهید، من نمى‌توانم به هیچ وجه شما را از خدا بى‌نیاز نمایم، اى طایفه عبدمناف! من نمى‌توانم بدون خواست خدا فایده‌اى به شما برسانم، اى عباس پسر عبدالمطلب! من نمى‌توانم براى تو فایده‌اى داشته باشم، اى صفیه! که عمه رسول خدا هستى من نمى‌توانم تو را از خدا بى‌نیاز نمایم (و فایده‌اى که خواست خدا نباشد نمى‌توانم آن را به تو برسانم). اى فاطمه! دختر محمّد ج هرچه را از مال من مى‌خواهى از من بخواه ولى نمى‌توانم تو را از خدا بى‌نیاز نمایم و فایده‌اى را بدون خواست خدا به شما برسانم.

124- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤﴾ وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ **ج** حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا فَهَتفَ: يَا صَبَاحَاهْ فَقَالُوا مَنْ هذَا فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هذَا الْجَبَلِ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ قَالُوا مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، قالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ مَا جَمَعْتَنَا إِلاَّ لِهذَا ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ١﴾»([[143]](#footnote-143)).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتى که این آیه (بترسان قوم نزدیکت را از عذاب خدا و قومت را که در بین ایشان اشخاص صالح و درستکار موجود است) نازل گردید. پیغمبرج از خانه خارج شد تا اینکه از کوه صفا بالا رفت. آن وقت فریاد زد و گفت: فریاد در این صبحگاه، مردم گفتند: این چه کسى است فریاد مى‌زند؟ سپس مردم به دور پیغمبر جمع شدند، آنگاه پیغمبر ج فرمود: اگر به شما بگویم که عدّه‌اى اسب سوار از دامن این کوه دارند مى‌آیند آیا باور مى‌کنید؟ گفتند: ما هیچگاه دروغى از تو ندیده‌ایم، پیغمبر ج فرمود: من شما را از عذاب بسیار شدیدى که رسیدن آن نزدیک است مى‌ترسانم و من اخطار کننده به شما (و فرستاده خدا هستم) ابولهب گفت: ذلیل و بدبخت باشى، فقط به همین خاطر ما را در اینجا جمع نموده‌اى؟! سپس ابولهب بلند شد (و رفت) و آیه (دست‌هاى ابولهب شکسته شود و ابولهب به ذلت و خوارى و بدبختى دچار گردد، که دچار هلاک و بدبختى هم شد) نازل گردید».

«يا صباحاه: کلمه‌اى است که به هنگام فریاد و کمک خواستن گفته مى‌شود چون اکثر غارت‌ها را به هنگام صبح انجام مى‌دادند، این کلمه را به کار برده‌اند».

تبّاً لك: خداوند شما را همیشه ذلیل و خوار نماید.

باب 88: شفاعت پیغمبر ج براى ابوطالب و تخفیف عذاب او به واسطه شفاعت پیغمبر

125- حدیث: «الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِس قَالَ لِلنَّبِيِّ **ج**: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ قَالَ: هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ وَلَوْلاَ أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»([[144]](#footnote-144)).

یعنی: «عباس بن عبدالمطلب (عموى پیغمبر ج) به پیغمبر ج گفت: تو براى عمویت (ابوطالب) فایده‌اى نداشتى او از تو خیلى دفاع مى‌کرد و به خاطر تو ناراحت و خشمگین مى‌شد، پیغمبر ج فرمود: او اکنون در قطعه نازکى از آتش قرار دارد و اگر به خاطر من نمى‌بود در پایین‌ترین چاه دوزخ قرار مى‌گرفت».

«يحوطك: از تو حفاظت و دفاع مى‌کرد. ضحضاح: آبى است کم، بر روى زمین که عمق آن تا مچ پاها باشد و در اینجا براى آتش کم به کار گرفته شده است».

126- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ **ج**، وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ، فَقالَ: لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُجْعَلُ فِي ضَحضَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغهُ»([[145]](#footnote-145)).

یعنی: «ابوسعید خدرىس گوید: یک‌بار درباره ابوطالب پیش پیغمبر ج بحث شد شنیدم پیغمبر ج فرمود: امیدوارم شفاعت من در قیامت براى او مفید واقع شده باشد، او در جایى قرار داده مى‌شود که آتش آن کم است و تنها تا مچ پایش در آتش فرو مى‌رود. ولى مغزش از شدت حرارت آن به جوش مى‌آید».

باب 89: کم عذاب‌ترین اهل دوزخ

127- حدیث: «النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ تَوضَعُ فِي أَخْمَصِ قَدَميْهِ جَمْرَةٌ يَغْلِي مِنْهَا دِمَاغُهُ»([[146]](#footnote-146)).

یعنی: «لقمان بن بشیر گوید: شنیدم پیغمبر ج فرمود: کم عذاب‌ترین اهل دوزخ در قیامت مردى است که بر پشت پاهایش قطعه‌اى از آتش قرار داده مى‌شود که مغزش از شدت حرارت و ناراحتى آن به جوش مى‌آید».

«أخمص قدميه: وسط و قسمتى از کف پا که به هنگام راه رفتن به زمین نمى‌خورد».

باب 91: دوستى و محبّت با ایمان‌داران و دورى و برائت از غیر آنان

128- حدیث: «عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: إِنَّ آلَ أَبِي فُلاَنٍ لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبَلُّهًا بِبَلاَلِهَا يَعْنِي أَصِلُهَا بِصِلَتِهَا»([[147]](#footnote-147)).

یعنی: «عمرو بن عاص گوید: شنیدم پیغمبر ج آشکارا و بدون هیچ پرده‌پوشى مى‌فرمود: که طایفه و خانواده ابن فلان، جزو دوستان و کسانى نیستند که به آن‌ها علاقه دارم، دوست من تنها خدا و مؤمنان صالح و درستکار است، ولى آن‌ها با من ارتباط و صله رحم دارند، که من این صله رحم‌ها را به جاى مى‌آورم».

«أبلُّها ببلالها: رحم تشبیه به زمین شده است، همانگونه وقتى زمین خوب آبیارى شود ثمره و بهره فراوان‌تر مى‌دهد و اگر آب به او نرسد خالى و بلا استفاده مى‌ماند، رحم هم اگر صله آن قطع نشود و رعایت گردد موجب دوستى و محبت مى‌گردد و اگر قطع شود کینه و نفرت ایجاد مى‌نماید» ([[148]](#footnote-148)).

باب 92: داخل شدن جماعتى از مسلمانان به بهشت بدون حساب و عذاب

129- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: يَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ الأَسَدِيُّ يَرْفَعُ نَمِرَةً عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ ادْعُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ ادْعُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: سَبَقَكَ عُكَّاشَةُ»([[149]](#footnote-149)).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم پیغمبر ج مى‌فرمود: هفتاد هزار نفر از امّتم درحالى که چهره‌هاشان مانند ماه مى‌درخشد داخل بهشت مى‌شوند، ابوهریره گوید: (وقتى که پیغمبر ج این را فرمود) عکاشه بن محصن اسدى با لباس خط‌خطى که بر تن داشت بلند شد و گفت: اى رسول خدا! از خداوند درخواست کن که من هم یکى از این جماعت باشم، پیغمبر ج فرمود: خداوندا! او را جزو این هفتاد هزار نفر قرار ده، سپس یک نفر دیگر از انصار بلند شد و گفت: اى رسول خدا! از خداوند تمنا کن که مرا نیز جزو آن جماعت قرار دهد، پیغمبر ج فرمود: عکاشه پیش‌دستى کرد و از تو سبقت گرفت».

«نمرة: لباسى است پلنگى رنگ، داراى خط‌هاى سفید و سیاه».

130- حدیث: « سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ (لاَ يَدْرِي الرَّاوِي أَيَّهُمَا قَالَ) مُتَمَاسِكونَ آخِذٌ بَعْضُهُمْ بعضًا، لاَ يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»([[150]](#footnote-150)).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: پیغمبر ج فرمود: هفتاد هزار یا هفتصد هزار نفر از امّت من (راوى حدیث نمى‌داند پیغمبر کدام یک از این دو رقم را گفت) دست به دست هم داده‌اند و در کنار هم قرار مى‌گیرند و اوّل و آخر آنان با هم داخل بهشت مى‌شوند و چهره و صورت آنان مانند ماه شب چهارده (نورانى) است».

131- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ **ج** يَوْمًا فَقَالَ عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلاَنِ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي، فَقِيلَ هذَا مُوسى وَقَوْمُهُ؛ ثُمَّ قِيلَ لي انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ لِي انْظُرْ هكَذَا وَهكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ هؤُلاَءِ أُمَّتُكَ، وَمَعَ هؤُلاَءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بَغَيْرِ حِسَابٍ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ؛ فَتَذَاكَرَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ **ج**، فَقَالُوا: أَمَّا نَحْنُ فَوُلِدْنا فِي الشِّرْكِ، وَلكِنَّا آمَنَّا بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَلكِنَّ هؤُلاَءِ هُمْ أَبْنَاؤُنَا فَبَلَغَ النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَ: هُمُ الَّذِينَ لاَ يَتَطَيَّرُونَ وَلاَ يَسْتَرْقُونَ وَلاَ يَكْتَوُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ، فَقَالَ أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: نَعَمْ فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا فَقَالَ: سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»([[151]](#footnote-151)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج روزى به میان ما آمد، و فرمود: (قیامت در برابر چشمانم ظاهر گردید و) تمام ملت‌ها به من نشان داده شدند، پیغمبرى را دیدم که تنها یک نفر با او بود و پیغمبر دیگرى هم دو نفر همراه داشت و پیغمبرى هم جماعتى کمتر از ده نفر با او بود و پیغمبرى هم کسى با او همراه نبود، جماعت فراوانى را دیدم که فضا را پر کرده بودند، آرزو نمودم که این جماعت فراوان امّت من باشند ولى گفته شد که این موسى و قوم او است، سپس گفته شد نگاه کنید، (نگاه کردم) جماعت خیلى زیادى را دیدم که فضا را پر کرده بودند، باز به من گفته شد آنجا را نگاه کن جماعت عظیم دیگرى را دیدم که همه جا را پوشانده بودند گفته شد: این امّت تو است و هفتاد هزار نفر در میان آنان بدون سؤال و حساب داخل بهشت مى‌شوند. (بعد از این سخنان پیغمبر ج) مردم متفرق شدند و پیغمبر هم براى آن‌ها مشخص نکرد که این هفتاد هزار نفر چه کسانى هستند، مردم با هم به بحث و گفتگو پرداختند، گفتند: (ما جزو این هفتاد هزار نفر نیستیم) چون ما در زمان شرک به دنیا آمده‌ایم و بعد از شرک به خدا و پیغمبر ج ایمان آورده‌ایم، امّا این دسته اولادهاى ما هستند (که از اوّل خداپرست بوده‌اند و به پیغمبر ج ایمان آورده‌اند) این گفته‌هاى مردم به پیغمبر رسید، پیغمبر ج فرمود: این هفتاد هزار نفر کسانى هستند که به منحوس بودن و بدشگون بودن اشیاء معتقد نیستند، و با خواندن افسون مریض را معالجه نمى‌کنند، و از روى اعتقاد شدید به تأثیر داغ، اعضاى خود را داغ نمى‌کنند، و بر پروردگار خودشان توکل بسته‌اند، عکاشه بن محصن بلند شد گفت: اى رسول خدا! آیا من جزو این جماعتم؟ پیغمبر فرمود: بلى، یک نفر دیگر بلند شد گفت: آیا من هم جزو این جماعتم؟ پیغمبرج فرمود: عکاشه (در این امر) از تو سبقت گرفت».

(لازم به تذکر است که علماء اتفاق دارند که تطیر و منحوس دانستن اشیاء حرام است. تطیر: به معنى به پرواز درآوردن پرنده است، در زمان جاهلیت کسى که مى‌خواست کارى را انجام دهد یا ندهد و یا مى‌خواست بداند این کار مفید است یا مضر، براى اتخاذ تصمیم قطعى در این مورد پرنده‌اى را به پرواز در مى‌آورد اگر پرنده به طرف راست پرواز مى‌کرد تصمیم به انجام آن مى‌گرفت و آن کار را خیر مى‌دانست و اگر به طرف چپ پرواز مى‌کرد، از کار مورد نظرش پشیمان مى‌شد و آن را منحوس مى‌دانست، شریعت اسلام به طور قطعى از این عمل جاهلیت ابراز انزجار نموده و آن را حرام کرده است، هیچکس حق ندارد بدون دلیلى از طرف خدا و پیغمبر، چیزى را منحوس و بد یمن بداند، کسانى که به خاطر یکبار عطسه کردن از کارى منصرف مى‌شوند و اگر عطسه دو دفعه باشد آن را انجام مى‌دهند و یا کسانى که دیدن حیوانى را منحوس و حیوان دیگرى را خوش یمن مى‌دانند و یا زمان و مکان خاصى را بد یمن و زمان و مکان دیگرى را خوب مى‌دانند، عقیده ایشان غیر اسلامى است و از خرافات باقى مانده دوران جاهلیت است و حرام و مخالف با دستور پیغمبر ج مى‌باشد، لازم است هرچه زودتر از این خرافات دورى کنند و با قلبى آکنده از پشیمانى به سوى خدا توبه کنند و نفع و زیان را تنها از خداوند توانا بدانند).

در مورد افسون خوانى به نام دعا: مسلماً (رقیه) و چیزهایى که در دوران جاهلیت به اسم بت‌ها براى محفوظ ماندن از آسیب و یا دفع بلا نوشته و یا خوانده مى‌شد و جدول‌هایى بى‌معنى در آن قید مى‌گردید قطعآ حرام و حتى کفر بوده است، امّا علماء معتقدند نوشتن و یا خواندن دعایى که به زبان عربى بوده و داراى معنى و به نام خدا و صفات خدا و از قرآن و دعاهاى پیغمبر ج باشد اشکالى ندارد. بعضى از اصحاب پیغمبرج این نوع دعاها را نوشته‌اند و اجرت آن را نیز گرفته‌اند، مع‌الوصف نخواستن و ننوشتن آن و توکل به خدا براى رفع مشکل بهتر است. ولى کسانى که دعانویسى را به عنوان منبع درآمدى قرار داده و با نوشتن جملاتى که هدف از آن صرفآ جمع آورى پول و فریب اشخاص است و به هنگام نوشتن دعا هیچگونه حالت تضرع و خشوع و خضوعى در پیشگاه خدا براى رفع مشکل ندارند و مقصود اصلى آنان فقط منافع شخصى است و دکانى را به این اسم باز کرده‌اند چنانچه ذرّه‌اى ایمان در قلبشان باقى باشد از این راه غیر مشروع کسب رزق نکنند و از اعمال گذشته خود توبه کنند و مردم را از راه راست منحرف ننمایند. بر مسلمانان نیز لازم است که به خدا متکى باشند و براى رفع مشکلات خود از راه درست و خداپسندانه وارد شوند و خود را در دام افرادى که از خدا نمى‌ترسند گرفتار ننمایند. باید بدانیم که توکل آن است که انسان، با ایمان راسخ به خدا و یقین به اینکه قضا و امر خدا قابل برگشت نیست، از سنّت پیغمبر ج و دستور عقل براى تهیه وسایلى که از جانب پیغمبر ج و تشخیص علم مفید اعلام شده است پیروى نماید.

راجع به (داغ نمودن) اعضاء باید بگوییم که در احادیث دیگرى پیغمبر ج دستور فرموده که با نوشیدن شربت عسل و حجامت و داغ، خودتان را مداوا کنید. از طرفى احادیث دیگرى وجود دارد که از داغ نمودن اعضاء نهى مى‌نمایند، بنابراین علماء براى جمع این احادیث مى‌گویند که با توجّه به احادیث قسمت اوّل به هنگام عارض شدن ناراحتى داغ جایز است ولى نظر به اینکه مردم عقیده عجیبى به تأثیر داغ کردن پیدا کرده بودند، حتى قبل از درد خود را داغ مى‌نمودند و این امر نشانه ضعف توکل آنان بر خداوند بود، پیغمبر ج فرمود: مؤمنان واقعى که بدون حساب وارد بهشت مى‌شوند کسانى هستند که توکل به خدا دارند و از این نوع داغ‌ها پرهیز مى‌نمایند([[152]](#footnote-152)).

132- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي قبَّةٍ، فَقَالَ: أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قُلْنَا: نَعَمْ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لاَ يَدْخُلُها إِلاَّ نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ إِلاَّ كَالشَّعَرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ، أَوْ كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَحْمَرِ»([[153]](#footnote-153)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: با پیغمبر ج در یک خانه‌اى نشسته بودیم، فرمود: آیا راضى هستید که یک چهارم اهل بهشت از شما (امّت اسلام) باشد؟ گفتیم: بلى، سپس پیغمبر ج فرمود: آیا راضى هستید یک سوم اهل بهشت شما باشید؟ گفتیم: بلى، فرمود: راضى هستید نصف اهل بهشت از شما باشد؟ گفتیم: بلى، فرمود: قسم به کسى که جان محمّد در دست او است من امیدوارم که نصف اهل بهشت از شما (مسلمانان) باشد، چون جز افرادى که ایمان دارند کسى وارد بهشت نمى‌شود، و شما در بین مشرکان مانند موى سفیدى هستید که در پوست یک گاو سیاه باشد. یا مانند یک موى سیاه هستید که در پوست یک گاو قرمز باشد».

«قبة: خانه‌اى است دایره‌اى که مخصوص مناطق عربى است».

باب 94: دستور خداوند به آدم که از هر هزار نفرى که در دوزخ هستند نهصد و نود و نه نفر را بیرون بیاورد

133- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: يَقُولُ اللهُ: يَا آدَمُ فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ قَالَ: يَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعثُ النَّارِ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ، تِسْعَمِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَذَاكَ حَينَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَيُّنَا ذَلِكَ الرَّجُلُ قَالَ: أَبْشِرُوا فَإِنَّ مِنْ يَأْجُوج وَمَأجُوجَ أَلْفًا وَمِنْكُمْ رَجُلٌ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي في يَدِهِ إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَالَ: فَحَمِدْنَا اللهَ وَكَبَّرْنَا، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي فِي يَدِهِ إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْل الجَنَّةِ، إِنَّ مَثَلَكُمْ فِي الأُمَمِ كَمَثَلِ الشَّعَرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ، أَوِ الرَّقْمَةِ فِي ذِرَاعِ الْحِمَارِ»([[154]](#footnote-154)).

یعنی: «ابوسعید گوید: پیغمبر ج فرمود: (در روز قیامت) خداوند مى‌فرماید، اى آدم! آدم مى‌گوید: پروردگارا! حاضر و آماده اجراى فرمان هستم، و خیر و برکت همه پیش تو است. پیغمبر ج فرمود: خداوند به آدم مى‌فرماید: کسانى را که در آتش دوزخ قرار دارند بیرون بیاور، آدم مى‌گوید: پروردگارا! چه تعداد از آن‌ها را بیرون آورم، خداوند مى‌فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بیرون بیاور. پیغمبر ج فرمود: صدور این فرمان وقتى است که از شدت عذاب کودکان پیر مى‌شوند، و هر زن حامله‌اى از شدت ناراحتى وضع حمل و سقط جنین مى‌نماید، و مردم مست به نظر مى‌رسند، ولى در حقیقت مست نیستند، اما عذاب خداوند بسیار شدید است و از شدت ناراحتى سراسیمه شده‌اند. این امر بر اصحاب گران آمد و گفتند: اى رسول خدا! کدام یک از ما آن مرد است (که از دوزخ بیرون نمى‌آید؟) پیغمبر ج فرمود: خوشحال باشید یأجوج و مأجوج هزار برابر شما هستند. هریک نفر از شما در برابر هزار نفر از آنان است، سپس فرمود: قسم به کسى که جان من در اختیار او است من امیدوارم که یک سوم اهل بهشت از شما باشد، ابو سعید گوید: ما هم حمد و ثناى خداوند را به جاى آوردیم، پیغمبر ج فرمود: قسم به کسى که جان من در اختیار او است من امیدوارم که نصف اهل بهشت از شما باشد، چون تعداد شما نسبت به ملت‌هاى دیگر به اندازه موى سفیدى است که در پوست گاو سیاه باشد، و یا به اندازه خط سفیدى است که در دست الاغ سیاه قرار دارد».

«شطر: جزء. رقمة: مقدارى موى سفید یا خطى است دایره‌اى در دست الاغ».

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وآله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدِّين.

فصل دوم:  
درباره طهارت و پاكى

باب 2: واجب بودن طهارت و پاکى براى انجام نماز

134- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: لاَ يَقْبَلُ اللهُ صَلاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»([[155]](#footnote-155)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى وضو و دستنماز شما باطل شود تا مجدداً وضو نگیرید خداوند نماز شما را قبول نمى‌کند».

باب 3: صفات و شرایط وضو، و معرّفى وضوى کامل

135- حدیث: «عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ دَعَا بِإِنَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثَلاَثَ مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الإِنَاءِ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاَثًا، وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلاَثَ مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلاَثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لاَ يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»([[156]](#footnote-156)).

یعنی: «عثمان بن عفانس، ظرف پر آبى را خواست، آنگاه سه دفعه آب را بر هردو کف دست‌هایش ریخت و آن‌ها را شست، (پس از تمیز کردن آن‌ها) دست راستش را در ظرف آب فرو برد و با آب آن دهن و بینى خود را شست سپس سه بار صورتش را شست و دست‌هایش را تا آرنج سه بار شست، سپس سرش را مسح نمود و بعد از مسح سر. پاهایش را با استخوان برجسته‌اى که در ابتداى ساق و انتهاى پشت پا قرار دارد و به قوزک معروف است، شستشو داد، آنگاه عثمان گفت: پیغمبر ج فرموده است: کسى که مانند این وضوى من وضو بگیرد، و بعد از آن دو رکعت نماز بخواند، و در این دو رکعت فکرش را به مسائل دنیوى و چیزهایى که ربطى به نماز ندارند مشغول نکند، خداوند گناه‌هایى (صغیره) گذشته او را مى‌بخشد».

«مضمض: دهانش را شست. استنشاق: آب در بینى کردن».

باب 7: در مورد چگونگى وضوى پیغمبر ج

136- حدیث: «عَبْدِ الله بْنِ زَيْدٍ سُئِلَ عَنْ وُضُوءِ النَّبِيِّ **ج**، فَدَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ لَهُمْ وُضُوءَ النَّبِيِّ **ج**، فَأَكْفَأَ عَلَى يَدِهِ مِنَ التَّوْرِ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ ثَلاَثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي التَّوْرِ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، وَاسْتَنْثَرَ بِثَلاَثِ غَرَفَاتٍ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاَثًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَمَسَحَ رَأْسَهُ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ مَرَّةً وَاحِدَةً، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَينِ»([[157]](#footnote-157)).

یعنی: «از عبدالله بن زید درباره چگونگى وضوى پیغمبر ج سؤال شد، او هم ظرف پر آبى خواست و براى تعلیم و نشان‌دادن آن‌ها مانند پیغمبر ج وضو گرفت، به این صورت: ظرف را خم نمود، آب آن را بر روى دستش ریخت، سه بار دستش را شست (بعد از تمیز کردن دست‌هایش) دستش را در ظرف فرو کرد سه بار دهان و بینى را با سه مشت آب شست و هر بار بینى را هم تمیز مى‌کرد، سپس دستش را در ظرف آب فرو کرد، سه بار صورتش را شست، بعد از آن دست‌هایش را هریک دو بار با آرنج شست، بعداً دستش را در آب فرو کرد، و سرش را مسح نمود، و دست‌هایش را یکبار بر سرش مالید و به عقب برگرداند. بعداً پاهایش را با قوزک شست».

«تور: ظرف آب مانند طشت و کاسه، استنثار: بینى را تمیزنمودن».

باب 8: سنّت است که با چند مشت آبى که تعدادش فرد باشد بینى تمیز شود و محل خروج نجاست با سنگ‌هاى فرد تمیز گردد

137- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبيِّ **ج** أَنَّهُ قَالَ: مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ، وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ»([[158]](#footnote-158)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که وضو مى‌گیرد باید بینیش را تمیز کند، و کسى که با سنگ خود را تمیز مى‌نماید، سنگ‌هاى مورد استفاده‌اش فرد باشد نه زوج».

«استجمار: جمار سنگ‌هاى ریزى است که به جاى آب انسان خود را به آن تمیز مى‌نماید».

138- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرَ ثَلاَثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ»([[159]](#footnote-159)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: شما هر وقت از خواب بیدار شدید و وضو گرفتید سه بار بینى خودتان را بشویید، چون کثافت و اشیاء موذى (میکروب) شب‌ها در قسمت بالاى بینى جمع مى‌شوند».

«شيطان: شیطان در اینجا کنایه از کثافت و اشیاء موذى است. خیشوم: قسمت بالا در داخل بینى»([[160]](#footnote-160)).

باب 9: واجب‌بودن شستن هر دو پا به تمامى

139- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ **ج** فِي سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا فَأَدْرَكَنَا، وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الصَّلاَةُ، وَنَحْنُ نَتَوَضًّأُ، فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا»([[161]](#footnote-161)).

یعنی: «عبدالله بن عمرو گوید: در سفرى که با پیغمبر ج بودیم، از ما عقب افتاد و هنگامى که به ما رسید وقت نماز رسیده بود و ما وضو مى‌گرفتیم و پاهایمان را مسح مى‌کردیم، پیغمبر ج با صداى بلند ما را صدا کرد و دو بار یا سه بار فرمود: کسانى که پاهایشان را در وضو نمى‌شویند به عذاب شدید آتش دوزخ گرفتار مى‌شوند».

«اعقاب: جمع عقب است، به معنى پاشنه پا مى‌باشد».

140- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ كَانَ يَمُرُّ وَالنَّاسُ يَتَوَضَّؤُونَ مِنَ الْمِطْهَرَةِ؛ فَقَالَ: أَسْبِغُوا الْوُضوءَ، فَإِنَّ أَبَا الْقَاسِمِ **ج** قَالَ: وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»([[162]](#footnote-162)).

یعنی: «ابو هریره از کنار جماعتى گذشـت، دید که از یک منبع آب وضو مى‌گیرند، به آنان گفت: وضوى خوب و کامل بگیرید، چون ابوالقاسم محمّد ج مى‌فرمود: کسانى که پاهایشان را در وضو نمى‌شویند به عذاب شدید دوزخ گرفتار خواهند شد».

«مطهر: حوض، منبع آب. أسبغوا الوضوء: وضوى خوب و کامل بگیرید و آب به تمام اعضاى واجب الغسل برسانید، و فرض و سنّت آن رعایت کنید».

باب 12: مستحب است مقدارى از سر و بازوها و ساقها نیز در وضو شسته شوند

141- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارٍ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ»([[163]](#footnote-163)).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: امّت من در روز قیامت در اثر برکت وضو صورت و دست‌ها و پاهایشان نورانى و سفید مى‌گردد و ایشان را به لقب غرّة‌المحجلین صدا مى‌کنند، بنابراین کسى که مى‌تواند مقدار بیشترى از این اعضا را بشوید از آن دریغ نکند»، (و علاوه بر شستن اعضایى که واجب است شسته شوند، مقدارى از سر و بازوها و ساق نیز شسته شوند تا در روز قیامت بهتر شناسایى گردند).

«غرا: جمع أغر، کسى است که داراى صفت غره باشد و غره: سفیدى در پیشانى است.

محجلين: از تحجیل است به معنى یک مقدار سفیدى است که در دست و پاى اسب وجود دارد».

باب 15: درباره سواک

142- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي أَوْ عَلَى النَّاسِ لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلاَةٍ»([[164]](#footnote-164)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: اگر براى امّتم مشقّت و ناراحتى ایجاد نمى‌کرد به آنان دستور مى‌دادم که با هر نمازى دهان خود را سواک کنند»، (ولى چون این کار براى آنان دشوار بود پیغمبر ج از این دستور خوددارى نمود).

143- حدیث: «أَبِي مُوسى قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ **ج** فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ، يَقُولُ: أُعْ أُعْ وَالسِّوَاكُ فِي فِيهِ كَأَنَّهُ يَتَهَوَّعُ»([[165]](#footnote-165)).

یعنی: «ابو موسى گوید: به حضور پیغمبر ج رسیدم (دیدم) با سواکى که در دست دارد دهانش را سواک مى‌کند، وبه اندازه‌اى سواک را بر روى زبان و ته آن مى‌کشید که (أع أع) مى‌کرد و صدایش مانند صداى کسى بود که استفراغ مى‌کند».

«يستن: سواک را استعمال مى‌کرد».

144- حدیث: «حُذَيْفَةَ قَالَ كَانَ النَّبيُّ **ج** إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُوص فَاهُ بِالسِّوَاكِ»([[166]](#footnote-166)).

یعنی: «حذیفه گوید: هرگاه پیغمبر ج براى نماز شب از خواب بیدار مى‌شد، دهانش را با سواک مى‌شست».

«يشوص: مى‌مالید یا مى‌شست».

باب 16: صفات و اخلاقى که جزو فطرت و برنامه همه پیغمبران بوده‌اند

145- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: الْفِطْرَة خَمْسٌ أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: الْخِتَانُ، وَالاِسْتِحْدَادُ، وَنَتْفُ الإِبْطِ، وتَقْلِيمُ الأَظْفَارِ، وَقَصُّ الشَّارِبِ»([[167]](#footnote-167)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: پنج صفت جزو خصال فطرى انسانند و جزو برنامه همه پیغمبران بوده‌اند:

1. ختنه کردن مرد و زن.
2. تراشیدن موهاى زائدى که در جلو و عقب مرد و زن مى‌روید.
3. تراشیدن و از بین بردن موهاى زیر بغل.
4. گرفتن ناخن‌ها.
5. کوتاه کردن سبیل».

146- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ، وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ»([[168]](#footnote-168))**.**

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: به منظور مخالفت با مشرکین ریش خودتان را آزاد بگذارید و آن را نتراشید تا بلند شود ولى سبیل‌ها را کوتاه کنید».

147- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أنْهِكوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا اللِّحَى»([[169]](#footnote-169)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پغمبر ج فرمود: سبیل‌ها را بسیار کوتاه کنید، و ریشها را آزاد نمایید، تا بلند و بزرگ شوند.

باب 17: آداب نشستن براى قضاى حاجت

148- حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** قَالَ: إِذَا أَتَيْتمُ الْغَائِطَ فَلاَ تَسْتَقْبِلُوا الْقِبْلَةَ وَلاَ تَسْتَدْبِرُوهَا، وَلكِنْ شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَقَدِمْنَا الشَّأْمَ فَوَجَدْنَا مَرَاحِيضَ بُنِيَتْ قِبَلَ الْقِبْلَةِ، فَنَنْحَرِفُ وَنَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعَالَى»([[170]](#footnote-170)).

یعنی: «ابوایوب انصارى گوید: پیغمبر ج فرمود: به هنگام قضاى حاجت رو به قبله یا پشت به قبله ننشینید، بلکه رو به شرق یا غرب بنشینید، ابو ایوب گوید: به شام رفتیم دیدیم که توالت‌ها در آنجا رو به قبله ساخته شده‌اند، ما از وارد شدن به آن‌ها به شدت ناراحت بودیم، و از خداوند متعال مى‌خواستیم ما را از ارتکاب این عمل اجبارى مورد عفو قرار دهد».

«مراحض: جمع مرحاض، توالت است. فنحرف عنها: قلباً از آن انزجار داشتیم».

149- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ كَانَ يَقولُ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلاَ تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلاَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ لَقَدِ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا، فَرَأَيْتُ رسُولَ اللهِ **ج** عَلَى لَبِنَتَيْنِ مُسْتَقْبِلاً بَيْتَ الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ»([[171]](#footnote-171)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: بعضى از مردم مى‌گفتند: هرگاه براى قضاى حاجت نشستید، نباید رو به قبله و رو به بیت المقدّس بنشینید، ولى عبدالله بن عمر گوید: روزى بر بالاى بام خودمان رفته بودم دیدم پیغمبر ج براى قضاى حاجت دو آجر را زیر پاهایش قرار داده و رو به بیت المقدّس نشسته است».

150- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ ارْتَقَيْتُ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِ حَفْصَةَ لِبَعضِ حَاجَتِي فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقْضِي حَاجَتَهُ مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ»([[172]](#footnote-172)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: براى انجام دادن کارى از بام خانه حفصه بالا رفتم، دیدم که پیغمبر ج پشت به قبله و رو به بیت المقدّس براى قضاى حاجت نشسته است». (در مورد چگونگى نشستن براى قضاى حاجت علماء و فقهاى اسلامى با هم اختلاف فراوانى دارند، به نظر امام شافعى در صحرا و فضاى باز پشت کردن و یا رو کردن به قبله حرام است ولى در ساختمان و یا باغ و یا قراردادن پرده و فاصله‌اى در بین قبله، رو کردن یا پشت کردن به آن بلا مانع است).

باب 18: نباید انسان بعد از قضاى حاجت خود را با دست راست تمیز نماید

151- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلاَ يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلاَءَ فَلاَ يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلاَ يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ»([[173]](#footnote-173)).

یعنی: «ابو قتاده گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که شما آب مى‌خورید نباید در ظرف آب فوت کنید. و وقتى که به توالت مى‌روید با دست راست آلت تناسلى خود را لمس نکنید و با دست راست خودتان را تمیز ننمایید».

باب 19: مستحب است به هنگام غسل و وضو گرفتن و سایر کارهاى باارزش اعضاى راست جلو انداخته شوند

152- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ»([[174]](#footnote-174)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج دوست داشت به هنگام پوشیدن کفش و شانه کردن موهاى سرش و تمیز نمودن بدنش و (خلاصه) در تمام کارهاى خیر و باارزش خود طرف راستش را به جلو اندازد و با طرف راست آن را شروع کند».

باب 21: طهارت گرفتن با آب در فضاى باز

153- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَدْخُلُ الْخَلاَءَ فَأَحْمِلُ أَنَا وَغُلاَمٌ إِدَاوَةً مِنْ مَاءٍ وَعَنَزَةً؛ يَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ»([[175]](#footnote-175)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج براى قضاى حاجت به فضاى باز مى‌رفت و دور مى‌شد و از مردم پنهان مى‌گردید، من با یک غلام ظرف پر از آب را با عصایى که نوکش از آهن بود برایش مى‌بردیم، با آب طهارت مى‌کرد»، (هر وقت که مى‌خواست در فضاى بدون دیوار یا حائل دیگر نماز بخواند عصایش را بر زمین به صورت عمودى نصب مى‌کرد و نماز را رو به آن مى‌خواند).

«اداوة: ظرفى است کوچک که از پوست ساخته مى‌شود. عنزة: عصایى است که به یک سر آن آهن تیز کوتاه‌تر از نیزه وصل شده باشد».

154- حدیث: «أَنسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ فَيَغْسِلُ بِهِ»([[176]](#footnote-176)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: هرگاه پیغمبر ج براى قضاى حاجت به صحرا مى‌رفت و دور مى‌شد آب برایش مى‌بردم و با آن طهارت مى‌کرد».

باب 22: مسح کردن بر روى خف‌ها به هنگام وضو گرفتن

155- حدیث: «جَرِيرٍ بْنِ عَبْدِ اللهِ بَالَ ثُمَّ تَوضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فسُئِلَ فَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** صَنَعَ مِثْلَ هذَا»([[177]](#footnote-177)).

یعنی: «جریر بن عبدالله، پس از قضاى حاجت، وضو گرفت (و پاهایش را که در خف قرار داشت نشُست بلکه) خف‌ها را مسح نمود و آنگاه برخاست و نماز را خواند، از او پرسیده شد: (چرا پاها را نشُستى و بر روى خف‌ها مسح کردى ؟) جواب داد، پیغمبر را دیدم همین‌طور وضو گرفت و نماز خواند». (خف پاپوشى است که از پوست یا نمد درست مى‌شود و مانند کفش از آن استفاده مى‌گردد، بر خفیى جایز است مسح شود که بعد از وضو و بر روى طهر پوشیده شده باشد. امّا کسى که وضو ندارد اگر خف بپوشد به هنگام وضوء جایز نیست آن را مسح کند بلکه باید پاهایش را بشوید. یکى دیگر از شرایط مسح بر خف این است که این خف باید براى راه رفتن مقاومت داشته باشد و آن قسمت از پاها را که واجب است به هنگام وضو شسته شود بپوشاند).

156- حدیث: «حُذَيْفَةَ، قَالَ: رَأَيْتُنِي أَنَا وَالنَّبِيَّ **ج** نَتَمَاشَى، فَأَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ، فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ»([[178]](#footnote-178)).

یعنی: «حذیفه گوید: با پیغمبر ج داشتیم مى‌رفتیم تا به محل زباله و قضاى حاجت عمومى مردم که در پشت دیوارى قرار داشت رسیدیم، پیغمبر ج ایستاد همانگونه که شما مى‌ایستید و در حالى که ایستاده بود ادرار کرد و من هم از آنجا دور شدم ولى به اشاره او برگشتم و پشت‌سرش ایستادم تا اینکه فارغ گردید».

(حضرت عایشه مى‌فرماید: که ادرار کردن پیغمبر ج همیشه به حالت نشسته بوده است، علماء گویند: پیغمبر ج کارهاى جایز را یکبار یا دو بار انجام داده است، تا مردم گمان نکنند که این کارها حرام هستند ولى بر کارهاى سنّت و واجب دوام داشته است، در اینجا هم پیغمبر ج با دوام بر نشستن در حال ادرار به ما نشان داده است که ادرار به حالت نشستن بهتر و سنّت است و با یکبار ادرار در حال ایستادن نیز جایز بودن آن را اعلام داشته است)([[179]](#footnote-179)).

157- حدیث: «الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ عَنْ رَسُولِ اللهِ **ج**، أَنَّهُ خَرَجَ لِحَاجَتِهِ فَاتَّبَعَهُ الْمُغِيرَةُ بِإِدَاوَةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَصَبَّ عَلَيْهِ حِينَ فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ، فَتَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ»([[180]](#footnote-180)).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: که پیغمبر ج براى قضاى حاجت بیرون رفت و من با ظرف پر از آب به دنبالش رفتم بعد از قضاى حاجت، من آب را بر دست پیغمبر ریختم و پیغمبر ج وضو گرفت، (و به جاى شستن پاها) بر خف‌ها مسح کرد.

158- حدیث: «الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: يَا مُغِيرَةُ خُذِ الإِدَاوَةَ؛ فَأَخَذْتُهَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللهِ **ج** حَتَّى تَوَارَى عَنِّي؛ فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَأْمِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاَةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ ثُمَّ صَلَّى»([[181]](#footnote-181)).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: در یکى از سفرها با پیغمبر ج بودم، فرمود: اى مغیره! این ظرف آب را بردار، وقتى که آن را برداشتم، پیغمبر ج دور شد تا اینکه از من پنهان گردید، بعد از قضاى حاجت در حالى که یک جبّه شامى به تن داشت خواست براى گرفتن وضو دستش را از آستین آن درآورد امّا چون آستین تنگ بود»، (جبّه را بر دوش خود انداخت و دست‌هایش را از زیر آن بیرون آورد و من هم آب را بر دستش ریختم، و وضوى نماز را گرفت و خف‌ها را مسح کرد و نماز خواند).

159- حدیث: «الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَس، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: أَمَعَكَ مَاءٌ قُلْتُ: نَعَمْ؛ فَنَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ، فَمَشَى حَتَّى تَوَارَى عَنِّي فِي سَوَادِ اللَّيْلِ، ثُمَّ جَاءَ، فَأَفْرَغْتُ عَلَيْهِ الإِدَاوَةَ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِرَاعيْهِ مِنْهَا، حَتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الْجبَّةِ، فَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ أَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: دَعْهُما فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طاهِرَتَيْنِ فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا»([[182]](#footnote-182)).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: شبى در سفر، با پیغمبر ج بودم، فرمود: آیا آب همراه دارى؟ گفتم: بلى، آب همراه دارم، پیغمبر ج از شترش پایین آمد، دور شد تا در تاریکى شب از من پنهان گردید، سپس برگشت، آب را بر دستش ریختم، صورت و دست‌هایش را شست، پیغمبر ج یک جبّه پشمى به تن داشت که (به خاطر تنگى آستین‌هایش) نتوانست دست‌هایش را از آن‌ها بیرون آورد، تا اینکه دست‌هایش را از زیر جبّه درآورد و بازوهایش را شست سپس سرش را مسح کرد، آنگاه خم شدم تا خف‌ها را از پاهایش بیرون آورم، فرمود: کارى به آن‌ها نداشته باش، (من پاهایم را نمى‌شویم) چون وقتى که آن‌ها را پوشیدم پاهایم پاک بودند، (و وضو داشتم لذا پیغمبرج پاهایش را نشست بلکه) خف‌ها را مسح کرد».

باب 27: حکم ظرفى که سگ در آن آب مى‌خورد و یا به آن زبان مى‌زند

160- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا»([[183]](#footnote-183)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه سگى در ظرفى از ظروف شما آب خورد، باید هفت بار آن را بشویید». (در بعضى روایات فرمود: یکى از این بارها باید با خاک باشد).

باب 28: نهى از شاشیدن در آب راکد و غیر جارى

161- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: لاَ يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ في الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لاَ يَجْرِي ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ»([[184]](#footnote-184)).

یعنی: «ابو هریره گوید: از پیغمبر ج شنیدم فرمود: نباید در آب راکدى که در جاى خود باقى مى‌ماند، و حرکت نمى‌کند ادرار کنید که سپس هم ناچار شوید، خودتان را در آن بشویید».

باب 30: واجب است ادرار یا هر نجاست دیگرى را که در مسجد مشاهده‌ى شود با پاشیدن آب بر روى زمین تمیز گردد و براى تمیزشدن آن ریختن آب بر روى زمین کافى است و نیاز به کندن آن ندارد

162- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَامُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لاَ تُزْرِمُوهُ ثُمَّ دَعَا بِدَلْوٍ مِنْ مَاءٍ فَصُبَّ عَلَيْهِ»([[185]](#footnote-185)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: یک عرب بدوى در مسجد ادرار کرد، مردم به او حمله کردند، پیغمبر ج فرمود: اجازه دهید تا ادرارش را تمام کند، سپس دستور داد یک سطل آب را آوردند و آب را بر جاى ادرار پاشیدند».

«لا تزرموه: ادرار را بر او قطع نکنید و به او اجازه دهید تا آن را تمام کند».

باب 31: حکم ادرار پسر بچه شیرخوار و چگونگى شستن آن

163- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُؤْتَى بِالصِّبْيَانِ، فَيَدْعُو لَهُمْ، فَأُتِيَ بِصَبِيٍّ فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ إِيَّاهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ»([[186]](#footnote-186)).

یعنی: «عایشه گوید: بچه‌ها را پیش پیغمبر ج مى‌آوردند و براى آنان دعا مى‌کرد، پسر بچه‌اى را آوردند که بر لباس پیغمبر ج شاشید، پیغمبر ج درخواست آب کرد، و مقدارى آب را بر محل ادرار پاشید ولى آن را نشست».

164- حدیث: «أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللهِ **ج** فِي حِجْرِهِ فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ»([[187]](#footnote-187)).

یعنی: «امّ قیس دختر محضن گوید: پسر شیرخوارى داشتم که هنوز غذا نمى‌خورد و آن را پیش پیغمبر ج بردم، پیغمبر ج او را در دامن خود نشاند، آن پسر بر لباس‌هاى پیغمبرج ادرار کرد، پیغمبر ج درخواست آب نمود، و مقدارى بر آن پاشید و آن را نشست».

باب 32: شستن لباسى که به منى آلوده شده باشد و خرد کردن و پاک کردن آثار آن به هنگام خشک شدن

165- حدیث: «عَائِشَةَ سُئِلَتْ عَنِ الْمَنِيِّ يُصِيبُ الثَّوْبَ، فَقَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللهِ **ج** فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلاَةِ وَأَثَرُ الغَسْلِ فِي ثَوْبِهِ، بُقَعُ الْمَاءِ»([[188]](#footnote-188)).

یعنی: «از عایشهل درباره لباسى که به منى آلوده مى‌شود سؤال شد، (آیا پاک است یا خیر؟) عایشه گفت: معمولاً من منى را که بر لباس پیغمبر ج مى‌بود مى‌شستم وقتى پیغمبر ج براى انجام نماز بیرون مى‌رفت هنوز آثار ترى و نم آب بر لباسش باقى مى‌ماند».

(اکثر علماى فقه اسلامى از جمله امام شافعى عقیده دارند که منى چه خشک باشد چه تر پاک است و واجب نیست که شسته شود، ولى شستن آن بهتر است)([[189]](#footnote-189)).

باب 33: نجس‌بودن خون و چگونگى شستن آن

166- حدیث: «أَسْماءَ قَالَتْ: جَاءتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ: تَحُتُّهُ ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ وَتَنْضَحُهُ ثُمَّ تُصَلي فِيهِ»([[190]](#footnote-190)).

یعنی: «اسماء گوید: زنى پیش پیغمبر ج آمد، گفت: وقتى که لباس به خون حیض آلوده مى‌شود چه کار کنیم؟ پیغمبر ج فرمود: اثر خون منجمد را خرد کنید سپس آن را در آب خیس نمایید و آن را آبکشى کنید و آب بر روى آن بریزید، آنگاه تمیز مى‌شود) و در آن نماز بخوانید».

باب 43: دلیل نجس بودن ادرار و واجب بودن خالى کردن مجراى آن به هنگام قضاى حاجت

167- حدیث: « ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِقَبْرَيْنِ، فَقَالَ: إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ؛ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لاَ يَسْتَبْرِى مِنَ الْبَوْلِ؛ وَأَمَّا الآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ ثُمَّ أَخَذَ جَرِيدَةً رَطْبَةً فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ، فَغَرَزَ فِي كلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ لِمَ فَعَلْتَ هذَا قَالَ: لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا»([[191]](#footnote-191)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج از کنار دو قبر گذشت، فرمود: این دو نفر عذاب داده مى‌شوند در حالى که به خیال خود مرتکب گناه کبیره نشده بودند، ولى یکى از آنان به هنگام قضاى حاجت مجراى ادرارش را خالى و تمیز نمى‌کرد و وقتى که بلند مى‌شد مقدارى از ادرارش باقى مى‌ماند، و بدن و لباس‌هایش را نجس و کثیف مى‌نمود، (و این گناه هرچند به نظر او چیزى نبود ولى گناهى است مهم و موجب عذاب او مى‌باشد). و نفر دومى کسى بود که سخن‌چینى مى‌کرد و سخن اشخاص را به منظور فتنه‌انگیزى پیش اشخاص دیگرى مى‌برد (و خیال مى‌کرد که گناه مهمى مرتکب نشده است در حالى که سخن‌چینى یکى از گناه‌هاى کبیره است). سپس پیغمبر ج یک شاخه تر درخت خرما را گرفت و آن را دو نیم کرد و بر هریک از آن دو قبر نصف شاخه را نشاند و غرس نمود، اصحاب گفتند: اى رسول خدا! چرا این شاخه‌ها را بر این قبرها قرار دادى؟ پیغـمبر ج فرمود: امیـدوارم اگر این شاخه‌ها خشک نشوند و سبز گردند موجب تخفیف عذابشان باشند»([[192]](#footnote-192)).

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدِّين

فصل سوم:  
درباره حيض

باب 1: تماس و مباشره شوهر با قسمتهاى بالاتر از ناف و پایین‌تر از زانوهاى همسرش در حال حیض

168- «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرادَ رَسُولُ اللهِ **ج** أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَّزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِك إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَمْلِكُ إِرْبَهُ»([[193]](#footnote-193)).

یعنی: «عایشه گوید: هرگاه یکى از ما (زنان پیغمبر ج) به حالت حیض در مى‌آمد، پیغمبر ج مى‌خواست با او مباشره کند و تماس بگیرد، به او دستور مى‌داد که از ابتداى حالت حیض، دامن و شلوار را بر روى ناف و زانوهایش محکم ببندد (تا سایر اعضاى بدن او آلوده نشود) آنگاه به جز جماع هرگونه تماس و مباشرتى را (در قسمت‌هاى بالاى ناف و پایین زانو) با او مى‌گرفت، عایشه گفت: کدام یک از شما مى‌تواند مانند پیغمبر ج بر نفس خود تسلط داشته باشد؟ (در مورد تماس با زن در حال حیض باید بگوییم به اتفاق علماى اسلام و به نص قرآن و حدیث، جماع حرام است و کسى که آن را حلال بداند کافر است و کسى که با عقیده به حرام بودن آن مرتکب چنین عملى شود به ناه بزرگى آلوده شده است که باید توبه کند، ولى تماس شوهر با زنش در حالت حیض به هر کیفیتى که باشد بشرط اینکه مربوط به قسمت بالاتر از ناف و یا پایین‌تر از زانوهاى زنش باشد، جایز و بلا مانع است، امّا تماس شوهر با قسمت بین ناف و زانوهاى زنش در این حالت هرچند به دور از جماع باشد بنا به قول اکثر علماء حرام است)([[194]](#footnote-194)).

«يملك إربه: مسلط بر نفسش مى‌باشد».

169- حدیث: «مَيْمُونَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَاشِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ، أَمَرَهَا فَاتَّزَرَتْ وَهِيَ حَائِضٌ»([[195]](#footnote-195)).

یعنی: «میمونه (یکى از زن‌هاى پیغمبر ج ) گوید: پیغمبر ج هرگاه مى‌خواست با یکى از زن‌هایش در حالت حیض تماس (غیر جماع) بگیرد به او دستور مى‌داد تا دامن و شلوارش را بر روى ناف و زانوهایش محکم ببندد»، (تا آلودگى به سایر قسمت‌هاى بدنش سرایت نکند).

باب 2: خوابیدن با زن حایضه در یک رختخواب

170- حدیث: «أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ **ج** مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيلَةٍ، حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حَيْضَتِي؛ فَقَالَ: أَنُفِسْتِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ فَدَعَانِي فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ»([[196]](#footnote-196)).

یعنی: «امّ سلمه (همسر پیغمبر) گوید: روزى که با پیغمبر ج در زیر روپوش مخملى خوابیده بودیم، به حالت حیض در آمدم به آرامى از پیغمبر ج دور شدم و رفتم لباس‌هاى مخصوص عادت ماهانه را پوشیدم، پیغمبر ج پرسید: آیا به حیض درآمده‌اى؟ گفتم: بلى، پیغمبر ج مرا دعوت کرد، (و مجدداً) با او در زیر همان روپوش خوابیدیم».

«خميله: ملافه و پارچه مخملى. إنسللت: مخفیانه رفتم. أنفست: آیا به حیض درآمدى؟».

171- حدیث: «أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: وَكُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ **ج** مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنَ الْجَنَابَةِ»([[197]](#footnote-197)).

یعنی: «امّ سلمه گوید: من و پیغمبر ج هردو از یک ظرف آب، غسل جنابت مى‌کردیم».

باب 3: جایز است زن حائضه سر شوهرش را بشوید و آنرا شانه کند

172- حدیث: «عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** لَيُدْخِلُ عَلَىَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فأُرَجِّلُهُ، وَكَانَ لاَ يَدْخُلُ الْبيْتَ إِلاَّ لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا»([[198]](#footnote-198)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: پیغمبر ج وقتى که در مسجد اعتکاف مى‌نمود، سرش را به طرف من (که در داخل حجره‌ام بودم) مى‌آورد و آن را شانه مى‌کردم. پیغمبر ج به هنگام اعتکاف از مسجد خارج نمى‌شد و وارد منزل نمى‌گردید، مگر اینکه کارى داشته باشد».

«اعتكاف: در لغت به معنى حبس و ماندن است، و در اصطلاح شرع، ماندن در مسجد به نیت عبادت است».

173- حدیث: «عائِشَةَل قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ»([[199]](#footnote-199)).

یعنی: «عایشه گوید: هنگامى که در حالت حیض بودم، پیغمبر ج با من مباشره و تماس (غیر جماع و غیر لمس بین ناف و زانو) مى‌گرفت و وقتى که در مسجد اعتکاف مى‌کرد سرش را از مسجد بیرون مى‌آورد و من با وجود اینکه در حیض بودم سرش را مى‌شستم».

174- حدیث: «عَائِشَةَ، حَدَّثَتْ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** كَانَ يَتَّكِى فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ ثُمَّ يَقْرأُ الْقُرْآنَ»([[200]](#footnote-200)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج بر ران من تکیه کرده بود و قرآن مى‌خواند و من هم در حال حیض بودم».

باب 4: حکم مذى

175- حدیث: «عَلِيٍّ، قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ **ج** فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ ابْنَ الأَسْوَدِ فَسَأَلَهُ؛ فَقَالَ: فِيهِ الْوُضُوءُ»([[201]](#footnote-201)).

یعنی: «على گوید: من که مذى فـراوان داشـتم (مذى آبى است سفید رنگ، و چسبناک و رقیق که به هنگام شهوت و یا بدون شهوت بدون اختیار از مجراى ادرار زن یا مرد خارج مى‌شود ولى بیرون آمدن آن با تکان و فشار نیست) و شرم مى‌کردم که درباره آن از پیغمبر ج سؤال کنم، موضوع را به مقداد بن اسود گفتم، او از پیغمبر سؤال کرد، پیغمبر ج فرمود: این آب موجب باطل شدن وضو است»، (کسى که چنین آبى از او خارج شود، باید محل اصابت این آب را بشوید چون نجس است و واجب است تجدید وضو نماید، ولى موجب جنابت و غسل جنابت نمى‌باشد).

باب 6: کسى که جنابت داشته باشد جایز است بخوابد و سنّت است که به هنگام خواب وضو بگیرد

176- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنَامَ وَهُوَ جُنُبٌ غَسَلَ فَرْجَهُ وَتَوَضَّأَ لِلصَّلاَةِ»([[202]](#footnote-202)).

یعنی: «عایشه گوید: هرگاه پیغمبر ج مى‌خواست با داشتن حالت جنابت بخوابد قبلاً آلت تناسلیش را مى‌شست و وضویى مانند وضوى نماز مى‌گرفت».

177- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سَأَلَ رَسُولَ اللهِ **ج** أَيَرْقُدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ قَالَ: نَعَمْ، إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ»([[203]](#footnote-203)).

یعنی: «ابن عمر گوید: عمر بن خطاب از پیغمبر ج پرسید: آیا ما مى‌توانیم با داشتن جنابت بخوابیم؟ پیغمبر ج فرمود: بلى مى‌توانید، هرگاه یکى از شما جنابت داشته باشد، وضو بگیرد و بخوابد».

178- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرَ عُمَرُ ابْنُ الْخطَّابِ لِرَسُولِ اللهِ **ج** أَنَّهُ تُصِيبُهُ الْجَنَابَةُ مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ **ج**: تَوَضَّأْ وَاغْسِلْ ذَكَرَكَ ثُمَّ نَمْ»([[204]](#footnote-204)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: عمر بن خطاب به پیغمبر ج گفت: بعضى شب‌ها به حال جنابت در مى‌آیم (تکلیف من چیست؟) پیغمبر ج فرمود: وضو بگیر و آلت تناسلى خود را بشوى و آنگاه بخواب».

179- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ نَبِيَّ اللهِ **ج** كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسائِهِ فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ»([[205]](#footnote-205)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج در یک شب با همه زن‌هایش نزدیکى مى‌کرد، و این در حالى بود که نه زن داشت».

باب 7: با احتلام و خروج منى از زن غسل بر او واجب مى‌شود

180- حدیث: «أُمِّ سَلَمَةَ؛ قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ الله إنَّ اللهَ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ الحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ، فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ، تَعْنِي، وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا رَسولَ اللهِ وَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ قَالَ: نَعَمْ، تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا»([[206]](#footnote-206)).

یعنی: «امّ سلمه گوید: امّ سلیم پیش پیغمبر ج آمد و گفت: اى رسول خدا! خداوند از گفتن حق شرم ندارد، آیا زن وقتى که احتلام مى‌شود لازم است غسل بکند؟ پیغمبر فرمود: هرگاه زنى مشاهده کند (منى) از او خارج شده است باید غسل کند. امّ سلمه رویش را پوشید و گفت: اى رسول خدا! مگر زن هم احتلام مى‌شود؟ پیغمبر ج فرمود: دستت درد نکند! بلى زن احتلام مى‌شود، اگر احتلام نشود، (و منى نداشته باشد چطور) اولادش به او شباهت خواهد داشت؟».

«تربت يمينك: دست راستت فقیر و بر خاک مالیده شود البتّه این اصطلاح در میان عرب رایج است و منظور از آن دعاى شر نیست تقریباً به جاى دستت درد نکند در فارسى مى‌باشد».

باب 9: چگونگى غسل جنابت

181- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الجَنَابَةِ بَدَأَ فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاَةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيخَلِّلُ بهَا أُصُولَ شَعَرِه، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلاَثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ»([[207]](#footnote-207)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: هرگاه پیغمبر ج غسل جنابت مى‌کرد، ابتدا دست‌هایش را مى‌شست سپس وضویى مانند وضوى نماز مى‌گرفت، آنگاه انگشت‌هایش را در آب فرو مى‌کرد و انگشت‌هاى تر را در بین موهایش فرو مى‌برد و بعد از آن سه مشت آب را با هردو دستش بر سرش مى‌ریخت و آب را بر تمام بدنش جارى مى‌ساخت».

182- حدیث: «مَيْمُونَةَ، قَالَتْ: صَبَبْتُ لِلنَّبِيِّ **ج** غُسْلاً، فَأَفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى يَسَارِهِ، فَغَسَلَهُمَا ثُمَّ غَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ الأَرْضَ، فَمَسَحَهَا بِالتُّرَابِ، ثُمَّ غَسَلَهَا، ثُمَّ تَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَأَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى فَغَسَلَ قَدَمَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِمِنْدِيلٍ، فَلَمْ يَنْفُضْ بِهَا»([[208]](#footnote-208)).

یعنی: «میمونه گوید: آب غسل را بر دست پیغمبر ج مى‌ریختم او هم با دست راستش آب را بر دست چپش ریخت و دست‌هایش را شست، سپس طهارت گرفت و فرجش را شست، بعد از طهارت دست چپش را که با آن طهارت کرده بود به زمین زد و بعداً آن را شست و بعد از شستن دست‌هایش دهان و بینیش را نیز شست، آنگاه صورتش را شست و آب را بر سرش ریخت، سپس جایش را عوض کرد و پاهایش را شست، حوله‌اى برایش آوردند ولى، پیغمبر ج خود را با آن خشک ننمود».

«قال بيده الأرض: دستش را به زمین زد. مندیل: حوله. فلم ینفض بها: خود را با آن خشک ننمود».

183- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوَ الْحِلاَبِ فَأَخَذَ بِكَفِّهِ فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الأَيْمَنِ ثُمَّ الأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ»([[209]](#footnote-209)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج هرگاه غسل جنابت مى‌کرد ظرف پر از آب را که یک وجب در یک وجب بود مى‌خواست، با دستش آب را از آن بر مى‌داشت، ابتدا از طرف راست سرش شروع مى‌کرد و طرف راستش را مى‌شست، سپس طرف چپش را مى‌شست، و دست‌هایش را با آب بر سرش مى‌مالید».

«حلاب: ظرفى است که اندازه آن یک وجب در یک وجب باشد. قال بهما: دست‌هایش را بر سرش مى‌مالید».

باب 10: مقدار آبى که سنّت است در غسل جنابت مورد استفاده قرار گیرد

184- حدیث: «عَائِشَة، قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ **ج** مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، مِنْ قَدَحٍ يُقالُ لَهُ الْفَرَق»([[210]](#footnote-210)).

یعنی: «عایشه گوید: من و پیغمبر ج هردو از یک ظرف پر آب که به آن فرق گفته مى‌شد غسل مى‌کردیم».

«فرق: ظرفى است که 16 رطل آب مى‌گیرد، هر رطل 48 مثقال است و هر مثقال 68/4 گرم است، پس هر فرق آب 92/6289 گرم است، بنابراین هر انسانى مى‌تواند با سه لیتر و خرده‌اى آب غسل نماید».

185- حدیث: «عَائِشَة سَأَلَهَا أَخُوهَا عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ **ج**، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوٍ مِنْ صَاعٍ، فَاغْتَسَلَتْ وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا؛ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَهَا حِجَابٌ (قَوْلَ أَبِي سَلَمَةَ)»([[211]](#footnote-211)).

یعنی: «ابو سلمه (که خواهرزاده عایشه است) گوید: برادر عایشه، درباره چگونگى غسل پیغمبر ج از او (عایشه) سؤال کرد، عایشه ظرف پر از آبى را که گنجایش آن تقریباً به اندازه یک صاع بود خواست و پرده‌اى را کشید و با آن غسل کرد و ابتدا آب بر سر خود ریخت».

«صاع: پیمانه‌اى است قریب سه کیلو».

186- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَغْسِلُ، أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ، وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ»([[212]](#footnote-212)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج وقتى که غسل مى‌کرد با یک صاع الى پنج مد آب اکتفا مى‌کرد، و با یک مد آب هم وضو مى‌گرفت».

(مقدار آب و یا هر چیز دیگرى که در بین دو کف دست انسان قرار مى‌گیرد در حالى که کنار کف‌ها بهم چسبیده باشد یک مد است).

باب 11: سنّت است به هنگام غسل سه بار آب را بر سر و سایر اعضاى بدن جارى نمود

187- حدیث: «جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلاَثًا، وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ، كِلْتَيْهِمَا»([[213]](#footnote-213)).

یعنی: «جبیر بن مطعم گوید: پیغمبر ج فرمود: امّا من (به هنگام غسل) سه بار آب بر سرم مى‌ریزم با هردو دستش اشاره کرد»، (یعنى با این دو کف دست سه بار آب را بر سرم مى‌ریزم).

188- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: إِنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ هُوَ وَأَبُوهُ، وَعِنْدَهُ قَوْمٌ، فَسَأَلُوهُ عَنِ الْغُسْلِ، فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي؛ فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعَرًا، وَخَيْرٌ مِنْكَ ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ»([[214]](#footnote-214)).

یعنی: «ابو جعفر (امام باقر محمّد بن على بن حسین) گوید: با پدرم (على بن حسین) پیش جابر بن عبدالله بودیم و جماعتى هم آنجا بودند، در مورد آب غسل که چه مقدار باشد از او سؤال کردند، جابر گفت: یک صاع آب (سه لیتر) کفایت مى‌کند، مردى گفت: یک صاع آب براى من کفایت نمى‌کند، جابر گفت: یک صاع آب براى کسى که موهاى بیشترى از شما داشت و از شما هم بهتر بود، (منظورش پیغمبر ج بود) کفایت مى‌کرد، سپس جابر به امامت نماز را با ما خواند، در حالى که تنها یک تکه لباس به تن داشت».

باب 13: سنّت است زنى که غسل حیض مى‌کند یک مقدار پنبه یا پارچه دیگرى با مشک یا هر چیزى که بوى خوش دارد آغشته کند و آن را در مجراى حیضش قرار دهد

189- حدیث: «عَائِشَةَ أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ **ج** عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ، قَالَ: خُذِي فِرْصَةَ مِنْ مِسْكٍ فَتَطَهَّرِي بِهَا، قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ بِهَا قَالَ: تَطَهَّرِي بِهَا، قَالَتْ: كَيْفَ قَالَ: سُبْحانَ اللهِ تَطَهَّرِي بِهَا فَاجْتَبَذْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ تَتَبَعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ»([[215]](#footnote-215)).

یعنی: «عایشه گوید: زنى درباره چگونگى غسل حیض از پیغمبر ج سؤال کرد، پیغمبر ج چگونگى غسل حیض را برایش بیان کرد و فرمود: مقدارى پنبه یا پشم که با مشک آغشته باشد، بردار و خود را با آن پاک کن، آن زن گفت: چطور خود را با آن پاک نمایم؟ فرمود: خودت را با آن پاک کن، باز آن زن گفت: چطور خود را با آن پاک نمایم؟ پیغمبر ج فرمود: سبحان الله خودت را با آن پاک کن! (عایشه گوید) آن زن را به سوى خود کشیدم، و گفتم: آن را بر جاهایى که آلوده به خون است بمال».

«فرصة: تکه‌اى از پنبه یا پشم».

باب 14: زنى که همیشه خون ریزى دارد، چگونه باید غسل کند و وضو بگیرد

190- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ ابْنَةُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ **ج** فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ، فَلاَ أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلاَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لاَ، إِنَّمَا ذَلِكَ عِرْقٌ وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلاَةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلاَةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ»([[216]](#footnote-216)).

یعنی: «عایشه گوید: فاطمه دختر أبى حُبیش پیش پیغمبر ج آمد، گفت: اى رسول خدا! من زنى هستم که همیشه در حال خون ریزى هستم و پاک نمى‌شوم، آیا نماز را ترک کنم؟ پیغمبر ج فرمود: خیر نباید نماز را ترک کنى، این خون خون رگ است نه خون حیض، در روزهایى که در حیض قرار مى‌گیرى نماز را ترک کن، وقتى که مدت حیض تمام شد، غسل بکن و خون حیض را از بدن و لباست پاک کن، آنگاه نمازت را بخوان، براى هر نماز باید وضو بگیرى، تا اینکه مجدداً وقت حیض مى‌رسد»، (آنگاه نماز را در مدت حیض ترک کن، چون خون حیض با خون عادى فرق دارد و خون حیض که سیاه است از خون عادى که قرمز است به خوبى تشخیص داده مى‌شود).

«إستحاضه: خون ریزى دائمى زن از طریق فرج چه در حال حیض و چه در حالت غیر حیض مى‌باشد».

191- حدیث: «عَائَشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ اسْتُحِيضَتْ سَبْعَ سِنِينَ، فَسَأَلَتْ رَسُولَ اللهِ **ج** عَنْ ذَلِكَ فَأَمَرَهَا أَنْ تَغْتَسِلَ، فَقَالَ: هذَا عِرْقٌ فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ لِكُلِّ صَلاَةٍ»([[217]](#footnote-217)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: امّ حبیبه به مدت هفت سال در حالت استحاضه قرار داشت از پیغمبر ج درباره آن سؤال کرد، پیغمبر ج به او دستور داد که (بعد از ایام حیض) غسل کند و فرمود: (این خون حیض نیست و) خون رگ است. ولى امّ حبیبه (به خاطر سنّت) براى هر نمازى غسل مى‌کرد».

باب 15: بر زن واجب است روزه ایام حیضش را قضا کند ولى قضاى نماز مدّت حیض بر او واجب نیست

192- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلاَتَهَا إِذَا طَهُرَتْ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْتِ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** فَلاَ يَأْمُرُنَا بِهِ، أَو قَالَتْ: فَلاَ نَفْعَلُهُ»([[218]](#footnote-218)).

یعنی: «زنى از عایشه پرسید: آیا ما وقتى از حیض پاک شدیم نماز زمان حیض را قضا کنیم؟ عایشه به او گفت: مگر شما اهل حروراء هستید؟ (حروراء دهى بود در دو مایلى کوفه که خوارج در آن جمع شده بودند. جماعتى از خوارج به خلاف اجماع مسلمانان عقیده داشتند که قضاى نماز حیض بر زن واجب است، و حضرت عایشه به عنوان انکار این عقیده مى‌فرماید: مگر شما اهل حروراء مى‌باشید که این حرف را مى‌زنید؟) عایشه گفت: ما که با پیغمبر ج بودیم، به حالت حیض در مى‌آمدیم و (او از وضع ما آگاه بود) به ما دستور نمى‌داد که نماز زمان حیض را قضا کنیم»، (بنابراین قضاى آن واجب نیست) یا اینکه عایشه گفت: نماز زمان حیض را قضا مکن. (تردید از راوى است).

«أتجزي: آیا قضا کند؟».

باب 16: کسى که غسل مى‌کند باید با کشیدن پرده‌اى خود را از دیگران پنهان کند

193- حدیث: «أُمِّ هَانِىءٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبِ، قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** عَامَ الْفَتْحِ فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ، قَالَتْ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ؛ فَقَالَ: مَنْ هذِهِ فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِىءٍ بِنْتُ أَبي طَالِبٍ؛ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِىءٍ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ، قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلاَنَ بْنَ هُبَيْرَةَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِىءٍ، قَالَتْ أُمُّ هَانِىءٍ: وَذَاكَ ضُحًى»([[219]](#footnote-219)).

یعنی: «امّ هانى دختر ابو طالب گوید: در سال فتح مکه، پیش پیغـمبر ج رفتم، دیدم که غسل مى‌کند و دخترش فاطمه پارچه‌اى را به عنوان پرده قرار داده و پیغمبرج را از نظر دیگران پنهان کرده است امّ هانى گوید: بر پیغمبر ج سلام کردم، فرمود: چه کسى بود که آمد؟ گفتم: منم، امّ هانى دختر ابو طالب، فرمود: مرحبا! خوش آمدى اى امّ هانى، وقتى که از غسل فارغ شد، برخاست و در حالى که تنها یک تکه لباس پوشیده بود هشت رکعت نماز خواند، وقتى که از نماز فارغ شد، گفتم: اى رسول خدا! برادرم (على بن ابى طالب) خیال دارد با مردى بجنگد که من او را امان داده‌ام، و این شخص فلانى پسر هبیره است، پیغمبر ج فرمود: اى امّ هانى! ما به کسى که تو به او امان داده باشى امان مى‌دهیم، امّ هانى گوید: این هشت رکعت نمازى که پیغمبر ج آن را خواند نماز (صلاة الضحى بود)».

«أجرته: امانش داده‌ام».

باب 18: در جایى که خلوت است و کسى نیست جایز است لخت و عریان غسل نمود

194- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسى يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ؛ فَقَالُوا وَاللهِ مَا يَمْنَعُ مُوسى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلاَّ أَنَّهُ آدَرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ ثَوْبِي يَا حَجَرُ حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائيلَ إِلَى مُوسى، فَقَالُوا وَاللهِ مَا بِمُوسى مِنْ بَأْسٍ؛ وَأَخَذَ ثَوْبَهُ وَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا.

فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ»([[220]](#footnote-220)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیامبر ج فرمود: بنى اسرائیل لخت و عریان غسل مى‌کردند و همدیگر را تماشا مى‌نمودند، ولى موسى به تنهایى غسل مى‌نمود، بنى اسرائیل گفتند: موسى به خاطر این به تنهایى غسل مى‌نماید، چون بدنش معیوب است، روزى موسى رفت تا غسل کند لباس‌هایش را بروى سنگى قرار داد، سنگ لباس موسى را برد، موسى با عجله بدنبال لباس‌هایش رفت و گفت: اى سنگ لباس‌هایم را به من بده، ولى سنگ لباس‌هایش را به او پس نداد، تا بنى اسرائیل به موسى نگاه کردند، و گفتند: و الله موسى عیبى ندارد، بعداً موسى لباس‌هایش را پس گرفت و شروع به زدن سنگ نمود، ابو هریره گوید: قسم به خدا وقتى که موسى آن سنگ را با سنگ دیگرى مى‌زد، شش تا هفت اثر ضربه بر روى آن مشاهده گردید»، (چنین استنباط مى‌شود جز در حالت ضرورى و ناچارى لخت کردن عورت جایز نیست، ولى در حالت اجبار بلا مانع است).

«آدر: کسى که فتق دارد».

باب 19: اهمیت دادن به پوشیدن عورت

195- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ؛ فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ يَا ابْنَ أَخِي لَوْ حَللْتَ إِزَارَكَ فَجَعَلْتَهُ عَلَى مَنْكِبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ قَالَ فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ؛ فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذلِكَ عُرْيانًا»([[221]](#footnote-221)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج (قبل از بعثت) براى تجدید بناى کعبه با قریش سنگ مى‌آورد و لنگى هم پوشیده بود، عمویش به او گفت: اگر این لنگ را از دامنت باز کنى و بر روى شانه‌ات در زیر سنگ‌ها قرار دهى (تا سنگ‌هایى را که روى شانه‌ات قرار مى‌دهى تو را اذیت نکنند بهتر است) جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج آن لنگ را از دامنش باز کرد و روى شانه‌اش قرار داد، ولى در اثر شدت حیا و شرم بیهوش شد. دیگر پیغمبر ج از آن به بعد هیچ‌گاه به حالت لخت و عریان دیده نشده است».

باب 21: با انزال منى غسل واجب مى‌شود

196- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ، فَقَالَ: نَعَمْ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ»([[222]](#footnote-222)).

یعنی: «ابوسعید خدرى گوید: پیغمبر ج کسى را به دنبال یک نفر از انصار فرستاد، آن مرد انصارى چنان با عجله پیش پیغمبر ج آمد که عرق از موهاى سرش مى‌چکید، پیغمبر ج فرمود: مثل اینکه عجله کردیم و نگذاشتیم کارت تمام شود، آن مرد گفت: بلى، همینطور بود. پیغمبر ج فرمود: وقتى که به عجله افتادى یا (منى) خارج نشد، تنها وضوء بر شما واجب است». (در اوایل اسلام برابر این حدیث، و حدیث‌هاى دیگر اجماع بر این بود کسى که با همسرش نزدیکى مى‌کرد هرچند دخول کامل هم انجام مى‌گرفت مادام آب (منى) خارج نمى‌شد نیاز به غسل نداشت و تنها وضو کافى بود، ولى این احادیث و اجماع، به احادیث دیگرى بعداً از جانب پیغمبر ج نسخ گردید، و اجماع مجدد مسلمان بر این منعقد گردید که به مجرد داخل شدن سر آلت تناسلى مرد در رحم زن غسل بر هردو واجب مى‌شود، خواه آب (منى) خارج بشود، یا خیر([[223]](#footnote-223)).

197- حدیث: «أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ إِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَلَمْ يُنْزِلْ قَالَ: يَغْسِلُ مَا مَسَّ الْمَرْأَةَ مِنْهُ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي»([[224]](#footnote-224)).

یعنی: «ابى بن کعب گفت: اى رسول خدا! وقتى که مرد با زنش نزدیکى کرد، ولى منى او خارج نشد چه حکمى دارد؟ پیغمبر ج فرمود: آن قسمت از بدنش را که با بدن همسرش تماس مى‌گیرد مى‌شوید، سپس وضو مى‌گیرد و نماز مى‌خواند»، (البتّه این حدیث هم منسوخ است وقتى سر آلت تناسلى مرد داخل رحم زن شد، خواه منى مرد یا زن خارج شود یا خیر، غسل بر مرد و زن هردو واجب مى‌شود).

198- حدیث: «عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَس، قَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاَةِ وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ؛ قَالَ عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ**ج**»([[225]](#footnote-225)).

یعنی: «زید پسر خالد از عثمان بن عفان پرسید: اگر کسى جماع کند ولى (منى) از او خارج نشود چه حکمى دارد؟ عثمان گفت: آلت تناسلیش را مى‌شوید و وضو مى‌گیرد همانطور که براى نماز وضو خواهد گرفت، عثمان گفت: من این را از پیغمبرج شنیده‌ام». (این حدیث مربوط به صدر اوّل اسلام مى‌باشد، و حکم آن‌ها به احادیث دیگر پیغمبر ج و اجماع باطل شده است، و مادام نزدیکى و دخول حاصل شود، غسل واجب است، خواه منى نازل شود یا خیر).

باب 22: درباره نسخ و از بین رفتن حکم این حدیث که مى‌گوید: غسل وقتى واجب است که منى نازل شود، و بیان واجب بودن غسل به مجرّد بهم رسیدن دو آلت تناسـلى ختنه شـده (و داخل شدن رأس آلت مرد در رحم زن)

199- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ ثُمَّ جَهَدَهَا فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْل»([[226]](#footnote-226)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه مرد در زیر دو دست و دو پاى زن نشست و سپس نزدیکى و دخول حاصل شد، غسل واجب مى‌گردد». (خواه منى نازل شود یا خیر).

باب 24: درباره نسخ حکم حدیثى که مى‌گوید: با خوردن هر چیزى که با آتش پخته شده باشد باید تجدید وضو شود

200- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** أَكَلَ كَتِفَ شَاةٍ ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ»([[227]](#footnote-227)).

یعنی: «عبدالله بن عباس گوید: پیغمبر ج از گوشت شانه گوسفند (که برایش پخته بودند) خورد و نماز خواند و وضو هم نگرفت». (پس با خوردن چیزهایى که با آتش پخته مى‌شود وضو واجب نمى‌گردد).

201- حدیث: «عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ، أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللهِ **ج** يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاَةِ فَأَلْقَى السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ»([[228]](#footnote-228)).

یعنی: «عمرو بن امیه گوید: در حالى که پیغمبر ج مشغول جدا نمودن و خوردن گوشت بریان از شانه گوسفندى بود دیدم که او را براى خواندن نماز صدا کردند، کاردى را که در دست داشت، بر زمین گذاشت و رفت و نماز خواند و وضو هم نگرفت».

202- حدیث: «مَيْمُونَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَّضَّأْ»([[229]](#footnote-229)).

یعنی: «میمونه گوید: پیغمبر ج در منزل او مقدارى از گوشت شانه (گوسفندى را) خورد و وضو هم نگرفت».

203- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** شَرِبَ لَبَنًا فَمَضْمَضَ وَقَالَ: إِنَّ لَهُ دَسَمًا»([[230]](#footnote-230)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج یک مقدار شیر نوشید، سپس با آب دهانش را شست، و فرمود: شیر داراى چربى است»، (علماء گویند: مستحب است بعد از خوردن هر غذایى دهان شسته شود).

باب 26: کسى که یقین دارد قبلاً داراى وضو بوده است، ولى بعد از آن شک مى‌کند، آیا وضویش باطل شده است یا خیر؟ مى‌تواند با وضوى یقینى خود نماز بخواند و به شک حاصله بعد از آن توجّه نکند

204- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ الأَنْصَارِيِّ، أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، الرَّجُلُ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلاَةِ، فَقَالَ: لاَ يَنْفَتِلْ أَوْ لاَ يَنْصَرِفْ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا»([[231]](#footnote-231)).

یعنی: «عبدالله بن زید بن عاصم انصارى گوید: مردى به نزد پیغمبر ج شکوه کرد که: به هنگام نماز خیال مى‌کند که چیزى از او خارج مى‌شود (چه باید بکند؟) پیغمبرج فرمود: نماز را قطع مکن مگر یقین داشته باشى که صدایى شنیده‌اى یا بویى احساس کرده‌اى».

باب 27: پاک شدن پوست مردار به وسیله دباغى

205- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ **ج** شَاةً مَيِّتَةً أُعْطِيَتْهَا مَولاَةٌ لمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: هَلاَّ انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا، قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ؛ قَالَ: إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا» ([[232]](#footnote-232)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج دید گوسفندى را که از صدقه بیت المال به کنیز میمونه (همسر خود) بخشیده شده بود مردار گشته است، فرمود: چرا از پوستش استفاده ننموده‌اید؟ گفتند: آخر این مردار شده است، پیغمبر ج فرمود: تنها خوردن گوشتش حرام مى‌باشد». (دباغى پوست آن است که فضلات و چیزهایى که باعث فساد و پوسیدن و بو گرفتن پوست مى‌گردد، به وسیله دوا و وسایل گیاهى و غیر آن از بین برود، وقتى پوست حیوان دباغى شد پاک مى‌شود، و پوست تمام حیوانات اعم از آنهایی که گوشتشان حلال است یا حرام به جز پوست خوک و سگ به وسیله دباغى چه ظاهر و چه باطنش تمیز و پاک مى‌گردد و تر و خشک آن فرق ندارد)([[233]](#footnote-233)).

باب 28: درباره تیمّم

206- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** فِي بَعْض أَسْفَارِهِ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ، بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي؛ فَأَقَام رَسُولُ اللهِ **ج** عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ؛ فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالُوا: أَلاَ تَرَى إِلَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللهِ **ج** وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللهِ **ج** وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللهِ **ج** وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ؛ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَقولَ، وَجَعَلَ يطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي فَلاَ يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلاَّ مَكَانُ رَسُولِ اللهِ **ج** عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللهِ **ج** حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ، فَتَيمَّمُوا؛ فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبي بَكْرِ قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصَبْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ»([[234]](#footnote-234)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: در سفرى با پیغمبر ج از مدینه خارج شدیم، تا اینکه به (بیداء) یا به (ذات الجیش) رسیدیم، گردن‌بندى که داشتم از گردنم افتاده بود، پیغمبر ج ایستاد تا آن را پیدا نمایند، مردم هم با پیغمبر ج ایستادند، و در آن محل آب هم وجود نداشت، مردم پیش ابوبکرصدّیق (پدر عایشه) رفتند گفتند: مگر نمى‌بینى که عایشه چه کارى کرده است؟ پیغمبر ج را متوقف ساخته در حالى که مردم نه بر چشمه آبى قرار دارند و نه آبى همراه دارند، ابو بکر به سوى من آمد در حالى که پیغمبر ج سرش را بر ران من نهاده و خوابیده بود، ابو بکر گفت: چرا پیغمبرج و مردم را در اینجا حبس کرده‌اى، نمى‌دانى که مردم نه به آب نزدیکـند و نه آبى همراه دارند، عایشه گوید: ابوبکر به شدّت مرا مورد توبیخ و سرزنش قرار داد، و آنچه که خدا خواست به من بگوید گفت، و با مشت وسرانگشت دستش به کمر من مى‌زد، ومن هم به خاطراینکه سرپیغمبر ج بر رانم بود نمى‌توانستم تکان بخورم و از دستش خلاصى یابم، پیغمبر ج بیدار شد وقتى که دید آب نیست، خداوند متعال آیه تیمم را نازل کرد، اصحاب تیمم کردند، یکى از اصحاب بنام اسید بن حضیر گفت: اى خانواده ابوبکر! این اوّلین بار نیست که به وسیله شما خیر و برکت نصیب مردم مى‌شود.

عایشه گوید: سپس گردن‌بندم را جستجو کردم و در زیر شترى که بر آن سوار شده بودم آن را پیدا کردیم.

«بيداء وذات الجيش: دو مکانند در بین مدینه و خیبر».

207- حدیث: «عَمَّارٍ عَنْ شَقِيقٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ عَبْدِ اللهِ وَأَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسى لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَجْنَبَ فَلَمْ يَجِدِ المَاءَ شَهْرًا، أَمَا كَانَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي فَكَيْفَ تَصْنَعُونَ بِهذِهِ الآيَةِ فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) فَقَالَ عَبْدُ اللهِ: لَوْ رُخِّصَ لَهُمْ فِي هذَا لأَوْشَكُوا إِذَا بَرَدَ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ أَنْ يَتَيَمَّموا الصَّعِيدَ قُلْتُ: وَإِنَّمَا كَرِهْتُمْ هذَا لِذَا قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ أَبُو مُوسى: أَلَمْ تَسْمَع قَوْلَ عَمَّارٍ لِعُمَر: بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ **ج** فِي حَاجَةٍ فَأَجْنَبْتُ فَلَمْ أَجِدِ الْمَاءَ، فَتَمَرَّغْتُ فِي الصَّعِيدِ كَما تَمَرَّغُ الدَّابَّةُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ **ج**، فَقَالَ: إِنَمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَصْنَعَ هكَذَا؛ فَضَرَبَ بِكَفِّهِ ضَرْبَةً عَلَى الأَرْضِ، ثُمَّ نَفَضَهَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهَا ظَهْرَ كَفِّهِ بِشِمَالِهِ، أَوْ ظَهْرَ شَمَالِهِ بِكَفِّهِ، ثُمَّ مَسَحَ بِهَا وَجْهَه.

فَقَالَ عَبْدُ اللهِ: أَفَلَمْ تَرَ عُمَرَ لَمْ يَقْنَعْ بِقَوْلِ عَمَّارٍ»([[235]](#footnote-235)).

یعنی: «شـقیق گوید: با عبدالله بن مسعود و ابوموسى اشعرى نشسته بودیم ابوموسى به عبدالله گفت: اگر مردى جنابت داشته باشد و مدت یکماه آب براى غسل پیدا نکند آیا نمى‌تواند تیمم کند و نماز بخواند؟ و تو این آیه سوره مائده را چطور توجیه مى‌کنى، که مى‌فرماید: (اگر آب پیدا نشد با خاک پاک تیمم کنید). (منظور ابوموسى این است که طبق این آیه در هر مدت زمانى که آب پیدا نشود خواه این مدت زیاد باشد یا کم با تیمم جایز است نماز خوانده شود) عبدالله در جواب گفت: اگر چنین اجازه‌اى به مردم داده شود، به هنگام سرد شدن هوا و آب ممکن است به جاى وضو از تیمم استفاده کنند، شقیق گوید به ابوموسى گفتم: پس اگر عبدالله تیمم را براى مدت زیادى دوست ندارد، به خاطر این است که مردم در مسئله وضو دچار سهل‌انگارى مى‌شوند و در موارد غیر ضرورى هم به جاى وضو تیمم مى‌کنند، ابوموسى گفت: بلى، همینطور است، ابوموسى به عبدالله گفت: مگر نشنیده‌اى که عمار به عمر چه گفت؟ گفت: پیغمبر ج مرا به دنبال کارى فرستاد، ودر این اثنا دچار جنابت شدم وآب هم نبود، بدن خود را به خاک مالیدم همانطورى که یک حیوان خود را به خاک مى‌مالد، و این موضوع را به پیغمبر ج گفتم، پیغمبر ج فرمود: براى شما کافى بود که به این صورت تیمم کنید: یکبار کف دست‌هایش را به زمین زد، پس از فوت کردن بروى کف‌هاى دستش، پشت دست راستش را با دست چپش مسح کرد، یا پشت دست چپش را با کف راستش مسح نمود، سپس با این یکبار دست به زمین زدن صورتش را نیز مسح کرد» ([[236]](#footnote-236)).

208- حدیث: «عَمَّارٍ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ؛ فَقَالَ: إِنِّي أَجْنَبْتُ فَلَمْ أُصِبِ الْمَاءَ، فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ؛ فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ **ج**، فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هكَذَا، فَضَرَبَ النَّبِيُّ **ج** بِكَفَّيْهِ الأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا وَجْهَهُ، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ»([[237]](#footnote-237)).

یعنی: «مردى پیش عمر بن خطاب آمد، گفت: من جنابت دارم و آب هم به دست نیاوردم، عمار بن یاسر به عمر بن خطاب گفت: مگر یادت نیست که من و تو در سفر بودیم (و جنابت داشتیم) تو نماز نخواندى ولى من خود را به خاک مالیدم و نماز خواندم و بعداً این موضوع را به پیغمبر ج گفتیم: پیغمبر ج فرمود: (نیاز به مالیدن تمام بدنت به خاک نبود) و کافى بود که تنها این کار را بکنید: پیغمبر ج (براى نشان‌دادن چگونگى تیمم) کف هردو دستش را یکبار به زمین زد، سپس کف دست‌هایش را فوت کرد (تا غبار اضافى از بین برود) آنگاه صورت و کف دست‌هایش را با آن مسح نمود».

«تمعّكت: خود را به خاک مالیدم».

209- حدیث: «أَبِي الْجُهَيْمِ الأَنْصَارِيِّ عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَعَبْدُ اللهِ بْنُ يَسَارٍ مَوْلَى مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحرِثِ بْنِ الصِّمَّةِ الأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ أَبُو الْجُهَيْمِ: أَقْبَلَ النَبِيُّ **ج** مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ **ج**، حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلاَمَ»([[238]](#footnote-238)).

یعنی: «عمیر غلام آزاد شده ابن عباس گوید: من و عبدالله بن یسار (غلام آزاد شده میمونه همسر پیغمبر ج) با هم به نزد ابو جهیم بن حارث بن صمه انصارى رفتیم، ابو جهیم گفت: پیغمبر ج از جانب بئر جمل (محلى است در نزدیکى مدینه) مى‌آمد (و آب همراه نداشت) مردى به او رسید و سلام کرد، پیغمبر ج جواب سلامش را نداد، تا اینکه به سوى دیوارى که در آنجا بود رفت و با دست دیوار را مسح کرد، و سپس صورت و دست‌هایش را مسح نمود، و جواب سلام آن شخص را داد».

(علماء در مسئله چگونگى تیمم و اینکه نمازى که با تیمم صورت گرفته است آیا قضا مى‌شود یا خیر، با هم اختلاف نظر دارند، بنا به مذهب امام شافعى براى مسح صورت باید یکبار کف‌ها را بر زمین بزنیم، و براى مسح دست‌ها هم یکبار و دست‌ها هم باید تا آرنج مسح شوند، و عدّه‌اى معتقدند که یکبار دست به زمین زدن براى مسح صورت و کف و پشت دست‌ها کافى است و مسح دست‌ها تا آرنج لازم نیست، در مورد قضاى نمازى که با تیمم صورت گرفته است مذهب شافعى این است که اگر تیمم به خاطر مرض یا زخم و یا نبودن آب در جاهایى باشد که اغلب آب در آنجا کمیاب است قضاى نماز لازم نیست، ولى اگر تیمم به خاطر نبودن آب در جایى باشد که اغلب داراى آب است، قضاى نماز واجب است)([[239]](#footnote-239)).

باب 29: دلیل اینکه مسلمان نجس و پلید نمى‌گردد

210- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللهِ **ج** وَأَنَا جُنُبٌ فأَخَذَ بِيَدِي، فَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى قَعَدَ، فَانْسَلَلْتُ مِنْهُ وَأَتَيْتُ الرَّحْلَ فَاغْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئْتُ وَهُوَ قَاعِدٌ؛ فَقَالَ: أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هِرٍّ فَقُلْتُ لَهُ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللهِ يَا أَبَا هِرٍّ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لاَ يَنْجُسُ»([[240]](#footnote-240)).

یعنی: «ابوهریره گوید: در حالى که جنابت داشتم به حضور پیغـمبر ج رسیدم دستم را گرفت و با او مى‌رفتم تا اینکه پیغمبر ج نشست، و من هم مخفیانه به سوى اقامتگاه خود رفتم، و غسل کردم وقتى که به نزد پیغمبر ج برگشتم، دیدم که هنوز نشسته است، فرمود: کجا بودى، اى ابو هریره؟ موضوع را به پیغمبر ج گفتم: با تعجب فرمود: سبحان الله اى ابو هریره! انسان مؤمن پلید و نجس نخواهد شد».

«فانسللت: مخفیانه رفتم».

باب 32: دعایى که پیغمبر ج به هنگام رفتن به توالت آن را مى‌خواند

211- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** إِذَا دَخَلَ الْخَلاَءَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ»([[241]](#footnote-241)).

یعنی: «انس گوید: هرگاه پیغمبر ج مى‌خواست به محل قضاى حاجت وارد شود، مى‌گفت: خداوندا! به تو پناه مى‌آورم از شرّ شیطان‌هاى نر و ماده».

باب 33: دلیل اینکه خواب به حالت نشسته موجب نقض وضو نمى‌شود

212- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَال: أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، وَالنَّبِيُّ **ج** يُنَاجِي رَجُلاً فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ»([[242]](#footnote-242)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: اقامه نماز خوانده شد، در حالى که پیغمبر ج با یک نفر (در مورد یک امر مهم) به صورت محرمانه در گوشه مسجد صحبت مى‌کرد، پیغمبر براى اداى نماز بلند نشد تا اینکه مردم خوابیدند».

(علماء در این مسئله که آیا خواب باعث نقض وضو مى‌شود یا خیر با هم اختلاف دارند، مذهب امام شافعى این است اگر خواب به صورت نشسته باشد و پاشنه یا چیزى در بین مقعد و محل نشستن قرار داده شود، به نحوى که مانع خروج باد از مقعد باشد وضو باطل نمى‌گردد والّا باطل است).

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وآله وأصحابه الطّاهرين وعلى عباد الله الصّالحين.

فصل چهارم:  
درباره نماز

باب 1: اوّلین بارى که اذان گفته شد

213- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحيَّنُونَ الصَّلاَةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا؛ فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثْلَ بُوقِ الْيَهُودِ؛ فَقَالَ عُمَرُس: أَوَلاً تَبْعَثُونَ رَجُلاً يُنَادِي بِالصَّلاَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: يَا بِلاَلُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاَةِ»([[243]](#footnote-243)).

یعنی: «ابن عمر گوید: وقتى که مسلمانان به مدینه آمدند با هم جمع مى‌شدند و وقت نماز را تخمین مى‌زدند، (تا براى نماز جمع شوند) در آن موقع اذان گفته نمى‌شد، روزى در این باره اصحاب با هم مشورت کردند، بعضى گفتند: براى اعلام وقت نماز زنگى مانند زنگ نصارا پیدا کنیم، (و وقت نماز، زنگ را بزنیم تا مردم جمع شوند) و بعضى دیگر گفتند: شیپورى مانند شیپور یهودی‌ها را در این امر مورد استفاده قرار دهیم، عمر گفت: چرا یک نفر را نمى‌فرستید تا با صداى بلند مردم را به نماز دعوت کند؟ پیغمبر ج فرمود: اى بلال! بلند شو، و مردم را براى نماز دعوت کن».

باب 2: دستور پیغمبر ج به دو بار گفتن کلمات اذان و یکبار گفتن کلمات اقامه

214- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: ذَكَرُوا النَّارَ وَالنَّاقُوسَ، فَذَكَرُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، فَأُمِرَ بِلاَلٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ»([[244]](#footnote-244)).

یعنی: «انس گوید: (اصحاب براى اعلام وقت نماز) از روشن کردن آتش و زنگ بحث کردند و یهود و نصارا را هم به یاد آوردند، (تا مانند ایشان از زنگ یا بوق استفاده کنند) پیغمبر ج به بلال دستور داد تا کلمات اذان را دو بار تکرار کند، (به جز کلمه الله اکبر در اوّل که باید چهار بار باشد، و کلمه لا اله الّا الله در آخر که باید یکبار باشد). (و پیغمبر ج به بلال دستور داد) کلمات اقامه را یکبار بگوید»، (به جز لفظ قد قامت الصّلاة که باید دو بار گفته شود).

باب 7: کسى که اذان را مى‌شنود مستحب است کلمات آنرا تکرار کند و صلات و سلام بر پیغمبر ج بفرستد و مقام وسیلت را برایش از خداوند بخواهد

215- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخدْرِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ»([[245]](#footnote-245)).

یعنی: «ابوسعید خدرى گوید: پیغـمبر ج فرمود: هرگاه که صداى اذان را شنیدید ما نیز آنچه را که مؤذن مى‌گوید، تکرار کنید».

باب 8: فضیلت و ثواب اذان و فرار شیطان به هنگام شنیدن آن

216- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاَةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَان وَلَهُ ضُرَاطٌ حَتَّى لاَ يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قُضِيَ النِّدَاءُ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ بِالصَّلاَةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطُرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ؛ حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لاَ يَدْرِي كَمْ صَلَّى»([[246]](#footnote-246)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هنگامى که اذان (با صداى بلند) گفته مى‌شود شیطان پشت مى‌کند و فرار مى‌نماید و سر و صدایى با دهن بعنوان توهین به اذان از خود در مى‌آورد تا آن را نشنود، وقتى که اذان تمام شد بر مى‌گردد و همین که اقامه نماز گفته شد مجدداً دور مى‌شود و پس از تمام شدن آن بر مى‌گردد (و مشغول شیطنت مى‌شود) تا اینکه در بین انسان و نفس او وسوسه ایجاد مى‌کند و به او مى‌گوید و فلان امر را به یاد بیاور و چرا فلان کار را فراموش کردى، به اندازه‌اى نمازگزار را وسوسه مى‌کند که نمى‌داند چند رکعت نماز خوانده است».

«ضراط: سر و صدا و هیاهو براه انداختن با دهان به خاطر توهین به کسى است([[247]](#footnote-247)). التّثويب: از ثاب به معنى رجعت و برگشت است و در اینجا مقصود اقامت است»([[248]](#footnote-248)).

باب 9: بلند کردن دست‌ها تا مقابل شانه‌ها به هنگام گفتن تکبیر نیت و به هنگام گفتن تکبیر به رکوع رفتن و از رکوع برخاستن و اینکه نباید به هنگام بلند شدن از سجده دست‌ها را بلند نمود

217- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** إِذَا قَامَ فِي الصَّلاَةِ رَفَعَ يدَيْهِ حَتَّى تَكُونَا حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ حِينَ يُكبِّرُ لِلرُّكُوعِ، وَيَفْعَلُ ذَلِكَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، وَيَقُولُ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، وَلاَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ»([[249]](#footnote-249)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ج را مى‌دیدم هرگاه نیت نماز را به جا مى‌آورد، دست‌هایش را تا مقابل هردو شـانه‌اش بلند مى‌کرد (به نحوى که کف‌هایش در مقابل شـانه‌هایش و سر انگشـتان بلندش در برابر قسمت بالاى گوش‌هایش و انگشت‌هاى کوتاهش در برابر قسمت پایین گوش‌هایش قرار مى‌گرفت) و همچنین به هنگام رفتن به رکوع و تکبیر آن دست‌هایش را بلند مى‌نمود، و وقتى که از رکوع بر مى‌خاست (سمع الله...) را مى‌گفت، و دست‌هایش را (تا مقابل شانه‌هایش) بلند مى‌کرد، ولى به هنگام سجده رفتن و برخاستن از آن دست‌ها را بلند نمى‌کرد».

218- حدیث: «مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ، أَنَّهُ رَأَىَ مَالِكَ بْنَ الْحُوَيْرِثِ إِذَا صَلَّى كَبَّرَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ رَفَعَ يَدَيْهِ، وَحَدَّثَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم صَنَعَ هكَذَا»([[250]](#footnote-250)).

یعنی: «ابوقلابه گوید: که مالک بن حویرث را مى‌دیدم هرگاه نماز مى‌خواند و تکبیر (نیت) را مى‌گفت: دست‌هایش را بلند مى‌کرد، و هر وقت مى‌خواست به رکوع برود و یا سرش را از رکوع بردارد دست‌هایش را بلند مى‌کرد و مالک مى‌گفت: که پیغمبر ج نیز همینطور عمل مى‌کرد».

باب 10: اثبات نمودن گفتن تکبیر در هر پائن آمدن و بلند شدنى در نماز به جز بلندشدن از رکوع که به جاى تکبیر سمع الله... گفته مى‌شود

219- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي بِهِمْ فَيُكَبِّرُ كلَّمَا خَفَضَ وَرَفَعَ، فَإِذَا انْصَرَفَ قَالَ: إِنِّي لأَشْبَهُكُمْ صَلاَةً بِرَسُولِ الله **ج**»([[251]](#footnote-251)).

أَبِی هُرَیرَةَ، أَنَّهُ کانَ یصَـلِّی بِهِمْ فَیکـبِّرُ کلَّمَا خَفَضَ وَرَفَعَ، فَإِذَا إِنْصَرَفَ قَالَ: إِنِّی لاََشْبَهُکمْ صَلاَةً بِرَسُولِ اللهِ ج.

أخرجه البخاری فی: 10 ـ کتاب الأذان: 115 ـ باب إتمام التکبیر فی الرّکوع.

یعنی: «ابو هریره امامت نماز را براى مردم انجام مى‌داد و هرگاه براى سجده، رکوع و تشهّد خم یا بلند مى‌شد الله اکبر را مى‌گفت وقتى که نمازش تمام شد گفت: نماز من از نماز همه شما بیشتر به نماز پیغمبر ج شباهت دارد».

220- حدیث: «أَبي هُرَيْرَةَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ؛ ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلاَةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا؛ وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثِّنْتَيْنِ بَعْدَ الْجُلُوسِ»([[252]](#footnote-252)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج هرگاه که مى‌خواست نماز بخواند وقتى مى‌ایسـتاد (و نیت مى‌آورد)، تکـبیر مى‌گفت و وقتى به رکوع مى‌رفت، باز تکـبیر مى‌گفت، و هنگامى که از رکوع بلند مى‌شد، مى‌گفت: «سمع الله لمن حمده»، و در حالى که پشتش را از رکوع راست مى‌کرد و مى‌ایستاد مى‌گفت: «ربّنا ولک الحمد»، سپس به هنگام فرود آمدن براى سجده تکبیر مى‌گفت، و وقتى از سجده اوّل سرش را بلند مى‌کرد تکبیر مى‌گفت و باز وقتى به سجده دوم مى‌رفت و یا سر را از آن بلند مى‌کرد تکبیر مى‌گفت، بعداً این تکـبیرها را در تمام رکعات نمـاز تکرار مى‌کرد تا نمازش تمام مى‌شد، پیغمبر ج به هنگام بلندشدن ازتشهّد اوّل باز تکبیر مى‌گفت».

221- حدیث: «عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنِ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَنَا وَعِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، فَكَانَ إِذَا سَجَدَ كَبَّرَ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ كَبَّرَ، وَإِذَا نَهَضَ مِنَ الرَكْعَتَيْنِ كَبَّرَ؛ فَلَمَّا قَضَى الصَّلاَةَ أَخَذَ بِيَدِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ فَقَالَ: لَقَدْ ذَكَّرَنِي هذَا صَلاَةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم، أَوْ قَالَ: لَقَدْ صَلَّى بِنَا صَلاَةَ مُحَمَّدٍ **ج**»([[253]](#footnote-253)).

یعنی: «مطرف بن عبدالله گوید: من و عمران بن حصین پشت سر على ابن ابى طالب نماز خواندیم، هرگاه به سجده مى‌رفت تکبیر مى‌گفت و هر وقت سر را از سجده بلند مى‌کرد تکبیر مى‌گفت و هنگامى که بعد از تشهّد رکعت دوم برخاسـت تکبیر گفت، وقتى نماز تمام شد عمران بن حصین دست‌هایم را گرفت و گفت: این نماز، نماز پیغمبر را به یادم آورد، یا گفت: پیغمبر ج همینطور براى ما امامت مى‌کرد».

باب 11: واجب بودن خواندن فاتحه در تمام رکعات نماز و کسى که فاتحه را خوب نداند و امکان فرا گرفتن آن را هم نداشته باشد به جاى آن هر مقدار آیات دیگرى از قرآن که برایش ممکن باشد مى‌خواند

222- حدیث: «عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: لاَ صَلاَة لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»([[254]](#footnote-254)).

یعنی: «عباده بن صامت گوید: پیغمبر ج فرمود: نماز کسى که سوره فاتحه را در آن نخواند نماز نیست».

223- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: فِي كُلِّ صَلاَةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللهِ **ج** أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزدْ عَلى أُمِّ الْقُرْآن أَجْزَأَتْ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ»([[255]](#footnote-255)).

یعنی: «ابوهریره گوید: در تمام نمازها (علاوه بر سوره فاتحه) آیات دیگرى از قرآن خوانده مى‌شد در جاهایى که پیغمبر ج قرآن را با صداى بلند مى‌خواند، ما هم در آن جاها براى شما با صداى بلند قرآن مى‌خوانیم، و در رکعت‌ها و جاهایى که پیغمبر ج قرآن را با صداى آهسته مى‌خواند ما هم آن را آهسته مى‌خوانیم، اگر جز سوره حمد آیه دیگرى خوانده نشود باز نماز صحیح است، البتّه اگر آیه‌هاى بیشترى خوانده شود ثوابش بیشتر است».

224- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** دَخَلَ الْمَسْجِدَ؛ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَبِيِّ **ج**، فَرَدَّ النَّبِيُّ **ج** عَلَيْهِ السَّلاَمَ؛ فَقَالَ: ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ فَصَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ **ج**؛ فَقَالَ: ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ ثَلاَثًا فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أُحْسِنُ غَيْرَهُ، فَعَلِّمْنِي قَالَ: إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاَةِ فكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاَتِكَ كُلِّهَا»([[256]](#footnote-256)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج وارد مسجد شد و یک نفر هم به مسجد آمد و نماز خواند، سپس جلو آمد و به پیغمبر ج سلام کرد، پیغمبر ج به او جواب داد و فرمود: «برگرد نمازت را بخوان چون تو نماز نخواندى و این نماز نیست»، آن مرد رفت و برگشت باز پیغمبر ج فرمود: «این نماز نیست»، و تا سه بار رفت و برگشت و پیغمبر فرمود: «این نماز نیست»، تا اینکه آن مرد گفت قسم به کسى که شما را به حق فرستاده است چیزى از این بهتر از این نمى‌دانم، نماز را به من یاد بده! پیغمبر ج فرمود: هرگاه براى نماز بلند شدى تکبیر بگو، سپس آنچه برایت از قرآن ممکن است بخوان، آنگاه رکوع را به جا آور تا اینکه در هنگام رکوع بدنت بى حرکت مى‌گردد، سپس از رکوع بلند شو تا اینکه قدّت راسـت و بى‌حرکت مى‌شود، آنگاه به سجده برو تا اینکه در حالت سجده بى‌حرکت مى‌شوى سپس سرت را از سجده بردار تا اینکه به حالت نشسته آرام مى‌گیرى و بعد از آن سجده دوم را به جا آور تا اینکه بى‌حرکت مى‌شوى، و این عملیات را در تمام رکعت‌هاى نمازت انجام بده».

باب 13: دلیل کسانى که مى‌گویند: بسم الله الرّحمن الرّحیم با صداى بلند در نماز خوانده نمى‌شود

225- حدیث: «أَنَسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلاَةَ بالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»([[257]](#footnote-257)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج و ابو بکر و عمر نماز را با آیه الحمد لله ربّ العالمین شروع مى‌کردند».

باب 16: خواندن تشهّد در نماز

226- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ **ج** قُلْنَا السَّلاَمُ عَلَى اللهِ قَبْلَ عِبَادِهِ، السَّلاَمُ عَلَى جِبْرِيلَ، السَّلاَمُ عَلَى مِيكَائِيلَ، السَّلاَمُ عَلَى فُلاَنٍ؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ النَّبِيُّ **ج** أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: إِنَّ اللهَ هَوَ السَّلاَمُ، فَإِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاَةِ فَلْيَقُلِ التَّحِيَّاتُ للهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ صَالِحٍ في السَّمَاءِ والأَرْضِ؛ أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ بَعْدُ مِنَ الْكَلاَم مَا شَاءَ»([[258]](#footnote-258)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: ما به امامت پیغمبر ج نماز خواندیم و گفتیم: سلام بر خدا قبل از بندگانش، سلام بر جبرئیل، سلام بر میکائیل و سلام بر فلان، وقتى که پیغمبر ج از نمازش فارغ شد رو به ما کرد و گفت: یکى از اسماء الله سلام است (یعنى سالم از هر نقص و عیب و شریک و نظیرى مى‌باشد) شما وقتى براى تشهّد در نماز مى‌نشینید باید بگویید: همه درود، و خیر و برکت‌ها و پاکی‌ها سـزاوار ذات الله مى‌باشد و درود و رحمت و برکت خدا بر شما اى رسول خدا، و درود بر ما و بندگان صالح و درستکار خدا، وقتى که نمازگزار نام بندگان صالح را ذکر کرد ثواب آن به تمام بندگان درستکار خدا در زمین و آسمان مى‌رسد، بعداً باید بگوید: اعتراف مى‌کنم که هیچ کسى سزاوار پرستش نیست جز ذات الله و اعتراف مى‌کنم که محمّد بنده و فرستاده خداست. بعد از این‌ها اختیار دارد هر دعایى را بخواند».

باب 17: درود گفتن بر پیغمبر ج بعد از تشهّد

227- حدیث: «كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: لَقِيَنِي كَعْبُ بْن عُجْرَةَ؛ فَقَالَ: أَلاَ أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ **ج** فَقُلْتُ: بَلَى فَأَهْدِهَا لِي فَقَالَ: سَأَلْنَا رَسُولَ اللهِ **ج** فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ الصَّلاَةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ اللهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكُمْ، قَالَ: قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»([[259]](#footnote-259)).

یعنی: «عبدالرحمن بن ابى لیلى گوید: به کعب بن عجره رسیدم گفت: آیا حدیثى را به شما هدیه نکنم که آن را از پیغمبر ج شنیده‌ام؟ گفتم: بلى، آن را به من هدیه کن، گفت از پیغمبر ج پرسیدم و گفتم: اى رسول خدا! به چه نحوى بر شما اهل بیت صلات بفرستیم، و ما در سلام اشکالى نداریم چون خداوند چگونگى سلام بر شمارا به ما تعلیم داده است (و آیه ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. چگونگى سلام بر شمارا روشن نموده است) پیغمبر ج فرمود: بگویید: خداوندا! خیر و برکت را بر محمّد و آل محمّد نازل کن همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم خیر و برکت نازل کرده‌اى، خداوندا! سزاوار ستایشى و بزرگوارى. خداوندا! برکت بر محمّد و آل محمّد نازل کن همانگونه که برکت را بر ابراهیم و آل ابراهیم نازل کرده‌اى. همانا سزاوار ستایش هستى و بزرگوارى».

228- حدیث: «أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّس، أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»([[260]](#footnote-260)).

یعنی: «ابو حمید ساعدى گوید: گفتیم: اى رسـول خدا! چطور بر شما صلات بفرستیم؟ پیغمبر ج فرمود: بگویید: خداوندا! درود و برکت نازل فرما بر محمّد و زن‌ها و اولادهایش همانگونه که درود وبرکت را بر ابراهیم وآل ابراهیم نازل کرده‌اى و برکت را بر محمّد و زن‌ها و اولاد محمّد نازل کن همانطور که بر ابراهیم و آل ابراهیم نازل کرده‌اى، همانا سزاوار سپاس هستى و بزرگوار مى‌باشى».

باب 18: گفتن سمع الله لمن حمده، و گفتن آمین

229- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا قَالَ الإِمَامُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ؛ فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلاَئِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»([[261]](#footnote-261)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه امام در نماز جماعت گفت: «سمع الله لمن حمده»، شما هم بگویید: «اللّهمّ ربّنا ولك الحمد»، کسى که همزمان با ملائکه آن را بگوید گناه صغیره گذشته‌اش بخشوده مى‌شود».

230- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْداهُمَا الأُخْرَى؛ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»([[262]](#footnote-262)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه یکى از شما (بعد از خواندن سوره فاتحه) آمین بگوید و فرشتگان هم که آمین مى‌گویند و این دو آمین با هم همزمان باشند گناهان گذشته او بخشوده مى‌شود».

231- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِذَا قَالَ الإِمَامُ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ فَقُولُوا: آمِينَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلاَئِكَةِ؛ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»([[263]](#footnote-263)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه امام در نماز گفت: «غیر المغضوب علیهم ولا الضّالِّین»، شما (مأموم‌ها) هم بگویید: آمین، چون هر کسى همزمان با فرشتگان این کلمه را بگوید گناه صغیره گذشته‌اش بخشوده مى‌شود».

باب 19: اقتداى مأموم به امام

232- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَقَطَ رَسُولُ اللهِ **ج** عَنْ فَرَسٍ فَجُحِشَ شِقُّهُ الأَيْمَنُ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَعُودُهُ، فَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ، فَصَلَّى بِنا قَاعِدًا، فَقَعَدْنَا؛ فَلَمَّا قَضَى الصَّلاَةَ، قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ؛ فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَع فارْفَعُوا، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا»([[264]](#footnote-264)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج از اسبش بر زمین افتاد و طرف راستش زخمى شد، به عنوان عیادت، به خدمتش رفتیم وقت نماز رسید، امامت را به حالت نشسته براى ما انجام داد و ما هم نشسته نماز خواندیم، وقتى که نماز تمام شد فرمود: «امام براى این است تا از او پیروى شود، هرگاه امام تکبیر گفت شما هم تکبیر بگویید، وقتى که به رکوع رفت شما هم به رکوع بروید و زمانى که از رکوع بلند شد شما هم بلند شوید، و موقعى که سمع الله لمن حمده را گفت شما هم بگویید ربّنا ولک الحمد»، و همین که به سجده رفت شما هم به سجده بروید».

(علماء در این مسئله: کسى که قدرت ایستادن در نماز را داشته باشد آیا مى‌تواند به امام نشسته اقتدا نماید یا خیر؟ و اگر مى‌تواند اقتدا نماید فقط به صورت ایستاده باید به او اقتدا نماید یا به صورت نشسته هم مى‌تواند به او اقتدا کند، اختلاف دارند.

امام حنفى و شافعى و جمهور سلف عقیده دارند مأمومى که قدرت ایستادن داشته باشد فقط به صورت ایستاده مى‌تواند به امام نشسته که قادر به ایستادن نیست اقتدا نماید، و دلیلشان اقتداى اصحاب به پیغمبر ج به هنگام مرض وفاتش مى‌باشد که پیغمبر ج به حالت نشسته امامت را انجام داد و اصحاب همه به حالت ایستاده به پیغمبر ج اقتدا نمودند).

233- حدیث: «عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج** فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ، فَصَلَّى جَالِسًا وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنِ اجْلِسُوا؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا»([[265]](#footnote-265)).

یعنی: «عایشه امّ المؤمنین گوید: پیغمبر ج مریض بود و در منزل به حالت نشسته نماز را خواند، و عدّه‌اى پشت سرش به حالت ایستاده به او اقتدا نمودند، پیغمبر ج به آنان اشاره کرد تا بنشینند وقتى که نمازش را تمام کرد گفت: امام براى این است که از او پیروى شود، هرگاه به رکوع رفت با او به رکوع بروید و وقتى که بلند شد بلند شوید، هرگاه به حال نشسته نماز را خواند شما هم بنشینید».

234- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج** إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ»([[266]](#footnote-266)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: امام براى این است که به او اقتدا شود، پس هرگاه تکبیر گفت شما هم تکبیر بگویید، و اگر به رکوع رفت به رکوع بروید، وقتى گفت: «سمع الله لمن حمده»، شما هم بگویید: «ربّنا ولك الحمد»، هنگامى که به سجده رفت شما هم به سجده بروید، زمانى که امام نشسته نماز را خواند شما هم همگى نشسته نماز بخوانید».

باب 21: هرگاه امام عذرى از قبیل مریض بودن و مسافرت و غیره داشته باشد کسى را براى امامت نماز مردم به جاى خود تعیین مى‌نماید

235- حدیث: «عَائِشَةَ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ: أَلاَ تُحَدِّثِينِي عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللهِ **ج** قَالَتْ: بَلَى ثَقُلَ النَّبِيُّ **ج**، فَقَالَ: أَصَلَّى النَّاسُ قُلْنَا: لاَ، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ؛ قَالَ: ضُعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ؛ فَقَالَ **ج**: أَصَلَّى النَّاسُ قُلْنَا: لاَ، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: أَصَلَّى النَّاسُ قُلْنَا: لاَ، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ أَصَلَّى النَّاسُ فَقُلْنَا لاَ، هُمْ يَنْتَظِرونَكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ **ج** لِصَلاَةِ الْعِشَاءِ الآخِرَةِ؛ فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ **ج** إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ، وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَر صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الأَيَّام. ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ **ج** وَجَدَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، أَحَدُهُمَا الْعَبَّاسُ، لِصَلاَةِ الظُّهْرِ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ؛ فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْر ذَهَبَ لِيَتأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ **ج** بِأَنْ لاَ يَتَأَخَّرَ؛ قَالَ: أَجْلِسَانِي إِلَى جَنْبِهِ، فَأَجْلَسَاهُ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: فَجَعَلَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي وَهُوَ يَأْتَمُّ بِصَلاَةِ النَّبِيِّ **ج**، وَالنَّاسُ بِصَلاَةِ أَبِي بَكْرٍ وَالنَّبِيُّ **ج** قَاعِدٌ قَالَ عُبَيْدُ اللهِ: فَدَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ لَهُ: أَلاَ أَعْرِضُ عَلَيْكَ مَا حدَّثَتْنِي عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: هَاتِ؛ فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيثَهَا فَمَا أَنْكَرَ مِنْهُ شَيئًا، غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ أَسَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ: لاَ؛ قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ»**([[267]](#footnote-267))**.

یعنی: «عبیدالله بن عبدالله بن عتبه گوید: به نزد عایشه رفتم گفتم: آیا چگونگى مرض موت پیغمبر ج را برایم بیان مى‌کنى؟ عایشه گفت: بلى، وقتى که تب پیغمبر شدت گرفت، فرمود: آیا مردم نماز را خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند، فرمود: ظرف بزرگى را پر از آب کنید، عایشه گفت: ما هم ظرف بزرگى را پر از آب نمودیم، پیغمبر ج نشست و غسل کرد، سپس خواست که بلند شود، از شدت ناراحتى بى‌هوش شد، بعداً به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز را خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند، اى رسول خدا! فرمود: ظرف بزرگى را پر از آب کنید، عایشه گفت: پیغمبر ج نشست و (مجدداً) غسل کرد، آنگاه خواست بلند شود، مجدداً بى‌هوش شد، وقتى که به هوش آمد، گفت: آیا مردم نماز را خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما مى‌باشند، اى رسول خدا! فرمود: ظرف بزرگى را از آب پر کنید، پیغمبر ج نشست و غسل نمود و خواست بلند شود، باز بى‌هوش شد و بعداً به هوش آمد، گفت: آیا مردم نماز را خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما مى‌باشند، اى رسول خدا! مردم در مسجد جمع شده‌اند و منتظر رسول خدا براى امامت نماز عشاء آخر مى‌باشند (عشاء اوّل نماز مغرب است). پیغمبر پیش ابو بکر فرستاد، تا نماز را به امامت براى مردم بخواند، فرستاده پیغمبر ج به نزد ابو بکر آمد و گفت: پیغمبر ج به شما دستور مى‌دهد تا نماز را به امامت براى مردم بخوانى، ابو بکر که مرد دل نرم و با عاطفه‌اى بود به عمر گفت: شما امامت را براى مردم انجام بده، عمر به او گفت: شما براى این کار شایسته‌تر مى‌باشى، ابو بکر این چند روز (که پیغمبر ج شدیدآ مریض بود) امامت نماز را براى مردم انجام داد، سپس پیغمبر ج بهبودى و آرامشى در خود احساس نمود، و با تکیه بر دوش دو نفر که یکى از آن‌ها عباس بود براى نماز ظهر از منزل بیرون رفت و در همان حال ابو بکر امامت نماز را براى مردم انجام مى‌داد، وقتى که ابو بکر پیغمبر ج را دید، خواست از جاى خود به عقب برود (و جا را براى پیغمبر ج خالى نماید) ولى پیغمبر ج به او اشاره کرد که به عقب نرود. پیغمبر ج به آن دو مردى که بر دوش آنان تکیه کرده بود گفت: مرا در کنار ابو بکر بنشانید، آنان پیغمبرج را در کنار ابو بکر نشاندند (عبیدالله از قول عایشه) گوید: ابو بکر به نماز پیغمبر ج اقتدا کرده بود و مردم هم به ابو بکر اقتدا کرده بودند، و پیغمبر ج نیز نشسته بود.

عبیدالله گوید: پیش عبدالله بن عباس رفتم به او گفتم: آیا آنچه عایشه درباره مرض موت پیغمبر ج برایم بیان نموده است براى شما بازگو نکنم؟ عبدالله بن عباس گفت: بگو، آنچه عایشه در این مورد گفته بود برایش بازگو کردم عبدالله بن عباس هیچ ایراد و اعتراضى نکرد جز اینکه گفت: آیا عایشه نام نفر دومى که پیغمبر ج بر دوش او تکیه کرده بود، ذکر کرد؟ گفتم: خیر، گفت این نفر دومى على بود».

236- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ **ج**، فَاشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاَهُ الأَرْضَ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ؛ فَقَالَ عُبَيْدُ اللهِ (راوي الحديث) فَذَكَرْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ؛ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»([[268]](#footnote-268)).

یعنی: «عایشه گوید: وقتى که مرض پیغـمبر ج شدت یافت، از سایر زن‌هایش اجازه گرفت تا در منزل من بسترى شود، و ایشان هم به او اجازه دادند، هنگامى که بر دوش دو مرد تکیه کرده بود از منزل خارج شد پاهایش بر روى زمین کشیده مى‌شد و اثر پاهایش بر زمین دیده مى‌شد (یعنى پاهایش از حرکت افتاده بودند) و پیغمبر ج در بین عباس و یک نفر دیگر قرار داشت. عبیدالله، راوى این حدیث گوید: گفته عایشه را براى ابن عباس بازگو کردم، گفت: آیا مى‌دانى آن مردى که عایشه از آن نام نبرد چه کسى بود؟ گفتم: خیر، گفت: على بن ابى طالب بود».

237- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَقَدْ رَاجَعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** فِي ذَلِكَ وَمَا حَمَلَنِي عَلَى كَثْرَةِ مُرَاجَعَتِهِ إِلاَّ أَنَّهُ لَمْ يَقَعْ فِي قَلْبِي أَنْ يُحِبَّ النَّاسُ بَعْدَهُ رَجُلاً قَامَ مَقَامَهُ أَبَدًا وَلاَ كُنْتُ أُرَى أَنَّهُ لَنْ يَقُومَ أَحَدٌ مَقَامَهُ إِلاَّ تَشَاءَمَ النَّاسُ بِهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللهِ **ج** عَنْ أَبِي بَكْرٍ»([[269]](#footnote-269)).

یعنی: «عایشه گوید: درمورد انتصاب ابوبکر به‌عنوان امام نماز جماعت از پیغمبر بسیار تقاضا کردم تا کس دیگرى را براى این کار تعیین کند و این اصرار تنها به خاطر این بود که فکر نمى‌کردم مردم به هیچ وجه کسى را که بعد از پیغمبر ج به جاى او مى‌نشیند دوست داشته باشند وعقیده داشتم هرکسى درجاى پیغمبر ج بنشیند مردم نسبت به او بدبین مى‌شوند، بنابراین خواستم که پیغمبر ج این وظیفه را به ابوبکر واگذار نکند».

238- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللهِ **ج** مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ فَأُذِّنَ، فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رجلٌ أَسِيفٌ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ؛ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيُّ **ج** مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ الأَرْضَ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ **ج** أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ فَكَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي، وأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاَتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاَةِ أَبِي بَكْرٍ»([[270]](#footnote-270)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج به هنگام مرض فوتش که متوجّه شد وقت نماز فرا رسیده و اذان گفته شده است فرمود: به ابوبکر بگویید نماز را به امامت با مردم بخواند. به پیغمبر ج گفتند: ابوبکر انسانى است دل‌نرم و زود متأثر مى‌شود، وقتى که خود را در جاى شما ببیند از شدت ناراحتى نمى‌تواند نماز را به امامت بخواند، پیغمبرج باز فرمود: به ابوبکر بگویید تا نماز را به امامت بخواند، باز به پیغمبر ج گفتند: ابوبکر انسانى است که زود تحت تأثیر قرار مى‌گیرد، و وقتى خود را در جاى شما ببیند نمى‌تواند نماز را بخواند در سومین‌بار پیغمبر ج فرمود: شما (منظور حضرت عایشه است)، مانند رفیق‌هاى یوسف (منظور زلیخا است) مى‌باشید (و بر خواسته خودتان پافشارى مى‌نمایید)، بگویید تا ابوبکر به امامت نماز را با مردم بخواند، ابوبکر امامت را شروع کرد، در این اثنا که پیغمبر ج یک نوع آرامش در خود احساس مى‌کرد دو نفر در زیر بغل‌هایش قرار گرفتند و او را به مسجد بردند، انگار همین الآن پاهایش را تماشا مى‌کنم که از شدت ناراحتى بر زمین کشیده مى‌شد وآن را خط میزد. ابوبکر (وقتى که دید پیغمبر ج مى‌آید) خواست به عقب برود و جاى پیغمبر ج را خالى نماید، پیغمبر به او اشاره کرد که در جاى خود بماند، سپس پیغمبر را به جلو بردند تا اینکه او را در کنار ابوبکر قرار دادند، پیغمبر ج که نماز را مى‌خواند ابوبکر به او اقتدا کرده بود و مردم هم به ابوبکر اقتدا کرده بودند».

«يهادي: کشیده مى‌شد و هدایت مى‌گردید».

239- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللهِ **ج** جَاءَ بِلاَلٌ يُؤْذِنُهُ بِالصَّلاَةِ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ وَإِنَّهُ مَتَى مَا يَقُمْ مَقَامَكَ لاَ يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ؛ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ: قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، وَإِنَّهُ مَتَى يَقُمْ مَقَامَكَ لاَ يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ قَالَ: إِنَّكُنَّ لأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاس؛ فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلاَةِ وَجَدَ رَسُولُ اللهِ **ج** فِي نَفْسِهِ خِفَّةً، فَقَامَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، وَرِجْلاَهُ تَخُطَّانِ فِي الأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ؛ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَكْرٍ حِسَّهُ، ذَهَبَ أَبُو بَكْرٍ يَتَأَخَّرُ؛ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ **ج**، فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ **ج** حَتَّى جَلَسَ عَنْ يَسَارٍ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُصَلِّي قَاعِدًا، يَقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلاَةِ رَسُولِ اللهِ **ج**، وَالنَّاسُ مُقْتَدُونَ بِصَلاَةِ أَبِي بَكْرٍس»([[271]](#footnote-271)).

یعنی: «عایشه گوید: وقتى که پیغمبر ج ناراحتیش شدت گرفت بلال آمد و وقت نماز را به او اعلام نمود، پیغمبر ج فرمود: به ابو بکر بگویید امامت نماز را براى مردم انجام دهد، عایشه گوید: گفتم: اى رسول خدا! ابو بکر مردى است که زود ناراحت و متأثر مى‌گردد، همین که خودش را در جاى شما ببیند ناراحت مى‌شود و صدایش بیرون نمى‌آید و مردم صدایش را نمى‌شنوند، اگر به عمر بفرمایید بهتر است، پیغمبرج فرمود: به ابو بکر بگویید امامت نماز را با مردم بخواند، عایشه گوید: به حفصه گفتم: شما بگویید که ابو بکر انسانى است که زود محزون و متأثر مى‌شود و اگر خود را در مقام شما ببیند از شدت ناراحتى، مردم صدایش را نمى‌شنوند اگر عمر را به جاى ابو بکر معرفى کنى بهتر است، پیغمبر ج فرمود: شما مانند رفیق‌هاى یوسف هستید و بر خواسته خودتان اصرار دارید، بگویید ابو بکر امامت نماز را براى مردم انجام دهد، در اثنایى که ابو بکر نماز را به امامت شروع کرده بود، پیغمبر ج یک مقدار بهبودى و آرامش را در وجود خود احساس کرد و بلند شد و دو نفر او را به سوى (مسجد) بردند و پاهایش بر زمین کشیده مى‌شد و آن را خط مى‌کشید تا اینکه داخل مسجد شد، وقتى که ابو بکر احساس کرد که پیغمبر ج داخل مسجد شده است خواست از جاى خود به عقب رود ولى پیغمبر ج به او اشاره کرد (تا در جاى خود باقى بماند) پیغمبرج پیش آمد تا اینکه در طرف چپ ابوبکر نشست، ابوبکر به حال ایستاده و پیغمبر ج به حالت نشسته نماز مى‌خواندند، ابوبکر به نماز پیغمبر اقتدا کرده بود، و مردم هم به ابوبکر اقتدا کرده بودند».

240- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ الأَنْصَارِيِّ، وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ **ج** وَخَدَمَهُ، وَصَحْبَهُ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ **ج** الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الاثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلاَةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ **ج** سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ **ج**، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** خَارِجٌ إِلَى الصَّلاَةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ **ج** أَنْ أَتِمُّوا صَلاَتَكمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ»([[272]](#footnote-272)).

یعنی: «انس بن مالک انصارى که اغلب باپیغمبر ج بود واورا خدمت مى‌کرد، گوید: در مدت مرض موت پیغمبر ج، ابوبکر براى مردم نماز را مى‌خواند، تا روز وفاتش، دوشنبه، که مسلمانان در چند صف ایستاده و (به ابوبکر اقتدا کرده بودند) پیغمبر پرده حجره (حضرت عایشه را که در داخل مسجد بود) کنار زد، در حالى که ایسـتاده بود ما را (که داخل مسـجد نماز مى‌خواندیم) تماشـا مى‌کرد، و چهره‌اش مانند برگ قرآن مى‌درخشید، سپس تبسمى کرد، با مشاهده پیغمبر ج از شدت خوشحالى خواستیم، از نماز خارج شویم، ابو بکر به عقب آمد تا به صف مأمومین متصل شود، چون فکر کرد که پیغمبر ج براى نماز بیرون آمده است، ولى پیغمبر به ما اشاره کرد، تا نماز خود را تمام کنیم، و مجدداً پرده را کشید و در همان روز پیغمبر وفات کرد».

«فهممنا: خواستیم. نفتتن: خارج شویم».

241- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: لَمْ يَخْرُجِ النَّبِيُّ **ج** ثَلاَثًا، فَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَذَهَبَ أَبُو بَكْرٍ يَتَقَدَّمُ؛ فَقَالَ نَبِيُّ اللهِ **ج** بِالْحِجَابِ فَرَفَعَهُ، فَلَمَّا وَضَحَ وَجْهُ النَّبِيِّ **ج**، مَا نَظَرْنَا مَنْظَرًا كَانَ أَعْجَبَ إِلَيْنَا مِنْ وَجْهِ النَّبِيِّ **ج** حِينَ وَضَحَ لَنَا، فَأَوْمَأَ النَّبِيُّ **ج** بِيَدِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ، وَأَرْخَى النَّبِيُّ **ج** الْحِجَابَ، فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ»([[273]](#footnote-273)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج نتوانست سه روز از منزل خارج شود، نماز که خوانده مى‌شد ابو بکر امامت مى‌کرد پیغمبر ج پرده حجره خود را کنار کشید، وقتى که چهره پیغمبر ج آشکار شد، ما هیچ منظره‌اى زیباتر از چهره او را ندیده بودیم، پیغمبر ج با دستش به سوى ابو بکر اشاره کرد که امامت را انجام دهد. آنگاه پیغمبر ج (مجدداً) پرده را کشید و دیگر تا وقتى که فوت کرد او را ندیدیم».

«فقال بالحجاب: پرده را گرفت».

242- حدیث: «أَبِي مُوسى، قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ **ج** فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ، فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاس، قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَعَادَتْ، فَقَالَ: مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ **ج**»([[274]](#footnote-274)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج مریض شد و بیماریش شدّت پیدا کرد، فرمود: به ابو بکر بگویید امامت نماز را براى مردم انجام دهد، عایشه گفت: ابو بکر رقیق القلب است و زود ناراحت مى‌شود وقتى خود را در جاى شما ببیند نمى‌تواند امامت را انجام دهد، پیغمبر ج فرمود: به ابو بکر بگویید امامت نماز را براى مردم انجام دهد، باز عائشه گفته خود را تکرار کرد، پیغمبر فرمود: مگر شما (عایشه) رفیق‌هاى یوسف (زلیخا) هستید؟! فرستاده پیغمبر ج به نزد ابو بکر آمد و دستور پیغمبر ج را به او ابلاغ کرد و ابو بکر در زمان حیات پیغمبر ج امامت را براى مردم انجام داد».

باب 22: وقتى که امام تأخیر کند و اشکالى نباشد، مردم مى‌توانند کسى را به عنوان امام انتخاب کنند

243- حدیث: «سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتِ الصَّلاَةُ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي بِالنَّاسِ فَأُقِيم قَالَ: نَعَمْ فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ؛ فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ **ج** وَالنَّاسُ فِي الصَّلاَةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لاَ يَلْتَفِتُ فِي صَلاَتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَتَ فَرَأَى رَسُولَ اللهِ **ج**، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ **ج** أَنِ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يَدَيْهِ فَحَمِدَ اللهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللهِ **ج** مِنْ ذلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ **ج** فَصَلَّى؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لاِبْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّي بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ **ج**؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمُ التَّصْفِيقَ مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاَتِهَ فَلْيُسَبِّحْ فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ»([[275]](#footnote-275)).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدى گوید: پیغـمبر ج براى اصلاح در بین بنى عمرو بن عوف بیرون رفته بود و وقت نماز (عصر) رسید، مؤذن به نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا شما نماز را به امامت مى‌خوانى تا اقامت را بگویم؟ گفت: بلى. ابو بکر نماز را شروع کرد، پیغمبر ج در حالى برگشت که مردم در نماز بودند و پیغمبر ج خود را از بین نمازگزاران به صف اوّل رساند مردم که پیغمبر ج را دیدند (به منظور آگاه ساختن ابوبکر) دست‌هایشان را به هم زدند، معمولاً ابو بکر رویش را در نماز به طرف دیگر بر نمى‌گرداند وقتى که مردم بیش از پیش دست‌هایشان را بهم زدند، ابوبکر رویش را برگرداند و پیغمبر را دید پیغمبر ج به او اشاره کرد، تا در جاى خود باقى بماند، ابوبکر هردو دستش را بلند نمود و خدا را سپاس و ستایش کرد، که پیغمبر ج این افتخار بزرگ را به او بخشیده است. سپس ابوبکر از جاى خود (بدون پشت کردن به قبله) به عقب رفت تا اینکه در صف اوّل مأمومین قرار گرفت، و پیغمبر ج جلو رفت و نماز را به امامت خواند. وقتى که از نماز فارغ شد گفت: اى ابو بکر! من که به تو گفتم در جاى خود باقى بمان چرا باقى نماندى؟ ابو بکر گفت: چطور پسر ابو قحافه مى‌تواند وقتى که پیغمبر ج حضور داشته باشد، نماز را به امامت بخواند؟ سپس پیغمبر ج به مردم فرمود: براى چه شما این قدر دست‌هایتان را بهم مى‌زدید؟! هرگاه کسى در نماز کارى برایش پیش آمد باید سبحان الله بگوید وقتى که سبحان الله گفت به او توجّه مى‌شود. دست بهم‌زدن در نماز (به هنگام پیش آمدن حادثه‌اى) مخصوص زنان است (و مردان باید به جاى دست به هم‌زدن سبحان الله را بگویند).

باب 23: اگر موضوعى در نماز براى مرد پیش آید سبحان الله را مى‌گوید و اگر براى زن پیش آمد دست‌هایش را بهم مى‌زند

244- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ وَالتَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ»([[276]](#footnote-276)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: سبحان الله گفتن براى مردان است و دست بهم‌زدن (در نماز) براى زنان است».

«تصفيق: دست بهم‌زدن و در اصطلاح شرع آن است که زن به هنگام نماز کف دست راستش را به پشت دست چپش بزند تا مردم را از حادثه‌اى باخبر کند».

باب 24: اسلام دستور مى‌دهد نماز به نحو احسن خوانده شود و خشوع کامل در آن وجود داشته باشد

245- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي ههُنَا فَوَاللهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلاَ رُكُوعُكْم، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»([[277]](#footnote-277)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: مگر شما عقیده دارید که جلو چشم من تنها این مقدار فضاى کم است و من فقط جلو خود را مى‌بینم؟! قسم به خدا خشوع و رکوع شما هم (که در صف بعدى هستید) بر من پوشیده نیست و من شما را از پشت سرم هم مى‌بینم».

«قبلة: جلو. خشوع: در اصطلاح شرع عبارت است از توجّه قلب به خدا و احساس ذلت و بندگى در برابر عظمت الهى».

246- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: أَقِيمُوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ فَوَاللهِ إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ بَعْدِي، وَرُبَّمَا قَالَ: مِنْ بَعْدِ ظَهْرِي إِذَا رَكَعْتُمْ وَسَجَدْتُمْ»([[278]](#footnote-278)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: رکوع و سجود را به خوبى و کامل انجام دهید قسم به خدا من شما را از پشت سر خود هم مى‌بینم، و گاهى مى‌فرمود: من شما را از پشت سر خود که به رکوع و سجود مى‌روید مى‌بینم».

باب 25: نهى از سبقت گرفتن از امام به یک رکوع و یا یک سجده و امثال آن‌ها

247- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: أَمَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ، أَوْ لاَ يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ أَنْ يَجْعَلَ اللهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ، أَوْ يَجْعَلَ اللهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ»([[279]](#footnote-279)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى یکى از شما قبل از امام سرش را (از رکوع یا سجده) بلند مى‌کند مگر نمى‌ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ تبدل کند؟ و در روایت دیگر فرمود: صورتش را به صورت الاغ مبدل سازد؟».

باب 28: راست کردن صف‌هاى نماز و یکسان کردن آن‌ها

248- حدیث: «أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: سَوُّوا صَفُوفَكمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصُّفوفِ مِنْ إِقَامَةِ الصَّلاَةِ»([[280]](#footnote-280)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: صف‌هاى خودتان را در نماز راست و هماهنگ کنید، درستى و هماهنگى صف‌هاى نماز جزو محاسن و صفت‌هاى پسندیده نماز است».

249- حدیث: «أَنَسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: أَقِيمُو الصُّفُوفَ فَإِنِّي أَرَاكُمْ خَلْفَ ظَهْرِي»([[281]](#footnote-281)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: صف‌هاى (نماز را) راست و هماهنگ کنید من شما را از پشت سر مى‌بینم».

250- حدیث: «النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ، أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ»([[282]](#footnote-282)).

یعنی: «نعمان بن بشیر گوید: پیغمبر ج فرمود: یا باید صفوف نماز خودتان را درست و راست کنید و یا اینکه خداوند صورتهاى شما را دگرگون خواهد کرد»، (و آن‌ها را از حالت واقعى خود تغییر مى‌دهد).

251- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلاَّ أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاَسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاَسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»([[283]](#footnote-283)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: اگر مردم مى‌دانستند چه خیر و ثوابى در اذان گفتن و ایستادن در صف اوّل نماز جماعت وجود دارد حتماً این ثواب را به دست مى‌آوردند و اگر جز قرعه‌کشى براى دستیابى به آن چاره دیگرى نداشتند با هم قرعه‌کشى مى‌کردند، و چنانچه مردم ثواب گفتن تکبیر در نمازها را مى‌دانستند براى دستیابى به آن با هم به مسابقه مى‌پرداختند، و اگر مردم ثواب نماز جماعت عشاء و صبح را مى‌دانستند حتى اگر تنها با سینه‌خیز برایشان ممکن مى‌شد باز مى‌رفتند».

«نداء: اذان. استهموا: قرعه‌کشى مى‌کردند. تجهير: تکبیر در نمازها. عتمة: نماز عشاء. حبوا: رفتن بر روى دو دست و زانو و سینه‌خیز».

باب 29: به زن‌هایى که در پشت سر مردان نماز مى‌خوانند دستور داده شده است تا مردان از سجده بلند نشوند آنان سرشان را از سجده بلند ننمایند

252- حدیث: «سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ **ج** عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ كَهَيْئَةِ الصِّبْيَانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: لاَ تَرْفَعْنَ رُؤُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا»([[284]](#footnote-284)).

یعنی: «سهل به سعد گوید: عدّه‌اى از مردان با پیغمبر ج نماز مى‌خواندند، و روپوش‌هاى خود را مانند بچـه‌ها به دور گردن خود مى‌بسـتند (به خاطر اینکه روپوش‌هایشان کوچک و تنگ بود مى‌ترسیدند عورتشان ظاهر شود) به زن‌ها گفته مى‌شد: تا مردها از سجده بلند نشوند و به حالت نشسته در نیایند، سرشان را از سجده بلند نکنند». (مبادا عورت مردان را ببیند).

باب 30: رفتن زن‌ها به مسجد بشرط اینکه باعث فساد نشوند، و نباید خود را معطّر نمایند

253- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**: إِذَا اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةُ أَحَدِكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلاَ يَمْنَعْهَا»([[285]](#footnote-285)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه زن یکى از شما، اجازه رفتن به مسجد را خواست او را منع نکنید».

254- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَتِ امْرأَةٌ لِعُمَرَ تَشْهَدُ صَلاَةَ الصُّبْحِ وَالْعِشَاءِ فِي الْجَمَاعَةِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقِيلَ لَهَا: لِم تَخْرُجِينَ وَقَدْ تَعْلَمِينَ أَنَّ عُمَرَ يَكْرَهُ ذَلِكَ وَيَغَارُ قَالَتْ: وَمَا يَمْنَعَهُ أَنْ يَنْهَانِي قَالَ: يَمْنَعُهُ قَوْلُ رَسُولِ اللهِ **ج**: لاَ تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللهِ مَسَاجِدَ اللهِ»([[286]](#footnote-286)).

یعنی: «ابن عمر گوید: یکى از زن‌هاى عمر براى نماز جماعت صبح و عشاء به مسجد مى‌رفت به او گفتند: چرا به مسجد مى‌روى شما مى‌دانى که عمر از این امر ناراحت است و غیرت شوهرى او را به فشار مى‌آورد آن زن گفت: پس براى چه خودش به من نگفته است به مسجد نرو؟ گفتند: تا به حال این حدیث پیغمبر ج: «کنیزهاى خدا را از مسجد خدا منع نکنید». باعث شـده که عمر از رفتن شما به مسجد جلوگیرى به عمل نیاورد».

255- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَوْ أَدْرَكَ رَسُولُ اللهِ **ج** مَا أَحْدَثَ النِّسَاءُ لَمَنَعَهُنَّ الْمَسَاجِدَ كَمَا مُنِعَتْ نِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ»([[287]](#footnote-287)).

یعنی: «عایشه گوید: اگر پیغمبر ج زنده مى‌بود و این خودآرایى را که امروز زنان براى رفتن به مسجد مى‌کنند، مى‌دید آنان را از رفتن به مسجد منع مى‌نمود، همانگونه که زنان بنى اسرائیل به همین علت از رفتن به مساجد منع شدند».

باب 31: وقتى که قرائت قرآن در نماز موجب تولید اشکال باشد باید حدّ وسط را رعایت کرد

256- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسِ (وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا) قَالَ: أُنْزِلَتْ وَرَسُولُ اللهِ **ج** مُتَوَارٍ بِمَكَّةَ، فَكَانَ إِذَا رَفَعَ صَوْتَهُ سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ، فَسبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ؛ فَقَالَ اللهُ تَعَالَى (وَلا تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا) لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ حَتَّى يَسْمعَ الْمُشْرِكُونَ، وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا عَنْ أَصْحَابِكَ فَلاَ تُسْمِعُهُمْ (وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً) أَسْمِعْهُمْ وَلاَ تَجْهَرْ حَتَّى يَأْخُذُوا عَنْكَ الْقُرْآنَ»([[288]](#footnote-288)).

یعنی: «ابن عباس گوید: آیه 110 سوره اسراء: (قرائت نماز را با صوت بسیار بلند مخوان، آن را هم بسیار آهسته و به صورت پنهانى قرائت مکن و در بین آن دو حالت راه وسط را انتخاب نمایید)، وقتى نازل شد که پیغمبر ج خود را در مکه از اذیت و آزار مشرکان مخفى کرده بود، اگر با صداى بلند قرآن را مى‌خواند مشرکان آن را مى‌شنیدند و به قرآن و خدا و پیغمبر ج دشنام مى‌دادند، و به همین دلیل خداوند متعال فرمود: (قرائت نمازت را با صوت بلند مخوان و آن را هم مخفى و پنهان مکن) نه به اندازه‌اى، صوتت بلند باشد که مشرکان آن را بشنوند و نه به اندازه‌اى هم آهسته باشد که اصحاب آن را نشنوند، و در این مورد راه وسط را انتخاب کن قرآن را آهسـته به گوش اصحاب برسـان تا اصحاب قرآن را از شما یاد گیرند»، (و دچار مشکلى هم نشوند).

باب 32: گوش دادن به خواندن قرآن

257- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِذَا نَزَلَ جِبْرِيلُ بِالْوَحْيِ وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَهُ وَشَفَتَيْهِ فَيَشْتَدُّ عَلَيْهِ، وَكَانَ يُعْرَفُ مِنْهُ، فَأَنْزَلَ اللهُ الآيَةَ الَّتِي فِي ﴿لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ١﴾ ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ قَالَ: عَلَيْنَا أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ، وَقُرْآنَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ١٨﴾ فَإِذَا أَنْزَلْنَاهُ فَاسْتَمِعْ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ١٩﴾ (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَه) عَلَيْنَا أَنْ نُبَيِّنَهُ بِلِسَانِكَ قَالَ: فَكَانَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ أَطْرَقَ، فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَهُ كَمَا وَعَدَهُ اللهُ»([[289]](#footnote-289)).

یعنی: «ابن عباس درباره این آیه: (زبانت را به خاطر عجله در خواندن قرآن به حرکت در نیاور)([[290]](#footnote-290))، گوید: وقتى که جبرئیل وحى را مى‌آورد پیغمبر ج، لب‌ها و زبانش را به گفتن کلمات وحى، به حرکت درمى‌آورد و از سنگینى و عظمت وحى به فشار مى‌آمد و احساس خستگى مى‌کرد، و آثار این فشار به هنگام نزول وحى از چهره‌اش تشخیص داده مى‌شد، خداوند آیه 16 سوره لا اقسم بیوم القیامة را نازل نمود:] زبانت را با خواندن قرآن به سرعت حرکت نده تا با عجله آن را یاد بگیرى (از ترس اینکه مبادا فراموش شود) جمع قرآن و خواندنش بر عهده ما است [ خداوند فرمود: جمع قرآن در سـینه تو و اینکه آن را بخوانى بر عهده ماست، پس هرگاه ما قرآن را بوسیله جبرئیل بر تو خواندیم و آن را نازل نمودیم به آن گوش فرا ده و ما عهده‌دار این هستیم که این قرآن به وسیله تو براى مردم بیان شود. ابن عباس گوید: از این به بعد هرگاه جبرئیل با وحى نازل مى‌شد پیغـمبر **ج** سرش را پایین مى‌انداخت (و به وحى آسمانى گوش) فرا مى‌داد وقتى که جبرئیل مى‌رفت، برابر وعده خداوند، آن را قرائت مى‌کرد**»**.

258- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (لاَ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُحَرِّكُهُمَا وَقَالَ سَعِيدٌ (هُوَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ رَاوِي الْحَدِيثِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ): أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى (لاَ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) قَالَ جَمْعُهُ لَهُ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ، (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ فَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج**، بَعْدَ ذَلِكَ، إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ **ج** كَمَا قَرَأَهُ»([[291]](#footnote-291)).

یعنی: **«**ابن عباس درباره آیه: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ﴾ [القيامة: 16]. مى‌گوید: به هنگام نزول وحى پیغمبر **ج** فشار سنگینى را احساس مى‌نمود، و لب‌هایش را اغلب (با گفتن کلمات قرآن) به حرکت مى‌انداخت (ابن عباس گفت: من لب‌هایم را در برابر چشم شما حرکت مى‌دهم همانگونه که پیغمبر **ج** لب‌هایش را حرکت مى‌داد. سعید بن جبیر راوى حدیث از ابن عباس گوید: من هم همانطورى که دیدم ابن عباس لب‌هایش را حرکت مى‌داد لب‌هایم را حرکت مى‌دهم و سعید لب‌هایش را به حرکت در آورد). خداوند به پیغمبر **ج** فرمود: (زبانت را با خواندن قرآن به خاطر تعجیل در فراگیرى آن به حرکت در میاور، جمع قرآن در سینه تو و اینکه قرآن را بخوانى بر عهده ما است. ابن عباس در تفسیر (جمعه) گوید: خداوند قرآن را در قلب پیغمبر **ج** جمع مى‌نماید، و همچنین در تفسیر آیه: (هرگاه قرآن را به وسیله جبرئیل بر شما قرائت کردیم از آن پیروى کنید) گوید: به قرآن گوش فرا ده و ساکت باش، و در تفسیر آیه: (سپس بر عهده ما است بیان قرآن) گوید: بر عهده ما است که تو قرآن را قرائت کنى، از این به بعد هرگاه جبرئیل پیش پیغمبر **ج** مى‌آمد پیغمبر **ج** به او گوش فرا مى‌داد، وقتى که جبرئیل مى‌رفت پیغمبر **ج** قرآن را همانگونه که جبرئیل برایش قرائت کرده بود قرائت مى‌کرد**»**.

باب 33: خواندن قرآن با صداى بلند در نماز صبح، و خواندن قرآن بر جن

259- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ **ج** فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا مَا لَكُمْ قَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ قَالُوا: مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلاَّ شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَانْظُرُوا مَا هذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ فَانْصَرَفَ أُولئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى النَّبِيِّ **ج**، وَهُوَ بِنَخْلَةَ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاَةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ؛ فَقَالُوا: هذَا وَاللهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَهُنَالِكَ حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ؛ فَقَالُوا: (يَا قوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إلى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا) فَأَنْزَلَ اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ **ج** (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ) وَإِنِّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ»([[292]](#footnote-292)).

یعنی: **«**ابن عباس گوید: پیغمبر **ج** با عده‌اى از اصحاب به قصد رفتن به بازار عکاظه بیرون رفت، در آن هنگام در بین شیاطین و اطلاع آنان بر اخبار آسمان فاصله و مانعى به وجود آمد (و از اوضاع آسمان بى‌اطلاع ماندند) و از جانب خداوند با شهاب‌ها و تیرهاى آتشین مورد هجوم قرار گرفتند، شیاطین همه به سوى قوم خود برگشتند، وقتى برگشتند از آنان پرسیدند که چرا همه برگشته‌اید؟ گفتند: در بین ما و آگاهى بر اخبار آسمان مانعى به وجود آمده است (و از اوضاع آسمان بى‌اطلاع شده‌ایم) و شهاب‌هاى فراوان به سوى ما فرستاده مى‌شود، گفتند: حتماً حادثه‌اى باعث وجود این فاصله و فرستاده شدن این شهاب‌ها شده است، باید مشرق و مغرب را بگردید، و ببینید چه چیزى در بین شما و اخبار آسمان فاصله ایجاد نموده است؟ (شیاطین به تمام نقاط جهان رفتند) و آن‌هایى که به طرف حجاز رفته بودند به سوى پیغمبر **ج** که در نخله بود و مى‌خواست به عکاظه برود روى آوردند، در آن هنگام پیغمبر نماز صبح را براى اصحابش به امامت مى‌خواند، وقتى که قرآن را شنیدند و به آن گوش فرا دادند، گفتند: قسم به خدا این قرآن است که در بین ما و اخبار آسمان فاصله به وجود آورده است.

سپس به سوى قوم خود برگشتند و گفتند: اى قوم! ما قرآن عجیبى را شنیدیم (که از لحاظ نظم و زیبایى و معنى با سایر کتاب‌ها فرق دارد) و مردم را به حق و نیکى دعوت مى‌کند بنابراین ما به آن ایمان آورده‌ایم، ما هرگز کسى را شریک پروردگار خود قرار نمى‌دهیم، خداوند این آیه را بر پیغمبرش نازل نمود: (بگو که به من وحى شده که عدّه‌اى از جن قرآن را شنیده‌اند)، ابن عباس گوید: خداوند گفته آن جنى را که به سوى قومش برگشت (و ماجرا را تعریف کرد) به پیغمبر **ج** وحى نمود**»**.

(این حدیث دلالت کند که پیغمبر **ج** نماز صبح را با صدى بلند قرائت کرده است).

«فاضربوا: بگردید. نخلة: جایى است به فاصله مسیر یک شب و روز از مکه. عجبا: بدیع و نوظهور. يهدي: دعوت مى‌نماید».

باب 34: چگونگى قرائت قرآن در نماز ظهر و عصر

260- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: كَانَ النَبِيُّ **ج** يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ صَلاَةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الأُولَى وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانيَةِ، وَيُسْمِعُ الآيَة أَحْيانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الأُولَى، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَكْعَةِ الأُولَى مِنْ صَلاَةِ الصُّبْحِ وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ»([[293]](#footnote-293)).

یعنی: **«**ابوقتاده گوید: پیغمبر **ج** در دو رکعت اوّل نماز ظهر سوره فاتحه و دو سوره دیگر قرآن را (در هر رکعت یک سوره) مى‌خواند و به قرائت در رکعت اوّل طول مى‌داد و در رکعت دوم قرائت سوره را کوتاه‌تر مى‌کرد، و بعضى اوقات آیات را به نحوى بلند مى‌خواند که دیگران آن را مى‌شنیدند، پیغمبر **ج** در نماز عصر فاتحه و دو سوره قرآن را مى‌خواند، و به قرائت در رکعت اوّل بیشتر طول مى‌داد و همچنین به قرائت در رکعت اوّل نماز صبح طول مى‌داد ولى در رکعت دوم آن را کوتاه مى‌کرد**»**.

261- حدیث: «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: شَكَا أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ رضي الله عنه، فَعَزَلَهُ، وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّارًا فَشَكَوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لاَ يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْه، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحقَ إِنَّ هؤُلاَءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لاَ تُحْسِن تُصَلِّي قَالَ أَبُو إِسْحقَ: أَمَّا أَنَا وَاللهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاَةَ رَسُولِ اللهِ **ج**، مَا أَخْرِمُ عَنْهَا، أُصَلِّي صَلاَةَ الْعِشَاءِ فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيينِ قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحقَ فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلاً، أَوْ رِجَالاً، إِلَى الْكُوفَةِ فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدَعْ مَسْجِدًا إِلاَّ سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ؛ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ؛ فَقَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لاَ يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلاَ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، وَلاَ يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّة قَالَ سَعْدٌ: أَمَا وَاللهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاَثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هذَا كَاذِبًا قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً فَأَطِلْ عُمْرَهُ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ فَكَانَ بَعْدُ، إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبيرٌ مَفْتُونٌ أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْد.

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ (أَحَدُ رُوَاةِ هذَا الْحَدِيثَ) فَأَنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ، وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ»([[294]](#footnote-294)).

یعنی: **«**جابر بن سمره گوید: اهل کوفه پیش عمر بن خطاب از سعد بن وقاص شکایت کردند، عمر نیز او را برکنار کرد، و عمار را به عنوان حاکم کوفه تعیین کرد، مردم در شکایت خود از سعد مى‌گفتند نماز را به نحو احسن برگزار نمى‌کند، عمر او را خواست وقتى که آمد به او گفت: اى ابواسحاق! این‌ها گمان مى‌کنند که شما به درستى نماز را نمى‌خوانى؟ ابو اسحاق (سعد) گفت: والله من نمازى را که پیغمبر مى‌خواند، براى ایشان خوانده‌ام، و از نماز پیغمبر **ج** چیزى را کم نمى‌کنم نماز عشاء را که مى‌خوانم در دو رکعت اوّل قرائت را طول مى‌دهم و در دو رکعت آخر آن را کوتاه مى‌نمایم، عمر گفت: اى ابا اسحاق! این اتهام نسبت به شما بدگمانى نادرستى است.

عمر یک یا چند نفرى را همراه او به کوفه فرستاد، و درباره سعد از اهل کوفه پرسیدند، و مسجدى در کوفه باقى نماند که از مردم آن درباره سعد سؤال نکنند و همه او را به نیکى و خیر یاد کردند، تا اینکه به مسجد بنى عبس آمدند، مردى به نام اسامه بن قتاده که به او ابو سعده هم مى‌گفتند، در بین جماعت بلند شد و گفت: وقتى که ما را به خدا قسم مى‌دهید باید بگویم که سعد خودش همراه گروه‌هاى جنگى به غزوه نمى‌رود و غنیمت را به صورت مساوى تقسیم نمى‌کند، و به هنگام قضاوت عدالت را رعایت نمى‌نماید. سعد بن وقاص گفت: امّا من سه دعا مى‌کنم و مى‌گویم: خداوندا! اگر این بنده شما دروغ مى‌گوید و این گفته‌هایش به خاطر ریا و شهرت‌طلبى است، عمرش را طولانى کنید، او را به فقر و تنگدستى دائمى دچار بنمایید و او را رسوا و مایه عبرت دیگران قرار بدهید. آن مرد از آن تاریخ به بعد هرگاه از او احوالپرسى مى‌کردند مى‌گفت: پیر و افتاده و فقیر و رسوا هستم و به دعاى شر سعد بن وقاص گرفتار شده‌ام. عبدالملک یکى از راویان این حدیث گوید: من این مرد را بعداً دیدم که به علّت سالخوردگى موى ابروهایش بر چشمانش افتاده بود، امّا با وجود این بر سر راه زنان و دختران مى‌ایستاد و به سوى آن‌ها دست درازى مى‌کرد**»**.

«ما اخرم: کم نمى‌کنم. أركد: به قرائت طول مى‌دهم. نشدتنا: ما را به خدا قسم دادى. سرية: گروه و دسته‌اى از مردانى که براى جنگ فرستاده مى‌شوند».

باب 35: قرائت در نماز صبح و مغرب

262- حدیث: « أَبِي بَرْزَةَ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ وَيَقْرأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ ثُمَّ يَرْجِعُ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ وَلاَ يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ»([[295]](#footnote-295)).

یعنی: **«**ابو برزه گوید: پیغمبر **ج** نماز صبح را در حالى مى‌خواند که هریک از ما. نفر بغل دست خود را مى‌شناخت، و از شصت تا صد آیه را در نماز صبح مى‌خواند، و نماز ظهر را به هنگام زوال خورشید (از نصف النّهار) مى‌خواند. و نماز عصر را وقتى مى‌خواند که یک نفر از ما به آخر شهر مدینه مى‌رفت و بر مى‌گشت امّا هنوز خورشید باقى بود (یعنى فاصله زمانى بین نماز عصر و مغرب به اندازه‌اى بود که یک نفر مى‌توانست پیاده به آخر شهر برود و برگردد، امّا هنوز خورشید غروب ننماید) ولى تأخیر نماز عشاء تا گذشتن یک سوم از شب براى پیغمبر **ج** مهم نبود**»**، (یعنى هرکس نماز عشاء را از اوّل وقت آن تا سپرى شدن یک سوم شب بخواند از ثواب وفضیلت کامل آن بهره‌مند مى‌باشد، امّا تأخیر آن از ثلث شب به بعد، آن ثواب را ندارد).

263- حدیث: «أُمِّ الْفَضْلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ **﴿**وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا١**﴾** فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ وَاللهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لآخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ **ج** يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ»([[296]](#footnote-296)).

یعنی: **«**ابن عباس گوید: امّ الفضل شنید که من سوره ﴿وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا١﴾را (در نماز مغرب) مى‌خوانم امّ الفضل گفت: اى پسر عزیزم! به خدا سوگند با خواندن این سوره به یادم انداختى این آخرین سوره‌اى بود که از پیغمبر **ج** شنیدم آن را در نماز مغرب مى‌خواند**»**.

264- حدیث: «جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطورِ»([[297]](#footnote-297)).

یعنی: **«**جبیر بن مطعم گوید: «شنیدم که پیغمبر سوره طور را در نماز مغرب مى‌خواند**»**.

باب 36: قرائت در نماز عشاء

265- حدیث: «الْبَرَاءِ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** كَانَ في سَفَرٍ فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُون»([[298]](#footnote-298)).

یعنی: **«**براء گوید: در حالى که پیغمبر **ج** در مسافرت بود در یکى از دو رکعت اوّل نماز عشاء سوره ﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ١﴾ را خواند**»**.

266- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍس كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ **ج** ثُمَّ يَأْتِي قَوْمَهُ فَيُصَلِّي بِهِمْ الصَّلاَةَ، فَقَرَأَ بِهِمُ الْبَقَرَةَ قَالَ: فَتَجَوَّزَ رَجُلٌ فَصَلَّى صَلاَةً خَفِيفَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاذًا، فَقَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ فَبَلَغَ ذلِكَ الرَّجُلَ، فَأَتَى النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّا قَوْمٌ نَعْمَلُ بِأَيْدِينَا، وَنَسْقِي بِنَوَاضِحِنَا وَإِنَّ مُعَاذًا صَلَّى بِنَا الْبَارِحَةَ، فَقَرَأَ الْبَقَرَةَ، فَتَجَوَّزْتُ، فَزَعَمْ أَنِّي مُنَافِقٌ فَقَالَ النَبِيُّ **ج**: يَا مُعَاذُ أَفَتَّانٌ أَنْتَ ثلاثًا اقْرَأْ (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) وَ (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى) وَنَحْوَهَا»([[299]](#footnote-299)).

یعنی: **«**جابر بن عبدالله گوید: معاذ بن جبل با پیغمبر **ج** نماز خواند، سپس به سوى قوم و مردم محله‌اش برگشت و امامت نماز را براى آنان انجام داد، و سوره بقره را خواند، مردى از جماعت خارج شد و خودش تنها نماز کوتاهى را خواند، معاذ از این موضوع باخبر شد و گفت: این مرد منافق است. وقتى آن مرد از گفته معاذ نسبت به خود آگاه گردید، پیش پیغمبر **ج** رفت و گفت: اى رسول خدا! ما جماعتى هستیم کارگر و به دست خود کار مى‌کنیم و با شتر آب به مزرعه و غیره مى‌دهیم، معاذ امامت نماز عشاء را براى ما انجام داد و سوره بقره را خواند، من که از جماعت خارج شدم (و نتوانستم با او نماز بخوانم)، معاذ گمان کرده است که من منافقم، پیغمبر **ج** سه بار فرمود: اى معاذ! مگر شما مردم را از دین بر مى‌گردانى؟! سوره ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا١﴾ و ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى١﴾ و سوره‌هاى مانند آن‌ها را بخوانید**»**.

«نواضح: جمع ناضح است، شترى است که به آن آب مى‌کشند».

باب 37: به ائمّه جماعت امر شده است که همیشه نماز را بطور خلاصه بخوانند

267- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي وَاللهِ لأَتأَخَّرُ عَنْ صَلاَةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلاَنٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا فِيهَا قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** قَطُّ أَشَدَّ غَضَبًا فِي مَوْعِظَةٍ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: يأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ؛ فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُوجِزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ»([[300]](#footnote-300)).

یعنی: **«**ابو مسعود انصارى گوید: مردى به نزد پیغمبر **ج** آمد، گفت: اى رسول خدا! من نماز صبح را به تأخیر مى‌اندازم چون فلانى که براى ما امامت مى‌کند به قرائتش طول مى‌دهد، ابو مسعود گوید: هیچگاه پیغمبر **ج** را ندیده بودم که تا این اندازه در موعظه‌اش عصبانى باشد، فرمود: اى مردم! بعضى از شما مردم را از دین به دور مى‌سازند، هریک از شما هر نمازى را که به امامت براى مردم مى‌خواند باید قرائت آن را کوتاه کند، چون در بین مردم افراى هستند که پیر و ضعیفند، و عدّه‌اى هستند کار و عجله دارند**»**.

268- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ مِنْهُمُ الضَّعِيفَ وَالسَّقِيمَ وَالْكَبِيرَ؛ وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ مَا شَاءَ»([[301]](#footnote-301)).

یعنی: **«**ابو هریره گوید: پیغمبر **ج** فرمود: «هرگاه شما امامت نماز را انجام دادید قرائت را کوتاه کنید چون در بین مردم افراد ضعیف و مریض و پیر وجود دارد، و هر وقت به تنهایى نماز خواندید هر قدر که آرزو دارید به آن طول بدهید**»**.

269- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُوجِزُ الصَّلاَةَ وَيُكْمِلُهَا»([[302]](#footnote-302)).

یعنی: **«**انس گوید: پیغمبر **ج** نماز را طول نمى‌داد ولى آن را تکمیل مى‌خواند**»**.

270- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: مَا صَلَّيْتُ وَرَاءَ إِمَامٍ قَطُّ أَخَفَّ صَلاَةً وَلاَ أَتَمَّ مِنَ النَّبِيِّ **ج**؛ وَإِنْ كَانَ لَيَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فيُخَفِّفُ مَخَافَةَ أَنْ تُفْتَنَ أُمُّهُ»([[303]](#footnote-303)).

یعنی: **«**انس بن مالک گوید: پشت سر هیچ کسى نماز نخوانده‌ام که مانند نماز پیغمبر کوتاه و کامل باشد، هرگاه گریه بچه‌اى را مى‌شنید قرائت را کوتاه مى‌کرد تا مبادا مادرش در نماز دچار وسوسه و ناراحتى شود**»**.

271- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: إِنِّي لأَدْخُلُ فِي الصَّلاةِ وَأَنَا أُرِيدُ إِطَالَتَهَا فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلاَتِي مِمَّا أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمِّهِ مِنْ بُكَائِهِ»([[304]](#footnote-304)).

یعنی: **«**انس بن مالک گوید: پیغمبر **ج** گفت: گاهى نماز را شروع مى‌کنم، مى‌خواهم به قرائت آن طول دهم امّا وقتى که صداى گریه بچه‌اى را مى‌شنوم قرائت را کوتاه مى‌کنم چون مى‌دانم مادرش از گریه او چقدر متأثر مى‌شود**»،** (و در نمازش دچار وسوسه و اضطراب خاطر مى‌گردد).

«أتجوّز: کوتاه و تخفیف مى‌دهم».

باب 38: رعایت اعتدال و حدّ وسط در ارکان نماز و طولانى نبودن و کامل بودن آن‌ها

272- حدیث: «الْبَرَاءِ، قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ **ج** وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، مَا خَلاَ الْقِيَامَ وَالقُعُودَ، قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ»([[305]](#footnote-305)).

یعنی: **«**براء گوید: مدت زمان رکوع و سجود پیغمبر **ج** و نشستن او در بین دو سجده و وقتى که سرش را از رکوع بلند مى‌کرد تقریباً همه به یک اندازه بودند به جز مدت زمانى که براى قرائت مى‌ایستاد و یا مدتى که براى تشهّد مى‌نشست**»**. (که مدت زمان این دو رکن از سایر رکن‌ها بیشتر بود).

273- حدیث: «أَنَسٍس قَالَ: إِنِّي لاَ آلُو أَنْ أُصَلِّي بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** يُصَلِّي بِنَا. قَالَ ثَابِتٌ (راوي هذَا الْحَدِيثِ) كَانَ أَنَسٌ يَصْنَعُ شَيْئًا لَمْ أَرَكُمْ تَصْنَعُونَهُ، كَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ قَدْ نَسِيَ؛ وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، حَتَّى يَقولَ الْقَائِلُ قَدْ نَسِيَ»([[306]](#footnote-306)).

یعنی: **«**انس گوید: من سعى مى‌کنم همانطور که پیغمبر **ج** براى ما امامت نماز را مى‌خواند براى شما امامت کنم. ثابت راوى این حدیث گوید: انس در امامت نماز، کارى مى‌کرد، که ندیده‌ام شما بکنید، هرگاه سرش را از رکوع بلند مى‌کرد به اندازه‌اى مى‌ایستاد که انسان مى‌گفت فراموش کرده که به سجده برود و در بین دو سجده به اندازه‌اى توقف مى‌نمود که انسان مى‌گفت: فراموش کرده که سجده دوم را به جاى آورد**»**.

باب 39: تبعیت مأموم از امام و اینکه اعمالش باید بعد از اعمال امام باشد

274- حدیث: «الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ **ج**، فَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ حَتَّى يَضَعَ النَبِيُّ **ج** جَبْهَتَهُ عَلَى الأَرْضِ»([[307]](#footnote-307)).

یعنی: **«**براءبن عازب گوید: ما پشت سر پیغمبر **ج** نماز مى‌خواندیم، هنگامى که مى‌گفت: «سمع الله لمن حمده» هیچ‌یک از ما پشتش را خم نمى‌کرد تا اینکه پیغمبر به سجده مى‌رفت و پیشانیش را بر زمین مى‌گذاشت**»**.

باب 42: دعایى که باید در رکوع گفته شود

275- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي يَتَأَوَلُ الْقُرْآنَ»([[308]](#footnote-308)).

یعنی: **«**عایشه گوید: پیغمبر **ج** بیشتر در رکوع و سجودش مى‌گفت: خداوندا! پاک و بى‌عیب هستى، پروردگارا! تو را ستایش مى‌نمایم، خداوندا! مرا ببخشاى**»**، پیغمبر **ج** با این ستایش و دعا دستور قرآن را اجرا مى‌نمود که مى‌فرماید: ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ﴾ [النصر: 3].

یعنی: **«**اى محمّد! تسبیح و تنزیه خدا را همراه ستایش او به جاى‌آور و از او طلب مغفرت کن**»**.

باب 44: اعضایى که بر آن‌ها سجده مى‌شود و نهى از جمع نمودن موهاى سر و لباس به هنگام نماز

276- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: أُمِرَ النَّبِيُّ **ج** أَنْ يَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ، وَلاَ يَكُفَّ شَعَرًا وَلاَ ثَوْبًا: الْجَبْهَةِ، وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ»([[309]](#footnote-309)).

یعنی: **«**ابن عباس گوید: پیغمبر **ج** دستور داد که بر هفت عضو بدن سجده شود و نباید به هنگام نماز لباس و موى سر را جمع نمود، و (این اعضاى هفتگانه) پیشانى و کف دست‌ها و زانوها و پاها مى‌باشند**»** ([[310]](#footnote-310)).

«يكفّ: از کفّ به معنى جمع کردن است».

باب 46: اعمالى که صفات و خصوصیات نماز را در خود جمع مى‌کند و چیزهایى که نماز با آن‌ها شروع و ختم مى‌شود

277- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكِ بْنِ بحَيْنَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ»([[311]](#footnote-311)).

یعنی: **«**عبدالله بن مالک بن بحینه گوید: پیغمبر **ج** هرگاه به سجده مى‌رفت دست‌هایش را از پهلوهایش جدا مى‌کرد تا جایى که سفیدى زیر بغلش ظاهر و نمایان مى‌شد**»**.

باب 47: نصب کردن و قراردادن چیزى در جلو نمازگزار

278- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ أَمَر بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيُصَلي إِلَيْهَا، وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأُمَرَاءُ»([[312]](#footnote-312)).

یعنی: **«**ابن عمر گوید: پیغمبر **ج** روز عید که از مدینه به سوى مصلى در بیرون شهر خارج مى‌شد دستور مى‌داد تا نیزه‌اى را برایش بیاورند و آن را در جلو خود (در جهت قبله) نصب مى‌کرد و رو به آن نماز مى‌خواند، مردم هم پشت سر پیغمبر **ج** نماز مى‌خواندند، این کار را در سفر هم انجام مى‌داد و به همین دلیل فرمانده‌هان نیز این کار را مى‌کردند**»**. (برابر احادیث وارده در این مورد و نظریه علماى فقه کسى که مى‌خواهد نماز بخواند براى اینکه نقطه نظرش در نماز و محل سجده‌اش معلوم شود و مردمى که مى‌آیند و مى‌روند بدانند محل سجده‌اش کجا است و بر آن عبور نکنند سنّت است که یک قطعه چوب یا شمشیر و غیره را در جلو خود در جهت قبله نصب نماید و رو به آن نماز بخواند، و اگر کسى از پشت آن شیئ عبور کند گناهى ندارد).

279- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** أَنَّهُ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا»([[313]](#footnote-313)).

یعنی: **«**ابن عمر گوید: گاهى پیغمبر **ج** شترش را در بین خود و قبله قرار مى‌داد و نمازش را مى‌خواند**»**.

280- حدیث: «أَبِي جُحَيْفَةَ، أَنَّهُ رَأَى بِلاَلاً يُؤَذِّنُ، فَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ فَاهُ ههُنَا وَههُنَا بِالأَذانِ»([[314]](#footnote-314)).

یعنی: **«**ابوجحیفه گوید: دیدم که بلال (حبشى) اذان مى‌گوید و صورتش را به طرف راست و چپ بر مى‌گرداند**»**، (سنّت است کسى که اذان مى‌گوید به هنگام گفتن حی على الصلاة رویش را به طرف راست و به هنگام گفتن حی على الفلاح رویش را به طرف چپ برگرداند).

281- حدیث: «أَبِي جُحَيْفَةَ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلاَلاً أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللهِ **ج**، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِه، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلاَلاً أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ **ج** فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنَ يَدَيِ الْعَنَزَةِ»([[315]](#footnote-315)).

یعنی: **«**ابو جحیفه گوید: دیدم که پیغمبر **ج** در خیمه چرمى قرمز رنگى قرار دارد، و بلال هم آبى را که پیغمبر با آن وضو گرفته است برداشته و مردم هم پشت سر هم با عجله مى‌خواستند هریک مقدارى از آن آب را به دست آوردند، کسانى که توانسته بودند مقدارى از آن را به دست آورند آن را به صورت و بدن خود (به عنوان تبرک) مى‌مالیدند، کسانى که نتوانسته بودند چیزى را به دست آورند از ترى و نم دست دیگران استفاده مى‌کردند. سپس دیدم که بلال نیزه‌اى را آورد و آن را نصب کرد و پیغمبر **ج** با لباس قرمز رنگ در حالى که مقدارى از ساق پاهایش دیده مى‌شد بیرون آمد و رو به طرف نیزه ایستاد و دو رکعت نماز را به امامت با مردم خواند، دیدم که مردم و حیوانات از پشت آن نیزه آمد و رفت مى‌کردند**»**.

«أدم: پوست. وضوء: به فتحه واو آب وضوء مى‌باشد. يبتدرون: با عجله بر هم سبقت مى‌گرفتند. عنزة: نیزه».

282- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الاحْتِلاَمَ، وَرَسُولُ اللهِ **ج** يُصَلِّي بِمِنَى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذلِكَ عَلَيَ»([[316]](#footnote-316)).

یعنی: **«**عبدالله بن عباس گوید: در حالى که به سن بلوغ نزدیک شده بودم سوار بر الاغ ماده‌اى، به سوى منى رفتم (دیدم)، پیغمبر **ج** در منى بدون اینکه دیوارى را در جلو خود قرار داده باشد نماز مى‌خواند از جلو بعضى از صف‌ها (با الاغ) رد شدم، سپس آن را رها کردم تا بچرد، خود داخل صف نمازگزاران شدم، پیغمبر **ج** به خاطر این کار به من اعتراضى نکرد**»**. (این نشانه آن است گذشتن حیوانات از جلو نماز باعث باطل شدن آن نمى‌شود).

باب 48: منع عبور و مرور از جلو نمازگزار

283- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ أَبُو صَالِحِ السَّمَّانُ: رَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الخُدْرِيَّ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ يُصَلِّي إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلاَّ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَعَادَ لِيَجْتَازَ فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأُولَى فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلاِبْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَدْفَعُهُ، فَإِنْ أَبى فَلْيُقَاتِلْهُ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ»([[317]](#footnote-317)).

یعنی: **«**ابو صالح سمّان گوید: ابو سعید خدرى را دیدم که در یکى از روزهاى جمعه چیزى را در بین خود و قبله قرار داده و به سوى آن توجّه نموده و نماز مى‌خواند، جوانى از بنى معیط خواست از بین ابو سعید خدرى و آن چیز عبور نماید، ابو سعید دستش را بر سینه آن جوان گذاشت تا از عبور آن جلوگیرى کند ولى آن جوان نگاه کرد، دید که راه دیگرى را ندارد، برگشت تا از بین ابو سعید و آن شىء عبور کند این بار ابو سعید به شدت دستش را بر سینه آن جوان زد و آن جوان را ناراحت کرد بعداً آن جوان به نزد مروان رفت و از ابو سعید شکایت کرد، ابو سعید هم به دنبال آن به نزد مروان رفت، مروان گفت: اى ابو سعید! در بین شما و برادرزاده‌ات چه موضوعى بوده است؟ ابو سعید گفت: شنیدم که پیغمبر **ج** مى‌فرمود: هرگاه یکى از شما چیزى را به عنوان ساتر در بین خود و مردم قرار داد و به سوى آن نماز خواند، کسى که بخواهد از فاصله بین ساتر و نمازگزار عبور کند، باید از آن جلوگیرى شود و اگر اصرار نمود باید با او جنگ کند، چون او شیطان است (یعنى موذى است)**»**.

284- حدیث: «أَبِي جُهَيْمٍ عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ أَرْسَلَهُ إِلَى أَبِي جُهَيْمٍ يَسْأَلُهُ مَاذَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ الله **ج** فِي الْمَارِّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي، فَقَالَ أَبُو جُهَيْمٍ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ»([[318]](#footnote-318)).

یعنی: **«**بسر بن سعید گوید: زید بن خالد او را پیش ابو جهیم فرستاد تا از او بپرسد درباره کسى که از جلو نمازگزار عبور مى‌نماید چه چیزى را از پیغمبر **ج** شنیده است؟ ابو جهیم گفت: پیغمبر **ج** فرمود: اگر کسى که از جلو سجده نمازگزار عبور مى‌کند مى‌دانست مرتکب چه گناه بزرگى شده است چهل... صبر مى‌کرد و از جلو نمازگزار عبور نمى‌کرد**»**. (چهل را به طور مطلق فرمود معلوم نیست چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال است).

باب 49: نزدیک‌شدن نمازگزار از ساتر (شیئى نصب شده در جهت قبله)

285- حدیث: «سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّي رَسُولِ اللهِ **ج** وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ»([[319]](#footnote-319)).

یعنی: **«**سهل بن سعید گوید: فاصله محل سجده پیغمبر **ج** با دیوارى که به عنوان ساتر قرارش داده بود فقط به اندازه‌اى بود که یک گوسفند از آنجا عبور نماید**»**.

286- حدیث: «سَلَمَةَ، قَالَ: كَانَ جِدَارُ الْمَسْجِدِ عِنْدَ الْمِنْبَرِ مَا كَادَتِ الشَّاةُ تَجُوزُهَا»([[320]](#footnote-320)).

یعنی: **«**سلمه گوید: فاصله دیوار مسجد از منبر به اندازه‌اى بود که به سختى یک گوسفند از آن عبور مى‌کرد**»**.

287- حدیث: «سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالَ يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ: كُنْتُ آتِي مَعَ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ فَيُصَلِّي عِنْدَ الأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقُلْتُ يَا أَبَا مُسْلِمٍ أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاَةَ عِنْدَ هذِهِ الأُسْطُوَانَةِ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** يَتَحَرَّى الصَّلاَةَ عِنْدهَا»([[321]](#footnote-321)).

یعنی: **«**یزید بن ابو عبید گوید: همراه سلمه بن اکوع به مسجد النّبی مى‌آمدم او معمولاً نماز را نزدیک ستونى (معروف به ستون مهاجرین) در نزدیکى محل مصحف (که از زمان عثمان در مسجد بود) مى‌خواند، به او گفتم: اى ابومسلم! شما را مى‌بینم که ترجیح مى‌دهى همیشه در نزدیکى این ستون نماز بخوانى، گفت: من پیغمبر **ج** را مى‌دیدم ترجیح مى‌داد در آنجا نماز بخواند**»**.

باب 51: دراز کشیدن در جلو سجده نمازگزار

288- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ اعْتِرَاضَ الْجَنَازَةِ»([[322]](#footnote-322)).

یعنی: **«**عایشه گوید: پیغمبر **ج** نماز را مى‌خواند و من هم در بین پیغمبر **ج** و قبله به روى رختخواب او مانند جنازه‌اى درازکش کرده بودم**»**.

289- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَبِيُّ **ج** يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ»([[323]](#footnote-323)).

یعنی: **«**عایشه گوید: پیغمبر **ج** نماز مى‌خواند در حالى که من بر رختخواب او دراز کشیده و خوابیده بودم و هرگاه مى‌خواست نماز وتر بخواند مرا بیدار مى‌کرد و من هم وتر را مى‌خواندم**»**.

290- حدیث: «عَائِشَةَ عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهَا (عَائِشَةَ) مَا يَقْطَعُ الصَّلاَةَ، الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ فَقَالَتْ: شَبَّهْتُمُونَا بالْحُمُر وَالْكِلاَب وَاللهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** يُصَلِّي وَإِنِّي عَلَى السَرِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقبْلَةِ، مُضْطَجِعَةً، فَتَبْدو لِي الْحَاجَةُ فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ فأُوذِيَ النَّبِيَّ **ج**، فَأَنْسَلُّ مِنْ عِنْد رِجْلَيْهِ»([[324]](#footnote-324)).

یعنی: **«**مسروق گوید: چیزهایى که باعث بطلان نماز مى‌شوند پیش عایشه بیان کردند، گفتند: (عبور کردن) سگ و خر و زن از جلو نمازگزار باعث باطل شدن نماز او مى‌گردد. حضرت عایشه (به عنوان اعتراض) گفت ما را (زن‌ها) به سگ و خر تشبیه نمودید؟! بخدا قسم در حالى که پیغمبر **ج** نماز مى‌خواند من در جلو او در جهت قبله بر روى رختخواب مى‌خوابیدم، و وقتى که کارى برایم پیش مى‌آمد دوست نداشتم که بلند شوم و بنشینم و او را اذیت کنم بلکه آهسته و مخفیانه از طرف پایین رختخواب خارج مى‌شدم**»**.

291- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ فَيَجِيءُ النَّبِيُّ **ج** فَيتَوَسَّطُ السَّرِيرَ، فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلِي السَّرِيرِ حَتَّى أنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي»([[325]](#footnote-325)).

یعنی: **«**عایشه گفت: آیا ما را با سگ و خر برابر نمودید؟! من گاهى به روى تخت مى‌خوابیدم و پیغمبر **ج** آن تخت را (به عنوان ساتر) در بین خود و قبله قرار مى‌داد و نماز مى‌خواند، و من دوست نداشتم که بلند شوم و مستقیماً از مقابل پیغمبر **ج** عبور نمایم بلکه آهسته و پنهانى از قسمت پایین تخت از زیر لحاف بیرون مى‌آمدم**»**.

«أعدلتمونا: همزه براى استفهام انکارى است و عدل از باب ضرب یضرب مقایسه و برابر نمودن با چیزى مى‌باشد. تسنيح: بلندشدن و رفتن به حالت استقامت بدن».

292- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ **ج** وَرِجْلاَيَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا قَالَتْ: والْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ»([[326]](#footnote-326)).

یعنی: **«**عایشه همسر پیغمبر **ج** گوید: من در جلو پیغمبر **ج** خوابیده بودم و پاهایم در جهت قبله و سجده او قرار داشت وقتى که خواست سجده کند مرا با دست تکان داد و من هم پاهایم را جمع کردم وقتى که پیغمبر **ج** از سجده بلند شد باز پاهایم را دراز کشیدم. عایشه گوید: منزل‌ها در آن موقع چراغ نداشتند**»**.

293- حدیث: «مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُصَلِّي وَأَنَا حِذَاءَهُ، وَأَنَا حَائِضٌ، وَرُبَّمَا أَصَابَنِي ثَوْبُهُ إِذَا سَجَدَ»([[327]](#footnote-327)).

یعنی: **«**میمونه (همسر پیغمبر **ج**) گوید: پیغمبر **ج** نماز مى‌خواند، من که در حالت حیض بودم در جلو او قرار داشتم، وقتى که به سجده مى‌رفت اغلب وقت لباس‌هایش به لباس من مى‌خورد**»**.

باب 52: نماز خواندن در یک پارچه لباس و چگونگى پوشیدن آن

294- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ سَائِلاً سَأَلَ رَسُولَ اللهِ **ج** عَنِ الصَّلاَةِ فِي ثَوبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ»([[328]](#footnote-328)).

یعنی: **«**ابوهریره گوید: یک نفر درباره خواندن نماز با یک قطعه لباس پرسید (آیا درست است یا خیر؟)، پیغمبر **ج** فرمود: مگر شما همه دو تکه لباس دارید؟!**»**، (پس چون همه شما نمى‌توانید، دو قطعه لباس را تهیه کنید نماز با یک قطعه هم درست است).

295- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لاَ يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ»([[329]](#footnote-329)).

یعنی: **«**ابو هریره گوید: پیغمبر **ج** فرمود: نباید هیچ‌یک از شما با یک تکه لباس نماز بخواند در حالیکه هیچ چیزى بر شانه‌هایش نباشد**»**.

296- حدیث: «عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُشْتَمِلاً بِهِ، فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَاضِعًا طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ»([[330]](#footnote-330)).

یعنی: **«**عمر بن ابو سلمه گوید: پیغمبر **ج** را دیدم که با یک قطعه لباس در منزل امّ سلمه (امّ المؤمنین) نماز مى‌خواند و خود را به آن پوشانیده بود و دو طرف آن را بر شانه‌هایش قرار داده بود**»**.

297- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ: رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، وَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ»([[331]](#footnote-331)).

یعنی: **«**محمّد بن منکدر گوید: دیدم که جابر بن عبدالله انصارى با یک تکه لباس نماز مى‌خواند، جابر گفت: من پیغمبر **ج** را دیدم با یک تکه لباس نماز مى‌خواند**»**.

وصلّى الله على محمّد وآله وأصحابه وعباده الصالحين.

فصل پنجم:  
درباره مساجد و جاهايى كه نماز در آن‌ها برگزار مى‌شود

298- حدیث: «أَبِي ذَرٍّس، قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ أيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الأَرْضِ أَوَّلُ قَالَ: الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ قَالَ: قُلْتُ ثُمَّ أيُّ قَالَ: الْمَسْجِدُ الأَقْصى قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمًا قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاَةُ بَعْدُ، فَصَلِّ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ»([[332]](#footnote-332)).

یعنی: **«**ابوذر گوید: از پیغمبر **ج** سؤال کردم، گفتم: اى رسول خدا! کدام مسجد اوّل بار در زمین ساخته شده است؟ فرمود: مسجد الحرام (کعبه). ابوذر گوید: گفتم: پس از کعبه کدام مسجد پیش از سایر مسجدها ساخته شده است؟ فرمود: مسجد الأقصى (بیت المقدّس) گفتم: فاصله ساختن آن‌ها از هم چقدر بوده است؟ فرمود: چهل سال. هرگاه وقت نماز رسید (در هر جا که باشى) نماز را بخوان چون خیر و ثواب در این است**»**، (براى امّت پیغمبر **ج** این امتیاز وجود دارد که هرگاه وقت نماز رسید در هر جایى که باشند مى‌توانند نماز را بخوانند به جز جاهاى مشخصى که بدلایلى نهى شده در آن‌ها نماز خوانده شود، مانند: گورستانها و حمامها و... که نماز خواندن در این گونه جاها مکروه است).

299- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاَةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ، وَكَانَ النَبِيُّ **ج** يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاس كَافَّةً، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ»([[333]](#footnote-333)).

یعنی: **«**جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر **ج** فرمود: «پنج چیز از جانب خدا به من بخشیده شده که به هیچ‌یک از پیغمبران پیشین بخشیده نشده است»:

1. خداوند با قرار دادن ترس در دل دشمنانم که به فاصله مسیر یک ماه از من دورند، مرا یارى داده است.
2. زمین براى من (و امّتم) به عنوان مسجد و پاک‌کننده قرار داده شده است، پس هریک از امّت من که وقت نمازش رسید (هرجا که باشد) باید نماز را بخواند.
3. غنیمت جنگى براى من حلال شده است.
4. قبلاً هر پیغمبرى تنها به سوى قوم خود فرستاده مى‌شد، در حالى که من به سوى تمام انسان‌ها فرستاده شده‌ام.
5. شفاعت (عظمى) به من بخشیده شده است**»**.

300- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللهِ **ج** وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا»([[334]](#footnote-334)).

یعنی: **«**ابو هریره گوید: پیغمبر **ج** فرمود: من با سخنان و کلمات جامع و قلیل اللّفظ و کثیرالمعنى فرستاده شده‌ام، با قرار دادن ترس در دل دشمنانم به من کمک شده است، هنگامى که خوابیده بودم کلید خزانه و گنجینه‌هاى زمین را برایم آوردند و آن‌ها را در دست‌هایم قرار دادند. ابو هریره گفت: پیغمبر **ج** تشریف برد، و شما امروز مشغول استخراج این گنج‌ها مى‌باشید**»**.

باب 1: بنا نهادن مسجد النّبی ج

301- حدیث: «أَنَسٍ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ **ج** الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ **ج** فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةَ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلِى بَني النَّجَّارِ فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ **ج** عَلَى رَاحِلَته، وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّي حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاَةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هذَا قَالُوا: لاَ وَاللهِ لاَ نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلاَّ إِلَى الله

قَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ؛ فَأَمَرَ النَّبِيُّ **ج** بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ **ج** مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لاَ خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُ الآخِرَهْفَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ»([[335]](#footnote-335)).

یعنی: **«**انس گوید: پیغمبر **ج** به مدینه آمد و در قسمت بالاى مدینه در بین قبیله‌اى که به بنى عمرو بن عوف معروف بودند پیاده شد و چهارده شب در بین آنان به‌سربرد، سپس کسى را به دنبال بنى نجار فرستاد، ایشان به حال آماده باش و شمشیر بر دوش به نزد پیغمبر **ج** آمدند، انس گوید: انگار من الآن به سوى پیغمبر **ج** نگاه مى‌نمایم که بر شترش قرار داشت و ابو بکر پشت سر او سوار شده بود و مردان محترم بنى نجار اطراف پیغمبر **ج** را گرفته و به دور او جمع شده بودند، پیغمبر **ج** (حرکت نمود) زاید و در محل وسیعى در نزدیک خانه ابو ایوب انصارى توقف نمود و وسایل سفر را بر زمین نهاد، معمولاً پیغمبر **ج** دوست داشت هر جایى که وقت نماز برسد در آنجا نماز بخواند، لذا در جایى که محل تجمع گوسفندان بود نماز خواند. (وقتى پیغمبر در آنجا مستقر شد) دستور داد مسجدى بسازند، و به نزد سران بنى نجار فرستاد به آن‌ها گفت: این باغ‌هایى که نزدیک مسجد است به من بفروشید، ایشان هم گفتند: قسم به خدا ما در مقابل قیمت این باغ‌ها جز رضاى خدا چیز دیگرى را نمى‌خواهیم.

انس گوید: در آن محل گورهاى مشرکین و خرابه‌ها و درخت‌هاى خرما وجود داشت پیغمبر **ج** دستور داد تا گورهاى مشرکین را بکنند و جسد مشرکان را بیرون آورند، و خرابه‌ها را مسطح نمایند، و درخت‌هاى خرما را قطع کنند. درخت‌هاى قطع شده را در جهت قبله مسجد به صف قرار دادند و دو طرفِ درِ مسجد را از سنگ ساختند، اصحاب شروع به آوردن سنگ‌هاى بزرگ کردند و با نشاط و خوشحالى سرود مى‌خواندند و پیغمبر **ج** نیز با ایشان بود و مى‌گفت: الهى هیچ خیر و برکتى جز خیر و برکت قیامت ارزشى ندارد، خداوندا! از انصار و مهاجرین راضى باشد و ایشان را ببخشاى**»**.

«ثامنونى: با قیمت به من بدهید».

باب 2: تغییر قبله از بیت المقدّس به کعبه

302- حدیث: «الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍس، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** صَلَّى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُحِبُّ أَنَّ يُوَجَّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَأنْزَلَ اللهُ (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ) فتَوَجَّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ وَقَالَ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ، وَهُمُ الْيَهُودُ مَا وَلاَّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ للهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ **ج** رَجُلٌ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ مَا صَلَّى، فَمَرَّ عَلَى قَوْمٍ منَ الأَنْصَارِ فِي صَلاَةِ الْعَصْرِ يُصَلُّونَ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَقَالَ هُوَ يَشْهَدُ أَنَّهُ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** وَأَنَّهُ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ؛ فَتَحَرَّفَ الْقَوْمُ حَتَّى تَوجَّهُوا نَحْوَ الْكَعْبَةِ»([[336]](#footnote-336)).

یعنی: **«**براء بن عازب گوید: پیغمبر **ج** زاید حدود شانزده یا هفده ماه به سوى بیت المقدّس نماز مى‌خواند، و همیشه آرزو داشت که رو به کعبه نماز بخواند، خداوند آیه 144 سوره بقره (ما مى‌بینیم که شما رو به سوى آسمان مى‌نمایى و از خدا مى‌خواهى تا قبله به کعبه تبدیل شود). را نازل فرمود آنگاه پیغمبر **ج** در نماز رو به کعبه کرد. ولى افراد نادان از یهود گفتند: چه چیزى باعث شده که مسلمانان از قبله قبلى روگردان شوند؟ خداوند فرمود: به این افراد بگو، مشرق و مغرب (و تمام جهان) ملک خدا است هر کسى را که بخواهد به راه راست هدایت مى‌نماید، یک نفر که با پیغمبر رو به کعبه نماز خواند بعد از خواندن نماز بیرون رفت و از کنار جماعتى از انصار گذشت که رو به بیت المقدّس نماز عصر را مى‌خواندند، گفت: من شهادت مى‌دهم که باپیغمبر**ج** نمازرا به سوى کعبه خوانده‌ام، جماعت انصار که در حال نماز بودند از بیت المقدّس به سوى کعبه روگردان شدند**»**.

303- حدیث: «الْبَرَاءِس، قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ **ج** نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، ثُمَّ صُرِفُوا نَحْوَ الْقِبْلَةِ»([[337]](#footnote-337)).

یعنی: **«**براء گوید: با پیغمبر **ج** در حدود شانزده یا هفده ماه به سوى بیت المقدّس نماز خواندیم و بعد از آن رو به کعبه نماز خوانده شد**»**.

304- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: بَيْنَا النَّاسُ بِقبَاءٍ فِي صَلاَةِ الصُّبْحِ إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ؛ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَد أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ، فَاسْتَقْبِلُوهَا وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ»([[338]](#footnote-338)).

یعنی: **«**عبدالله بن عمر گوید: در حالى که مردم در مسجد قباء مشغول خواندن نماز (صبح ) بودند، یک نفر آمد گفت: امشب قرآن بر پیغمبر **ج** نازل شده و خداوند دستور داده است که رو به کعبه نماز بخواند، فوراً مردم به سوى کعبه روى آوردند، و در حالى که رو به شام (بیت المقدّس) ایستاده بودند، به طرف کعبه تغییر جهت دادند**»**.

باب 3: از ساختن مسجد بر قبرها نهى و منع شده است

305- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ أُمَّ حَبِيبَة وَأُمَّ سَلَمَةَ ذكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَتَاهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا ذلِكَ لِلنَّبِيِّ **ج**، فَقَالَ: إِنَّ أُولئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[339]](#footnote-339)).

یعنی: **«**عایشه گوید: امّ حبیبه و امّ سلمه درباره کنیسه‌اى که آن را در حبشه دیده بودند و در آن عکسهایى وجود داشت صحبت مى‌کردند و جریان را براى پیغمبر **ج** بیان نمودند، پیغمبر **ج** فرمود: این جماعت هر وقت انسان صالحى که در میان ایشان بود فوت مى‌کرد بر روى قبرش مسجدى مى‌ساختند و تصویر او را بر در و دیوار مى‌کشیدند، امّا این اشخاصى (که بر قبر افراد صالح مسجد بنا مى‌کنند و عکس آنان را در آنجا به در و دیوار آویزان مى‌کنند) در روز قیامت در پیشگاه خدا بدبخت‌ترین موجودات مى‌باشند**»**.

306- حدیث: «عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ فِي مَرضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ: وَلَوْلاَ ذلِكَ لأبْرَزُوا قَبْرَهُ، غَيْرَ أَنِّي أَخْشى أَنْ يُتَّخَذَ مِسْجِدًا»([[340]](#footnote-340)).

یعنی: **«**عایشه گوید: پیغمبر **ج** در مرض وفاتش فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصارى باد چون قبر پیغمبرهاى خود را به صورت مسجد درآوردند، عایشه گوید: اگراین ترس نبودکه قبر پیغمبر **ج** نیز به صورت مسجد در آید آن را بلند مى‌کردند، ولى من مى‌ترسم که به صورت مسجد در آید**»**.

307- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»([[341]](#footnote-341)).

یعنی: **«**ابو هریره گوید: پیغمبر **ج** به هنگام مرض فوتش فرمود: خداوند یهود و نصارى را نابود کند، چون قبر پیغمبران خود را به صورت مسجد در آورده‌اند**»**.

308- حدیث: «عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالاَ: لَمَّا نَزَلَ برَسُولِ اللهِ **ج**، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةَ لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ، وَهُوَ كَذلِكَ: لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيائِهِمْ مَسَاجِدَ يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا»([[342]](#footnote-342)).

یعنی: **«**عایشه و عبدالله بن عباس گویند: پیغمبر **ج** به هنگام مرگ پارچه خط دارى را که داشت بر روى خود مى‌کشید و وقتى که از گرما نفسش تنگ مى‌شد آن را برمى‌داشت در این اثنا فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصارى باد، چون قبر پیغمبران خود را به صورت مسجد در آورده‌اند. پیغمبر **ج** مسلمانان را از این عمل برحذر مى‌داشت**»**.

باب 4: فضیلت و ثواب ساختن مسجد و تشویق بر آن

309- حدیث: «عُثْمَانَ بْنِ عَفَّان عَنْ عُبَيْدِ اللهِ الْخَوْلاَنِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ يَقُولُ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ، حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ **ج**: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: مَنْ بَنَى مَسْجدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللهِ بَنَى اللهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ»([[343]](#footnote-343)).

یعنی: **«**عبیدالله خولانى گوید: از عثمان بن عفان شنیدم وقتى که عدّه‌اى از او ایراد مى‌گرفتند و مى‌گفتند: چرا مسجد پیغمبر را نوسازى کرده است؟ گفت: شما ایراد و اعتراض فراوانى گرفتید، ولى من از پیغمبر **ج** شنیدم مى‌گفت: کسى که مسجدى را به خاطر رضاى خدا بسازد نظیر آن در بهشت برایش ساخته مى‌شود**»**.

باب 5: مستحب بودن قراردادن دست برروى زانوها به هنگام رکوع و منسوخ شدن گذاشتن دست‌ها بر روى هم و قرار دادن آن‌ها در بین زانوها

310- حدیث: «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ مُصْعَبُ ابْنُ سَعْدٍ: صَلَيْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخِذَيَّ، فَنَهَانِي أَبِي، وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ؛ فَنُهِينَا عَنْهُ، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرُّكَبِ»([[344]](#footnote-344)).

یعنی: **«**مصعب پسر سعد بن وقاص گوید: در کنار پدرم نماز مى‌خواندم کف‌هاى دستم را روى هم گذاشتم و به هنگام رکوع آن‌ها را در بین زانوهایم قرار دادم، پدرم مرا از این کار منع کرد و گفت: ما هم قبلاً دست‌هایمان را در بین زانوهایمان قرار مى‌دادیم ولى از این کار منع شدیم، و به ما دستور داده شد که دست‌هایمان را بر روى زانوهایمان قرار دهیم**»**.

باب 7: حرام بودن سخن گفتن در نماز و نسخ آنچه قبلاً در این مورد مباح بوده است

311- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ **ج** وَهُوَ فِي الصَّلاَةِ فَيَرُدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: إِنَّ فِي الصَّلاَةِ شُغْلاً»([[345]](#footnote-345)).

یعنی: **«**عبدالله بن مسعود گوید: ما قبلاً بر پیغمبر **ج** سلام مى‌کردیم، و در حالى که نماز مى‌خواند جواب سلام ما را مى‌داد ولى وقتى که از پیش نجاشى در حبشه به خدمت پیغمبر **ج** برگشتیم، در حالى که پیغمبر **ج** نماز مى‌خواند بر او سلام کردیم جواب سلام ما را نداد، بعد از نماز فرمود: وظیفه نمازگزار مشغول بودن به تفکر در معنى آن و یاد خدا است و نباید به چیز دیگرى توجّه کند**»**.

312- حدیث: «زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلاَةِ، يُكَلِّمُ أَحَدُنَا أَخَاهُ فِي حَاجَتِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ هذِهِ الآيَةُ (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا للهِ قَانِتِينَ) فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ»([[346]](#footnote-346)).

یعنی: **«**زید بن ارقم گوید: ما قبلاً در نماز با هم سخن مى‌گفتیم و یک نفر از ما درباره کارهایش از رفیقش سؤال مى‌کرد تا اینکه آیه 238 سوره بقره (بر حفظ و خواندن نمازها در وقت خود مخصوصآ نماز عصر مراقبت کنید، و در برابر ذات الله مطیع و فرمان بردار بایستید)، نازل گردید آن وقت به ما دستور داده شد که در نماز باید ساکت باشیم و حرف نزنیم**»**.

313- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ **ج** فِي حَاجَةٍ لَهُ، فَانْطَلَقْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبيَّ **ج** فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللهُ أَعْلَمُ بِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّ رَسُولَ اللهِ **ج** وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّةِ الأُولَى؛ ثُمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، وَقَالَ: إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ»([[347]](#footnote-347)).

یعنی: **«**جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر **ج** کارى داشت، مرا فرستاد تا آن را انجام دادم و برگشتم و به حضور پیغمبر **ج** آمدم و بر او سلام کردم، پیغمبر **ج** جواب سلامم را نداد، خدا مى‌داند تا چه اندازه ناراحت شدم، در دل خود گفتم شاید به خاطر این پیغمبر **ج** از من ناراحت شده است که تأخیر کرده‌ام، سپس مجدداً بر او سلام کردم باز جواب سلام را نداد، این بار بیش از دفعه اوّل ناراحت شدم، باز بر پیغمبر **ج** سلام کردم ولى این بار جواب سلامم را داد، فرمود چون نماز مى‌خواندم نمى‌توانستم جوابت را بدهم. این در حالى بود که پیغمبر **ج** بر شترش سوار بود و رویش به طرف قبله نبود (این حدیث دلالت دارد که نماز سنّت در سفر بر روى شتر و یا هر وسیله دیگرى هرچند رو به طرف قبله هم نباشد جایز است)**»**([[348]](#footnote-348)).

باب 8: لعن شیطان در اثناى خواندن نماز جایز است

314- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاَةَ، فَأَمْكَنَنِي اللهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ (رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لاَ يَنْبَغِي لأَحدٍ مِنْ بَعْدِي) فَرَدَّهُ خَاسِئًا»([[349]](#footnote-349)).

یعنی: **«**ابو هریره گوید: پیغمبر **ج** فرمود: شب ناگهان یک جن کافر بر من ظاهر شد و مى‌خواست نمازم را قطع نماید ولى خداوند مرا بر آن مسلط گردانید و بر آن غالب آمدم، خواستم آن را به یکى از ستون‌هاى مسجد ببندم تا همه شما صبح آن را تماشا کنید، امّا گفته برادر خود سلیمان را به یاد آوردم که گفت: (پروردگارا! ملکى را به من ببخش که کسى بعد از من آن را نداشته باشد) بعداً خداوند این شیطان را ناامید و رانده شده برگرداند**»**.

«تفلّت: ناگهان ظاهر شد. ساریه: ستّون».

باب 9: جایز بودن حمل کردن بچه‌ها در نماز

315- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ **ج**، وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا، وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا»([[350]](#footnote-350)).

یعنی: **«**ابوقتاده انصارى گوید: پیغمبر **ج** در حالى که نماز مى‌خواند امامه را - نوه دخترى خود از زینب و ابوالعاص پسر ربیعه پسر عبد شمس- بر دوشش حمل مى‌کرد: وقتى که پیغمبر **ج** به سجده مى‌رفت آن را بر زمین مى‌نهاد، وقتى که بلند مى‌شد و مى‌ایستاد آن را برمى‌داشت**»**.

باب 10: یک یا دو قدم حرکت در نماز جایز است

316- حدیث: « سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ، قَالَ أَبُو حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ: إِنَّ رِجَالاً أَتَوْا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ، وَقَدِ امْتَرَوْا فِي الْمِنْبَرِ، مِمَّ عُودُهُ، فَسَأَلُوهُ عَنْ ذلِكَ، فَقَالَ: وَاللهِ إِنِّي لأَعْرِفُ مِمَّا هُوَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَوَّلَ يَوْمٍ وُضِعَ، وأَوَّلَ يَوْمٍ جَلَسَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ **ج** أَرْسَلَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِلَى فُلاَنَةَ (امْرأَةٍ قَدْ سَمَّاهَا سَهْلٌ): مُرِي غُلاَمَكِ النَّجَّارَ أَنْ يَعْمَلَ لِي أَعْوَادًا أَجْلِسُ عَلَيْهِنَّ إِذَا كَلَّمْتُ النَّاسَ فَأَمَرَتْهُ فَعَمِلَهَا مِنْ طَرْفَاء الْغَابَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** فَأَمَرَ بِهَا فَوُضِعَتْ ههُنَا ثُمَّ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** صَلَّى عَلَيْهَا، وَكَبَّرَ وَهُوَ عَلَيْهَا، ثُمَّ رَكَع وَهُوَ عَلَيْهَا، ثُمَّ نَزَلَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ فِي أَصْلِ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ عَادَ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هذَا لِتَأْتَمُّوا وَلِتُعلَّمُوا صَلاَتِي»([[351]](#footnote-351)).

یعنی: **«**ابو حازم بن دینار گوید: در این مورد که چوب منبر پیغمبر **ج** از چه نوع چوبى است چند نفر با هم مجادله و اختلاف داشتند، پیش سهل بن سعد ساعدى آمدند، در این باره از او سؤال کردند، سهل گفت: قسم به خدا من مى‌دانم چوب آن از چه نوع است، آن را همان روزى که نصب کردند دیدم، و اوّلین بارى که پیغمبر **ج** بر آن نشست باز آن را مشاهده کردم، پیغمبر **ج** به نزد فلان زن فرستاد (سهل نام آن زن را ذکر کرد) فرمود: به پسرت که نجار است بگو با چند تخته چوب منبرى برایم بسازد، تا به هنگام سخنرانى براى مردم بر آن بنشینم. آن زن از پسرش خواست تا منبرى براى پیغمبر **ج** بسازد، و پسرش هم از چوب‌هاى غابه (محلى است در مدینه) منبرى ساخت و آن را به مادرش تحویل داد، مادرش هم منبر را به نزد پیغمبر **ج** فرستاد، پیغمبر **ج** دستور داد تا آن را در همین جا نصب نمایند بعداً دیدم که پیغمبر**ج** بر آن نماز خواند و تکبیر گفت و بر آن به رکوع رفت، سپس به صورت عقب‌گرد از یک پله منبر پایین آمد و بر اصل منبر سجده کرد بعد از سجده از پله منبر به طرف جلو بالا رفت. وقتى که پیغمبر از نماز فارغ شد رو به مردم کرد و فرمود: اى مردم! این کارها را براى این انجام دادم تا به من اقتدا کنید و نماز مرا یاد بگیرید**»**.

باب 11: دست گذاشتن بر کمر در نماز مکروه است

317- حدیث: « أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: نُهِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا»([[352]](#footnote-352)).

یعنی: **«**ابوهریره گوید: نهى شده است که نمازگزار در نماز کف دستش را بر کمرش قرار دهد**»**.

«اختصار: گذاشتن دست بر خاصره و کمر است».

باب 12: مالیدن دست بر سنگ ریزه‌ها و صاف کردن خاک محل سجده در نماز مکروه است

318- حدیث: «مُعَيْقيبٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: إِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً»([[353]](#footnote-353)).

یعنی: **«**معیقب گوید: پیغمبر **ج** به مردى که مى‌خواست خاک محل سجده‌اش را صاف نماید فرمود: اگر ناچار هستى این کار را بکنى یکبار دست مالیدن بر خاک کافى است**»**.

باب 13: انداختن تف و اخلاط سینه در مسجد چه در حالت نماز و چه در غیر نماز ممنوع است

319- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** رَأَى بُصَاقًا فِي جِدَارَ الْقِبْلَةِ فَحَكَّهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ يُصَلِّي فَلاَ يَبْصُقْ قِبَلَ وَجْههِ، فَإِنَّ اللهَ قِبَلَ وَجْهِهِ إِذَا صَلَّى»([[354]](#footnote-354)).

یعنی: **«**عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر **ج** دید دیوار طرف قبله مسجد را با تف و خلط سـینه آلوده کرده‌اند آن را تمیز نمود و آثارش را محو ساخت، سپس رو به مردم کرد و فرمود: وقتى که یک نفر نماز مى‌خواند نباید به طرف جلو خود تف و یا خلط بیندازد، چون خداوند در جهت قبله نمازگزار قرار دارد**»**.

320- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** أَبْصَرَ نُخَامَةً فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ فَحَكَّهَا بِحَصَاةٍ، ثُمَّ نَهى أَنْ يَبْزُقَ الرَّجُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ، أَوْ عَنْ يَمِينِهِ، وَلكِنْ عَنْ يَسَارِهِ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى»([[355]](#footnote-355)).

یعنی: **«**ابوسعید گوید: پیغمبر **ج** خلطى را در جهلت قبله مسجد دید، آن را با نوک ریزه سنگى تمیز نمود، سپس مردم را از انداختن تف و اخلاط به طرف راست و جلو خودشان برحذر داشت، و فرمود: اگر کسى (خارج از نماز و خارج از مسجد) خواست تف کند باید آن را به طرف چپ و یا زیر پاى چپش بیندازد**»**.

321- حدیث: « أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** رَأَى نُخَامَةً فِي جِدَارِ الْمَسْجِدِ فَتَنَاوَلَ حَصَاةً فَحَكَّهَا، فَقَالَ: إِذَا تَنَخَّمَ أَحَدُكُمْ فَلاَ يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ، وَلاَ عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ الْيُسْرَى»([[356]](#footnote-356)).

یعنی: **«**ابو سعید گوید: پیغمبر **ج** خلطى را بر روى دیوار مسجد دید و سنگ کوچکى را برداشت و آن را از دیوار پاک کرد، و فرمود: هرگاه کسى (در خارج نماز و خارج از مسجد) خواست خلطى را بیندازد آن را به طرف جلو و راست خود نیندازد بلکه آن را به طرف چپ یا زیر پاى چپش بیندازد**»**.

322- حدیث: « عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** رَأَى فِي جِدار الْقِبْلَةِ مُخاطًا، أَوْ بُصَاقًا، أَوْ نُخَامةً فَحَكَّهُ»([[357]](#footnote-357)).

یعنی: **«**عایشه امّ المؤمنین گوید: پیغمبر **ج** در دیوار قبله مسجد تف یا خلطى را دید و آن را تمیز نمود**»**.

323- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلاَةِ فَإِنَّمَا يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلاَ يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلاَ عَنْ يَمِينِهِ، وَلكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَو تَحْتَ قَدَمِهِ»([[358]](#footnote-358)).

یعنی: **«**انس بن مالک گوید: پیغمبر **ج** فرمود: مسلمان وقتى که در حال نماز خواندن است با پروردگار خود در راز و نیاز است، پس نباید به طرف جلو و طرف راست خود تف کند، ولى (در غیر نماز و خارج از مسجد) به طرف چپ یا زیر پاى چپش تف کند**»**.

324- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: الْبُزَاق فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا»([[359]](#footnote-359)).

یعنی: **«**انس بن مالک گوید: پیغمبر **ج** فرمود: انداختن تف و خلط در مسجد گناه است، و کفارت این گناه پاک کردن آن مى‌باشد**»**.

باب 14: جایز است با کفش نماز بخواند (به شرط اینکه کثیف نباشد)

325- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَزِيدَ الأَزْدِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: أَكَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ قَالَ: نَعَمْ»([[360]](#footnote-360)).

یعنی: **«**سعید بن یزید ازدى گوید: از انس بن مالک پرسیدم: آیا پیغمبر **ج** با کفش‌هایش نماز مى‌خواند؟ انس گفت: بلى**»**.

باب 15: خواندن نماز در لباس خط‌خطى و داراى نقش کراهت دارد

326- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلاَمٌ، فَقَالَ: شَغَلَتْنِي أَعْلاَمُ هذِهِ اذهبوا بِهَا إِلَى أَبِي جَهْمٍ وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةٍ»([[361]](#footnote-361)).

یعنی: **«**عایشه گوید: پیغمبر **ج** با یک لباس که داراى نقش و خطوط بود نماز خواند، سپس فرمود: این نقش و خطوط، قلب مرا به خود مشغول نموده است، این لباس خط‌دار را به ابوجهم (یکى از اصحاب) بدهید، و لباس بدون خط و کلفتى برایم بیاورید**»**.

«خميصه: پارچه‌اى است مربع و خط‌دار. انبجانیه: پارچه‌اى است بدون خط و کلفت».

باب 16: وقتى طعام حاضر باشد نماز خواندن کراهت دارد

327- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا وُضِعَ الْعَشَاءُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَابْدَءُوا بِالْعَشَاءِ»([[362]](#footnote-362)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که شام حاضر شد و اقامه نماز هم گفته شد اوّل شام را بخورید».

«عشاء: شام و غذاى شب».

328- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِذَا قُدِّمَ الْعَشَاءُ فَابْدَءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلاَةَ الْمَغْرِبِ، وَلاَ تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكمْ»([[363]](#footnote-363)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که شام را آوردند پیش از اینکه نماز مغرب را بخوانید شام بخورید و در خوردن شام عجله نکنید»، (به راحتى و آرامش خاطر غذاى خود را بخورید).

329- حدیث: «عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** أَنَّهُ قَالَ: إِذَا وُضِعَ الْعَشَاءُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَابْدَءُوا بِالْعَشَاءِ»([[364]](#footnote-364)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه شام را (روى سفره) گذاشتند و اقامه نماز هم گفته شد اوّل شام را بخورید سپس نماز بخوانید».

330- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا وُضِعَ عَشَاءُ أَحَدِكُمْ وَأُقِيمَت الصَّلاَةُ فَابْدَءُوا بِالْعَشَاءِ، وَلاَ يَعْجَلْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ»([[365]](#footnote-365)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: هر وقت شام بر سر سفره گذاشته شد و اقامه نماز هم گفته شد اوّل شام را بخورید و عجله نکنید تا از خوردن غذا فارغ مى‌شوید آنگاه نماز را بخوانید».

باب 17: نهى از خوردن سیر و پیاز و کراث (گیاهى است که بوى بد دارد) به هنگام رفتن به مسجد

331- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** قَالَ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ: مَنْ أَكَلَ مِنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ يَعْنِي الثُّومَ فَلاَ يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا»([[366]](#footnote-366)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج در غزوه خیبر فرمود: کسى که از این گیاه (سیر) بخورد نباید به مسجد ما نزدیک شود».

332- حدیث: «أَنَسٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَنَسًا، مَا سَمِعْتَ نَبِيَّ اللهِ **ج** فِي الثُّومِ فَقَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: مَنْ أَكَلَ مِنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ فَلاَ يَقْرَبْنَا أَوْ لاَ يُصَلِّيَنَّ مَعَنَا»([[367]](#footnote-367)).

یعنی: «عبدالعزیز گوید: شخصى از انس پرسید: درباره سیر چه چیزى از پیغمبر شنیده‌اى؟ انس گفت: پیغمبر ج فرمود: کسى که از این گیاه بخورد نباید به ما نزدیک شود، یا فرمود: نباید با ما نماز بخواند».

333- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، زَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا أَوْ قَالَ فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ».

وَأَنَّ النَّبِيَّ **ج** أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: قَرِّبُوهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لاَ تُنَاجِي»([[368]](#footnote-368)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که سیر یا پیاز بخورد باید از ما کناره گیرد، یا فرمود: باید از مسجد ما کناره گیرد و در منزل خود بنشیند. ظرفى را پیش پیغمبر ج آوردند که حبوبات نرسیده و سبزى در آن پخته بودند؛ پیغمبر ج بوى بدى را از آن احساس کرد، پرسید: در این ظرف چیست؟ جواب دادند که فلان حبوبات در آن است، فرمود: آن را به یکى از اصحاب که با او بود بدهند، وقتى که پیغمبر ج دید این صحابى هم از خوردن آن غذا خوددارى مى‌کند به او فرمود: شما آن را بخور (من براى این نمى‌خورم) چون با کسى مناجات دارم که تو یا او این مناجات را ندارى».

«زعم: یعنى گفت».

باب 19: سهوکردن در نماز و سجده سهو بردن

334- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا نُودِيَ بِالصَّلاَةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ حَتَّى لاَ يَسْمَعَ الأَذَانَ، فَإِذَا قُضِيَ ْالأَذَانُ أَقْبَلَ، فَإِذَا ثُوِّبَ بِهَا أَدْبَرَ، فَإِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ اذْكُرْ كَذَا وَكَذَا، مَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ إِنْ يَدْرِي كَمْ صَلَّى فَإِذَا لَمْ يَدْرِ أَحَدُكُمْ كَمْ صَلَّى، ثَلاَثًا أَوْ أَرْبَعًا، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ»([[369]](#footnote-369)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه اذان گفته شد، شیطان رو مى‌گرداند و دور مى‌شود، سر و صدا و هیاهو به وجود مى‌آورد تا صداى اذان را نشنود، همین که اذان تمام شد، برمى‌گردد، وقتى که اقامه گفته شد باز روگردان مى‌شود و مى‌رود، وقتى که اقامه تمام گردید، برمى‌گردد، به حدى به انسان نزدیک مى‌شود که در بین انسان و قلبش وسوسه ایجاد مى‌نماید، به او مى‌گوید فلان چیز و فلان چیز را به یاد بیاور، که قبلاً آن‌ها را به یاد نداشت، نمازگزار را تا جایى مشغول مى‌سازد که نمى‌داند چند رکعت نماز را خوانده است، وقتى که شما ندانستید چند رکعت نماز خـوانده‌اید (سه رکعت یا چهار یا کمتر یا بیشـتر باید شک را برطرف سازید و آنچه که یقین دارید مبناى نماز قرار دهید). و بعد از تمام شدن تشهّد آخر دو سجده را (به عنوان سجده سهو) ـ‌در حالیکه نشسته‌ایدـ ببرید».

«ضراط: صدا درآوردن با دهان به عنوان توهین به کسى»([[370]](#footnote-370)).

335- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ بُحَيْنَةَس، قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللهِ **ج** رَكْعَتَيْنِ مِنْ بَعْضِ الصَّلَوَاتِ، ثُمَّ قَامَ فَلَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، فَلَمَّا قَضَى صَلاَتَهُ وَنَظَرْنَا تَسْلِيمَهُ كَبَّرَ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ، ثُمَّ سَلَّمَ»([[371]](#footnote-371)).

یعنی: «عبدالله بن بحینه گوید: پیغمبر ج دو رکعت نماز را به امامت براى ما خواند و در رکعت دوم (که مى‌بایست براى تشهّد بنشیند) ننشست و بلند شد و مردم نیز به تبعیت از پیغمبر ج بلند شدند، وقتى که نمازش را تمام کرد منتظر بودیم که سلام بدهد، ولى قبل از سلام دادن، تکبیر گفت و در حالى که نشسته بود دو سجده را به جاى آورد و بعداً سلام داد».

336- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ **ج**، (قَالَ إِبْرَاهِيمُ، أَحَدُ الرُّوَاةِ، لاَ أَدْرِي زَادَ أَوْ نَقَصَ)؛ فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللهِ أَحَدَثَ فِي الصَّلاَةِ شَيْءٌ قَالَ: وَمَا ذَاكَ قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، قَالَ: إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاَةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَنْسى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيسَلِّمْ ثُمَّ يَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ»([[372]](#footnote-372)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج نماز را خواند، (ابراهیم که یکى از راویان حدیث است مى‌گوید: نمى‌دانم عبدالله بن مسعود گفت: پیغمبر ج نماز را زیاد یا کم خواند) وقتى سلام داد، گفتند: اى رسول خدا! آیا تغییرى در نماز به وجود آمده است؟! پیغمبر ج فرمود: چه تغییرى؟! گفتند: فلان تغییر و فلان تغییر. آنگاه پیغمبرج پاهایش را جمع نمود و به حالت تشهّد نشست و رو به قبله کرد و دو سجده را به جاى آورد و بعداً سلام داد، وقتى که به طرف ما روى کرد، گفت: اگر در نماز تغییراتى به وجود مى‌آمد من آن را به شما مى‌گفتم، امّا من هم انسانى هستم مثل شما، و مانند شما دچار فراموشى مى‌شوم، وقتى که چیزى را فراموش کردم به من تذکر دهید، هرگاه یکى از شما در نمازش دچار شک شد، آنچه که به یقین انجام داده است انتخاب کند و باقى مانده نماز را بخواند. (مثلاً اگر کسى شک داشت که سه رکعت نماز را خوانده است یا چهار رکعت، نمازگزار یقین دارد که سه رکعت را خوانده است ولى تردیدش در رکعت چهارم است باید سه رکعت را که یقینى است انتخاب کند و یک رکعت دیگر را بخواند) و بعداً سلام بدهد. و آنگاه دو بار سجده ببرد».

337- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ **ج** الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى خَشَبَةٍ فِي مُقَدِّمِ الْمَسْجِدِ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا؛ وَفِي الْقَوْمِ يَوْمَئِذٍ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلاَةُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ كَان النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَدْعُوهُ ذَا الْيَدَيْنِ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللهِ أَنَسِيت أَمْ قَصُرَتْ، فَقَالَ: لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تَقْصُرْ، قَالُوا: بَلْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ وَضَعَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ»([[373]](#footnote-373)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج نماز ظهر را به امامت براى ما خواند و بعد از دو رکعت سلام داد، سپس بلند شد و به سوى چوبى رفت که در قسمت جلو مسجد قرار داشت و دستش را بر روى آن گذاشت، در آن روز ابو بکر و عمر نیز در بین مردم حضور داشتند و شرم کردند در این مورد با پیغمبر ج سخن بگویند، کسانى که عجله داشـتند از مسجد بیرون رفتند، گفتند: نماز کوتاه شده است، شخصى در آنجا بود که پیغمبر ج او را ذوالیدین صدا مى‌کرد، این مرد گفت: اى رسول خدا! آیا دو رکعت آخر را فراموش کردى یا نماز کوتاه شده است؟ پیغمبر ج فرمود چیزى را فراموش نکرده‌ام و نماز هم کوتاه نشده است. مردم گفتند: اى رسول خدا! دو رکعت آخر را فراموش کردى. پیغمبر ج فرمود: پس ذوالیدین راست مى‌گوید، آنگاه پیغمبر بلند شد و دو رکعت دیگر را خواند، سپس سلام داد بعد از سلام تکبیر گفت، سجده‌اى را به جاى آورد که مانند سجده نماز و یا طولانى‌تر بود، آنگاه سرش را از سجده بلند کرد و تکبیر گفت بعداً سجده دیگرى مانند سجده نماز و یا طولانى‌تر از آن به جاى آورد، بعداً سرش را بلند کرد و تکبیر گفت».

(امام شافعى عقیده دارد سجده سهو چه براى سهو در ازدیاد و چه براى سهو در نقصان باشد باید بعد از تشهّد آخر و قبل از سلام باشد، ولى امام مالک مى‌گوید: در سهو نقصان، سجده قبل از سلام است و در سهو ازدیاد باید بعد از سلام باشد).

باب 20: سجده قرائت قرآن

338- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ، فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ»([[374]](#footnote-374)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج گاهى در نماز سوره‌اى از قرآن را بر ما مى‌خواند که سجده در آن وجود داشت و همین که به آیه سجده مى‌رسید، سجده مى‌برد و ما هم سجده مى‌بردیم، و به اندازه‌اى مردم به سجده مى‌رفتند که جایى را براى سجده پیدا نمى‌کردیم».

339- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ **ج** النَّجْمَ بِمَكَّةَ فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ أَخَذَ كفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ، وَقَال: يَكْفِينِي هذَا؛ فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذلِكَ قُتِلَ كَافِرًا»([[375]](#footnote-375)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج در مکه سوره النجم را (که داراى سجده است) خواند و به سجده رفت و تمام کسانى که در آنجا بودند سجده بردند، به جز پیرمردى که مشتى از شن یا خاک را برداشت، و آن را به سوى پیشانیش بلند کرد و گفت براى من این کافى است (و نیازى به سجده ندارم) ابن مسعود گوید: بعداً این مرد را دیدم که در حالت کفر کشته شد».

340- حدیث: «زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، أَنَّهُ سَأَلَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍس، فَزَعَمَ أَنَّهُ قَرأَ عَلَى النَّبِيِّ **ج** وَالنَّجْمِ فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا»([[376]](#footnote-376)).

یعنی: «عطاء بن یسار گوید: از زید بن ثابت درباره سجده آخر سوره نجم سؤال کردم در جواب گفت: سوره نجم را بر پیغمبر ج تلاوت نمودم ولى پیغمبر ج به سجده نرفت».

«زعم: گفت و خبر داد».

341- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ أَبِي رَافِعٍ، قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ الْعَتَمةَ فَقَرَأَ (إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ) فَسَجَدَ، فَقُلْتُ: مَا هذِهِ قَالَ: سَجَدْتُ بِهَا خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ **ج**، فَلاَ أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ»([[377]](#footnote-377)).

یعنی: «ابو رافع گوید: با ابو هریره نماز عشاء را خواندم، و او سوره ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ١﴾ [الانشقاق: 1]. را در نماز خواند وبه سجده رفت. گفتم: این چه کارى بود که انجام دادى؟ ابوهریره گفت: این سجده را وقتى که پشت سر پیغمبر ج نماز مى‌خواندم به جاى آوردم، و پیغمبر ج این سوره را خواند و به سجده رفت، من هم با او به سـجده رفتم، بنابراین تا زنده هسـتم به هنگام خواندن این سوره سجده را ترک نمى‌کنم».

(عتمة): نماز عشاء.

باب 23: ذکر بعد از نماز

342- حدیث: « ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كُنْتُ أَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلاَةِ النَّبِيِّ **ج** بَالتَّكْبِيرِ»([[378]](#footnote-378)).

یعنی: «ابن عباس گوید: تمام شدن نماز پیغمبر ج را با الله اکبر گفتنش (در آخر نماز) تشخیص مى‌دادم (یعنى وقتى که نمازش تمام مى‌شد الله اکبر مى‌گفت)».

باب 24: پناه بردن به خدا از عذاب قبر

343- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: دَخَلَتْ عَلَيَّ عَجُوزَانِ مِنْ عُجُزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَتَا لِي، إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَذَّبْتُهُمَا وَلَمْ أُنْعِمْ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا؛ فَخَرَجَتَا وَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ **ج** فَقُلْت لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ عَجُوزَيْنِ، وَذَكَرْتُ لَهُ؛ فَقَال: صَدَقَتَا، إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلاَةٍ إِلاَّ تَعَوَّذَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»([[379]](#footnote-379)).

یعنی: «عایشه گوید: دو پیرزن از پیرزنهاى یهود مدینه پیش مى‌آمدند و گفتند: مرده‌ها در قبر عذاب داده مى‌شوند، من هم آنان را تکذیب کردم، دوست نداشتم ایشان را تصدیق کنم، بعداً ایشان رفتند و پیغمبر ج وارد شد، به او گفتم: اى رسول خدا! این دو پیرزن چنین گفتند و من هم آنان را تکذیب کردم، پیغمبر ج فرمود: راست گفته‌اند، اهل قبر به نحوى عذاب مى‌بینند که تمام حیوانات داد و فریاد آنان را مى‌شنوند، عایشه گوید: از آن به بعد پیغمبر ج همیشه در نماز از عذاب قبر به خدا پناه مى‌برد»، (و دعاى عذاب قبر را مى‌خواند).

باب 25: چیزهایى که در نماز از شرّ آن‌ها به خدا پناه برده مى‌شود

344- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَسْتَعِيذ فِي صَلاَتِهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ»([[380]](#footnote-380)).

یعنی: «عایشه گوید: شنیدم که پیغمبر ج در نماز از شر و فتنه دجّال به خداوند پناه مى‌برد».

345- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيَّ **ج**، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذَ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، وَأَعُوذ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، فقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذِبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ»([[381]](#footnote-381)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: پیغمبر ج در نمازش این دعا را مى‌خواند: پروردگارا! به شما پناه مى‌آورم از عذاب قبر، و به شما پناهنده مى‌شوم از شر و فتنه دجّال، و به شما پناه مى‌آورم از شرّ زندگى و مرگ، و به شما پناهنده مى‌شوم از شرّ گناه و بدهکارى، یکنفر از پیغمبر ج پرسید: چرا این قدر از شرّ بدهکارى به خدا پناه مى‌برى؟ پیغمبر ج فرمود: انسان وقتى که بدهکار باشد، در سخن گفتن دچار دروغ مى‌شود و در وعده دادن خلاف وعده مى‌کند».

346- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَدْعُو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»([[382]](#footnote-382)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج دعا مى‌کرد و مى‌گفت: خداوندا! از عذاب قبر و آتش دوزخ و از شرّ زندگى و مرگ و شرّ فتنه مسیح دجّال، به تو پناه مى‌آورم».

باب 26: مستحب بودن ذکر و دعا بعد از سلام دادن نماز و چگونگى آن

347- حدیث: «الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ عَنْ وَرَّادٍ، كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قَالَ: أَمْلَى عَلَيَّ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فِي كِتَابٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كلِّ صَلاَةٍ مَكْتُوبَةٍ: لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»([[383]](#footnote-383)).

یعنی: «ورّاد کاتب مغیره بن شعبه گوید: در نامه‌اى که به معاویه مى‌نوشتم مغیره گفت بنویس: پیغمبر ج بعد از هر نماز واجبى (این دعاها را مى‌خواند و) مى‌گفت: هیچ معبود به حقى نیست جز ذات الله که یگانه و بى‌همتا است و انبازى ندارد، هر ملک و قدرتى که هست از آن اوست و هر سپاس و ستایشى که باشد، مخصوص و سزاوار او است و او بر تمام اشیاء مسلط و بر تمام کارها توانا است، خداوندا! چیزى که تو ببخشى کسى نمى‌تواند جلو آن را بگیرد، و چیزى که تو مانع آن باشى کسى قادر نیست آن را ببخشد، ثروت ثروتمندان نمى‌تواند به عوض تو به آنان فایده‌اى برساند، (و خلاء بى‌ایمانى را پر کند)».

348- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءِ إِلَى النَّبِيِّ **ج**، فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الأَمْوالِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلاَ وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كمَا نُصَلِّي وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُم فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يَحُجُّونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ، وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ قَالَ: أَلاَ أُحَدِّثكُمْ بِمَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، إِلاَّ مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ تُسبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتكبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلاَةٍ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ بَعْضُنَا نُسَبِّحُ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ وَنَحْمَدُ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ وَنكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلاَثِينَ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: تَقُولُ: سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ للهِ وَاللهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ»([[384]](#footnote-384)).

یعنی: «ابوهریره گوید: عدّه‌اى از فقرا پیش پیغمبر ج آمدند، گفتند: کسانى که داراى مال و ثروت فراوان هستند هم به مقام و درجات بالاى معنوى رسیده‌اند و هم از نعمت و ثروت دنیا بهره‌مند مى‌باشند.

همانگونه که ما نماز مى‌خوانیم و روزه مى‌گیریم ایشان هم نماز مى‌خوانند و روزه مى‌گیرند، و علاوه بر آن مال فراوانى دارند که با آن حج و عمره و جهاد و زکات و نیکى و احسان انجام مى‌دهند.

پیغمبر ج فرمود: آیا چیزى را به شما بگویم که اگر به آن عمل کنید، به کسانى که از شما سبقت گرفته‌اند و جلوتر هستند برسید و کسانى که بعد از شما هستند هرگز نتوانند به شما برسند و شما بهترین کسانى باشید که در میان آنان زندگى مى‌نمایید، مگر کسانى که مانند شما به گفته من عمل کنند؟ پس شما بعد از هر نماز واجبى سى و سه بار سـبحان الله و سى و سه بار الحمد لله و سى و سه بار الله‌اکبر را بگویید. ابو هریره گوید: ما خودمان اختلاف نظر پیدا کردیم عدّه‌اى گفتند: سى و سه بار سبحان الله و سى و سه بار الحمد لله و سى و چهار بار الله‌اکبر را مى‌گویم، ابو هریره گوید: من در این مورد به پیغمبر ج مراجعه کردم فرمود: هریک از آن‌ها را سى و سه بار بگویید».

«دثور: مال فراوان».

باب 27: دعایى که در بین تکبیر نیت و سوره حمد خوانده مى‌شود

349- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةَ هُنَيَّةً، فَقُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ قَالَ: أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؛ اللَّهُمَّ نقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَلْجِ وَالْبَرَدِ»([[385]](#footnote-385)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج در بین الله‌اکبر نیت و خواندن سوره حمد مدت کوتاهى سکوت مى‌کرد، گفتم: پدر و مادرم فدایت باد اى رسول خدا، در این مدتى که سکوت مى‌نمایى چه مى‌گویى؟ پیغمبر ج فرمود: مى‌گویم: پروردگارا! مرا از گناه و خطا دور گردان همانگونه که در بین مشرق و مغرب دورى ایجاد کرده‌اید، پروردگارا! مرا از خطا و گناه پاک گردان همانگونه که لباس سفید از گرد و آلودگى پاک گردانیده مى‌شود. خداوندا! گناهانم را به کلى محو بنما».

«إسكاتة: سکوت. هنیة: تصغیر هنیه است مدت زمان کوتاه مى‌باشد».

باب 28: مستحب است با وقار و متانت به مسجد رفت و از دویدن و عجله زیاد نهى شده است

350- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَلاَ تَأْتُوهَا تَسْعَوْنَ وَأْتُوهَا تَمْشُونَ، عَلَيْكمُ السَّكِينَةُ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصلُّوا وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا»([[386]](#footnote-386)).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: وقتى که نماز برگزار شد با عجله و با حالت دویدن به سوى آن نیایید و با متانت و وقار حرکت کنید. بر شما لازم است آرامش را حفظ نمایید، هر مقدارى که به امام رسیدید، آن مقدار را با او بخوانید و بعد از سلام امام؛ باقى مانده نماز را تکمیل کنید».

351- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ **ج**، إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: مَا شَأْنُكُمْ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاَةِ، قَالَ: فَلاَ تَفْعَلُوا، إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا»([[387]](#footnote-387)).

یعنی: «ابوقتاده گوید: یکبار با پیغمبر ج نماز مى‌خواندیم، ناگاه صداى پاى مردانى را شنید، وقتى که از نماز فارغ شد، فرمود: این سر و صدا چه بود؟ گفتند: براى رسیدن به نماز (جماعت) عجله مى‌کردیم، پیغمبر ج فرمود: این کار را نکنید، وقتى که براى نماز مى‌آیید، لازم است که متانت و آرامش را رعایت کنید، سپس هر مقدار نمازى که توانستید، با امام بخوانید، و باقى مانده را بعد از سلام امام، تمام کنید».

باب 29: چه وقتى مردم براى برگزارى نماز بلند مى‌شوند؟

352- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُول اللهِ **ج**، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلاَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ؛ فَقَالَ لَنَا: مَكَانَكُمْ ثُمَّ رَجَعَ فاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ، فَصَلَّيْنَا مَعَهُ»([[388]](#footnote-388)).

یعنی: «ابو هریره گوید: اقامه نماز گفته شد و صف‌هاى نمازگزاران در حالى که ایستاده بودند میزان و هماهنگ شدند، آنگاه پیغمبر ج (از منزل خود) به سوى ما بیرون آمد. همین که در جایگاه نمازش ایستاد؛ بیادش آمد که جنابت دارد، به ما گفت شما در جاى خود باشید، فوراً به منزل برگشت و غسل کرد و مجدداً به سوى ما برگشت در حالى که قطره‌هاى آب از موهاى سرش مى‌چکید. الله اکبر نیت را گفت و نماز را با او خواندیم».

باب 30: کسى که یک رکعت از نمازش در وقت اداء قرار گیرد تمام نمازش اداء محسوب مى‌شود

353- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَة، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: مَنْ أَدرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلاَةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاَةَ»([[389]](#footnote-389)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که یک رکعت از نمازش در وقت اداء واقع گردد (و بقیه رکعات در خارج از وقت اداء خوانده شود)، تمام نمازش اداء محسوب است و ثواب اداء را دارد». (مثلاً کسى که نماز عصر را مى‌خواند چنانچه رکعت اوّل نمازش قبل از غروب آفتاب و سه رکعت باقى مانده او بعد از غروب آفتاب باشد، نمازش نماز اداء است نه نماز قضاء).

باب 31: اوقات نماز پنجگانه

354- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: نَزَلَ جِبْرِيلُ فَأَمَّنِي فَصَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَعَهُ يَحْسُبُ بِأَصَابِعِهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ»([[390]](#footnote-390)).

یعنی: «ابن مسعود گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: جبرئیل نازل گردید او در نماز امام من شد، و من با او نماز خواندم و بار دیگر با او نماز خواندم، و بار دیگر با او نماز خواندم، و بار دیگر با او نماز خواندم، و بار دیگر با او نماز خواندم، پیغمبر ج پنج نمازرا باانگشتانش شمرد». (بنابراین پیغمبر ج نماز پنجگانه را با جبرئیل خوانده است).

355- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَخَّرَ الصَّلاَةَ يَوْمًا، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ أَخَّرَ الصَّلاَةَ يَوْمًا وَهُوَ بِالْعِرَاقِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيُّ؛ فَقَالَ: مَا هذَا يَا مُغِيرَةُ؛ أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ نَزَلَ فَصَلَّى فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج** ، ثُمَّ صَلَّى فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج** ، ثُمَّ صَلَّى فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج**، ثُمَّ صَلَّى فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج**، ثُمَّ صَلَّى فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج**، ثُمَّ قَالَ: بِهذَا أُمِرْتُ.

فَقَالَ عُمَرُ لِعُرْوَةَ: اعْلَمْ مَا تحَدِّثُ بِهِ، أَوَ إِنَّ جِبْرِيلَ هُو أَقَامَ لِرَسُولِ اللهِ **ج** وَقْتَ الصَّلاَةِ، قَالَ عُرْوَةُ: كَذلِكَ كَانَ بَشِيرُ بْنُ أَبِي مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ»([[391]](#footnote-391)).

یعنی: «ابن شهاب گوید: روزى عمر بن عبدالعزیز نماز را به تأخیر انداخت، عروه بن زبیر به نزد او رفت و گفت: مغیره بن شعبه (حاکم عراق) روزى نماز را در عراق به تأخیر انداخت، ابو مسعود انصارى پیش مغیره رفت، گفت: چرا نماز را به تأخیر مى‌اندازى؟ مگر نمى‌دانى که جبرئیل نازل شد و نماز را به امامت براى پیغمبر خواند و پیغمبر ج هم نماز را خواند، سپس جبرئیل نماز را خواند و پیغمبر ج نماز را خواند، سپس جبرئیل نماز را خواند و پیغمبر ج نماز را خواند، سپس جبرئیل نماز را خواند و پیغمبر ج هم نماز را خواند، سپس جبرئیل نماز را خواند و پیغمبر ج نیز نماز را خواند، آنگاه جبرئیل به پیغمبر ج گفت: به من دستور داده شده تا در این اوقات نماز بخوانید، عمر بن عبدالعزیز بن عروه گفت: به حدیثى که روایت مى‌نمایى آگاه باش، آیا جبرئیل اوقات نماز را براى پیغمبر ج تعیین نمود؟ عروه گفت: بشیر بن ابى مسعود حدیث را همینطور از پدرش روایت مى‌کرد».

356- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ فِي حُجْرَتِهَا قَبْلَ أَنْ تَظْهَرَ»([[392]](#footnote-392)).

یعنی: «عایشه گوید: رسول خدا نماز عصر را مى‌خواند در حالیکه سایه در وسط منزلش قرار داشت و از حجره‌اش بالا نرفته بود»([[393]](#footnote-393)).

«شمس: در اینجا کنایه از سایه است. تظهر: بالا رود و از آن بگذرد».

باب 32: مستحب بودن تأخیر در نماز ظهر براى کسى که اگر در وقت گرما به جماعت برود ناراحت شود

357- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاَةِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ»([[394]](#footnote-394)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که گرما شدت یافت نماز را به تأخیر اندازید (تا از شدت گرما کاسته مى‌شود) همانا شدت گرما آتشى است که از جهنم زبانه مى‌کشد.

358- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: أَذَّنَ مُؤَذِّنُ النَّبِيِّ **ج** الظُّهْرَ، فَقَالَ: أَبْرِدْ أَبْرِدْ أَوْ قَالَ: انْتَظِرْ انْتَظِرْ، وَقَالَ: شِدَّةُ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا عَنِ الصَّلاَةِ حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ»([[395]](#footnote-395)).

یعنی: «ابوذر گوید: مؤذن پیغمبر ج اذان ظهر را گفت پیغمبر ج فرمود: صبر کنید، یا فرمود: منتظر باشید، فرمود: شدت گرما از شراره دوزخ است، وقتى که گرما شدّت مى‌یابد نماز را به تأخیر اندازید تا وقتى که سایه کلوخ‌ها و سنگ‌هایى که بر سطح زمین است ظاهر مى‌شود». (و آن وقتى است که قسمت بیشتر وقت نماز ظهر سپرى مى‌گردد).

«تلول: جمع تل است عبارت از چیزهایى است از قبیل خاک و رمل و کلوخ و سنگ و... که به روى زمین قرار مى‌گیرند».

359- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: اشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا؛ فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ»([[396]](#footnote-396)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: آتش دوزخ در پیشگاه پروردگارش شکایت کرد و گفت: پروردگارا! بعضى از اجزایم بعضى دیگر را مى‌بلعد، خداوند به آن اجازه داد تا دوبار نفس بکشد نفسى در تابستان است، که بیشترین گرما را در آن وقت احساس مى‌نمایید و دیگرى در زمستان است، که شدیدترین سرما را در آن وقت احساس مى‌کنید».

باب 33: مستحب بودن خواندن نماز ظهر در اوّل وقت در غیر شدّت گرما

360- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي شِدَّةِ الْحَرِّ، فَإِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدُنَا أَنْ يُمَكِّنَ وَجْهَهُ مِنَ الأَرْضِ بَسَطَ ثَوْبَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ»([[397]](#footnote-397)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: در شدت گرما با پیغمبر ج نماز مى‌خواندیم، وقتى که یکنفر از ما نمى‌توانست (از شدت گرما) پیشانیش را بر زمین بگذارد لباسش را پهن مى‌کرد و بر آن سجده مى‌برد».

باب 34: مستحب بودن خواندن نماز عصر در اوّل وقت

361- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ؛ وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ نَحْوِهِ»([[398]](#footnote-398)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج در حالى نماز عصر را مى‌خواند که خورشید در آسمان بلند و زنده و پرنور بود، و اشخاصى که به دهات اطراف مدینه مى‌رفتند به آنجا مى‌رسیدند، امّا هنوز خورشید بلند بود، و بعضى از دهات در حدود چهار میل (هر میل 1852 متر است) از مدینه دور بودند».

«حيّة: رنگ و نور خورشید تغییر نکرده بود. عوالی: جمع عالیه است دهاتى است در اطراف مدینه در جهت نجد».

362- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الظُّهْرَ، ثُمَّ خَرَجْنَا حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، فَوَجَدْنَاهُ يُصَلِّي الْعَصْرَ، فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَا هذِهِ الصَّلاَةُ الَّتِي صَلَّيْتَ قَالَ: الْعَصْرُ، وَهذِهِ صَلاَةُ رَسُولِ اللهِ **ج** وسلم الَّتِي كُنَّا نُصَلِّي مَعَهُ»([[399]](#footnote-399)).

یعنی: «ابو امامه گوید: با عمر بن عبدالعزیز نماز ظهر را خواندیم سپس بیرون رفتیم تا اینکه به نزد انس بن مالک رسیدیم، دیدیم که نماز عصر را مى‌خواند، به او گفتم: اى عمو! این چه نمازى بود که خواندى؟ گفت: نماز عصر بود، و این همان نماز پیغمبر است که ما آن را با او مى‌خواندیم».

363- حدیث: «حديث رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍس، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّى مَعَ النَّبِيِّ **ج** الْعَصْرَ، فَنَنْحَرُ جَزُورًا فَتُقْسَمُ عَشْرَ قِسْمٍ، فَنأْكُلُ لَحْمًا نَضِيجًا قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ»([[400]](#footnote-400)).

یعنی: «رافع بن خدیج گوید: ما معمولاً با پیغمبر ج نماز عصر را مى‌خواندیم بعداً شترى را سر مى‌بریدیم و آن را به ده قسمت تقسیم مى‌کردیم و گوشت پخته آن را مى‌خوردیم ولى هنوز خورشید غروب نمى‌کرد».

باب 35: سخت گیرى بر کسانى که نماز عصر را نمى‌خوانند

364- حدیث: « ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاَةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ»([[401]](#footnote-401)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که نماز عصر را از دست مى‌دهد مانند آن است که تمام ثروت و خانواده‌اش را از دست داده باشد»، (پس همانگونه که در حفظ مال و خانواده‌اش مى‌کوشد لازم است براى خواندن نماز عصر به موقع نیز کوشش کند).

«وتر: فعل مجهول و داراى دو مفعول است واهله مفعول دوم آن است به معنى از دست دادن است».

باب 36: دلیل کسانى که مى‌گویند (صلاة وسطى) نماز عصر است

365- حدیث: «عَلِيٍّس، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ الأَحْزَابِ، قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَلأَ اللهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبورَهُمْ نَارًا، شَغَلُونَا عَنِ الصَّلاَةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ»([[402]](#footnote-402)).

یعنی: «علىس گوید: به هنگام جنگ احزاب (که طوایف عرب براى جنگ با پیغمبرج و نابودى اسلام در اطراف مدینه جمع شده بودند) پیغمبر ج فرمود: خداوند خانه‌ها و گورهایشان را پر از آتش نماید، که ما را از خواندن صلات وسطى غافل نمودند، تا اینکه خورشید غروب کرد». (پس معلوم است که صلات وسطى نماز عصر است چون تنها نماز عصر است که با غروب خورشید وقتش تمام مى‌شود).

366- حدیث: «جَابرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَمَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسولَ اللهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ **ج**: واللهِ مَا صَلَّيْتُهَا فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتوَضَّأَ للِصَّلاَةِ، وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ»([[403]](#footnote-403)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: عمر بن خطابس در روز خندق (همان جنگ احزاب) بعد از غروب خورشید (به خدمت پیغمبر ج) آمد و کفار قریش را نفرین مى‌کرد، و گفت: اى رسول خدا! نتوانستم نماز عصر را بخوانم تا وقتى که نزدیک بود خورشید غروب کند، پیغمبر ج فرمود: البتّه من هم نماز عصر را نخوانده‌ام (جابر گوید:) بلند شدیم و به سوى دره بطحان (دره‌اى است در نزدیکى مدینه) رفتیم در آنجا وضوء گرفتیم. آنگاه پیغمبر ج بعد از اینکه خورشید غروب کرده بود اوّل نماز عصر را خواند و بعد از نماز عصر نماز مغرب را بجاى آورد».

باب 37: فضیلت و ثواب نماز صبح و عصر و مواظبت بر خواندن آن‌ها به وقت خود

367- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ، مَلاَئِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلاَئِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ وَصَلاَةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ، كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي فَيَقُولُونَ تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْناهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ»([[404]](#footnote-404)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: (دو دسته) از فرشتگان بدنبال هم پیش شما مى‌آیند و مى‌روند دسته‌اى در شب مى‌آیند (و در روز مى‌روند) دسته دیگر در روز مى‌آیند (و در شب مى‌روند) و به هنگام نماز صبح و عصر هردو دسته با هم جمع مى‌شوند آن دسته که پیش شما بوده‌اند به ملکوت اعلا بر مى‌گردند، و پروردگار عالم که از همه آگاه‌تر است از ایشان مى‌پرسد، در چه حالى بنده مرا ترک نمودید؟ فرشتگان مى‌گویند: ما که آنان را ترک کردیم نماز مى‌خواندند؛ و وقتى که پیش آنان رفتیم باز نماز مى‌خواندند».

«باتوا: باحتمال قوى به معنى (اقاموا) است، یعنى پیش شما بودند».

368- حدیث: «جَرِيرٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ **ج** فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَر لَيْلَةً، يَعْنِي الْبَدْرَ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هذَا الْقَمَرَ، لاَ تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاَ تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ ٱلۡغُرُوبِ٣٩﴾»([[405]](#footnote-405)).

یعنی: «جریر گوید: شبى در حضور پیغمبر ج بودیم و به سوى ماه که شب چهارده بود نگاه کرد و گفت: شما در قیامت پروردگار خودتان را مى‌بینید همانگونه که این ماه شب چهارده را مى‌بینید و هیچ فشار و مشکلى در دیدن او برایتان پیش نخواهد آمد، پس تا امکان دارید پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن از خواندن نماز (صبح و عصر) غافل نشوید (و خواب و تنبلى و موانع دیگر شما را از این نمازها باز ندارد، و به هر نحوى که برایتان ممکن است) این کار را بکنید».

آنگاه پیغمبر ج آیه 50 سوره ق را خواند (همراه با تعظیم و تمجید، پروردگارت را از هر عیب و نقصى پاک و منزه دان و این تسبیح و تمجید را همیشه پیش از طلوع و غروب خورشید انجام بده).

(یعنى کسى که نماز صبح و عصر را مى‌خواند این تسبیح و تمجید را به جا مى‌آورد).

369- حدیث: «أبِي مُوسى، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»([[406]](#footnote-406)).

یعنی: «ابو موسى گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که نماز صبح و عصر را بخواند داخل بهشت مى‌شود».

«بردين: تثنیه برد، به معنى سرما است، و نماز صبح و عصر چون در وقتى خوانده مى‌شود که هوا سرد است به بردین معروفند».

باب 38: اوّل وقت نماز مغرب هنگام غروب خورشید است

370- حدیث: «سَلَمَةَ، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبيِّ **ج** الْمَغْرِبَ إِذَا تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»([[407]](#footnote-407)).

یعنی: «سلمه مى‌گوید: نماز مغرب را وقتى با پیغمبر ج مى‌خواندیم که خورشید غروب مى‌کرد».

«توارت بالحجاب: خود را در زیر چادر پنهان نمود. در اینجا خورشید به هنگام غروب کردنش به زنى که خود را در زیر چادر پنهان مى‌کند تشبیه شده است».

371- حدیث: «رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ **ج** فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ»([[408]](#footnote-408)).

یعنی: «رافع بن خدیج گوید: ما با پیغمبر ج نماز مغرب را مى‌خواندیم سپس هریک از ما که بیرون مى‌رفت (و تیراندازى مى‌کرد به اندازه‌اى هوا روشن بود که) محل اصابت تیرش را از دور مى‌دید».

باب 39: وقت نماز عشاء و تأخیر آن

372- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللهِ **ج** لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلاَمُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ؛ فَخَرَجَ، فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرَكُمْ»([[409]](#footnote-409)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج نماز عشاء را به تأخیر انداخت، و این وقتى بود که هنوز اسلام در خارج مدینه گسترش پیدا نکرده بود، پیغمبر ج از منزلش بیرون نیامد تا اینکه عمر گفت: زن و بچه‌ها (که منتظر خواندن نماز هستند) همه به خواب رفته‌اند، آنگاه پیغمبر ج بیرون آمد و خطاب به اهل مسجد گفت: جز شما کسى از مردم روى زمین منتظر نماز نیست».

«أعتم: نماز را به تأخیر انداخت تا تاریکى بیشتر شد از عتمه است که به معنى تاریکى و ظلمت مى‌باشد».

373- حدیث: « عَبْدِ اللهِ بن عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** شُغِلَ عَنْهَا لَيْلَةً، فَأَخَّرَهَا حَتَّى رَقَدْنَا فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ اسْتَيْقَظْنَا، ثُمَّ رَقَدْنَا ثُمَّ اسْتَيْقَظْنَا، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ **ج**، ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ يَنْتَظِرُ الصَّلاَةَ غَيْرُكُمْ»([[410]](#footnote-410)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: شبى پیغمبر ج آن قدر نماز عشاء را به تأخیر انداخت، که در مسجد خوابیدیم و بعداً بیدار شدیم، و باز خوابیدیم و بیدار شدیم سپس پیغمبر ج از منزل بیرون آمد و فرمود: هیچ کسى از افراد روى زمین جز شما به انتظار نماز خواندن نیست»، (چون در آن موقع اسلام جز در مدینه در جاى دیگر نفوذ پیدا نکرده بود).

374- حدیث: «أَنَسٍ قَالَ حُمَيْدٌ: سُئِلَ أَنَسٌ، هَلِ اتَّخَذَ النَّبِيُّ **ج** خَاتَمًا قَالَ: أَخَّرَ لَيْلَةً صَلاَةَ الْعِشَاءِ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْههِ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ خَاتَمِهِ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا وَنَامُوا وَإِنَّكُمْ لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرْتُمُوهَا»([[411]](#footnote-411)).

یعنی: «حمید گوید: از انس سؤال شد: آیا پیغمبر ج انگشتر به دست مى‌کرد؟ انس گفت: پیغمبر ج شبى نماز عشاءرا تا نصف شب به تأخیر انداخت، سپس روبه روى ما آمد، انگار همین الآن برقى که از انگشترش مى‌درخشید نگاه مى‌کنم، پیغمبر ج گفت: مردم نماز را خوانده‌اند و خوابیده‌اند ولى تمام مدتى که شما در انتظار نماز بوده‌اید حکم و ثواب نماز را دارد».

«شطر: نصف. وبیص: درخشش».

375- حدیث: «أَبِي مَوسى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فيِ السَّفِينَةِ نُزُولاً فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ **ج** بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ **ج** عِنْدَ صَلاَةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ أَنَا وَأَصْحَابِي، وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فيِ بَعْضِ أَمْرِهِ فَأَعْتَمَ بِالصَّلاَةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ **ج** فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاَتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرهُ: عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْكُمْ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ، أَوْ قَالَ: مَا صَلَّى هذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ قَالَ أَبُو مُوسى، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ **ج**»([[412]](#footnote-412)).

یعنی: «ابو موسى گوید: من و رفقایى که با من در کشتى بودند به دره بطحان (نزدیک) مدینه وارد شدیم و در آنجا اردو زدیم و پیغمبر ج در مدینه بود، و هر شب به نوبت عده‌اى به هنگام نماز عشاء به حضور پیغمبر ج در مدینه مى‌رفتند، من و رفقایم به حضور پیغمبر ج رسیدیم، که مقدارى کار داشت و به آن مشغول بود لذا تا نصف شب نماز عشاء را به تأخیر انداخت بعداً از منزل بیرون آمد و نماز را با مردم خواند، وقتى که نمازش تمام شد به حاضرین گفت: عجله نکنید و در جاى خود بنشینید، و به دیگران مژده دهید که این یکى از نعمت‌هاى الهى براى شما است، که هیچ کسى جز شما در این ساعت مشغول نماز خواندن نیست، یا فرمود: در این ساعت جز شما کسى نماز نمى‌خواند، ابو موسى گوید: با شنیدن این مژده از پیغمبر ج شاد شدیم (و با شادى) برگشتیم».

«أعتم: به تأخیر انداخت. ابهار: نصف شد. على رسلكم: عجله نکنید در جاى خود بمانید. يتناوب النّبيّ: به نوبت به نزد او مى‌رفتند».

376- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللهِ **ج** لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ حَتَّى رَقَدَ النَّاسُ وَاسْتَيْقَظُوا، وَرَقَدُوا وَاسْتَيْقَظُوا؛ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: الصَّلاَةَ فَخَرَجَ نَبِيُّ اللهِ **ج**، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ: لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هكَذَا (قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ الرَّاوِي عَنْ عَطَاءٍ، الرَّاوِي عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ) فَاسْتَثْبَتُّ عَطَاءً كَيْفَ وَضَعَ النَّبِيُّ **ج** عَلَى رَأْسِهِ يَدَهُ كَمَا أَنْبَأَهُ ابْنُ عبَّاسٍ، فَبَدَّدَ لِي عَطَاءٌ بَيْنَ أَصَابِعِهِ شَيْئًا مِنْ تَبْدِيدٍ، ثُمَّ وَضَعَ أَطْرَافَ أَصَابِعِهِ عَلَى قَرْنِ الرَّأْسِ ثُمَّ ضَمَّهَا، يُمِرُّهَا كَذلِكَ عَلَى الرَّأْسِ حَتَّى مَسَّتْ إِبْهَامُهُ طَرَفَ الأُذُنِ مِمَّا يَلِي الْوَجْهَ عَلَى الصُّدْغِ وَنَاحِيَةِ اللِّحْيَةِ، لاَ يُقَصِّرُ وَلاَ يَبْطشُ إِلاَّ كَذلِكَ، وَقَالَ: لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هكَذَا»([[413]](#footnote-413)).

یعنی: «ابن عباس گوید: شبى پیغمبر ج نماز عشاء را به تأخیر انداخت تا اینکه مردم خوابیدند و بیدار شدند و دوباره خوابیدند و بیدار شدند، آنگاه عمر بلند شد و گفت: نماز! (یعنى نماز را بخوانید) پیغمبر ج از منزل بیرون آمد، انگار الآن همان لحظه‌اى است که نگاهش مى‌کردم و قطره‌هاى آب از موى سرش مى‌چکید و دستش را بر سرش گذاشته بود، پیغمبر ج فرمود: اگر براى امّتم سخت و مشکل نمى‌شد به آنان دستور مى‌دادم که به این صورت، نماز بخوانند، (یعنى نماز عشاء را تا این وقت به تأخیر اندازند).

(ابن جریج که این حدیث را از عطاء و عطاء از ابن عباس روایت نموده است، مى‌گوید: از عطاء پرسیدم: چطور پیغمبر ج دستش را بر سرش قرار داده بود؟ همانطورى که ابن عباس به او گفته است (برایم بیان نمایید) عطاء انگشت‌هاى دستش را مقدارى از هم جدا کرد، سپس اطراف انگشت‌هایش را بر اطراف سرش گذاشت و بعداً انگشت‌هایش را به هم فشرد (تا آب موهایش چکیده و خشک شود) و همینطور انگشت‌هایش را بر سرش مى‌مالید تا اینکه انگشت ابهامش به قسمت پایین گوشش که نزدیک به صورت و فک است اصابت مى‌کرد، انگشت‌هایش را که بر سرش مى‌مالید نه آهسته و نه باعجله بود، بلکه به حالت عادى بود، پیغمبر ج فرمود: چنانچه براى امّتم سخت و مشکل نمى‌شد به ایشان دستور مى‌دادم که نماز عشاء را در این وقت بخوانند).

«استثبت: جستجو کردم. بدّد: از هم جدا نمود. قرن الرّأس: اطراف سر. صدغ: ما بین چشم و گوش. لا يقصر ولا يبطش: نه آهسته و نه باعجله بود».

باب 40: مستحب بودن خواندن نماز صبح در اوّل وقتش و آن هنگامى است که تاریکى آخر شب با سفیدى طلوع فجر بهم آمیخته مى‌شود و بیان مقدار قرآنى که در نماز صبح خوانده مى‌شود

377- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كُنَّ نِسَاءُ الْمُوْمنَاتِ يَشْهَدْنَ مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** صَلاَةَ الْفَجْرِ مُتَلَفِّعَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَنْقَلِبْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ حِينَ يَقْضِينَ الصَّلاَةَ لاَ يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْغَلَسِ»([[414]](#footnote-414)).

یعنی: «عایشه گوید: معمولاً زن‌هاى ایمان دار در حالى که با چادر سر تا پاى خود را مى‌پوشانیدند براى نماز جماعت صبح به حضور پیغمبر ج مى‌آمدند، وقتى که نماز را مى‌خواندند و به خانه‌هایشان بر مى‌گشتند، به علت تاریکى هوا هنوز کسى آنان را نمى‌شناخت».

«متلفّعات: خود را به زیر چادر کرده. مروط: لباسى است که از پشم یا خز ساخته مى‌شود. غلس: تاریکى آخر شب که با نور فجر آمیخته شود».

378- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا وَأَحْيَانًا: إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَوْا أَخَّرَ؛ وَالصُّبْحَ كَانُوا، أَوْ، كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّيها بِغَلَسٍ»([[415]](#footnote-415)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج نماز ظهر را به هنگام شدت گرما (و زوال خورشید از وسط آسمان) مى‌خواند، و نماز عصر را وقتى مى‌خواند که خورشید هیچ تغییرى در نور و رنگش پدیدار نمى‌شد و نماز مغرب را بعد از غروب خورشید مى‌خواند، نماز عشاء را گاهى زود مى‌خواند و گاهى آن را به تأخیر مى‌انداخت، وقتى که مى‌دید مردم جمع شده‌اند، در خواندن نماز عشاء عجله مى‌کرد و وقتى که مى‌دید مردم از آمدن به مسجد تأخیر کرده‌اند نماز عشاء را به تأخیر مى‌انداخت و اصحاب، یا پیغمبرج نماز صبح را وقتى مى‌خواندند که تاریکى آخر شب با نور طلوع فجر به هم آمیخته بودند».

«هاجره: نصف روز موقعى که هوا به شدّت گرم مى‌شود. والشمس نقيّة: خورشید تغییرى پیدا نمى‌کرد. وجبت: خورشید غروب کرده بود».

379- حدیث: «أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ، وَقَدْ سُئِلَ عَنْ وَقْتِ الصَّلَوَاتِ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي الظُّهْرَ حِينَ تَزُولُ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ، وَيَرْجِعُ الرَّجُلُ إِلَى أَقْصى الْمَدِينَةِ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ (قَالَ الرَّاوِي عَنْ أَبِي برْزَةَ: وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ) وَلاَ يُبَالِي بِتَأخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَلاَ يُحِبُّ النَّوْمَ قَبْلَهَا وَلاَ الْحَدِيثَ بَعْدَهَا، وَيُصَلِّي الصُّبْحَ، فَيَنْصَرِفُ الرَّجُلُ فَيَعْرِفُ جَلِيسَهُ؛ وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ أَوْ إِحْدَاهُمَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ»([[416]](#footnote-416)).

یعنی: «از ابو برزه اسلمى درباره اوقات نمازهاى پنجگانه سؤال شد، گفت: پیغمبر نماز ظهر را به هنگام زوال خورشید از وسط آسمان مى‌خواند، نماز عصر را وقتى مى‌خواند که مردم بعد از نماز به آخر مدینه مراجعت مى‌کردند، هنوز رنگ و نور خورشید تغییر نمى‌کرد، (کسى که این حدیث را از ابو برزه روایت کرده است مى‌گوید: فراموش کرده‌ام که ابو برزه درباره وقت نماز مغرب چه گفت)، (ابو برزه گفت:) براى پیغمبر ج مهم نبود که نماز عشاء تا گذشتن ثلثى از شب به تأخیر افتد ولى از خوابیدن قبل از نماز عشاء و حرف زدن بعد از آن خوشش نمى‌آمد، و نماز صبح را در وقتى مى‌خواند که اگر انسان بعد از اداى نماز به سوى رفیقش نگاه مى‌کرد او را مى‌شناخت، و پیغمبر ج معمولاً در هردو رکعت نماز صبح یا در یکى از آن‌ها در حدود شصت الى صد آیه مى‌خواند».

باب 42: فضیلت و ثواب نماز جماعت و سخت گیرى در ترک آن

380- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاَةُ الْجَمِيعِ صَلاَةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وتَجْتَمِعُ مَلاَئِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلاَئِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ».

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا)»([[417]](#footnote-417)).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌گفت: فضیلت نماز جماعت بر نماز تنهایى شما بیست و پنج برابر است، و فرشتگان شب و فرشتگان روز به هنگام نماز صبح با هم جمع مى‌شوند.

سپس ابو هریره گفت: اگر مى‌خواهید آیه 78 سوره اسراء را بخوانید: (همانا قرائت قرآن به هنگام صبح مورد شهادت و حضور فرشتگان است) ».

381- حدیث: « عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: صَلاَةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاَةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً»([[418]](#footnote-418)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: فضیلت و ثواب نماز جماعت نسبت به نماز فردى بیست و هفت برابر مى‌باشد».

«فذّ: تنهایى».

382- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاَةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ ُرَجُلاً فَيَؤُم النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ لَشَهِدَ الْعِشَاءَ»([[419]](#footnote-419)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: قسم به کسى که جان من در دست اوست خواستم که دستور بدهم هیزم را جمع کنند آنگاه دستور دهم اذان را بگویند و نماز خوانده شود، و به یک نفر بگویم به جاى من امامت نماز را براى مردم بخواند و خودم پنهانى به نزد کسانى بروم (که به جماعت نیامده‌اند) و خانه‌هایشان را بر آنان به آتش بکشم، قسم به کسى که جان من در دست او است، اگر شما مى‌دانستید در صورت آمدن به جماعت یک تکه گوشت چرب یا دو پاچه خوب به شما مى‌دهند در نماز عشاء حاضر مى‌شدید». (یعنى مردم بیشتر به منافع مادى توجّه دارند تا اجر معنوى).

«عَرْق: تکه گوشت. سميناً: چرب. مرماتين: تثنیه مرماة است یعنى پاچه».

383- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَيْسَ صَلاَةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ الْمُؤَذِّنَ فَيُقِيمَ ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً يَؤُمُّ النَّاسَ، ثُمَّ آخُذُ شُعَلاً مِنْ نَارٍ فَأُحَرِّقَ عَلَى مَنْ لاَ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلاَةِ بَعْدُ»([[420]](#footnote-420)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هیچ نمازى براى انسان‌هاى منافق از نماز صبح و عشاء سخت‌تر و سنگین‌تر نمى‌باشد، و اگر مى‌دانستند فضیلت و ثواب این دو نماز تا چه اندازه‌اى است حتماً براى خواندن آن‌ها با جماعت به مسجد مى‌رفتند و چنانچه به به هیچ وجه برایشان ممکن نمى‌شد که به مسجد بروند جز با سینه‌خیز، باز بخاطر کثرت ثواب آن با سینه‌خیز مى‌رفتند. و مى‌خواهم به مؤذن دستور دهم تا اذان بگوید و به کسى دستور دهم که امامت نماز را براى مردم بخواند، آنگاه یک شعله آتش بردارم، خانه‌هاى کسانى را که براى نماز جماعت نمى‌آیند بر روى آنان به آتش بکشم».

باب 47: در صورت داشتن عذر جائز است جماعت ترک شود

384- حدیث: «عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ، وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ **ج**، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ، أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللهِ **ج**، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ، فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى قَالَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ**ج**: سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللهُ قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ اللهِ **ج** وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللهِ **ج**، فَأَذِنْتُ لهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ قَالَ، فَأَشَرْتُ لَه إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَقَامَ رَسُولُ اللهِ **ج** فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّنَا فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ؛ قَالَ وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ، فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا؛ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذلِكَ مُنَافِقٌ لاَ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لاَ تَقُلْ ذلِكَ، أَلاَ تَرَاهُ قَدْ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ، يُرِيدُ بِذلِكَ وَجْهَ اللهِ قَالَ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ»([[421]](#footnote-421)).

یعنی: «عتبان بن مالک یکى از اصحاب رسول ج و شرکت کننده در جنگ بدر که از قبیله انصار بود، پیش پیغمبر ج رفت و گفت: اى رسول خدا! چشمانم ضعیف و کم نور شده است و امام جماعت و پیشنماز قوم خودم مى‌باشم، وقتى که باران مى‌آید سیل در دره‌اى که بین منزل من و منزل ایشان است جارى مى‌گردد، نمى‌توانم به مسجد آنان بروم و نماز را براى ایشان به امامت بخوانم، اى رسول خدا! دوست دارم بیایى در منزل من نماز بخوانى، تا جایى را که شما در آن نماز مى‌خوانى مصلى (و محل نماز) خود قرار دهم، پیغمبر ج به او فرمود: ان‌شاء الله بعداً این کار را انجام مى‌دهم، عتبان گوید: روز بعد پیغمبر ج با ابو بکر به هنگامى که مدتى از طلوع خورشید گذشته بود آمدند، اجازه وارد شدن خواست و به او اجازه دادم، در هیچ جایى توقف ننمود تا اینکه وارد منزل شد، آنگاه فرمود: دوست دارى در کجاى خانه‌ات نماز بخوانم؟ عتبان گوید به نقطه‌اى از منزل اشاره کردم، پیغمبر بلند شد و تکبیر نماز را گفت و ما هم بلند شدیم و صف را تشکیل دادیم، پیغمبر ج دو رکعت نماز خواند و سلام داد، عتبان گوید: پیغمبر ج را براى صرف غذایى که از گوشت کوبیده برایش آماده کرده بودیم نگهداشتیم. عده فراوانى از اهالى محل هم آمدند و همه در آنجا جمع شدند، یکى از آنان گفت: مالک بن دخیشن یا پسر دُحْشُن کجا است (و چرا اینجا نیست؟) بعضى از آن‌ها گفتند: مالک منافق است، خدا و پیغمبر خدا را دوست ندارد، پیغمبر ج فرمود: چنین حرفى را نگویید مگر نمى‌بینى که کلمه توحید (لا اله الّا الله) را مى‌گوید: و منظورش توحید و رضاى خدا است، آن مرد گفت: خدا و پیغمبر خدا از همه عالم‌ترند، ولى ما مالک را مى‌بینیم که دل و محبتش با منافق‌ها است، پیغمبر ج فرمود: کسى که محض رضاى خدا کلمه لا اله الّا الله را بگوید، خداوند سوختن او را بر آتش حرام مى‌نماید.

«فثاب: آمد».

385- حدیث: «مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ زَعَمَ أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللهِ **ج**، وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا مِنْ دَلْوٍ كَانَ فِي دَارِهِمْ، ثُمَّ حَدَّثَ عَنْ عِتْبَانَ حَدِيثَهُ السَّابِقَ»([[422]](#footnote-422)).

یعنی: «محمود بن ربیع (که در آن موقع در سن پنج سالگى بود) مى‌گوید: (من موضوع حدیث سابق را به یاد دارم) (و رفتار و قیافه) پیغمبر ج را هم به یاد دارم که مقدارى آب را از مشکى که در منزل عتبان بود در دهان ریخت و بعداً آن را به دور انداخت آنگاه محمود عین حدیث سابق را از عتبان روایت کرد».

«زعم: گفت. عقل: فهمید به یاد دارد. مجها: آب دهنش را به دور انداخت».

باب 48: جایزبودن جماعت در نماز سنّت و خواندن نماز بر حصیر و سجاده و جانمازى و پارچه و هرچیز دیگرى که پاک باشد

386- حدیث: «مَيْمُونَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُصَلِّي وَأَنَا حِذَاءَهُ، وَأَنَا حَائِضٌ، وَرُبَّمَا أَصَابَنِي ثَوْبُهُ إِذَا سَجَد. قَالَتْ: وَكَانَ يُصَلِّي عَلَى الْخَمْرَةِ»([[423]](#footnote-423)).

یعنی: «میمونه (همسر پیغمبر ج) گوید: پیغمبر ج نماز را مى‌خواند، و من که در حالت حیض قرار داشتم در برابر او ایستاده بودم، هنگامى که سجده مى‌برد اکثر وقت لباس‌هایش به لباس‌هاى من مى‌خورد، میمونه گوید: پیغمبر ج بر روى سجاده‌اى (که از برگ خرما ساخته شده بود) نماز مى‌خواند».

باب 49: ثواب و فضیلت نماز جماعت و به انتظار نشستن براى خواندن نماز

387- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: صَلاَةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاَتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لاَ يُرِيدُ إِلاَّ الصَّلاَةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلاَّ رَفَعَهُ اللهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَانَ فِي صَلاَةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلاَئِكَةُ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فيهِ: اللهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِثْ فِيهِ»([[424]](#footnote-424)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: نماز جماعت فضیلتش بر نماز فردى انسان در منزل و دکانش بیست و پنج برابر بیشتر است، هریک از شما که به خوبى وضو بگیرد و به مسجد بیاید و هدفى جز نماز نداشته باشد، هیچ قدمى بر نمى‌دارد مگر اینکه خداوند ثواب وترفیع درجه‌اى را برایش در نظر مى‌گیرد و گناهى از گناه‌هانش را مى‌بخشاید تا به مسجد مى‌رسد وقتى به مسجد رسید تمام مدتى که به خاطر نماز در مسجد باقى مانده باشد (ثواب) نماز برایش حساب مى‌شود، و تا از جایى که در آن نماز خـوانده است خارج نشود فرشـتگان برایش دعـا مى‌کنند و مى‌گویند: خداوندا! او را ببخشاى و به او رحم کن، و تا وقتى که وضویش باطل مى‌شود این دعا ادامه دارد».

«يحدث: از احداث به معنى باطل شدن وضو است».

باب 50: فضیلت برداشتن گام‌هاى زیاد به سوى مسجد

388- حدیث: «أَبِي مُوسى، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاَةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاَةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يُصَلِّي ثُمَّ يَنَامُ»([[425]](#footnote-425)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: بزرگترین ثواب نماز براى کسى است که از مسجد دور باشد و کسانى که از همه از مسجد دورترند و پیاده به مسجد مى‌آیند بزرگترین اجر را دارند، کسى که به انتظار نماز مى‌نشیند تا با امام نماز بخواند اجرش بیشتر از کسى است که نماز مى‌خواند و مى‌خوابد» (و انتظار جماعت را نمى‌کشد).

باب 51: قدم برداشتن براى نماز، گناه‌ها را محو مى‌کند و درجه کمالات را بالا مى‌برد

389- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ ذلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ قالُوا: لاَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا قَالَ: فَذلِكَ مِثْلُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللهُ بِهِ الْخَطَايَا»([[426]](#footnote-426)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: آیا اگر جوى آبى از جلو منزل شما جارى باشد و هر روز پنج بار خودتان را در آن بشویید، عقیده دارید چیزى از گرد و خاک بر بدن شما باقى بماند؟ گفتند: خیر، چیزى از گرد و خاک بر روى ما باقى نخواهد ماند، پیغمبر ج فرمود: نمازهاى پنجگانه هم همینطور است خداوند به وسیله آن گناهان را محو مى‌نماید.

390- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ»([[427]](#footnote-427)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که براى اداى نماز به مسجد برود و برگردد، هر بار که مى‌رود و بر مى‌گردد خداوند قصرى را براى او در بهشت آماده مى‌نماید».

«غدا وراح: در اصل بهنگام صبح رفتن و بعد از عشاء برگشتن است، ولى در اینجا به معنى مطلق رفت وبرگشت است. نزل: مکانى است که انسان وارد آن مى‌شود گاهى به معنى سفره مهمانى و ضیافت مى‌باشد».

باب 53: کسانى که استحقاق بیشترى براى امامت دارند

391- حدیث: «مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ **ج** فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا؛ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاَةُ فَلْيُؤَذِّنْ لكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ»([[428]](#footnote-428)).

یعنی: «مالک بن حویرث گوید: با چند نفر از افراد قبیله خود پیش پیغمبر ج آمدیم و مدت بیست شب در خدمت او ماندیم، به راستى پیغمبر ج مهربان و دوست داشتنى بود وقتى که دید ما آرزوى دیدار خانواده خود را داریم، فرمود: به میان (قوم خود) برگردید و در بین ایشان باشید، آنان را تعلیم دهید، دستورات دینى را به ایشان بگویید، نماز بخوانید، هنگامى که وقت نماز رسید، یکى از شما اذان بگوید و بزرگترین شما امامت نماز را براى مردم انجام دهد».

باب 54: مستحب است به هنگام نزول بلا بر مسلمانان در تمام نمازها قنوت خوانده شود

392- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائهِمْ؛ فَيَقُولُ: اللّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيد بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ اللّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِى يُوسُفَ وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ»([[429]](#footnote-429)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج وقتى سرش را (از رکوع) بلند مى‌کرد، مى‌گفت: خداوند قبول مى‌کند، سپاس کسى را که او را سپاس مى‌گوید: پروردگارا! سپاس و ستایش تنها سزاوار تو است، آنگاه براى چند نفر دعا مى‌کرد، و نام یکایک ایشان را ذکر مى‌نمود و مى‌گفت: خداوندا! ولید بن ولید، و سلمه بن هشام، و عیاش ابن ابى ربیعه و تمام بیچارگان با ایمان را از عذاب نجات ده، قهر و غضب خودت را بر قبیله مُضَر شدّت ببخش، قحطى و خشکسالى مانند خشکسالى یوسف بر ایشان نازل گردان. ابو هریره گوید: اهل مشرق در آن زمان از قبیله مُضَر بودند و با پیغمبر ج دشمنى داشتند».

«وطأة: شدت اعتماد به کسى است، در اینجا به معنى غضب و قهر است. سنين: قحطى و خشکسالى است».

393- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ: قَنَتَ النَّبِيُّ **ج** شَهْرًا يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ»([[430]](#footnote-430)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج مدت یک ماه قنوت خواند وعلیه دو قبیله رعل و ذکوان دعا مى‌کرد، (چون این دو طایفه چند نفر قراء را که پیغـمبر ج براى تعلیم آنان فرستاده بود ناجوانمردانه به قتل رسانیدند).

394- حدیث: «أَنَسٍ عَنْ عَاصِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا رضي الله عنه، عَنِ الْقُنُوتِ، قَالَ: قَبْلَ الرُّكُوعِ فَقُلْتُ: إِنَّ فُلاَنًا يَزْعُمُ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ فقال: كَذَبَ؛ ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّهُ قَنَتَ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ قَالَ: بَعَثَ أَرْبَعِينَ أَوْ سَبْعِينَ (يَشُكُّ فِيهِ) مِنَ الْقُرَّاءِ إِلى أَنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَعَرَضَ لَهُمْ هؤُلاَءِ، فَقَتَلُوهُمْ؛ وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّبِيِّ **ج** عَهْدٌ، فَمَا رَأَيْتُهُ وَجَدَ عَلَى أَحَدٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ»([[431]](#footnote-431)).

یعنی: «عاصم گوید: از انس درباره قنوت پرسیدم (که در کجاى نماز خوانده مى‌شود) گفت: قبل از رفتن به رکوع خوانده مى‌شود، گفتم: فلان کس مى‌گوید: که شما گفته‌اید همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده مى‌شود، گفت: فلان کس اشتباه گفته است. آنگاه حدیثى از پیغمبر ج روایت کرد، که پیغمبر ج (فقط) یک ماه قنوت را بعد از بلند شدن از رکوع (آخر) مى‌خواند، و در آن بر علیه چند قبیله‌اى از بنى سلیم دعا مى‌کرد. انس گفت: پیغمبر ج چهل نفر یا هفتاد نفر (در تعداد دقیق شک داشت) از قاریان قرآن را (به منظور دعوت به اسلام) به نزد جماعتى از مشرکین فرستاد، در حالى که بین پیغمبر ج و آنان پیمان صلح امضاءشده‌اى وجود داشت؛ این مشرکین به قاریان قرآن (که هیچ قصد و آمادگى جنگ را نداشتند) حمله کردند و تمام آنان را کشتند، انس گوید: هیچگاه ندیده بودم که پیغمبر ج براى کشته شدن کسى مانند کشته شدن این قاریان ناراحت و غمگین باشد».

(خلاصه معنى حدیث این است: عاصم به انس گفت: فلانى گفت که شما گفته‌اید قنوت همیشه بعد از بلند شدن از رکوع خوانده مى‌شود، انس گفت: اشتباه کرده است، من نگفته‌ام همیشه بلکه گفته‌ام: پیغمبر ج فقط براى مدت یکماه بعد از رکوع قنوت مى‌خواند).

(در مورد قنوت، مذهب امام شافعى این است که قنوت در نماز صبح بعد از بلند شدن از رکوع دوم سنّت است، در غیر نماز صبح به هنگام وارد شدن بلا و مصیبت مانند حمله دشمن و خشکسالى و شیوع امراض واگیر و امثال این‌ها در تمام نمازهاى پنجگانه سنّت است بعد از بلند شدن از رکوع آخر قنوت خوانده شود).

«يزعم: مى‌گوید. كذب: در اصطلاح اهل حجاز به معنى اشتباه هم به کار مى‌رود. وجد: غمگین شد».

395- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ **ج** سَرِيَّةً يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ، فَأُصِيبُوا، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** وَجَدَ عَلَى شَيْءٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ، فَقَنَتَ شَهْرًا فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ، وَيَقُولُ: إِنَّ عُصَيَّةَ عَصَوُا اللهَ وَرَسُولَهُ»([[432]](#footnote-432)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج جماعتى را به سوى مشرکین فرستاد که به قرّاء معروف بودند (چون بیشتر با خواندن و تعلیم قرآن سر و کار داشتند) مشرکین تمام آن‌ها را به قتل رسانیدند، هرگز پیغمبر ج را ندیده بودم که براى هیچ چیزى به اندازه شهادت این قراء غمگین شده باشد، و به مدت یک ماه در نماز صبح قنوت را مى‌خواند و علیه مشرکین دعا مى‌کرد و مى‌گفت: همانا قبیله عصیه بى‌امرى خدا و رسول خدا را کردند».

باب 55: قضا نمودن نماز واجبى که فوت شود و مستحب بودن عجله در قضاى آن

396- حدیث: «عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي مَسِيرٍ، فَأَدْلَجُوا لَيْلَتَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ وَجْهُ الصُّبْحِ عَرَّسُوا فَغَلَبَتْهُمْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ مِنْ مَنَامِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَكَانَ لاَ يُوقَظُ رَسُولُ اللهِ **ج** مِنْ مَنَامِهِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، فَاسْتَيْقَظَ عُمَرُ فَقَعَدَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ حَتَّى اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ **ج**، فَنَزَلَ وَصَلَّى بِنَا الْغَدَاةَ؛ فَاعْتَزَلَ رَجٌلٌ مِنَ الْقَوْمِ لَمْ يُصَلِّ مَعَنَا فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: يَا فُلاَنُ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَنَا قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَيَمَّمَ بِالصَّعِيدِ، ثُمَّ صَلَّى وَجَعَلَنِي رَسُولُ اللهِ **ج** فِي رَكُوبٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَدْ عَطِشْنَا عَطَشًا شَدِيدًا فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَسِيرُ إذا بِامْرَأَةٍ سَادِلَةٍ رِجْلَيْهَا بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ؛ فَقُلْنَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ فَقَالَتْ: إِنَّهُ لاَ مَاءَ فَقُلْنَا: كَمْ بَيْنَ أَهْلِكِ وَبَيْنَ الْمَاءِ قَالَتْ: يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ فَقُلْنَا: انْطَلِقِي إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** قَالَتْ: وَمَا رَسُولُ اللهِ فَلَمْ نُمَلِّكْهَا مِن أَمْرِهَا حَتَّى اسْتَقْبَلْنَا بِهَا النَّبِيَّ **ج** فَحَدَّثَتْهُ بِمِثْلِ الَّذِي حَدَّثَتْنَا، غَيْرَ أَنَّهَا حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا مُؤْتِمَةٌ فَأَمَرَ بِمَزَادَتَيْهَا، فَمَسَحَ فِي الْعَزْلاَوَيْنِ، فَشَرِبْنَا عِطَاشًا، أَرْبَعِينَ رَجُلاً، حَتَّى رَوِينَا فَمَلأْنا كُلَّ قِرْبَةٍ مَعَنَا وَإِدَاوَةٍ، غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ نَسْقِ بَعِيرًا، وَهِيَ تَكَادُ تَنِضُّ مِنَ الْمِلْءِ ثُمَّ قَالَ: هَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ فَجُمِعَ لَهَا مِنَ الْكِسَرِ وَالتَّمْر حَتَّى أَتَتْ أَهْلَهَا فَقَالَتْ: لَقِيتُ أَسْحَرَ النَّاسِ أَوْ هُوَ نَبِيٌّ كَمَا زَعَمُوا فَهَدَى اللهُ ذَاكَ الصِّرْمَ بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ، فَأَسْلَمَتْ وَأَسْلَمُوا»([[433]](#footnote-433)).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: در سفرى با پیغمبر ج بودیم از اوّل شب به حرکت ادامه دادیم و در نزدیکى‌هاى صبح توقف کردیم، خواب بر همه ما غلبه کرد، تا هنگامى که خورشید بلند شده بود کسى بیدار نگشت، اوّل کسى که از خواب بیدار شد، ابوبکر بود. معمولاً کسى پیغمبر ج را از خواب بیدار نمى‌کرد تا اینکه خود بیدار مى‌شد، در این اثنا عمر بیدار شد، ابوبکر بر بالاى سر پیغمبر ج نشست و با صداى بلند الله اکبر را مى‌گفت، تا اینکه پیغمبر ج بیدار شد، (و دستور داد حرکت کنند و بعد از کمى حرکت پیاده شد و با ما نماز صبح را به امامت خواند).

ولى یک نفر از نماز خوددارى کرد، با ما نماز نخواند، وقتى که پیغمبر ج از نماز فارغ شد فرمود: اى فلانى! چرا با ما نماز نخواندى؟ گفت: دچار جنابت شده‌ام پیغمبرج به او دستور داد تا با خاک تیمم کند آن مرد تیمم کرد و بعداً نمازش را خواند، عمران بن حصین گوید: پیغمبر ج مرا با چند سوار دیگر به جلو فرستاد (تا به جستجوى آب بپردازیم) و به شدت تشنه بودیم، در آن هنگام که در جستجوى آب بودیم ناگاه به زنى رسیدیم که (بر شترى سوار بود) و پاهایش را در میان دو مشک بزرگ آب (که بر پشت شترش قرار داشت) دراز کشیده بود، به آن زن گفتیم: آب کجاست؟ گفت: آب در این نزدیکی‌ها نیست، گفتیم: فاصله قبیله شما با محل آب چقدر است؟ گفت: یک شب و روز، گفتیم: بیایید برویم به نزد رسول خدا، گفت: رسول خدا کیست؟ دیگر به او فرصت ندادیم تا او را به نزد پیغمبر ج آوردیم، همان سخنانى را که با ما گفته بود، به پیغمبر ج نیز گفت، و به علاوه به پیغمبر ج گفت: که چند بچه یتیم دارد، آنگاه پیغمبر ج دستور داد که آن دو مشک بزرگ آب او را بیاورند مشک‌ها را آوردند، پیغمبر ج دست را بر روى در مشک‌ها مالید (و آن‌ها را باز کرد) عمران بن حصین گوید: در حالى که چهل نفر تشنه بودیم از این آب نوشیدیم تا اینکه همه سیراب شدیم و تمام مشک‌ها و ظرف‌هاى کوچک‌تر را پر از آب کردیم، ولى شترها را آب ندادیم (چون شتر مقاومت زیادى در برابر تشنگى دارد) امّا با وجود اینکه آن همه آب از مشک‌ها خالى شده بود هنوز پر از آب بودند و از کثرت آب نزدیک بود منفجر بشوند، آنگاه پیغمبر ج فرمود: (براى دلنوازى آن زن) هر چیزى که دارید بیاورید، و مقدارى لباس کهنه و خرما را برایش جمع‌آورى کردند تا اینکه نزد قوم و خانواده‌اش رفت، گفت: اى مردم! یا با ساحرترین انسان‌ها روبرو شده‌ام یا همان‌طورى که مى‌گویند، باید این شخص پیغمبر ج باشد، (بعد از بیان ماجرا براى قومش) خداوند افرادى را که با آن زن بودند به وسیله او هدایت کرد و آن زن مسلمان شد و قومش نیز مسلمان شدند»([[434]](#footnote-434)).

«أدلجوا لَيْلَتَهُمْ: اوّل شب به حرکت ادامه دادند. عرسوا: آخر شب براى استراحت توقف کردند. فغلبتهم اعينهم: خوابیدند. ركوب: به معنى مرکوب است ولى ابن حجر گوید: با ضمّ راء که به معنى راکب است صحیح است یعنى مرا با چند شتر سوار فرستاد. سادلة: دراز کشیده بود. مزادتين: تثنیه مزاده است به مشک بزرگى گفته مى‌شود که از دو مشک ساخته شده باشد. مؤتمه: داراى بچه یتیم. عزلاوين: تثنیه عزلاء است دهنه مشک است چون مشک‌هاى بزرگ دوتا دهن دارند. قربة: مشک. اداوة: ظرف‌هاى کوچک چرمى. تنض: منفجر مى‌شود. صرم: جماعتى که بر یک چشمه جمع مى‌شوند. كسر: چیزهایى که تکه تکه باشد، منظور لباس کهنه است».

397- حدیث: «أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: مَنْ نَسِيَ صَلاَةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لاَ كَفَّارَةَ لَهَا إِلاَّ ذلِكَ، (وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي)»([[435]](#footnote-435)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که فراموش کند نمازش را بخواند هرگاه به یادش آمد باید آن را بخواند و جز قضاى آن کفارت دیگرى ندارد چون خداوند مى‌فرماید: (نماز را بخوانید تا مرا در نماز بیاد بیاورید)».

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وعلى عباده الصالحين.

فصل ششم:  
درباره نماز مسافر و قصر و كوتاه نمودن آن

باب 1: نماز مسافر و کوتاه کردن آن

398- حدیث: «عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ: فَرَضَ اللهُ الصَّلاَةَ حِينَ فَرَضَهَا رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلاَةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلاَةِ الْحَضَرِ»([[436]](#footnote-436)).

یعنی: «عایشه امّ المؤمنین گوید: خداوند ابتدا نمازهاى واجب را چه در سفر و چه در غیر سفر به صورت دو رکعتى فرض نمود سپس تعداد رکعات نمازهاى واجب در غیر سفر افزایش یافتند ولى در سفر به حالت دو رکعتى باقى ماند».

399- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُمَرَ، فَقَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ **ج** فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)»([[437]](#footnote-437)).

یعنی: «حفص بن عاصم گوید: عبدالله پسر عمر گوید: در تمام مدتى که با پیغمبر بودم هیچگاه ندیدم که نماز رواتب را در سفر بخواند و خداوند تبارک و تعالى هم مى‌فرماید: (اخلاق و رفتار رسول خدا براى شما بهترین نمونه و سرمشق مى‌باشد). (یعنى خواندن نماز رواتب در سفر مستحب نیست).

«تسبيح: نماز رواتب مى‌باشد و آن نماز سنّتى است که قبل و یا بعد از نمازهاى فرض خوانده مى‌شوند».

400- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: صَلَّيْتُ الظُّهْرَ مَعَ النَّبِيِّ **ج** بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَبِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ»([[438]](#footnote-438)).

یعنی: «انس گوید: نماز ظهر را در مدینه با پیغمبر ج چهار رکعتى خواندم، و نماز (عصر را) در ذوالحلیفه (با پیغمبر ج ) دو رکعتى خواندم». (یعنى چون به ذوالحلیفه سفر کردیم نماز عصر را کوتاه خواندیم).

«ذوالحليفه: جایى است که در شش مایلى مدینه قرار دارد».

401- حدیث: «أَنَسٍ، قَالَ خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ **ج** مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَة.

سَأَلَهُ يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحقَ قَالَ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا قَالَ أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا»([[439]](#footnote-439)).

یعنی: «انس گوید: همراه پیغمبر ج از مدینه به سوى مکه خارج شدیم تا وقتى که به مدینه برگشتیم پیغمبر ج نمازهاى (چهار رکعتى) را دو رکعت دو رکعت مى‌خواند. یحیى بن اسحاق از انس پرسید: چند روز در مکه اقامت نمودید؟ انس گفت: ده روز در آنجا قامت نمودیم.

باب 2: کوتاه خواندن نماز در منى

402- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ، ثُمَّ أَتَمَّهَا»([[440]](#footnote-440)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: نماز چهار رکعتى را با پیغمبر ج در منى دو رکعتى مى‌خواندم و با او ابو بکر و عمر نیز (در زمان خلافتشان) در منى نمازهاى چهار رکعتى را دو رکعت مى‌خواندم و در اوایل خلافت عثمان هم همینطور بود، ولى عثمان بعداً نماز چهار رکعتى را در منى قصر نمى‌کرد و آن‌ها را کامل و چهار رکعتى مى‌خواند» (هرچند ابن مسعود به حضرت عثمان اعتراض کرد ولى با وجود این چون قصر نماز واجب نیست ابن مسعود به حضرت عثمان اقتدا نمود، چنانچه قصر در منى واجب مى‌بود ابن مسعود به او اقتدا نمى‌کرد).

403- حدیث: «حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّس قَالَ صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ **ج**، وَنَحْنُ أَكْثَرُ مَا كُنَّا قَطُّ وَامَنُهُ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ»([[441]](#footnote-441)).

یعنی: «حارثه بن وهب خزاعى گوید: پیغمبر ج در منى نماز چهار رکعتى را در دو رکعت به امامت با ما خواند. و تعداد جمعیت ما به اندازه‌اى زیاد بود که تا آن روز چنین جمعیتى را نداشتیم».

(علماء در مسئله قصر و کوتاه نمودن نمازهاى چهار رکعتى به دو رکعت در سفر و اینکه این سفر باید چه اندازه دور باشد تا نماز قصر شود، با هم اختلاف دارند، شافعى و امام مالک و اکثر علماء عقیده دارند که هم قصر و هم کامل خواندن نماز در سفر هردو جایز مى‌باشد ولى قصر فضیلت و ثوابش بیشتر است. امام حنفى عقیده دارد قصر نماز چهار رکعتى به دو رکعت واجب است و خواندن آن به صورت کامل جایز نیست. امام شافعى و مالک و لیث و اوزاعى و فقهاء و اصحاب حدیث عقیده دارند که فاصله سفر از محل اقامت دائمى باید از دو مرحله که در حدود 95 کیلومتر است کمتر نباشد و ابو حنیفه و کوفیان عقیده دارند که فاصله سفر نباید کمتر از سه مرحله 143 کیلومتر باشد، و داود ظاهرى و سایر علماء ظاهرى مى‌گویند: نماز چهار رکعتى در هر سفرى که باشد خواه دور یا نزدیک حتى در سه مایلى هم جایز است به صورت قصر خوانده شود).

باب 3: خواندن نماز به منزل در وقت باران

404- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ أَذَّنَ بِالصَّلاَةِ فِي لَيْلَةٍ ذَاتِ بَرْدٍ وَرِيحِ، ثُمَّ قَالَ: أَلاَ صَلُّوا فِي الرِّحَالِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ، إِذَا كَانَتْ لَيْلَةٌ ذاتُ بَرْدٍ وَمَطَرٍ، يَقُولُ: أَلاَ صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»([[442]](#footnote-442)).

یعنی: «شبى که هوا سرد بود و باد شدید مى‌وزید ابن عمر اذان گفت و بعد از آن، گفت: اى مردم! در منزل خودتان نماز بخوانید آنگاه ابن عمر (براى توجیه این عمل خود) گفت: رسول خدا در شب‌هایى که هوا سرد و بارانى مى‌شد به مؤذنش دستور مى‌داد که بگوید: اى مردم در منازل خودتان نماز بخوانید».

«رحال: منزل و خانه».

405- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لِمُؤَذِّنِهِ فِي يَوْمٍ مَطِيرٍ: إِذَا قُلْتَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ فَلاَ تَقُلْ حَيَّ عَلَى الصَّلاَةِ، قُلْ صَلُّوا فِي بُيوتِكُمْ فَكَأَنَّ النَّاسَ اسْتَنْكَرُوا، قَالَ: فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، إِنَّ الْجُمُعَةَ عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ فَتَمْشُونَ فِي الطِّينِ وَالدَّحْضِ»([[443]](#footnote-443)).

یعنی: «ابن عباس در یک روز بارانى به مؤذنش دستور داد بعد از گفتن أشهد أنّ محمّداً رسول الله، نگوید: حی على الصلاة (براى نماز جمع شوید) بلکه به جاى آن بگوید: صلّوا فی بیوتکم. (در خانه‌هاى خودتان نماز بخوانید) مردم از این کار ابن عباس ایراد گرفتند، ابن عباس گفت: کسى که از من بهتر بود (پیغمبر ج) این کار را کرده است و نماز جمعه واجب است (وقتى که گفته شود براى نماز جمعه بیایید مردم براى اداى این واجب حتماً مى‌آیند و آنگاه دچار زحمت و مشقت مى‌شوند). و من هم دوست ندارم شما را در تنگنا قرار دهم و شما را دچار راه رفتن در گل و جاهاى لغزنده نمایم»، (بنابراین در چنین روزى که باران مى‌آید به شما تکلیف نمى‌کنم که براى نماز جمعه به مسجد بیایید).

باب 4: جایزبودن خواندن نماز سنّت به حالت سوارى بر اسب یا شتر و یا هر چیز دیگرى و رو به هرجایى که باشد

406- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي فِي السَّفَرِ عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ، يُومِئُ إِيمَاءَ، صَلاَةَ اللَّيْلِ إِلاَّ الْفَرَائِضَ، وَيُوتِرُ عَلَى رَاحِلَتِهِ»([[444]](#footnote-444)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج به هنگام سفر نماز شب را در حالى که بر شترش سوار بود مى‌خواند و ارکان آن را به صورت اشاره به جا مى‌آورد و فرقى نداشت که شترش رو به قبله باشد یا خیر و تنها نمازهاى واجب را به حالت سوارى نمى‌خواند، و نماز وترش را هم بر روى شترش مى‌خواند».

407- حدیث: «عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ، أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ **ج** صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْتُ تَوَجَّهَتْ بِهِ»([[445]](#footnote-445)).

یعنی: «عامر بن ربیعه گوید: دیدم که پیغمبر ج نماز سنّت شب را در سفر بر پشت شترش مى‌خواند و فرق نمى‌کرد که شترش به چه جهتى حرکت مى‌کند».

408- حدیث: «أَنَسٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ، قَالَ: اسْتَقْبَلْنَا أَنَسًا حِينَ قَدِمَ مِنَ الشَّأمِ فَلَقِينَاهُ بِعَيْنِ التَّمْرِ، فَرَأَيْتُهُ يُصَلِّي عَلَى حِمَارٍ، وَوَجْهُهُ مِنْ ذَا الْجَانِبِ، يَعْنِي عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ، فَقُلْتُ: رَأَيْتُكَ تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ، فَقَالَ: لَوْلاَ أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ»([[446]](#footnote-446)).

یعنی: «انس بن سیرین گوید: وقتى که انس بن مالک از شام برگشت ما به استقبالش رفتیم و در جایى به نام عین التمر به او رسیدیم، او را دیدم که بر خرى سوار شده است و نماز مى‌خواند و رویش به طرف قبله هم نیست، به او گفتم: شما را دیدم رو به غیر قبله نماز مى‌خواندى؟ انس بن مالک گفت: ما دام که من پیغمبر ج را نمى‌دیدم که این کار را مى‌کرد هرگز آن را نمى‌کردم».

باب 5: جواز جمع بین دو نماز به هنگام سفر

409- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** إِذَا أَعْجلَهُ السَّيْرُ فِي السَّفَرِ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ»([[447]](#footnote-447)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج را مى‌دیدم که اگر عجله داشت که زود حرکت کند و سفر را زود شروع نماید نماز مغربش را به تأخیر مى‌انداخت و آن را با نماز عشاء جمع مى‌کرد».

410- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ، ثُمَّ نَزَلَ فَجَمَعَ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ زَاغَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَرْتَحِلَ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ رَكِبَ»([[448]](#footnote-448)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج هرگاه قبل از زوال خورشید از وسط آسمان و رسیدن وقت نماز ظهر شروع به حرکت سفر مى‌کرد نماز ظهر را تا وقت نماز عصر به تأخیر مى‌انداخت و به هنگام نماز عصر توقف مى‌کرد و نماز ظهر و عصر را با هم مى‌خواند. و هرگاه قبل از حرکت او خورشید از وسط آسمان تجاوز مى‌کرد و وقت نماز ظهر مى‌رسید، نماز ظهر را مى‌خواند و بعداً حرکت مى‌کرد».

باب 6: جمع نمودن دو نماز با هم به هنگام اقامت در منزل و در غیر سفر

411- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ **ج** ثَمَانِيًا جَمِيعًا، وَسَبْعًا جَمِيعًا»([[449]](#footnote-449)).

یعنی: «ابن عباس گوید: هشت رکعت نماز را با هم و هفت رکعت نماز با هم به امامت پیغمبر ج خواندم». (یعنى نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را با هم با پیغمبر ج خواندم. اینکه مى‌فرماید هشت رکعت و هفت رکعت دلیل این است که این جمعها در حالت اقامت در منزل بوده است، و اگر این جمع مربوط به سفر مى‌بود مى‌فرمود: چهار رکعت، دو رکعت ظهر و دو رکعت عصر و پنج رکعت، سه رکعت مغرب و دو رکعت عشاء چون پیغمبر ج در حالت سفر همیشه نماز را به قصر خوانده است).

باب 7: کسى که بعد از نماز از جاى خود بلند مى‌شود جایز است چه از طرف راست و چه از طرف چپ جاى خود را ترک کند

412- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ لاَ يَجْعَلَنَّ أَحَدُكُمْ لِلشَيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلاَتِهِ، يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لاَ يَنْصَرِفَ إِلاَّ عَنْ يَمِينِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ»([[450]](#footnote-450)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: نباید کسى از شما عقیده داشته باشد که ترک کردن محل نماز تنها از طرف راست برایش جایز است و با این عقیده قسمتى از ثواب نماز خود را براى شیطان قرار دهد، چون من مى‌دیدم که پیغمبر ج اکثر از طرف چپ از محل نماز خود خارج مى‌شد». (یعنى قرار دادن شرط غیر شرعى در نماز کار شیطان است).

باب 9: مکروه است بعد از اینکه مؤذّن شروع به اقامت گفتن نمود نماز سنّت را شروع کرد

413- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكِ بْنِ بُحَيْنَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** رَأَى رَجُلاً، وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللهِ **ج** لاَثَ بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ **ج**: الصُّبْحَ أَرْبَعًا الصُّبْحَ أَرْبَعًا»([[451]](#footnote-451)).

یعنی: «عبدالله بن مالک بن بحینه گوید: پیغمبر ج مردى را دید، به هنگامى که مؤذن اقامه مى‌گوید، دو رکعت نماز (سنّت) مى‌خواند هینکه پیغمبر ج از نماز فارغ شد، مردم به دورش جمع شدند. پیغمبر ج به آن مرد فرمود: آیا صبح و نماز چهار رکعتى؟! آیا صبح و نماز چهار رکعتى؟!»، (یعنى بعد از گفتن اقامه باید نماز فرض خوانده شود نه نماز سنّت).

باب 11: مستحب است به هنگام داخل شدن به مسجد دو رکعت تحیة المسجد خوانده شود و مکروه است قبل از خواندن تحیة المسجد انسان بنشیند و تحیة المسجد در تمام اوقات مستحب است

414- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ»([[452]](#footnote-452)).

یعنی: «ابو قتاده سلمى گوید: پیغمبر ج فرمود: هر کسى که داخل مسجد مى‌شود باید قبل از اینکه بنشیند دو رکعت نماز را (به عنوان تحیة المسجد) بخواند».

باب 12: کسى که از سفرى برمى‌گردد سنّت است اوّل در مسجد دو رکعت نماز را بخواند

415- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي غَزَاةٍ فَأَبْطَأَ بي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ **ج**، فَقَالَ: جَابِرٌ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: مَا شَأْنُكَ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا.

وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: الآنَ قَدِمْتَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَدَعْ جَمَلَكَ وَادْخُلْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ»([[453]](#footnote-453)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: در یکى از غزوه‌ها با پیغمبر ج بودم، شترم عقب افتاد، و خسته بود پیغمبر ج به من رسید فرمود: شما جابر هستى؟ گفتم: بلى، فرمود: چرا عقب افتاده‌اى؟ گفتم: شترم خسته شده نمى‌تواند برود، سرانجام صبح روز بعد به مدینه بازگشتم، به مسجد رفتم پیغمبر ج را بر در مسجد دیدم فرمود: الآن رسیدى؟ گفتم: بلى، فرمود: شترت را رها کن، برو به مسجد دو رکعت نماز بخوان، من هم داخل مسجد شدم و دو رکعت نماز خواندم».

باب 13: سنّت بودن صلاة الضحى و اینکه حداقل آن دو رکعت است

416- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** لَيَدَعُ الْعَمَلَ وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللهِ **ج** سُبْحَةَ الضُّحى قطُّ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا»([[454]](#footnote-454)).

یعنی: «عایشه امّ المؤمنین گوید: گاهى پیغمبر ج دوست داشت کارى را انجام دهد، ولى از ترس اینکه مبادا وقتى که مردم نیز به پیروى از پیغمبر ج آن را انجام دادند بر ایشان واجب شود، آن را انجام نمى‌داد، من نمى‌دیدم که پیغمبر ج صلاة الضحى را بخواند ولى من آن را مى‌خوانم». (یعنى پیغمبر ج دوست داشت صلاة الضحى را بخواند ولى از ترس اینکه مبادا بر مردم فرض شود آشکارا آن را نمى‌خواند براى این است که عایشه مى‌گوید: ندیده‌ام و نمى‌گوید نمى‌خواند).

417- حدیث: «أُمِّ هَانِيءٍ عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: مَا أَنْبَأَنَا أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ **ج** صَلَّى الضُّحى غَيْرُ أُمِّ هَانِيءٍ ذَكَرَتْ أَنَّ النَّبِيَّ **ج** يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اغْتَسَلَ فِي بَيْتِهَا، فَصَلَّى ثَمَانِ رَكَعَاتٍ، فَمَا رَأَيْتُهُ صَلَّى صلاةً أَخَفَّ مِنْهَا غَيْرَ أَنَّهُ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ»([[455]](#footnote-455)).

یعنی: «ابن ابى لیلى گوید: کسى به ما خبر نداده که دیده است پیغمبر ج صلاة الضحى را بخواند به غیر امّ هانى، امّا امّ هانى گفت: پیغمبر ج در روز فتح مکه در منزلش غسل کرد. و هشت رکعت نماز خواند و هرگز ندیده بودم پیغمبر ج تا این اندازه نماز را کوتاه بخواند، ولى رکوع و سجود آن را کاملاً انجام مى‌داد».

418- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي بِثَلاَثٍ، لاَ أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلاَثَةِ أَيَّامِ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَصَلاَةِ الضُّحى، وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ»([[456]](#footnote-456)).

یعنی: «ابو هریره گوید: عزیز و محبوب من (پیغمبر ج) سه چیز را به من سفارش فرموده است تا موقعى که مى‌میرم آن‌ها را ترک نمى‌کنم:

1. «روزه سه روز در هر ماهى.
2. «خواندن صلاة الضحى.
3. «خواندن نماز وتر قبل از خوابیدن».

باب 14: مستحب بودن دو رکعت سنّت فجر و تشویق بر خواندن آن

419- حدیث: «حَفْصَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ، إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاَةُ»([[457]](#footnote-457)).

یعنی: «حفصه گوید: وقتى که مؤذن از اذان صبح فارغ مى‌شد و سکوت مى‌کرد و صبح ظاهر مى‌شد پیغمبر ج قبل از اینکه نماز صبح را بخواند دو رکعت کوتاه مى‌خواند».

«اعتكف: سکوت مى‌کرد».

420- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ بَيْنَ النِّدَاءِ وَالإِقَامَةِ مِنْ صَلاَةِ الصُّبْحِ»([[458]](#footnote-458)).

یعنی: «حضرت عایشه گوید: پیغمبر ج در بین اذان و اقامه نماز صبح دو رکعت کوتاه و مختصر مى‌خواند».

421- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلاَةِ الصُّبْحِ، حَتَّى إِنِّي لأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ»([[459]](#footnote-459)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج به اندازه‌اى دو رکعت سنّت قبل از نماز صبح را مختصر و خلاصه مى‌خواند که با خود مى‌گفتم: آیا سوره فاتحه را خوانده است؟!».

422- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ **ج** عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ»([[460]](#footnote-460)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج بر هیچ سنّتى مانند دو رکعت سنّت صبح مواظبت نمى‌کرد».

باب 15: ثواب و فضیلت نمازهاى سنّت راتب که قبل از نمازهاى فرض و بعد از آن‌ها خوانده مى‌شوند و بیان اینکه نماز راتب تعدادشان چند است

423- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ، وَسَجْدَتَيْنِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ؛ فَأَمَّا الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ، فَفِي بَيْتِهِ»([[461]](#footnote-461)).

یعنی: «ابن عمر گوید: دو رکعت نماز (سنّت) را قبل از نماز ظهر و دو رکعت نماز را بعد از نماز ظهر و دو رکعت را بعد از مغرب و دو رکعت را بعد از نماز عشاء با پیغمبر ج خواندم، امّا دو رکعت بعد از مغرب و عشاء را در منزل پیغمبر ج با او خواندم (نه در مسجد)».

«سجدتين: رکعتین».

باب 16: جایز است نماز سنّت به حالت ایستاده و نشسته خوانده شود و همچنین جایز است قسمتى از یک رکعت را ایستاده و قسمت دیگر را نشسته خواند

424- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقْرَأُ فِي شَيْءٍ مِنْ صَلاَةِ اللَّيْلِ جَالِسًا، حَتَّى إِذَا كَبِرَ قَرَأَ جَالِسًا، فَإِذَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنَ السُّورَةِ ثَلاَثُونَ أَوْ أَرْبَعُونَ آيَةً، قَامَ فَقَرَأَهُنَّ ثُمَّ رَكَعَ»([[462]](#footnote-462)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج را نمى‌دیدم که هیچ‌یک از نماز شب را به حالت نشسته بخواند تا اینکه سنش بالا رفت؛ وقتى سنش زیاد شد آیات را به حالت نشسته مى‌خواند تا اینکه از یک سوره (بزرگ) سى یا چهل آیه باقى مى‌ماند آن وقت بلند مى‌شد و آیه‌هاى باقى مانده را مى‌خواند، آنگاه به رکوع مى‌رفت».

425- حدیث: «عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّ رَسولَ اللهِ **ج** كَانَ يُصَلِّي جَالِسًا، فَيَقْرأُ وَهُوَ جَالِسٌ، فَإِذَا بَقِيَ مِنْ قِرَاءَتِهِ نَحْوٌ مِنْ ثَلاَثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً قَامَ فَقَرَأَهَا، وَهْوَ قَائمٌ، ثُمَّ رَكَعَ ثُمَّ سَجَدَ، يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلاَتَهُ نَظَرَ، فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائمَةً اضْطَجَعَ»([[463]](#footnote-463)).

یعنی: «عایشه امّ المؤمنین گوید: پیغمبر ج نماز(سنّت شب را) نشسته مى‌خواند، و آیه‌ها را به حالت نشسته مى‌خواند تا اینکه از یک سوره (بزرگ) در حدود سى یا چهل آیه باقى مى‌ماند آنگاه بلند مى‌شد و بقیه آیات را به حالت ایستاده مى‌خواند، و به رکوع و سجود مى‌رفت و عین این عمل را در رکعت دوم نیز انجام مى‌داد وقتى که نمازش تمام مى‌شد نگاه مى‌کرد اگر من بیدار مى‌بودم با من به گفتگو مى‌نشست و اگر من خوابیده بودم او نیز دراز مى‌کشید».

باب 17: نماز شب و تعداد رکعت‌هاى نماز شب پیغمبر ج، و اینکه نماز وتر خود یک رکعت است ویک رکعت هم یک نماز صحیح و کامل مى‌باشد

426- حدیث: «عَائِشَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ، كيْفَ كَانَتْ صَلاَةُ رَسُولِ اللهِ **ج** فِي رَمَضَانَ فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلاَ فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا فَلاَ تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا فَلاَ تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاَثًا قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلاَ يَنَامُ قَلْبِي»([[464]](#footnote-464)).

یعنی: «ابو سلمه بن عبدالرحمن درباره نماز شب پیغمبر ج در رمضان از عایشه پرسید، عایشه گفت: پیغمبر ج چه در رمضان و چه در غیر رمضان از یازده رکعت بیشتر نماز شب را نمى‌خواند، چهار رکعت را مى‌خواند، که بسیار زیبا و طولانى بودند، سپس چهار رکعت دیگر را مى‌خواند که آن‌ها هم بسیار زیبا و طولانى بودند، سپس سه رکعت را مى‌خواند، عایشه گوید: از پیغمبر ج پرسیدم، گفتم: اى رسول خدا! آیا قبل از خواندن نماز وتر مى‌خوابى؟ پیغمبر ج فرمود: اى عایشه! چشم‌هایم مى‌خوابند ولى قلبم نمى‌خوابد».

427- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً؛ مِنْهَا الْوِتْرُ، وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ»([[465]](#footnote-465)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج سیزده رکعت نماز شب را مى‌خواند که وتر و دو رکعت نماز (سنّت قبل از) صبح نیز جزو این سیزده رکعت بودند».

428- حدیث: «عَائِشَةَ عَنِ الأَسْوَدِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، كَيْفَ كَانَ صَلاَةُ النَّبِيِّ **ج** بِاللَّيْلِ قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ، وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلاَّ تَوَضَّأَ وَخَرَجَ»([[466]](#footnote-466)).

یعنی: «اسود گوید: از عایشه پرسیدم: نماز شب پیغمبر ج چطور بود؟ گفت: پیغمبر ج اوّل شب مى‌خوابید، و در آخر شب بیدار مى‌شد، و نماز را مى‌خواند، سپس به رختخوابش بر مى‌گشت وقتى که مؤذن اذان مى‌گفت، بلند مى‌شد، چنانچه نیاز به غسل مى‌داشت غسل مى‌کرد والّا وضو مى‌گرفت و از منزل به سوى مسجد خارج مى‌شد».

429- حدیث: «عَائِشَةَ عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ**ج** قَالَتِ: الدَّائمُ، قُلْتُ: مَتَى كَانَ يَقُومُ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ»([[467]](#footnote-467)).

یعنی: «مسروق گوید: از عایشه پرسیدم: پیغمبر ج چه عملى را از همه بیشتر دوست داشت؟ عایشه گفت: دوام داشتن بر کار (خوب) مسروق گوید: گفتم: پیغمبرج چه وقت براى نماز شب بلند مى‌شد؟ عایشه گفت: وقتى که صداى خروس را مى‌شنید».

430- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ عِنْدِي إِلاَّ نَائمًا تَعْنِي النَّبِيَّ **ج**»([[468]](#footnote-468)).

یعنی: «عایشه گوید: هیچ گاه ندیدم که پیغمبر ج در منزل من باشد و به هنگام آمدن صبح در خواب نباشد»، (یعنى پیغمبر ج بعد از خواندن نماز شب و سنّت صبح مجدداً به رختخواب خود بر مى‌گشت و دراز مى‌کشید).

431- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رسُولُ اللهِ **ج**، وانْتَهى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ»([[469]](#footnote-469)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج هر شب نماز وتر را مى‌خواند ولى در آخر عمرش وتر را در آخر شب مى‌خواند».

باب 20: نماز شب دو رکعت دو رکعت است و نماز وتر هم یک رکعت در آخر شب مى‌باشد

432- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللهِ **ج** عَنْ صَلاَةِ اللَّيْلِ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: صَلاَةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مثنى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ، صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى»([[470]](#footnote-470)).

یعنی: «ابن عمر گوید: مردى از پیغمبر ج درباره نماز شب سؤال کرد، پیغمبر فرمود: نماز شب دو رکعت دو رکعت مى‌باشد، وقتى از فرا رسیدن صبح بیم داشتى، قبل از طلوع فجر یک رکعت را به تنهایى بخوان، این رکعت تمام نمازهاى دو رکعتى قبل از خودش را به صورت وتر (فرد) در مى‌آورد»، (چون نمازهاى قبل از وتر دو رکعتى بوده‌اند و با خواندن یک رکعت وتر به صورت فرد در مى‌آیند).

433- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلاَتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْرًا»([[471]](#footnote-471)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: آخرین نماز شبتان را نماز وتر قرار دهید».

باب 24: تشویق بر ذکر و دعاء در آخر شب و قبول آن‌ها در آن وقت

434- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرِ، يَقولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»([[472]](#footnote-472)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: در ثلث آخر هر شب، لطف و مرحمت پروردگار متوجه بندگانـش مى‌شود، و مى‌فرمـاید: هر کسى مرا بخـواند جوابش مى‌دهم، و هرکس چیزى را از من بخواهد آن را به او مى‌بخشم و هرکس مغفرت از من درخواست نماید او را مورد عفو قرار مى‌دهم»([[473]](#footnote-473)).

باب 25: تشویق بر قیام رمضان که عبارت از خواندن تراویح مى‌باشد

435- حدیث: « أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا واحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»([[474]](#footnote-474)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که با خلوص نیت، و محض رضاى خدا در شب‌هاى رمضان نماز شب را بخواند (که همان نماز تراویح است) خداوند گناهان صغیره گذشته‌اش را مورد عفو قرار مى‌دهد».

436- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، فَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلاَتِهِ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا، فَاجْتَمَعَ أَكْثَرُ مِنْهُمْ فَصَلَّوْا مَعَهُ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَتَحَدَّثُوا، فَكَثُرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ **ج** فَصَلَّوا بِصَلاَتِهِ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةُ عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ حَتَّى خَرَجَ لِصَلاَةِ الصُّبْحِ؛ فَلَمَّا قَضَى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَتَشَهَّدَ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ مَكَانُكُمْ، لكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ فَتَعْجِزُوا عَنْهَا»([[475]](#footnote-475)).

یعنی: «عایشه گوید: یکبار پیغمبر ج در وسط شب از منزل بیرون رفت و نماز (تراویح) را در مسجد خواند و عده‌اى از مردان هم پشت سرش نماز خواندند، فردا صبح مردم در مورد نماز شب پیغمبر ج با هم بحث مى‌کردند، و در شب دوم عدّه بیشترى جمع شدند و با پیغمبر ج نماز خواندند و صبح آن شب نیز مردم درباره آن با هم بحث کردند و در شب سوم مردم بسیارى در مسجد جمع شدند پیغمبر ج به مسجد رفت و مردم پشت سر او نماز خواندند، وقتى شب چهارم رسید مسجد گنجایش کثرت جمعیت را نداشت، و پیغمبر ج از منزل بیرون نیامد، تا اینکه براى نماز صبح از منزل خارج شد همین که نماز صبح را به جا آورد، رو به مردم کرد و بعد از اداى شهادتین فرمود: امّا بعد از شهادتین باید به شما بگویم که موقعیت و علاقه شما (به نماز جماعت تراویح) بر من پوشیده نیست (و مى‌دانم تا چه اندازه به آن علاقه‌مند مى‌باشید) ولى براى این بیرون نیامدم و با شما نماز تراویح نخواندم چون ترسیدم این علاقه شما موجب فرض شدن آن از جانب خداوند بر شما بشود و شما از انجام این فرض ناتوان و عاجز باشید و به واسطه ترک آن گناهکار شوید».

باب 26: دعاء در نماز شب و به هنگام شب بیدارى

437- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، فَقَامَ النَّبِيُّ **ج** فَأَتَى حَاجَتَهُ، غَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ فَأَتَى الْقِرْبَةَ، فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءًا بَيْنَ وُضُوءَيْنِ لَمْ يُكْثِرْ، وَقَدْ أَبْلَغَ، فَصَلَّى، فَقُمْتُ فَتَمَطَّيْتُ كَرَاهِيَةَ أَنْ يَرَى أَنِّي كُنْتُ أَرْقبُهُ، فَتَوَضَّأْتُ، فَقَامَ يُصَلِّي، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ بِأُذُنِي فَأَدَارَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَتَتَامَّتْ صَلاَتُهُ ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ، وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، فَآذَنَهُ بِلاَلٌ بِالصَّلاَةِ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأ؛ وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا.

قَالَ كُرَيْبٌ (الرَّاوِي عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ) وَسَبْعٌ فِي التَّابُوتِ، فَلَقَيْتُ رَجُلاً مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ فَحَدَّثَنِي بِهِنَّ فَذَكَرَ عَصَبِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعَرِي وَبَشَرِي، وَذَكَرَ خَصْلَتَيْنِ»([[476]](#footnote-476)).

یعنی: «ابن عباس گوید: شبى در منزل میمونه خوابیده بودم دیدم پیغمبر ج بلند شد، بعد از قضاى حاجت دست و صورتش را شست و خوابید، سپس بلند شد، و به سوى مشک آبى که در آنجا بود رفت و بند دهانه مشک را باز کرد هرچند آب فراوانى را مصرف ننمود ولى وضویى متوسط و معمولى گرفت و نماز را شروع نمود، من هم از جاى خود بلند شدم و به آرامى بیرون رفتم، چون دوست نداشتم که پیغمبر ج متوجه شود که من مراقب حرکاتش هستم، بعد از اینکه وضو گرفتم در طرف چپ او ایستادم، پیغمبر ج (در حالیکه نماز مى‌خواند) گوشم را گرفت و مرا به طرف راستش آورد، و نماز شبش را با سیزده رکعت تکمیل نمود، سپس دراز کشید و خوابید به نحوى که صداى نفسش (که نشانه خوابیدنش بود) شنیده مى‌شد. پیغمبر ج عادت داشت وقتى که به خواب مى‌رفت صداى نفسش شنیده مى‌شد. بعداً بلال وقت نماز را اعلام کرد، پیغمبر بلند شد و نماز خواند، ولى وضو نگرفت. پیغمبر ج در دعاى نمازش مى‌گفت: خداوندا! در قلب و چشم و گوشم نور قرار دهید و در اطراف راست و چپ و بالا و پایینم نور قرار دهید و در جلوم و به طور کلى همیشه نور را همراه من قرار دهید.

کریب (راوى این حدیث از ابن عباس) گوید: ابن عباس هفت کلمه را در دعاى پیغمبر ج ذکر نمود که من آن‌ها را فراموش کرده بودم، و به یکى از پسران ابن عباس رسیدم، او آن هفت کلمه را برایم بیان نمود، گفت که پیغمبر ج در دعایش مى‌فرمود: خداوندا! در رگ و گوشت و خون و مغز و استخوانم نور قرار دهید و استخوان و مغز را نیز با آن‌ها ذکر کرد یعنى مى‌فرمود: خداوندا! در استخوان و مغز من نیز نور قرار دهید». (باید متوجه باشیم که خواب بدون قرار دادن شیىء در برابر مقعد یکى از اسباب باطل نمودن وضو مى‌باشد و هر مسلمانى که به طور آزاد بخوابد وضوى او باطل مى‌شود ولى پیغمبر ج مى‌فرماید: من به هنگام خواب چشمانم مى‌خوابند ولى قلبم نمى‌خوابد و آگاه است. بنابراین از خواص پیغمبر ج بود که با خواب وضوى او باطل نمى‌شد).

«دشناق: ریسمان و نخى است که درب مشک به آن بسته مى‌شود. تمطيت: یعنى با پشت خمیده بیرون رفتیم. فتتامت: از باب تفاعل است و همیشه لازم است به معنى تکمیل شد. التابوت: جایى که اشیاء در آن نگهدارى مى‌شود مانند قلب وکاغذ براى حفظ گفته‌ها و اسرار و صندوق براى چیزهاى مادى و... خصلتین: استخوان و مغز است».

438- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسِ، أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج** وَهِيَ خَالَتَهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللهِ **ج** وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللهِ **ج** حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللهِ **ج**، فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَواتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا؛ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ؛ ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤذِّنُ فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ»([[477]](#footnote-477)).

یعنی: «عبدالله بن عباس گوید: شبى در منزل میمونه همسر پیغمبر ج (که خاله ابن عباس بود) خوابیـده بودم و سرم را بر عرض بالشـى قرار داده بودم که حضرت رسول ج با همسرش سرشان را بر طول آن قرار داده بودند، پیغمبر ج تا نصف شب یا کمى دیرتر یا زودتر خوابید، آن گاه رسول خدا بیدار شد، و نشست، و دستش را بر صورتش مى‌مالید تا آثار خواب آلودگى را از خود دور نماید، سپس ده آیه آخر سوره آل عمران را خواند، بعد به سوى مشکى که به میخ آویزان شده بود رفت، و از آب آن وضو گرفت و وضوى خوبى هم گرفت و شروع به نماز خواندن کرد، ابن عباس گوید: من هم بلند شدم و آنچه را که پیغمبر ج انجام داد انجام دادم، سپس رفتم و در کنارش ایستادم، پیغمبر ج دست راستش را بر روى سرم گذاشت و گوش راستم را گرفت و آن را پیچ مى‌داد، و شش نماز دو رکعتى را خواند سپس یک نماز یک رکعتى خواند بعد از آن دراز کشید، تا اینکه مؤذن آمد، پیغمبر ج از جاى خود بلند شد و دو رکعت را به صورت خلاصه خواند سپس از منزل بیرون رفت و نماز صبح را (در مسجد) خواند».

439- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَتْ صَلاَةُ النَّبِيِّ **ج** ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، يَعْنِي بِاللَّيْلِ»([[478]](#footnote-478)).

یعنی: «ابن عباس گوید: معمولاً نماز شب پیغمبر ج سیزده رکعت بود».

440- حدیث: «حديث ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** إِذَا تَهَجَّدَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ: اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ؛ اللّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْلي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ أَنْتَ إِلهِي لاَ إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ»([[479]](#footnote-479)).

یعنی: «ابن عباس گوید: هرگاه پیغمبر ج نماز شب را مى‌خواند مى‌فرمود: خـداوندا! سپاس و ستایش تنها شایسته تو است، روشنى بخش زمین و آسمان‌ها هستى و سپاس و ستایش خاص تو است. نگهدارنده آسمان‌ها و زمین تویى و سپاس و ستایش فقط لایق مقام تو مى‌باشد و پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست مى‌باشى، حق هستى و وعده‌ات حق است، گفته‌ات حق است، زنده شدن و رسیدن به حضورت حق است، بهشت حق است و آتش دوزخ حق است و همه پیغمبرانى که از جانبت فرستاده شده‌اند حق هستند و قیامت و رستاخیر حق است، خداوندا! در مقابل تو تسـلیم هستم، سر تعظیم و فرمـان بردارى را فرود مى‌آورم، به تو ایمان آورده‌ام و همه امور خود را به تو واگذار کرده‌ام، به سوى تو بر مى‌گردم، به قدرت و دلایل و برهان تو با دشمنان مى‌جنگم و بر آنان غالب مى‌شوم، تنها تو را حاکم بین خود و دیگرانیعنی: «به هنگام اختلاف» قرار مى‌دهم و تنها به حکم تو راضى مى‌باشم، خداوندا! گناه اوّل و آخرم را و آنچه به صورت پنهان و آشکار انجام داده‌ام ببخشاى، تو معبود من هستى و هیچ کسى جز تو سزاوار پرستش نیست».

باب 27: مستحب بودن طول دادن به قرائت قرآن در نماز شب

441- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ **ج** لَيْلَةً فَلَمْ يَزَلْ قَائمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ؛ قِيلَ لَهُ: وَمَا هَمَمْتَ قَالَ: هَمَمْت أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ **ج**»([[480]](#footnote-480)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: شبى با پیغمبر ج نماز شب را خواندم، پیغمبر ج به قیام و قرائت قرآن ادامه داد (و من هم خسته شدم) تا جایى که خواستم کار بدى را انجام دهم، از ابن مسعود پرسیده شد: مى‌خواستى چه کارى بکنى؟ گفت: خواستم بنشینم و پیغمبر ج را تنها بگذارم».

باب 28: روایت‌هاى وارده در حق کسانى که تمام شب تا صبح مى‌خوابند (و نماز شب نمى‌خوانند)

442- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ **ج** رَجُلٌ نَامَ لَيْلَهُ حَتَّى أَصْبَحَ، قَالَ: ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنَيْهِ أَوْ قَالَ: فِي أُذُنِهِ»([[481]](#footnote-481)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیش پیغمبر ج راجع به یک مرد گفتند که فلانى شب به تمامى تا صبح مى‌خوابد، پیغمبر ج فرمود: این مرد کسى است که شیطان او را فریب داده و گوش‌هایش را از شنیدن حق کر نموده است»([[482]](#footnote-482)).

«بال في اُذنيه: گوش‌هایش را فاسد نموده است».

443- حدیث: «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لَيْلَةً، فَقَالَ: أَلاَ تُصَلِّيَانِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذلِكَ، وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: (وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً)»([[483]](#footnote-483)).

یعنی: «على ابن ابى طالب گوید: شبى پیغمبر ج به نزد من و فاطمه آمد و ما را از خواب بیدار نمود و فرمود: مگر نماز نمى‌خوانید؟ من گفتم: اى رسول خدا! جان ما در اختیار و تصرف خدا است، هر وقت که بخواهد ما را بیدار کند بیدار مى‌شویم، همین که پیغمبر ج این سخن را شنید برگشت و چیزى در جواب من نگفت در حالى که به ما پشت کرده بود و مى‌رفت شنیدم (از شدت ناراحتى) دست به زانو مى‌زد و مى‌گفت: به راستى انسان بیش از هر چیزى به جدل مى‌پردازد».

444- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاَثَ عُقَدٍ؛ يَضْرِبُ عَلَى كُلِّ عُقْدَةٍ، عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِن اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ الله انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلاَنَ»([[484]](#footnote-484)).

یعنی: «ابو هریره گوید: رسول خدا ج فرمود: هریک از شما وقتى مى‌خوابد شیطان بر اعصابش مسلط مى‌گردد و تنبل و کسل مى‌شود، انگار که شیطان سرش را به ریسمانى محکم بسته و سه گره بر آن زده است تا گشوده نشود (وقتى که مى‌خواهد براى نماز شب بلند شود) شیطان به او مى‌گوید: هنوز وقت زیادى از شب نگذشته است فعلاً بخواب، امّا اگر به وسوسه شیطان توجّه نکند و بیدار شود و به ذکر خدا مشغول گردد، مقدارى قدرت و نیرو مى‌گیرد، انگار که یکى از گره‌ها گشوده شده است، و اگر بلند شود و وضو بگیرد، نشاط بیشترى کسب مى‌کند، گویى که گره دیگرى از گره‌هاى شیطان نیز گشوده شده است و چنانچه نماز بخواند کاملاً با نشاط و سر حال مى‌شود، مثل اینکه در چنین حالى آخرین گره شیطانى باطل مى‌شود، و انسان احساس شادى و آرامش درونى مى‌نماید، امّا اگر تسلیم وسوسه‌هاى شیطان شود، سستى و تنبلى بر او غلبه مى‌کند، ودرونش ناآرام و متشنج خواهد شد»([[485]](#footnote-485)).

باب 29: مستحب است نمازهاى سنّت در منزل خوانده شود و اگر در مسجد هم خوانده شود جایز است

445- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاَتِكُمْ وَلاَ تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا»([[486]](#footnote-486)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: مقدارى از نمازهاى خودتان را در منزل بخوانید و منزل خودتان را به صورت گورستان در نیاورید»، (بنابراین بهتر است به منظور اخلاص بیشتر و دورى از هرگونه شائبه، ریا و خودنمایى نماز سنّت در منزل خوانده شود، علاوه بر این منزلى که در آن نماز خوانده نشود مانند گورستان، ویرانه است، امّا با خواندن نماز سنّت در آن آباد و به ذکر خدا مزین مى‌گردد و موجب مى‌شود کسانى که نمى‌توانند به مسجد بروند مانند بچه‌ها و زن‌ها و مریض‌ها از مشاهده منظره زیباى نماز محروم نمانند).

446- حدیث: « أَبِي مُوسى رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لاَ يَذْكُرُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»([[487]](#footnote-487)).

یعنی: «ابو موسى گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که به ذکر خدا مشغول است و کسى که از ذکر خدا غافل است مانند زنده و مرده هستند». (پس جایى که در آن نماز ـکه بزرگترین ذکر خدا استیعنی: خوانده شود آباد و محل زنده‌ها است و جایى که در آن نماز خوانده نشود مانند گورستان، محل مرده‌ها است).

447- حدیث: «زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** اتَّخَذَ حُجْزَةً، مِنْ حَصِيرٍ، في رَمَضَانَ، فَصَلَّى فِيهَا لَيَالِيَ، فَصَلَّى بِصَلاَتِهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا عَلِمَ بِهِمْ جَعَلَ يَقْعُدُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاَةِ صَلاَةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ الْمَكْتُوبَة»([[488]](#footnote-488)).

یعنی: «زید بن ثابت گوید: پیغمبر ج در ماه رمضان در منزل خود با پرده حصیرى حجره‌اى ساخت و چند شبى در آن نماز شب مى‌خواند، عده‌اى از اصحاب در مسجد به نماز پیغمبر ج در آن حجره اقتدا مى‌کردند، وقتى که پیغمبر ج متوجه اقتداى آنان شد در منزل نشست و به آن حجره نرفت (اصحاب به خیال اینکه پیغمبر ج به خواب رفته است سر و صدایى بلند کردند حتى عده‌اى سنگ‌هایى ریز به در مى‌کوبیدند تا پیغمبر ج را بیدار سازند) پیغمبر ج به نزد آنان رفت و فرمود: متوجه سر و صدا و علاقه شما به نماز در مسجد شدم، ولى اى مردم! در منزل نماز بخوانید و بهترین نماز آن است که در منزل خوانده شود، به جز نمازهاى پنجگانه واجب (بنابراین تمام نمازهاى سنّت به جز آن‌هایى که جماعت در آن‌ها سنّت است مانند نماز عید فطر و قربان و تراویح بهتر آن است در منزل خوانده شوند ولى نماز جشن‌ها و تراویح بهتر است در مسجد و با جماعت باشند، در ضمن نماز تحیة المسجد خاص مسجد است و در منزل خوانده نمى‌شود)([[489]](#footnote-489)).

باب 31: پیغمبر ج دستور مى‌داد تا کسانى که خواب بر آنان غلبه کرده است و از فهم قرآن و ذکر خدا عاجز مانده‌اند بخوابند و استراحت کنند بعداً با نشاط مشغول عبادت شوند

448- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ **ج** فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ؛ فَقَالَ: مَا هذَا الْحَبْلُ قَالُوا: هذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَت فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: لاَحُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ»([[490]](#footnote-490)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج داخل مسجد شد، دید که طنابى به دو ستون (به نام ساریتین) بسته شده است، پرسید: این ریسمان چیست؟ اصحابى که در آنجا بودند جواب دادند که این مربوط به زینب بنت جحش (همسر پیغمبر ج) است، وقتى که خسته و کسل مى‌شود به آن تکیه مى‌کند (تا نیفتد). پیغمبر ج فرمود: این کار را نکنید و طناب را باز کنید، هریک از شما باید وقتى که با نشاط و سرحال است نماز بخواند و اگر خسته گردید باید بنشیند و استراحت کند تا کسالت و خستگیش از بین برود».

449- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: مَنْ هذِهِ قَالَتْ: فُلاَنَةُ، تَذْكُرُ مِنْ صَلاَتِهَا، قَالَ: مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ، فَوَاللهِ لاَ يَمَلُّ اللهُ حَتَّى تَمَلُّوا. وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ»([[491]](#footnote-491)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج به منزل من آمد، زنى پیشم بود پرسید این زن کیست؟ جواب دادم که فلان زن (حولاء دختر تویت) است عایشه درباره کثرت نماز آن زن مخصوصآ نماز شبش سخن گفت، پیغمبر ج فرمود: این کار را نکنید باید شما آنچه در توان دارید انجام دهید؛ قسم به خدا خداوند ثواب عبادت شما را قطع نمى‌کند مگر اینکه در اثر خستگى عبادت را ترک کنید و آن را ادامه ندهید، و محبوب‌ترین عبادت به نزد خدا عبادتى است که انسان بر آن دوام داشته باشد».

450- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لاَ يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُب نَفْسَهُ»([[492]](#footnote-492)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج فرمود: هر وقت یکى از شما به هنگام خواندن نماز خسته شد و خواب بر او غلبه کرد، باید بعد از خواندن نماز بخوابد، تا حالت خواب و کسالتش از بین برود، چون اگر شما در حالت چرت زدن و بى‌خوابى نماز بخوانید متوجه نیستید که چه مى‌گویید، شاید به جاى طلب مغفرت خودتان را نفرین کنید».

باب 33: پیغمبر ج دستور فرمود که بر خواندن قرآن مواظبت شود، و مکروه است کسى بگوید فلان آیت را فراموش نموده‌ام ولى جایز است که بگوید فلان آیه را از یادم بردند

451- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيُّ **ج** قَارِئًا يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَرْحَمُهُ اللهُ لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا، آيَةً أَسْقَطْتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا»([[493]](#footnote-493)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج صداى یک نفر را که شب در مسجد قرآن مى‌خواند شنید، و فرمود: خداوند او را مورد لطف خود قرار دهد چون فلان آیه و فلان آیه را در فلان سوره و فلان سوره از یادم رفته بودند به یاد آوردم».

452- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ»([[494]](#footnote-494)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که قرآن را در حفظ دارد مانند کسى است که زانوهاى شترش را بسته باشد اگر از آن مواظبت کند شترش در جاى خود باقى مى‌ماند و اگر آن را آزاد کند فرار مى‌کند و از دستش خارج مى‌گردد». (پس لازم است بر قرائت قرآن مواظبت کنیم تا آن را از یاد نبریم).

453- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ؛ وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ»([[495]](#footnote-495)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: این حرف خیلى بدى است که انسان بگوید: فلان آیه و فلان آیه را فراموش نموده‌ام (چون نشانه آن است که در اثر بى‌توجهى به خواندن قرآن، از یادش رفته است) بلکه باید بگوید: خداوند مرا دچار فراموشى آن نموده است (و من عمدآ در این کار دخالتى نداشته‌ام) پیغمبر ج فرمود: قرآن را بسیار بخوانید چون قرآن در سینه مردان زودتر از شترى که در دست صاحبش است فرار مى‌نماید».

454- حدیث: «أَبِي مُوسى، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الإِبِلِ فِي عُقُلِهَا»([[496]](#footnote-496)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: بر خواندن قرآن مواظبت کنید قسم به کسى که جان من در اختیار اوست قرآن (در سینه‌ها) زودتر از شترى که دست‌هایش با ریسمان بسته شده است، فرار مى‌نماید».

باب 34: مستحب است قرآن با آهنگ منظم و صداى قشنگ خوانده شود

455- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لَمْ يَأْذَنِ اللهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرَآنِ يُرِيدُ يَجْهَرُ بِهِ»([[497]](#footnote-497)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هیچ چیزى مانند قرآن خواندن پیغمبرج با آهنگ و صداى بلند مورد عنایت و توجّه خداوند نبوده است».

«أذن: مصدرش اذن به معنى گوش فرادادن و توجّه کردن است که در اینجا کنایه از ثواب و اجر فراوان است. یتغنى: قرآن را به صداى بلند مى‌خواند».

456- حدیث: «أبِي مُوسىس عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ لَهُ: يَا أَبَا مُوسى لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ»([[498]](#footnote-498)).

یعنی: «ابو موسى گوید: پیغـمبر ج به من فرمود: اى ابوموسى! خداوند یکى از صوتها و الحان خوش داوود را به تو بخشیده است».

«مزامير: جمع مزمار یک آلت معروف موسیقى (ناى) است که در اینجا کنایه از صوت و الحان خوش است. آل داود: در اینجا منظور شخص حضرت داود است»([[499]](#footnote-499)).

باب 35: بیان اینکه پیغمبر ج در روز فتح مکه سوره فتح را قرائت نمود

457- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مُغَفَّلٍ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَافَتِهِ وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْح، يُرَجِّعُ، قَالَ: لَوْلاَ أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ»([[500]](#footnote-500)).

یعنی: «عبدالله بن مغفل گوید: در روز فتح مکه پیغمبر ج را دیدم در حالى که بر شترش سوار بود سوره فتح را مى‌خواند و قرائت آیات را تکرار مى‌کرد. عبدالله گوید: اگر به خاطر این نبود که مردم در اطراف من جمع مى‌شوند من هم الآن قرآن را به شیوه پیغمبر ج مى‌خواندم».

«يرجع: قرائت را تکرار مى‌کرد. بعضى مى‌گویند که حرکات صوت را به هم نزدیک مى‌نمود و صدا را در حلقش قرار مى‌داد».

باب 36: اطمینان و آرامش به هنگام قرائت قرآن نازل مى‌گردد

458- حدیث: «الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ، وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ أَوْ سَحَابَةٌ غَشِيَتْهُ؛ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ **ج**، فَقَالَ اقْرَأْ فُلاَن فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ»([[501]](#footnote-501)).

یعنی: «براء بن عازب گوید: یک نفر از اصحاب سوره کهف را مى‌خواند، حیوانى که در منزلش بود شروع به جنب و جوش نمود آن صحابى دعا نمود تا آرام شود، ناگاه دید مهى یا ابرى او را در بر گرفته است، و این واقعه را براى پیغمبر ج بازگو کرد، پیغمبر ج فرمود: اى فلانى! به قرائت قرآن ادامه ده این مه یا ابر اطمینان و آرامشى است که به خاطر خواندن قرآن نازل شده است».

«ضبابه: مه».

459- حدیث: «أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ، قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَانْصَرَفَ وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَ: اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ قَالَ فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى، وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ فَإِذا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لاَ أَرَاهَا قَالَ: وَتَدْرِي مَا ذَاكَ قَالَ: لاَ؛ قَالَ: تِلْكَ الْمَلاَئِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا، لاَ تَتَوَارَى مِنْهُمْ»([[502]](#footnote-502)).

یعنی: «اسید بن حضیر گوید: شبى سوره بقره را در منزل مى‌خواند، و اسبش را در نزدیکى خود به میخ یا چیز دیگرى بسته بود، ناگاه اسب به هیجان درآمد، همین که او از خواندن قرآن دست برداشت دید که اسبش نیز آرام گردید و وقتى که مجدداً شروع به خواندن قرآن نمود اسب مجدداً به حرکت و جنبش درآمد. اسید سرش را بلند کرد، دید پسرش یحیى در نزدیکى اسب است، ترسید که حیوان، او را لگد زند پسرش را دور نمود، سپس سرش را به سوى آسمان بلند کرد و چیزهاى عجیبى را دید، فردا صبح جریان را براى پیغمبر ج بازگو کرد، پیغمبر ج فرمود: اى پسر حضیر! مى‌بایستى به قرائت ادامه دهى، اى پسر حضیر! مى‌بایستى به قرائت ادامه دهى، اسید گفت: اى رسول خدا! یحیى به اسب نزدیک بود ترسیدم که او را لگدکوب کند لذا از خواندن قرآن دست برداشتم و به سوى یحیى رفتم در این هنگام سرم را به سوى آسمان بلند کردم دیدم قطعه ابرى در آسمان است که چیزی‌هایى مانند چراغ درآن وجود دارد، سپس به طرف بالا عروج کردند تا اینکه آن‌ها را دیگر ندیدم، پیغمبر ج فرمود: مى‌دانى که آن‌ها چه بودند؟ اسید گفت: خیر، پیغمبر ج فرمود: فرشتگان بودند که به خاطر صداى قرآن خواندن شما فرود آمده بودند، اگر قرائت قرآن را ترک نمى‌کردى مردم آنهارا تماشا مى‌کردند واز مردم پنهان نمى‌شدند». (یعنى این برکت به آنان نیز مى‌رسید).

باب 37: ثواب و فضیلت کسى که قرآن را حفظ مى‌کند

460- حدیث: «أَبِي مُوسى الأَشْعَرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَثَلُ الْمُؤمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ؛ وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ، لاَ رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ؛ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطعْمُهَا مُرٌّ؛ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ»([[503]](#footnote-503)).

یعنی: «ابو موسى اشعرى گوید: پیغمبر ج فرمود: مسلمانى که قرآن مى‌خواند مانند دستنبویى (شمام) است که هم بویش خوب و هم مزه‌اش لذیذ و عالى است، و مسلمانى که قرآن نمى‌خواند مانند خرمایى است که بو ندارد امّا طعمش شیرین است، و منافقى که قرآن مى‌خواند مانند ریحانه‌اى است که بوى خوشى دارد ولى مزه‌اش تلخ است، و منافقى که قرآن نمى‌خواند مانند حنظلى است که بوى خوشى ندارد و طعمش هم تلخ مى‌باشد».

«أترجّة: نوعى از خربره کوچک است که خط‌هاى سبز وسرخ دارد وبویش بسیار مطبوع است که دستنبو نام دارد، و شمام هم به آن گفته مى‌شود».

باب 38: ثواب و فضیلت کسانى که با مهارت قرآن مى‌خوانند و کسانى که مهارت ندارند و با زحمت آنرا مى‌خوانند

461- حدیث: «عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُو حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ، فَلَهُ أَجْرَانِ»([[504]](#footnote-504)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج فرمود: کسانى که قرآن را بامهارت مى‌خوانند و آن را در حفظ دارند با سفراى کرام یعنى پیغمبران مى‌باشند، و کسانى که به علت بدى حافظه، خواندن قرآن بر ایشان سخت است، امّا این مشقّت را تحمل مى‌کنند و بر خوانـدن آن مواظبت دارند. آنان هم دو اجر دارند»، (یکى اجر خواندن قرآن و مواظبت بر آن و دیگرى اجر قبول مشقت).

«سفرة الكرام: پیغمبران هستند که سفیر خدا به سوى مردم مى‌باشند».

باب 39: خواندن قرآن پیش کسانى که در قرآن مهارت دارند مستحب است هر چند کسى که قرآن را مى‌خواند از کسی که بر او قرآن خوانده مى‌شود فاضل‌تر و ماهرتر باشد

462- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس قَالَ النَّبِيُّ **ج** لأُبَيٍّ: إِنَّ الله أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا) قَالَ: وَسَمَّانِي قَالَ: نَعمْ فَبَكَى»([[505]](#footnote-505)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج به اُبى بن کعب فرمود: خداوند به من دستور فرمود تا سوره (لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا) را بر شما بخوانم، ابى گفت: خداوند اسم مرا ذکر کرد؟ پیغمبر ج فرمود: بلى، ابی (از خوشحالى) به گریه افتاد».

باب 40: ثواب و فضیلت گوش دادن به قرائت قرآن و درخواست قرائت از کسى که قرآن را در حفظ دارد و دقّت در معنى آن و گریه کردن به وقت شنیدن قرآن

463- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: اقْرَأْ عَلَيَّ قَالَ: قُلْتُ أَقْرَأُ عَلَيْكَ، وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ قَالَ: إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي قَالَ: فَقَرَأْتُ النِّسَاءَ، حَتَّى إِذَا بَلَغَتُ (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هؤلاَءِ شَهِيدًا) قَالَ لِي: كُفَّ أَوْ أَمْسِكْ فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَذْرِفَانِ»([[506]](#footnote-506)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: قرآن را برایم بخوان، گفتم: من قرآن بخوانم در حالى که قرآن بر شما نازل شده است؟! پیغمبر ج فرمود: دوست دارم آن را از غیر خودم بشنوم. ابن مسعود گوید سوره نساء را خواندم تا به این آیه رسیدم که مى‌فرماید: (عجیب حالت خطرناکى است وقتى که در میان هر ملتى شاهدى از میان خودشان علیه آنان اقامه مى‌نماییم و تو را هم شاهد این ملت (ملت پیغمبر ج) قرار مى‌دهیم)، پیغمبر ج فرمود: کافى است وقتى که قرائت را قطع کردم دیدم اشک از چشمانش جارى مى‌باشد».

464- حدیث: «ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: كُنَّا بِحِمْصَ، فَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هكَذَا أُنْزِلَتْ، قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ **ج** فَقَالَ: أَحْسَنْتَ وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ»([[507]](#footnote-507)).

یعنی: «علقمه گوید: در شهر حمص بودیم ابن مسعود سوره یوسف را خواند، یک نفر گفت: این سوره این طور نازل نشده است، ابن مسعود گفت: من آن را براى پیغمبرج خوانده‌ام (و پیغمبر ج ایرادى نگرفته است، تو ایراد مى‌گیرى؟!) آن مرد گفت: احسنت، آفرین، ابن مسعود متوجه شد که بوى شراب از دهن آن مرد مى‌آید، گفت: آیا از روى جهالت تکذیب کلام خدا مى‌نمایى وشراب هم مى‌خورى؟! سپس ابن مسعود حدّ شرابخوارى را بر او اجرا نمود».

باب 43: ثواب خواندن سوره فاتحه و آیه‌هاى آخر سوره بقره و تشویق بر خواندن دو آیه آخر سوره بقره

465- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ»([[508]](#footnote-508)).

یعنی: «ابو مسعود بدرى گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که هر شب دو آیه آخر سوره بقره را بخواند ثوابش در آن شب براى او کافى است» (یعنى خواندن این دو آیه به جاى نماز شب او کافى است. بعضى مى‌گویند: معنى حدیث این است کسى که این دو آیه را در شب بخواند دیگر نیازى به خواندن قرآن بیشترى ندارد، و یا اینکه خواندن این دو آیه برایش کافى است تا از شرّ شیطان یا شرّ انس و جن محفوظ بماند).

باب 47: ثواب کسى که قرآن مى‌خواند و آنرا به دیگران تعلیم مى‌دهد و ثواب کسى که داراى حکمت و دانش دینى مانند فقه و علوم دینى و غیره مى‌باشد و خود به آن عمل مى‌کند و آنرا به دیگران نیز مى‌آموزد

466- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللهُ الْقُرْانَ فَهُوَ يَتْلوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللهُ مَالاً فَهُوَ يُنْفِقُهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ»([[509]](#footnote-509)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: حسادت بردن تنها به دو کس جایز است:

اوّل: حسادت بردن به کسى که خداوند علم و فهم قرآن را به او عطا نموده است و او هم در اثناى شب و روز مشغول خواندن آن است.

دوم: حسادت بردن بر کسى که خداوند ثروت و مالى به او بخشیده است و او هم شب و روز این ثروت را در راه خدا خرج مى‌نماید».

467- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللهُ مَالاً فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»([[510]](#footnote-510)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: حسادت بردن تنها به دو کس جایز است:

اوّل: کسى است که خداوند مالى فراوان را به او بخشیده است و او را نیز مسلط ساخته تا این مال را در راه حق صرف کند.

دومى: کسى است که خداوند علم و حکمت به او بخشیده است و او هم به حکمت و دانش خود عمل مى‌کند و آن را به دیگران نیز یاد مى‌دهد».

باب 48: بیان اینکه قرآن بر هفت وجه نازل شده است و بیان معنى این جمله

468- حدیث: «عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِس، قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَة الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَؤهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** أَقْرَأَنِيهَا، وَكِدْتُ أَنْ أَعْجَلَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمْهَلْتُهُ حَتَّى انْصَرَفَ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللهِ **ج**، فَقُلْتُ إِنِّي سَمِعْتُ هذَا يَقْرَأُ عَلَى غَيْرِ مَا أَقْرَأْتَنِيهَا؛ فَقَالَ لِي: أَرْسِلْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْرَأْ فَقَرَأَ، قَالَ: هكَذَا أُنْزِلَتْ ثُمَّ قَالَ لِي: اقْرَأْ فَقَرَأْتُ، فَقَالَ: هكَذَا أُنْزِلَتْ، إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ»([[511]](#footnote-511)).

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سوره فرقان را مخالف با قرائت من مى‌خواند، در حالى که من آن را از خود پیغمبر ج یاد گرفته بودم، اوّل نزدیک بود بلافاصله با او درگیر شوم امّا به او مهلت دادم تا از خواندن قرآن فارغ شود، آنوقت ردایى را که بر دوش داشت در گردنش آویختم و او را پیش پیغمبر ج بردم، گفتم: این مرد قرآن را بر خلاف آنچه شما به من یاد داده‌اید مى‌خواند، پیغمبرج فرمود: او را آزاد کن، وقتى آزادش کرم، پیغمبر به او فرمود: بخوان، هشام هم قرآن را خواند، پیغمبر ج فرمود: (آرى)، این طور نازل شده است، بعداً به من فرمود: شما هم بخوان، من هم قرآن را خواندم، باز فرمود: این طور نازل شده است. و قرآن به هفت وجه و شیوه گوناگون نازل شده است و به هریک از این شیوه‌ها و روایت‌ها که برایتان ممکن شود آن را بخوانید».

469- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ»([[512]](#footnote-512)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج فرمود: جبرئیل قرآن را به یک وجه و شیوه برایم مى‌خواند من هم دستبردارش نبودم و همیشه اصرار داشتم که قرآن را به شیوه‌هاى دیگرى هم برایم بخواند تا اینکه سرانجام تعداد انواع قرائت‌ها را به هفت تا رساند»، (و قرآن را با هفت قرائت برایم خواند).

باب 49: به آرامى و بانظم خواندن قرآن و پرهیز از سرعت فراوان در قرائت آن و اینکه جایز است دو سوره یا بیشتر در یک رکعت خوانده شود

470- حدیث: «ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ اللَّيْلَةَ في رَكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ»([[513]](#footnote-513)).

یعنی: «ابو وائل گوید: یک نفر به نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت: امشب در یک رکعت نماز تمام سوره‌هاى کوچک قرآن را (که به آن‌ها مفصل گفته مى‌شود) خواندم ابن مسعود گفت: این سرعت خوانى از خصوصیات شعر است (قرآن باید با تأنى خوانده شود) من سوره‌هاى مشابهى را مى‌شناسم که پیغمبر ج آن‌ها را با هم جمع مى‌نمود و دو سوره از آن‌ها را در یک رکعت مى‌خواند و ابن مسعود 20 سوره از سوره‌هاى مفصل را بیان نمود».

«مفصل: سوره‌هاى کوچک قرآن از سوره فتح تا سوره ناس مى‌باشند که به فاصله کم به وسیله بسم الله الرحمن الرحیم از هم جدا شده‌اند و به همین مناسب به سوره‌هاى مفصل (از هم جدا شده) معروف هستند. نظائر: سوره‌هایى هستند که از لحاظ معنى یا تعداد آیات با هم مشابه مى‌باشند».

باب 50: مسائلى که به قرائت‌هاى قرآن تعلّق دارد

471- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، عَنِ النَّبِيِّ **ج** أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ»([[514]](#footnote-514)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ج در سوره (إِقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ) و در آیه (لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةٌ) (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرْ) را قرائت مى‌کرد یعنى مُذَّکرْ را با دال و بدون نقطه قرائت مى‌نمود نه با ذال و با نقطه».

472- حدیث: «أَبِي الدَّرْدَاءِ عَنْ إِبْرَاهيمَ، قَالَ: قَدِمَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللهِ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ فَطَلَبَهُمْ فَوَجَدَهُمْ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَقْرَأُ قِرَاءَةَ عَبْدِ اللهِ قَالَ: كُلُّنَا؛ قَالَ: فَأَيُّكُمْ أَحْفَظُ فَأَشَارُوا إِلَى عَلْقَمَةَ؛ قَالَ: كَيْفَ سَمِعْتَهُ يَقْرَأُ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى قَالَ عَلْقَمَةُ: وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى؛ قَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقْرَأُ هكَذَا، وَهؤلاَءِ يُرِيدُونِي عَلَى أَنْ أَقْرَأَ (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى)، وَاللهِ لاَ أُتَابِعُهُمْ»([[515]](#footnote-515)).

یعنی: «ابراهیم نخعى گوید: اصحاب عبدالله بن مسعود به نزد ابودرداء رفتند، ابودرداء ایشان را خواست و با آنان ملاقات کرد و از ایشان پرسید: کدام یک از شما به قرائت عبدالله بن مسعود قرآن مى‌خواند؟ گفتند: همه ما به قرائت عبدالله بن مسعود قرآن مى‌خوانیم. ابو درداء گفت: کدام یک از شما از همه بیشتر قرآن را حفظ دارد؟ اشاره کردند به علقمه (بن قیس). از علقمه پرسید: عبدالله بن مسعود سوره **﴿**وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ١**﴾** را چطور مى‌خواند؟ علقمه گفت: عبدالله «وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى» مى‌خواند، ابو درداء گفت: من شهادت مى‌دهم که از پیغـمبر ‌ج شنیدم که آن را همینطور مى‌خواند، و این‌ها (مردم شام) از من مى‌خواهند به جاى «وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى»، ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾ را بخوانم امّا قسم به خدا از آنان تبعیت نخواهم کرد»، (امام مازرى مى‌فرماید: در مورد این روایت باید عقیده داشت که قبلاً «وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى» بوده است و نسخ شده است و ناسخ آن ﴿وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ﴾ است، و این روایت‌ها که از بعضى نقل شده قبل از جمع مصحف حضرت عثمان و اتفاق اصحاب بر آن بوده است و امّا بعد از انتشار مصحف عثمان هیچ کسى در آیات مندرج در آن اختلافى نداشته است)([[516]](#footnote-516)).

باب 51: اوقاتى که نباید در آن‌ها نماز سنّت بدون سبب خوانده شود

473- حدیث: «عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** نَهى عَنِ الصَّلاَةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ»([[517]](#footnote-517)).

یعنی: «ابن عباس گوید: از چند نفر صادق و مورد اطمینان که به عقیده من عمر ابن خطاب از همه آنان مورد اطمینان‌تر بود شنیدم که گفتند: پیغمبر ج از خواندن نماز (سنّت بدون سبب در دو موقع) نهى نموده است:

اوّل: وقتى است که خورشید در حال طلوع کردن است تا اینکه به تمام ظاهر مى‌شود و نور آن به خوبى شعله‌ور مى‌گردد.

دوم: وقتى است که خورشید در حال غروب کردن است تا اینکه به خوبى غروب مى‌نماید».

474- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: لاَ صَلاَةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ، وَلاَ صَلاَةَ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ»([[518]](#footnote-518)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: از پیغمبر ج شنیدم که مى‌فرمود: نباید نماز (سنّت) بعد از سپرى شدن وقت نماز صبح در حالى که خورشید دارد طلوع مى‌کند خوانده شود تا اینکه خورشید به خوبى ظاهر و بلند مى‌شود، و نباید نماز (سنّت) بعد از سپرى شدن وقت عصر در حالى که خورشید دارد غروب مى‌نماید خوانده شود تا اینکه به خوبى غروب مى‌کند».

475- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لاَ تَحَرَّوْا بِصَلاَتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلاَ غُرُوبَهَا»([[519]](#footnote-519)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: عمدآ نمازتان را در هنگام طلوع و غروب خورشید نخوانید».

476- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلاَةَ حَتَّى تَبْرُزَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلاَةَ حَتَّى تَغِيبَ»([[520]](#footnote-520)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: هر وقت گوش‌هاى از خورشید طلوع کرد نماز را ترک کنید تا اینکه به خوبى آشکار مى‌گردد، و هر وقت گوش‌هاى از خورشید غروب نمود تا به خوبى غروب مى‌کند نباید نماز بخوانید».

باب 54: آشنایى با دو رکعت نمازى که پیغمبر ج آن را بعد از نماز عصر مى‌خواند

477- حدیث: «أُمِّ سَلَمَةَ عَنْ كُرَيْبٍ، أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ، وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ، وَعَبْدَ الرَّحْمنِ بْنَ أَزْهَرَ أَرْسَلُوهُ إِلَى عَائِشَةَ، فَقَالُوا: اقْرأْ عَلَيْهَا السَّلاَمَ مِنَّا جَمِيعًا، وَسَلْهَا عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ صَلاَةِ الْعَصْرِ، وَقُلْ لَهَا: إِنَّا أُخْبِرْنَا أَنَّكِ تُصَلِّينَهُمَا، وَقَدْ بَلَغَنَا أَنَّ النَّبِيَّ **ج** نَهَى عَنْهُمَا وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَكُنْتُ أَضْرِبُ النَّاسَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْهُمَا.

قَالَ كُرَيْبٌ: فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ، فَبَلَّغْتُهَا مَا أَرْسَلُونِي؛ فَقَالَتْ: سَلْ أُمَّ سَلَمَةَ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِمْ فَأَخْبَرْتُهُمْ بِقَوْلِهَا، فَرَدُّونِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ بِمِثْلِ مَا أَرْسَلُونِي بِهِ إِلَى عَائِشَةَ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَنْهَى عَنْهَا ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا حِينَ صَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَخَلَ وَعِنْدِي نِسْوَةٌ مِنْ بَنِي حَرَامٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ قُومِي بِجَنْبِهِ، قُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللهِ سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتأْخِرِي عَنْهُ فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ سَأَلْتِ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، فَهُمَا هَاتَانِ»([[521]](#footnote-521)).

یعنی: «کریب گوید: ابن عباس و مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن أزهر مرا به نزد عایشهل فرستادند و گفتند: سلام ما را به او برسان و درباره دو رکعت نماز بعد از نماز عصر از او سؤال کن و به او بگو ما شنیده‌ایم که شما بعد از نماز عصر دو رکعت را مى‌خوانى، در حالیکه به ما رسیده است که پیغمبر ج از خواندن آن نهى کرده است، ابن عباس گوید: من و عمر مردم را به خاطر دو رکعت نماز بعد از عصر مى‌زدیم، (واجازه نمى‌دادیم به خلاف دستور پیغمبر ج نماز بخوانند). کریب گوید: پیش عایشه رفتم سفارشى را که به من کرده بودند به او گفتم، عایشه گفت: این موضوع را از امّ سلمه (همسر پیغمبر ج) بپرسید، من هم به نزد ابن عباس و سایرین بازگشتم و سخن عایشه را به ایشان گفتم، آنگاه مرا به سوى امّ سلمه فرستادند، گفتند: آنچه را که از عایشه پرسیدى از امّ سلمه نیز بپرس (وقتى که از امّ سلمه پرسیدم) امّ سلمه گفت: من شنیده بودم پیغمبر ج از خواندن دو رکعت نماز بعد از نماز عصر نهى فرموده است، وقتى که بعد از نماز عصر وارد منزل من شد و چند نفر از زنان بنى حرام پیش من بودند دیدم دو رکعت نماز را مى‌خواند، من هم کنیزى را پیش پیغمبر ج فرستادم گفتم: برو در کنار پیغمبر ج بایست و به او بگو: اى رسول خدا! امّ سلمه مى‌گوید: ما از شما شنیده‌ایم که از خواندن این دو رکعت بعد از نماز عصر نهى مى‌نمودى، الآن مى‌بینم آن را مى‌خوانى؟ اگر پیغمبر ج به دست اشاره‌اى کرد، عجله نکنید و در آنجا بایست (تا پیغمبر ج تمام مى‌شود) آن کنیز پیش پیغمبر ج آمد و آنچه که امّ سلمه به او گفته بود به عرض پیغمبر ج رساند و پیغمبر ج با دست به او اشاره کرد و او هم ایستاد تا پیغمبر ج از نمازش فارغ شد، پیغمبر ج فرمود: اى دختر ابى امیه! از دو رکعت نماز بعد از نماز عصر پرسیدى، عده‌اى از طایفه‌ى ابن قیس پیش من آمدند و با آنان مشغول شدم و دو رکعت نماز (سنّت) بعد از ظهر را فراموش نمودم و این دو رکعت همان دو رکعت نماز بعد از ظهر است».

478- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: رَكْعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللهِ **ج** يَدَعُهُمَا سِرًّا وَلاَ عَلاَنِيَةً؛ رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلاَةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ»([[522]](#footnote-522)).

یعنی: «عایشه گوید: هیچ گاه پیغمبر ج چه آشکارا و چه پنهان دو نماز را ترک نمى‌کرد، یکى دو رکعت نماز قبل از نماز صبح و دیگرى دو رکعت بعد از نماز عصر بود». (علماء در مورد دو رکعت نماز بعد از نماز عصر اختلاف نظر دارند عده‌اى با توجّه به حدیث امّ سلمه و نهى عمر و عبدالله ابن عباس آن را مکروه مى‌دانند و عده‌اى دیگر با توجّه به حدیث حضرت عایشه معتقد به مندوب بودن آن مى‌باشند، دانشمند و محدث بزرگ جهان اسلام ابن حجر عسقلانى در جلد دوم کتاب فتح البارى صفحه 51 و 52 براى توافق و جمع این دو حدیث با هم مى‌فرماید: نهى پیغمبر ج و عمر و عبدالله ابن عباس مخصوص نمازهاى سنّتى است که عمدآ تا نزدیکى غروب آفتاب به تأخیر مى‌افتد. و اینکه حضرت عایشه مى‌گوید پیغمبر ج هرگز چه به صورت آشکار و چه پنهانى این دو رکعت را ترک نکرده است، یعنى بعد از آمدن جماعت بن عبدالقیس و خواندن دو رکعت سنّت بعد از ظهر بعد از نماز عصر دیگر از آن ببعد هرگز این دو رکعت را در منزل ترک نمى‌کرد، ولى چون در منزل بود عمر و عبدالله ابن عباس از آن بى‌اطلاع بودند).

باب 55: مستحب بودن دو رکعت نماز قبل از نماز مغرب

479- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ الْمُؤذِّنُ إِذَا أَذَّنَ، قَامَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ **ج** يَبْتَدِرُونَ السَّوَارِيَ حَتَّى يَخْرُجَ النَّبِيُّ **ج** وَهُمْ كَذلِكَ يُصَلُّونَ الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْمَغْرِبِ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَ الأَذَانِ وَالإِقَامَةِ شَيْءٌ»([[523]](#footnote-523)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: وقتى که مؤذن اذان (مغرب) را شروع مى‌کرد جماعتى از اصحاب بلند مى‌شدند و به عجله به سوى دیوارهاى مسجد مى‌رفتند و شروع به خواندن دو رکعت نماز مى‌کردند، وقتى که پیغمبر ج از منزل به داخل مسجد مى‌آمد آنان در حال خواندن دو رکعت نماز قبل از مغرب بودند و فاصله زیادى بین اذان و اقامه مغرب وجود نداشت». (یعنى همین که مؤذن شروع به اذان گفتن مى‌کرد اصحاب شروع به خواندن دو رکعت نماز سنّت مى‌کردند وقتى که اذان تمام مى‌شد نماز ایشان هم تمام مى‌شد و فاصله زیادى بین اذان و اقامه وجود نداشت)([[524]](#footnote-524)).

باب 56: بیان اینکه در بین هر اذان و اقامتى نماز سنّتى موجود است

480- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مُغَفَّلٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: بَيْنَ كلِّ أَذَانَيْنِ صَلاَةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاَةٌ ثُمَّ قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: لِمَنْ شَاءَ»([[525]](#footnote-525)).

یعنی: «عبدالله بن مغفل گوید: پیغمبر ج فرمود: در بین هر اذان و اقامه‌اى نمازى وجود دارد و در بین هر اذان و اقامه‌اى نمازى هست و در مرحله سوم که این جمله را تکرار مى‌کرد فرمود: براى کسى که مایل باشد»، (یعنى سنّت است نه واجب).

باب 57: نماز خوف

481- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** صَلَّى بِإِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، وَالطَّائِفَةُ الأُخْرَى مُوَاجِهَةَ الْعَدُوِّ، ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَقَامُوا فِي مَقَامِ أَصْحَابِهِمْ، فَجَاءَ أُولئِكَ فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَةً، ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَامَ هؤلاَءِ فَقَضَوْا رَكْعَتَهُمْ، وَقَامَ هؤلاَءِ فَقَضَوْا رَكْعَتَهُمْ»([[526]](#footnote-526)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج (در میدان جنگ با دشمن به هنگام نماز اصحاب را به دو دسته تقسیم نمود) با یک دسته از آنان یک رکعت نماز خواند و دسته دوم در مقابل دشمن ایستاده بودند، دسته اوّل رفتند در جاى دسته دوم قرار گرفتند و دسته دوم آمدند و با پیغمبر ج یک رکعت نماز را با جماعت خواندند، سپس پیغمبر ج که دو رکعت نماز خوانده بود سلام داد، دسته دوم بلند شدند و هردو دسته که هر کدام یک رکعت نماز خوانده بودند رکعت باقى مانده را خواندند».

(امام اوزاعى و اشهب از علماى مالکى عقیده دارند که نماز خوف باید بر اساس این حدیث خوانده شود و به نزد شافعى هرچند جایز است که نماز خوف به این صورت هم خوانده شود ولى بهتر آن است مطابق حدیث سهل بن ابى حثمه «حدیث بعدى» خوانده شود).

482- حدیث: «سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ، قَالَ: يَقُومُ الإِمَامُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، وَطَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ مِنْ قِبَلِ الْعَدُوِّ، وُجُوهُهُمْ إِلَى الْعَدُوِّ، فَيُصَلِّي بِالَّذِينَ مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ يَقُومُونَ فَيَرْكَعُونَ لأَنْفُسِهِمْ رَكْعَةً، وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْنِ فِي مَكَانِهِمْ، ثُمَّ يَذْهَبُ هؤلاَءِ إِلَى مَقَامِ أُولئِكَ فَيَرْكَعُ بِهِمْ رَكْعَةً، فَلَهُ ثِنْتَانِ، ثُمَّ يَرْكَعُونَ وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْنِ»([[527]](#footnote-527)).

یعنی: «سهل بن ابى حثمه گوید: (بهنگام نماز خوف) امام رو به قبله مى‌ایستد و دسـته‌اى از نمازگزاران با او رو به قبله مى‌ایسـتند و دسـته دیگر در مقابل دشمن و روبه‌روى آن قرار مى‌گیرند، امام یک رکعت نماز را با دسته‌اى که با او رو به قبله ایستاده‌اند مى‌خواند، و این دسته بلند مى‌شوند و خودشان به تنهایى (پس از نیت) مفارقت و بدون تبعیت از امام رکعت دوم را مى‌خوانند و در جاى خود دو سجده به جاى مى‌آورند (و با این دو رکعت نمازشان تمام مى‌شود چون نماز خوف دو رکعت است و وقتى نمازشان تمام شد) این دسته مى‌روند و در جاى دسته دوم رو به دشمن مى‌ایسـتند، و دسته دوم مى‌آیند و امام با آنان هم یک رکعت نماز را مى‌خواند به این صورت نماز امام به دو رکعت مى‌رسـد، و دسـته دوم هم یک رکعت دیگـر را مى‌خوانند دو رکعت را تمام مى‌نمایند».

483- حدیث: «خَوَّاتِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَّاتٍ عَمَّنْ شَهِدَ رَسُولَ اللهِ **ج** يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ صَلَّى صَلاَةَ الْخَوْفِ؛ أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وُجَاهَ الْعَدُوِّ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ ثَبَتَ قَائمًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ انْصَرَفُوا فَصَفُّوا وُجَاهَ الْعَدُوِّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الأُخْرَى فَصَلَّى بِهِمِ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلاَتِهِ، ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ»([[528]](#footnote-528)).

یعنی: «صالح بن خوات از خوات بن جبیر و او هم از کسانى که در جنگ ذات الرّقاع در خدمت پیغمبر ج بوده‌اند روایت کرده‌اند که پیغمبر ج نماز خوف را به این صورت خواند: یک دسته از مسلمانان در صف نماز با پیغمبر ج ایستادند و دسته دیگر در مقابل دشمن صف بستند، پیغمبر ج با دسته اوّل یک رکعت نماز خواند سپس پیغمبر ج در حالت قیام باقى ماند تا دسته اوّل نماز خود را تمام کردند و رفتند و در برابر دشمن ایستادند و دسته دوم آمدند پیغمبر ج رکعت دوم نمازش را که باقى مانده بود با دسته دوم خواند، سپس پیغمبر ج در حال نشستن در تشهّد باقى ماند و دسته دوم بلند شدند و رکعت دوم خود را تمام کردند آنگاه پیغمبر ج سلام داد و ایشان هم سلام دادند».

484- حدیث: «جَابِرٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ **ج** بِذَاتِ الرِّقَاعِ، فَإِذَا أَتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ تَرَكْنَاهَا لِلنَّبِيِّ **ج**، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَسَيْفُ النَّبِيِّ **ج** مُعَلَّقٌ بِالشَّجَرَةِ، فَاخْتَرَطَهُ، فَقَالَ: تَخَافُنِي قَالَ: لاَ قَالَ: فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي قَالَ: اللهُ فَتَهَدَّدَهُ أَصْحَابُ النَّبِيِّ **ج**، وَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَصَلَّى بِطَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَأَخَّرُوا، وَصَلَّى بِالطَّائِفَةِ الأُخْرَى رَكْعَتَيْنِ؛ وَكَانَ لِلنَّبِيِّ **ج** أَرْبَعٌ، وَلِلْقَوْمِ رَكْعَتَانِ»([[529]](#footnote-529)).

یعنی: «جابر گوید: در جنگ ذات الرّقاع با پیغمبر ج بودیم، به زیر درختى که سایه داشت آمدیدم و زیر سایه درخت را براى پیغمبر ج خالى کردیم، یک نفر از مشرکین آمد شمشیر پیغمبر ج را که به آن درخت آویزان شده بود پایین آورد و آن را از غلاف بیرون کشید، رو به پیغمبر ج کرد و گفت: آیا از من مى‌ترسى؟ پیغمبر ج فرمود: خیر، آن مشرک گفت: چه کسى تو را از دست من نجات خواهد داد؟ پیغمبر ج فرمود: (الله) اصحاب به تهدید او برخاستند، سپس آن مرد شمشیر را در غلاف قرار داد (آن را به درخت آویزان نمود)، بعداً نماز خوف خوانده شد، پیغمبر ج با دسته اوّل دو رکعت نماز خواند و سلام داد، دسته اوّل رفتند و با دسته دوم نیز دو رکعت نماز خواند و سلام دادند، در نتیجه پیغمبر ج چهار رکعت نماز خواند، با هر دسته دو رکعت، ولى دیگران دو رکعت خواندند»، (دو رکعت اوّل پیغمبر ج واجب بود و دو رکعت دوم به عنوان سنّت بوده است).

وصلّى الله على سيدِّنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين.

فصل هفتم:  
درباره نماز جمعه

485- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: إِذَا جَاءَ أَحَدُكمُ الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ»([[530]](#footnote-530)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که شما براى خواندن نماز جمعه مى‌روید باید قبلاً غسل کنید».

486- حدیث: «عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بَيْنَمَا هُوَ قَائمٌ فِي الْخُطْبَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرينَ الأَوَّلَينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ **ج**، فَنَادَاهُ عُمَرُ: أَيَّةُ سَاعَةٍ هذِهِ قَالَ: إِنِّي شُغِلْتُ فَلَمْ أَنْقَلِبْ إِلَى أَهْلِي حَتَّى سَمِعْتُ التَّأْذينَ، فَلَمْ أَزِدْ عَلَى أَنْ تَوَضَّأْتُ فَقَالَ: وَالْوُضُوءُ أَيْضًا وَقَدْ عَلِمتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كَانَ يَأْمُرُ بِالْغُسْلِ»([[531]](#footnote-531)).

یعنی: «ابن عمر گوید: یک روز جمعه عمر بن خطاب بر بالاى منبر ایستاده بود، خطبه را مى‌خواند در این اثنا یک نفر از مهاجرین اوّلین به مسجد آمد، عمر با صداى بلند به او گفت: این چه وقت است که مى‌آیى؟! آن صحابه محترم گفت: مشغول کار بودم و نتوانستم به منزل برگردم و همین که صداى اذان را شنیدم دیگر نتوانستم کار دیگرى را انجام دهم جز اینکه وضو بگیرم، عمر گفت: مگر تنها وضو کافى است؟! در حالى که مى‌دانى رسول خدا ج دستور مى‌داد که غسل را هم انجام دهیم».

باب 1: واجب بودن غسل جمعه بر هر مرد بالغى و بیان احادیثى که به این کار دستور مى‌دهند

487- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ»([[532]](#footnote-532)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: پیغمبر ج فرمود: غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلى واجب است».

488- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِي، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمُ الْعَرَقَ فَأَتَى رَسُولَ اللهِ **ج** إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لِيَوْمِكُمْ هذَا»([[533]](#footnote-533)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: مردم روزهاى جمعه پشت سر هم از منازل خود و دهات اطراف مدینه با لباس و سر و صورت عرق کرده و غبارآلود به جمعه مى‌آمدند، و عرق از بدنشان جارى مى‌شد یکى از آنان به نزد پیغمبر ج ـ که در منزل من بودـ آمد، پیغمبر ج فرمود: کاش شما براى چنین روزى خود را تمیز مى‌نمودید و غسل مى‌کردید».

489- حدیث: «حديث عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةَ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ لَوِ اغْتَسَلْتُمْ!»([[534]](#footnote-534)).

یعنی: «عایشه گوید: مردم خدمه و کارگر خود بودند و خود کار مى‌کردند، و وقتى که به جمعه مى‌رفتند با همان هیئت و قیافه غبارآلود و عرق کرده مى‌رفتند، به ایشان گفته شد: چنانچه غسل کنید بهتر است»، (علماء درباره حکم غسل جمعه با هم اختلاف نظر دارند، جماعتى از سلف از بعضى اصحاب وجوب غسل جمعه را روایت کرده‌اند، اهل ظاهر هم با توجّه به حدیث ابو سعید خدرى به وجوب آن معتقد مى‌باشند، امّا جمهور علماء از سلف و خلف و علماى اقطار مسـلمین با توجّه به احادیث صحیح دیگر معتقدند غسل جمعه واجب نیست بلکه سنّت مؤکد مى‌باشد)([[535]](#footnote-535)).

باب 2: استعمال بوى خوش و سواک در روز جمعه

490- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، قَالَ: الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طيبًا، إِنْ وَجَدَ»([[536]](#footnote-536)).

یعنی: «ابو سعید گوید: شهادت مى‌دهم که پیغمبر ج فرمود: غسل روز جمعه بر هر مرد بالغى واجب است و باید دهن را سواک کند و اگر عطر داشته باشد باید خود را خوشبو کند».

491- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ ذَكَرَ قَوْلَ النَّبِيِّ **ج** فِي الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ: أَيَمَسُّ طيبًا أَو دُهْنًا إِنْ كَانَ عِنْدَ أَهْلِهِ فَقَالَ: لاَ أَعْلَمُهُ»([[537]](#footnote-537)).

یعنی: «طاووس گوید: وقتى که ابن عباس گفته‌هاى پیغمبر ج را درباره غسل جمعه بیان مى‌کرد، از او پرسیدم: آیا وقتى که پیغمبر ج در منزلش مى‌بود، خود را معطر مى‌کرد و موهایش را روغن مى‌زد؟ جواب داد، نمى‌دانم».

492- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ»([[538]](#footnote-538)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: بر هر مسلمانى لازم است که در هر هفته یکبار غسل کند، سر و سایر اعضاى بدنش را بشوید».

493- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّما قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ»([[539]](#footnote-539)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که در روز جمعه غسلى مانند غسل جنابت و با همـان صـفات و شرایط انجام دهد سپس به (سوى مسجد برود) مثل اینست که یک شتر را در راه خدا قربانى کرده باشد، کسى که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسى که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانى نموده باشد و کسى که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسى که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر مى‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا مى‌دهند».

باب 3: سکوت به هنگام خطبه نماز جمعه

494- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَنْصِتْ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ»([[540]](#footnote-540)).

یعنی: «ابو هریره گوید: وقتى که امام در روز جمعه خطبه نماز را مى‌خواند شما اگر به رفیقت بگویید ساکت باش، شما هم کار عبث و لغوى انجام داده‌اید و از ثواب جمعه‌ات کم مى‌شود».

باب 4: زمان و ساعت مخصوصى که در روز جمعه وجود دارد

495- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: فيهِ سَاعَةٌ لاَ يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا»([[541]](#footnote-541)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج درباره روز جمعه بحث کرد و فرمود: یک زمان و ساعتى در روز جمعه وجود دارد، هر بنده مسلمانى در آن ساعت در حالت نماز خواندن ایستاده باشد هر چیزى را که از خدا بخواهد، خداوند خواسته‌اش را استجابت مى‌نماید، پیغمبر ج با دستش اشاره کرد که مدت زمان این ساعت کوتاه و کم است»، (و با عبادت در این مدت کوتاه مى‌توان به سعادت عظیمى رسید).

باب 6: فیض یابى و رسیدن امّت اسلام به ثواب روز جمعه

496- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج** قَالَ: نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ كُلُّ أُمَّةٍ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، وَأُوتينَا مِنْ بَعْدِهِمْ؛ فَهذَا الْيَوْمُ الَّذي اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ فَغَدًا لِلْيَهُودِ، وَبَعْدَ غَدٍ لِلنَّصَارَى»([[542]](#footnote-542)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: ما که امّت آخر زمان هستیم در قیامت از همه امت‌ها جلوتر مى‌باشیم، جز اینکه آنان قبل از ما کتاب آسمانى را دریافت نموده‌اند و ما بعد از ایشان صاحب کتاب شده‌ایم، ولى این روز (روز جمعه که به فضیلت آن مشرّف شـده‌ایم) همان روزى است که ایشان آن را قبول نکردند، یهودی‌ها بجاى آن فردا (شنبه) و نصارى پس فردا (یکشنبه) را انتخاب کردند».

باب 9: نماز جمعه وقتى است که خورشید از وسط آسمان تجاوز مى‌نماید

497- حدیث: «سَهْلٍ، قَالَ: مَا كُنَّا نَقِيلُ وَلاَ نَتَغَدَّى إِلاَّ بَعْدَ الْجُمُعَةِ»([[543]](#footnote-543)).

یعنی: «سهل گوید: ما قبل از ظهر استراحت نمى‌کردیم و صبحانه را نمى‌خوردیم تا اینکه نماز جمعه را مى‌خواندیم».

«نقيل: از قیلوله به معنى خوابیدن به وقت ظهر است. نتغدى: از غداة به معنى صبحانه است، یعنى قبل ازظهر استراحت نمى‌کردیم، و صبحانه را هم نمى‌خوردیم».

498- حدیث: «سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ **ج** الْجُمُعَةَ ثُمَّ نَنْصَرِفُ وَلَيْسَ لِلْحِيطَانِ ظِلٌّ نَسْتَظِلُّ فِيهِ»([[544]](#footnote-544)).

یعنی: «سلمه بن اکوع گوید: ما با پیغمبر ج نماز جمعه مى‌خواندیم، وقتى به خانه بر مى‌گشتیم هنوز سایه دیوارها به اندازه‌اى بلند نمى‌شد که ما بتوانیم از آن استفاده کنیم»، (این احادیث دلالت دارند بر اینکه لازم است بعد از زوال خورشید از وسط آسمان نماز جمعه خوانده شود).

باب 10: بیان دو خطبه قبل از نماز جمعه و نشستن در بین آن‌ها

499- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَخْطُبُ قَائمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الآنَ»([[545]](#footnote-545)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج به حال ایستاده خطبه جمعه را مى‌خواند (بعد از خواندن خطبه اوّل) مى‌نشست و بعد از کمى نشستن بلند مى‌شد (و خطبه دوم را مى‌خواند) همان‌طورى که الآن هم به این صورت عمل مى‌کنند».

باب 11: درباره این فرموده خدا: (هرگاه تجارتى یا چیز بى‌فایده‌اى را دیدند به سوى آن مى‌شتابند و شما را در حال ایستادن و خطبه خواندن ترک مى‌نمایند)

500- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ **ج** إِذْ أَقْبَلَتْ عيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا، حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ **ج** إِلاَّ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَنَزَلَتْ هذِهِ الآيَةُ (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائمًا)»([[546]](#footnote-546)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: در حالى که با پیغـمبر ج نماز جمعه را مى‌خواندیم، کاروانى که محموله آن مواد غذایى بود وارد شد، مردم به سوى آن شتافتند تا جایى که جز دوازده نفر کسى با پیغمبر ج نمانده بود و این آیه نازل شد (هرگاه تجارت و یا کار بى‌فایده‌اى را دیدند به سوى آن مى‌شتابند و شما را به حالت ایستاده ترک مى‌نمایند)».

باب 13: کوتاه بودن نماز و خطبه جمعه

501- حدیث: «يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَس، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ (وَنَادَوْا يَا مَالِكُ)»([[547]](#footnote-547)).

یعنی: «یعلى بن امیه گوید: شنیدم که پیغمبر ج بر بالاى منبر از آیه 77 سوره زخرف شروع نمود که مى‌فرماید: (دوزخیان فریاد مى‌زنند و مى‌گویند: اى مالک! جهنم پروردگارت ما را محکوم به نابودى نماید بهتر است از اینکه در آتش باقى بمانیم و مالک در جواب آنان مى‌گوید شما در اینجا ماندگار هستید)»، (آیات باقى مانده تا آخر سوره زخرف 11 آیه مى‌باشد بنابراین خواندن 12 آیه در یک خطبه طولانى نیست).

باب 14: خواندن نماز تحیة المسجد در حالى که امام خطبه مى‌خواند

502- حدیث: «جَابِرٍ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالنَّبِيُّ **ج** يَخْطُبُ فَقَالَ: أَصَلَّيْتَ قَالَ: لاَ، قَالَ: فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ»([[548]](#footnote-548)).

یعنی: «جابر گوید: مردى در روز جمعه وارد مسجد شد و پیغمبر ج در حال خطبه خواندن بود پیغمبر ج از او پرسید: آیا نماز خوانده‌اى؟ گفت: خیر، پیغمبر ج فرمود: دو رکعت نماز بخوان».

503- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**، وَهُوَ يَخْطُبُ: إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ وَالإِمَامُ يَخْطُبُ أَوْ قَدْ خَرَجَ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ»([[549]](#footnote-549)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج در حال خطبه خواندن فرمود: وقتى که وارد مسجد شدید و امام خطبه را مى‌خواند یا براى خواندن خطبه از منزل خارج و داخل مسجد شده بود، باید دو رکعت نماز را بخوانید».

«قد خرج: امام از منزل بیرون آمد و در مسجد ظاهر شد».

باب 17: سوره‌هایى که در روز جمعه خوانده مى‌شود

504- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ، فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ، آلَم تَنْزيلُ، السَّجْدَةَ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ»([[550]](#footnote-550)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج در نماز صبح روز جمعه سوره الم تنزیل (سجده) و سوره ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ [الإنسان: 1]. را مى‌خواند».

وصلّى الله على سيدِّنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين.

فصل هشتم:  
درباره نماز دو عيد رمضان و قربان

505- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدْتُ الْفِطْرَ مَعَ النَّبِيِّ **ج** وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ يُصَلُّونَهَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثَمَّ يُخْطَبُ بَعْد.

خَرَجَ النَّبِيُّ **ج** كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حينَ يُجْلِسُ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَشُقُّهُمْ، حَتَّى جَاءَ النِّسَاءَ، مَعَهُ بِلاَلٌ فَقَالَ: (يَأَيُّهَا النَّبيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ) الآيَةَ ثُمَّ قَالَ حينَ فَرَغَ مِنْهَا: آنْتُنَّ عَلَى ذلِكِ فَقَالَتِ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، لَمْ يُجِبْهُ غَيْرُهَا: نَعَمْ قَالَ: فَتَصَدَّقْنَ فَبَسَطَ بِلاَلٌ ثَوْبَهُ، ثُمَّ قَالَ: هَلُمَّ لَكُنَّ فِدَاءً أَبِي وَأُمِّي فَيُلْقِينَ الْفَتَخَ وَالْخَوَاتِيمَ فِي ثَوْبِ بِلاَلٍ»([[551]](#footnote-551)).

یعنی: «ابن عباس گوید: نماز عید فطر را هم با پیغمبر ج و هم در زمان ابوبکر و عمر و عثمان با آنان خوانده‌ام و همه ایشان نماز عید را قبل از خطبه آن مى‌خواندند، (و ابن عباس گوید:) پیغمبر ج براى خواندن نماز عید در مصلى، که در خارج شهر بود مى‌رفت، و (قیافه‌اش همین الآن در مقابل چشمانم مجسم است) انگار من الآن نگاهش مى‌کنم، که با دست به مردم اشاره مى‌کرد و دستور مى‌داد تا بنشینند. (پس از خواندن نماز و خطبه) به طرف نمازگزاران رفت، و از صفوف مردان گذشت تا به صف زنان رسید و بلال هم همراهش بود، پیغمبر ج آیه 12 سوره ممتحنه را براى آنان خواند که مى‌فرماید: (اى رسول خدا! هر وقت زن‌هاى باایمان پیش شما آمدند، با شما بیعت و تعهد نمودند که هیچ چیزى را شریک در عبادت و عظمت خدا قرار ندهند، از دزدى و زنا بپرهیزند، اولاد خود را نکشند، از بهتان و تهمت بى‌اساس خوددارى کنند، هیچگاه در کارهاى خیر مخالف دستور شمار رفتار نکنند با ایشان بیعت و پیمان ببندد و براى آنان عفو و رحمت از خداوند بخواه، همانا خداوند با گذشت و مهربان است) پیغمبر ج فرمود: اى زنان! آیا تو این تعهد و بیعت را رعایت مى‌کنید؟ تنها زنى در بین زنها! گفت: بلى، و بقیه سکوت کردند، پیغـمبر ج فرمود: پس احسان و صدقه کنید، آنگاه بلال پارچه‌اى بر زمین پهن کرد، و گفت: پدر و مادرم فدایتان اى زنان، در خیر و احسان عجله کنید، زن‌ها هم انگشترهاى بزرگ و کوچک خود را بر روى آن پارچه مى‌انداختند».

«فتخ: جمع فتخة انگشترهاى بزرگى است که در دست و گاهى در انگشت پا قرار داده مى‌شود».

506- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ **ج** يَوْمَ الْفِطْرِ فَصَلَّى، فَبَدَأَ بِالصَّلاَةِ، ثُمَّ خَطَبَ، فَلَمَّا فَرَغَ نَزَلَ فَأَتَى النِّسَاءَ فَذَكَّرَهُنَّ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى يَدِ بِلاَلٍ، وَبِلاَلٌ بَاسِطٌ ثَوْبَهُ، يُلْقِي فِيهِ النِّسَاءُ الصَّدَقَةَ»([[552]](#footnote-552)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر در روز عید فطر نماز عید را خواند، اوّل نماز را خواند و بعد از آن خطبه را شروع کرد وقتى که از خطبه فارغ شد از منبر پایین آمد و به طرف زن‌ها رفت، در حالى که پیغمبر ج بر دوش بلال تکیه کرده بود براى آنان موعظه مى‌کرد و بلال هم تکه‌اى از لباسش را پهن کرده بود و زنان هم صدقه و احسان خود را بر آن مى‌ریختند».

507- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ وَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالاَ: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلاَ يَوْمَ الأَضْحَى»([[553]](#footnote-553)).

یعنی: «ابن عباس و جابر بن عبدالله گویند: در نماز فطر و قربان اذان گفته نمى‌شد.

508- حدیث: « ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ أَرْسَلَ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي أَوَّلِ مَا بُويِعَ لَهُ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ بِالصَّلاَةِ يَوْمَ الْفِطْرِ، وَإِنَّمَا الْخُطْبَةُ بَعْدَ الصَّلاَةِ»([[554]](#footnote-554)).

یعنی: «همین که با ابن زبیر بیعت شد، ابن عباس کسى را پیش او فرستاد و گفت: در روز عید فطر اذان براى نماز عید گفته نمى‌شد، و خطبه هم بعد از نماز خوانده مى‌شد»، (و ابن زبیر هم به هردو سفارش ابن عباس عمل کرد).

509- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج**، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرَ، يُصَلُّونَ الْعِيدَيْنِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ»([[555]](#footnote-555)).

یعنی: «ابن عمر گوید: هم پیغمبر ج و هم ابو بکر و عمر نماز عید فطر و قربان را قبل از خطبه مى‌خواندند».

510- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: كَانَ رَسُول اللهِ **ج** يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدأُ بِهِ الصَّلاَةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُريدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا، قَطَعَهُ؛ أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ، أَمَرَ بِهِ؛ ثُمَّ يَنْصَرِف.

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَميرُ الْمَديِنةِ، فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُريدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاَةِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللهِ فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ؛ فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ، وَاللهِ خَيْرٌ مِمَّا لاَ أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاَةِ فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاَةِ»([[556]](#footnote-556)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: پیغمبر ج در روز عید فطر و قربان به سوى مصلى در خارج شهر مى‌رفت، اوّل کارى که مى‌کرد خواندن نماز عید بود. بعد از نماز رو به مردم مى‌ایستاد، در حالى که مردم بر صف خود نشسته بودند براى آنان موعظه مى‌کرد، و کارهاى خیر و صلاح را به آنان توصیه مى‌نمود و دستورات لازم را مى‌داد، اگر مى‌خواست لشکرى را به جایى بفرستد مى‌فرستاد، اگر مى‌خواست به کارى دستور مى‌داد، بعداً مصلى را ترک مى‌کرد.

ابوسعید گوید: مردم طبق این سنّت عمل مى‌کردند تا اینکه من ـ‌ با مروان که امیر مدینه بودـ براى خواندن نماز فطر یا قربان به مصلى رفتیم وقتى که به مصلى رسیدیم دیدم کثیر بن صلت منبرى در آنجا ساخته است، مروان خواست قبل از اینکه نماز بخواند بالاى منبر برود و خطبه را بخواند، من دامنش را کشیدم (تا بالا نرود) او هم مرا کشید (و مى‌خواست بالاى منبر برود و سرانجام) از منبر بالا رفت و قبل از نماز خطبه را خواند، به او گفتم: به خدا قسم سنّت و روش پیغمبر ج را تغییر دادى، مروان گفت: اى ابو سعید! آنچه که تو مى‌دانستى گذشت، من گفتم: به خدا قسم آنچه که من مى‌دانم (سنّت پیغمبر ج است) و بهتر از آن است که من نمى‌دانم»، (و تو آن را به عنوان بدعت انجام مى‌دهى) مروان گفت: مردم بعد از نماز نمى‌نشینند تا به خطبه ما گوش دهند، لذا خطبه را قبل از نماز مى‌خوانم (تا مجبور به شنیدن آن باشند).

«مصلى: در شهرهاى بزرگ که مسجد جامع گنجایش همه نمازگزاران را در روزهاى جمعه و عید ندارد، در خارج شهر جاى وسیعى را براى نماز جمعه و عیدین آماده مى‌سازند که (مصلى) نام دارد».

باب 1: جایزبودن بیرون رفتن زن‌ها به سوى مصلّى در روزهاى عید و گوش دادن آنان به خطبه در حالى که از مردان جدا شده باشند

511- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: أُمِرْنَا أَنْ نُخْرِجَ الْحُيَّضَ، يَوْمَ الْعِيدَيْنِ، وَذَوَاتِ الْخُدُورِ، فَيَشْهَدْنَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَدَعْوَتَهُمْ، وَيَعْتَزِلُ الحُيَّضُ عَنْ مُصَلاَّهُن.

قَالَتِ امْرَأَةٌ: يَا رَسُولَ اللهِ إِحْدَانَا لَيْسَ لَهَا جِلْبَابٌ، قَالَ: لِتُلْبِسْهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا»([[557]](#footnote-557)).

یعنی: «امّ عطیه گوید: به ما (زنان) دستور داده شد که در روز عید فطر و قربان به سوى مصلى بیرون رویم حتى زن‌هایى که در حالت حیض و عادت زنانه بودند و دخترهایى که در گوشه منزل خود را پنهان مى‌کردند و کمتر بیرون مى‌رفتند نیز با خود ببریم تا در اجتماع مسلمانان و دعوت آنان شرکت نماییم، اما زن‌هایى که در حالیت حیض بودند از محل نماز دور مى‌شوند (و نماز را نمى‌خواندند) یکى از زن‌ها گفت: اى رسول خدا! بعضى از ما چادر ندارند، پیغمبر ج فرمود: باید دوستانشان که چادر دارند آنان را نیز بپوشانند».

باب 4: اجازه بازى و سرگرمى‌هایى که گناه نیستند در روزهاى عید

512- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، وَعِنْدَي جَارِيَتَانِ مِنْ جَوَارِي الأَنْصَارِ، تُغَنِّيَانِ بِمَا تَقَاوَلَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثَ قَالَتْ: وَلَيْسَتَا بِمُغَنِّيَتَيْن.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَزَاميرُ الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللهِ **ج** وَ ذلِكَ فِي يَوْمِ عيدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عيدًا وَهذَا عيدُنَا»([[558]](#footnote-558)).

یعنی: «عایشه گوید: ابو بکر (پدرش) به منزل من آمد، و در آن هنگام دو کنیز که نزد من بودند، آواز مى‌خواندند و کلماتى را مى‌گفتند که انصار در روز بعاث (روز جنگ اوس با خزرج) در تعریف و ذم همدیگر مى‌گفتند، عایشه به ابو بکر گفت: این دو کنیز به آوازخوانى عادت ندارند و آوازخوان نیستند، ابو بکر گفت: آیا سزاوار است صداى شیطان در منزل پیغمبر ج بلند شود؟ البتّه آن روز، روز عید بود».

پیغمبر ج فرمود: اى ابو بکر! هر ملت و قومى عیدى دارد، و امروز هم عید ما است.

513- حدیث: «عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ **ج**، وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَانْتَهَرَني، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ **ج**، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ **ج**، فَقَالَ: دَعْهُمَا فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَاوَكَانَ يَوْمَ عيدٍ يَلْعَبُ فِيهِ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ، فَإِمَّا سَأَلْتُ النَّبِيَّ **ج**، وَإِمَّا قَالَ: تَشْتَهِينَ تَنْظُرِينَ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ، خَدِّي عَلَى خَدِّهِ، وَهُوَ يَقُولُ: دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفِدَةَ حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ قَالَ: حَسْبُكِ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَاذْهَبِي»([[559]](#footnote-559)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج به منزل من آمد و دو کنیز نزد من بودند، آواز مخصوص روز بعاث را مى‌خواندند، پیغمبر ج بر رختخواب خود دراز کشید و روى خود را از آنان برگردانید، ابو بکر وارد شد، از من عصبانى گردید، و گفت: آواز شیطان در نزد پیغمبر ج؟! پیغمبر ج رو به ابو بکر کرد و گفت: به این کنیزها کارى نداشته باشید، عایشه گوید: همین که ابو بکر غافل شد با چشم به آن دو کنیز اشاره کردم و بیرون رفتند».

عایشه گوید: آن روز عید بود و سیاهان با سپرهاى چرمى و سرنیزه‌هاى خود (در مسجد) بازى مى‌کردند (نمى‌دانم) یا من از پیغمبر ج درخواست کردم، یا پیغمبر ج خودش فرمود: (مى‌خواهى این بازى را تماشا کنى ؟) من هم گفتم: بلى، در حالى که صورتم بر صورت پیغمبر ج قرار داشت مرا پشت سر خود جاى داد و به سیاهان مى‌فرمود: به بازیتان ادامه دهید اى پسران ارفده، تا اینکه خسته شدم، پیغمبر ج فرمود: کافى است؟ گفتم: بلى، فرمود: پس بروید». (علماى اسلام درباره حکم آوازخوانى اختلاف نظر دارند بعضى از علماى حجار معتقد به مباح بودن آن هستند، اهل عراق و ابو حنیفه آن را حرام مى‌دانند، امام مالک و شافعى به مکروه بودن آن معتقد مى‌باشند ولى قاضى عیاض گوید: وقتى که در آواز کلمات زشت و ناپسند و تحریک آمیز باشد و موجب اشاعه فساد و ترویج فحشاء گردد، قطعآ حرام است)([[560]](#footnote-560)).

«الدرق: جمع درقه سپرى است که از چرم ساخته مى‌شود. حراب: جمع حربه، وسیله جنگى کوچکى است از آهن که اندازه آن از نیزه کوتاه‌تر است. دونكم: کلمه‌اى است براى تشویق بر ادامه دادن به کارى استعمال مى‌شود. ارفده: لقب سیاهان یا اسم پدرشان بوده است».

514- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ **ج** بِحِرَابِهِمْ، دَخَلَ عُمَرُ فَأَهْوَى إِلَى الْحَصَى فَحَصَبَهُمْ بِهَا، فَقَالَ: دَعْهُمْ يَا عُمَرُ»([[561]](#footnote-561)).

یعنی: «ابو هریره گوید: هنگامى که حبشى‌ها پیش پیغمبر ج با سرنیزه بازى مى‌کردند، عمر وارد مسجد شد، (از اینکه در مسجد بازى مى‌کردند ناراحت گردید) خم شد و چند سنگ کوچک برداشت و به سوى آنان پرتاب نمود. پیغمبر ج فرمود: اى عمر! به آنان کارى نداشته باش».

وصلّى الله على سيدِّنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين.

فصل نهم:  
درباره نماز طلب باران

515- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** اسْتَسْقَى فَقَلَبَ رِدَاءَهُ»([[562]](#footnote-562)).

یعنی: «عبدالله بن زید گوید: پیغمبر ج نماز استسقاء را خواند، در اثناى دعاى درخواست نزول باران ردایى را که بر دوش داشت دگرگون کرد و جاى آن را تغییر داد»، (به نحوى که آن قسمت که قبلاً بر دوش راست پیغمبر بود در زیر بغل چپش قرار گرفت و آن قسمت که در زیر بغل چپش قرار داشت بر روى شانه راستش واقع شد، و این کار را به عنوان تفأل در دگرگونى اوضاع انجام داد).

باب 1: بلند نمودن دست‌ها به هنگام دعاء نزول باران

516- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج** لاَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلاَّ فِي الاِسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ»([[563]](#footnote-563)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج در هیچ‌یک از دعاهایش به اندازه دعاى نزول باران دستش را بلند نمى‌کرد، ولى در دعاى نزول باران به اندازه‌اى دستش را بلند مى‌نمود که سفیدى زیر بغلش آشکار مى‌شد».

باب 2: درباره دعاى نزول باران

517- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ **ج**، فَبَيْنَا النَّبِيُّ **ج** يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ هَلَكَ الْمَالُ، وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللهَ لَنَا فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّماءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى ثَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ **ج**، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذلِكَ، وَمِنَ الْغَدِ، وَبَعْدَ الْغَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ، حَتَّى الْجُمُعَةِ الأُخْرَى فَقَامَ ذلِكَ الأَعْرَابِيُّ، أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ تَهَدَّمَ الْبِنَاءُ، وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللهَ لَنَا فَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلاَ عَلَيْنَا فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلاَّ انْفَرَجَتْ وَصَارَتِ الْمَدينَةُ مِثْلَ الْجَوْبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةُ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِىءْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلاَّ حَدَّثَ بِالْجَوْدِ»([[564]](#footnote-564)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: مردم در زمان پیغمبر ج دچار خشکسالى شدند وقتى که پیغمبر ج در روز جمعه خطبه را مى‌خواند یک عرب بدوى بلند شد و گفت: اى رسول خدا! حیوانات ما از بى آبى و بى علفى از بین رفتند، بچه‌هاى ما از نبودن غذا و کمى رزق مردند، براى ما دعا کن. پیغمبر ج دست‌هایش را به سوى آسمان بلند نمود و شروع به دعا کرد در حالى که یک قطعه ابر در آسمان وجود نداشت، قسم به کسى که جانم در اختیار اوست هنوز پیغمبر ج دست‌هایش را پایین نیاورده بود که ابرهاى کوه مانندى در آسمان پیدا شدند هنوز از منبر پایین نیامده بود که دیدیم باران بر موهاى ریش مبارکش جارى گردید، آنروز باران براى ما آمد و فردا و پس فردا و روزهاى پس از آن‌ها هم باران آمد و تا جمعه بعدى نزول باران ادامه داشت، مجدداً آن عرب بدوى، و یا یک نفر دیگر بود، که بلند شد، گفت: اى رسول خدا! خانه‌ها همه خراب شدند و حیوانات در آب غرق گشتند براى ما دعا کن. پیغمبر ج دست‌هایش را بلند کرده فرمود: خداوندا! باران را به اطراف ما بفرست و آن را از ما به دور گردان. (انس گوید:) هر قطعه ابرى که پیغمبر، با دستش به آن اشاره مى‌کرد فوراً متلاشى مى‌شد و آسمان مدینه به صورت گودال وسـیع و مدورى درآمـده بود (چون آسـمان مدینه صاف شده بود ولى اطرافش را ابرهاى ضخیم فرا گرفته بود) و یک ماه آب از چاه‌هاى وادى (اسم مخصوص یکى از دره‌هاى مدینه است) جارى بود، و هرکس از هر جایى که مى‌آمد از باران شدید صحبت مى‌کرد».

باب 3: پناه‌بردن به خدا به هنگام دیدن باد و ابر و شادشدن از آمدن باران

518- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ **ج**، إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، وَدَخَلَ وَخَرَجَ، وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَّفَتْهُ عَائِشَةُ ذلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: مَا أَدْرِي، لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ﴾ الآية»([[565]](#footnote-565)).

یعنی: «عایشه گوید: هرگاه پیغمبر ج ابرى را در آسمان مى‌دید که امکان داشت باران از آن فرود آید، آرام نمى‌گرفت، و داخل منزل مى‌شد و بیرون مى‌رفت رنگش تغییر مى‌نمود، امّا همین که باران از آن ابر نازل مى‌شد، نگرانیش از بین مى‌رفت وشاد مى‌گردید، عایشه که از جریان باخبر شد علت آن را از پیغمبر ج پرسید، پیغمبر فرمود: چه مى‌دانم شاید عذابى مانند عذاب قوم عاد در آن باشد که خداوند در قرآن درباره آن مى‌فرماید: (وقتى که قوم عاد عذاب خدا را در صورت ابرى که متوجّه مناطق آنان بود دیدند، خوشحال شدند و گفتند: این ابرى است که براى ما باران نازل مى‌نماید، ولى همان عذابى بود که در رسیدن به آن عجله مى‌کردند)([[566]](#footnote-566)).

باب 4: درباره باد صبا و باد دبور

519- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ»([[567]](#footnote-567)).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ج فرمود: من به کمک باد صبا بر (احزاب) پیروز شدم و قوم عاد به وسیله باد دبور نابود گردیدند».

«صبا: بادى است که از جانب شرق مى‌وزد. دبور: بادى است که از طرف غرب مى‌آید».

وصلّى الله على سيدِّنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين.

فصل دهم:  
درباره نماز كسوف (خورشيد گرفتگى)

باب 1: نماز کسوف

520- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ **ج**، فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج** بِالنَّاسِ، فَقَامَ فأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آياتِ اللهِ، لاَ يَنْخَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذلِكَ فَادْعُوا اللهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا ثُمَّ قَالَ: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللهِ أَنْ يَزْنِىَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِىَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»([[568]](#footnote-568)).

یعنی: «عایشه گوید: در زمان حیات پیغمبر ج خورشید گرفتگى رخ داد، پیغمبر نماز کسوف را (به این کیفیت) با مردم خواند بعد از شروع نماز به قرائت و قیام طول داد سپس به رکوع رفت و رکوعش طول کشید بعداً از رکوع بلند شد و ایستاد و شروع به قرائت نمود و به قیام و قرائت ادامه داد، امّا این قیام به اندازه قیام اوّل طولانى نبود، مجدداً به رکوع رفت و این رکوع هم طولانى بود ولى به اندازه رکوع اوّل طول نکشید، (بعد از این دو قیام و دو رکوع در یک رکعت) به سجده رفت و به سجده‌اش طول داد، و رکعت دوم را نیز به صورت رکعت اوّل تکرار نمود، و سلام داد و از نماز فارغ شد در این هنگام خورشید نور خود را باز یافته و از کسوف بیرون آمده بود، پیغمبر ج براى مردم خطبه خواند پس از سپاس و ستایش خدا، گفت: خورشید و ماه هردو مخلوق و نشانه و دلیل روشن بر وجود و قدرت و عظمت خالق مى‌باشند (هریک داراى خصوصیات و قوانین مختص به خود هستند) و به خاطر فوت کسى یا ولادت کسى به حالت کسوف (کم نورى یا بى‌نورى) در نمى‌آیند، وقتى خورشید و ماه را در حال کسوف مشاهده نمودید دعا و تکبیر گویید، نماز بخوانید و صدقه بدهید. سپس فرمود: اى امّت محمّد! وقتى که مردى یا زنى مرتکب زنا مى‌شود کسى به اندازه خداوند از این عمل ناراحت نیست، اى امّت محمّد! به خدا قسم اگر آنچه که من مى‌دانم (از خشم و عذاب خدا) شما هم آن را مى‌دانستید کمتر مى‌خندیدید و بیشتر گریه مى‌کردید».

«خسوف: کم شدن یا از بین رفتن نور خورشید و ماه در اثر پیش آمدن اوضاع خاص فلکى است ولى در اصطلاح فقهى کسوف، خاص کم نور شدن یا بى‌نور شدن خورشید و خسوف، خاص کم نور شدن یا بى‌نور شدن ماه است».

521- حدیث: «عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ **ج**، فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَصَفَّ النَّاسُ وَرَاءَهُ، فَكَبَّرَ، فَاقْتَرَأَ رَسُولُ اللهِ **ج** قِرَاءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ كَبَّرَ، فَرَكَع رُكوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ قَالَ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقَامَ وَلَمْ يَسْجُدْ، وَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، هِيَ أَدْنَى مِنَ الْقِرَاءَةِ الأُولَى، ثُمَّ كَبَّرَ وَرَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ أَدْنَى مِنَ الرُّكوعِ الأَوَّلِ؛ ثُمَّ قَالَ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَالَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِثْلَ ذلِكَ، فَاسْتَكْمَلَ أَرْبَعَ رَكْعَاتٍ فِي أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ، وَانْجَلَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يَنْصَرِفَ؛ ثُمَّ قَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: هُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ لاَ يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَافْزَعُوا إِلَى الصَّلاَةِ»([[569]](#footnote-569)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: در زمان حیات حضرت رسول ج خورشـید خسوف کرد، پیغمبر ج به مسجد رفت مردم پشت سرش به صف ایستادند، پیغمبر ج تکبیر نیت را گفت، (بعد از خواندن فاتحه) آیات فراوانى را خواند سپس با گفتن تکبیر به رکوع رفت و رکوعش طولانى بود سپس سر را از رکوع بلند کرد و گفت: (خداوند ستایش کسى را که او را ستایش مى‌کند قبول مى‌نماید) وقتى از رکوع بلند شد به سجده نرفت بلکه مجدداً قرآن فراوانى را خواند ولى از قرائت اوّل کمتر بود. بعد از قرائت دوم مجدداً به رکوع رفت و به آن طول داد امّا از طول رکوع اوّل کمتر بود، بعد از بلند شدن از رکوع دوم فرمود: (سمع الله لمن حمده ربّنا لك الحمد) آنگاه به سجده رفت و در رکعت دوم هم مانند رکعت اوّل عمل نمود، به این ترتیب چهار رکوع را با چهار سجده تکمیل نمود، (یعنى پیغمبر ج دو رکعت نماز کسوف را که خواند به خلاف نمازهاى عادى در هر رکعت دو رکوع را به جاى مى‌آورد ولى طبق معمول در هر رکعت دوبار به سجده مى‌رفت) قبل از اینکه پیغمبر ج نمازش را تمام کند خورشید به حال عادى خود برگشت و نور خود را بازیافت، پیامبر بعد از نماز بلند شد و خداوند را با کلماتى که شایسته ذات اوست ستایش نمود و گفت: ماه و خورشید یکى از نشانه‌ها و دلایل واضح بر وجود و قدرت و عظمت خدا مى‌باشند، و به خاطر مرگ و تولد کسى گرفتگى پیدا نمى‌کنند، و هر وقت که آن‌ها را در حال کسوف و خسوف دیدید فوراً به خواندن نماز مشغول شوید تا از عذاب و غضب خدا در امان باشید».

522- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ **ج**، فَقَرَأَ سُورَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ بِسُورَةٍ أُخْرَى ثُمَّ رَكَعَ حَتَّى قَضَاهَا وَسَجَدَ، ثُمَّ فَعَلَ ذلِكَ فِي الثَّانِيَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذلِكَ فَصَلُّوا حَتَّى يُفْرَجَ عَنْكُمْ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي مَقَامِي هذَا كُلَّ شَيْءٍ وُعِدْتُهُ، حَتَّى لَقَدْ رَأَيْتُنِي أُرِيدُ أَنْ آخُذَ قِطْفًا مِنَ الْجَنَّةِ، حِينَ رَأَيْتُمُونَي جَعَلْتُ أَتَقَدَّمُ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، حِينَ رَأَيْتُمُونِي تَأَخَّرْتُ، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ»([[570]](#footnote-570)).

یعنی: «عایشه گوید: خورشید گرفتگى رخ داد، پیغمبر ج (در نماز) ایستاد و سوره طویلى را خواند و به رکوع رفت و آن را طول داد سپس سرش را از رکوع بلند کرد و مجدداً شروع به خواندن سوره دیگرى کرد، بعداً به رکوع رفت و پس از رکوع و قیام آن به سجده رفت و در رکعت دوم هم به صورت رکعت اوّل عمل نمود، سپس به مردم گفت: این‌ها (خورشید و ماه) دو مخلوق و دو نشانه از نشانه‌هاى قدرت خدا هستند، وقتى که آن‌ها را در حال کسوف دیدید، نماز بخوانید تا خداوند براى شما گشایش به وجود آورد، گفت: من حالا که در اینجا ایستاده‌ام تمام وعده‌هایى را که در قیامت به من داده شده است مى‌بینم حتى همین الآن قدمى را که به جلو برداشتم، به خاطر این بود که مى‌خواستم خوشه‌اى از خوشه‌هاى بهشت را بچینم، و از همین جا مى‌بینم که قسمت‌هایى از دوزخ همدیگررا خرد مى‌نمایند وبروى هم موج مى‌زنند، به خاطر و حشت از آن بود که شما دیدید یک قدم به عقب برگشتم، و عمرو بن لحى را مى‌بینم که در دوزخ سرنگون شده و بر صورتش حرکت مى‌کند».

«سيّب: بر صورتش حرکت مى‌کرد».

باب 2: بیان عذاب قبر در بحث نماز کسوف

523- حدیث: «عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**؛ أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَسَأَلَتْ عَائَشَةُ، رَسُولَ اللهِ **ج**، أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: عَائِذًا بِاللهِ مِنْ ذلِكَ ثُمَّ رَكِبَ رَسُولَ اللهِ **ج**، ذَاتَ غَدَاةٍ مَرْكَبًا، فَخَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَرَجَعَ ضُحًى، فَمَرَّ رَسُولُ اللهِ **ج**، بَيْنَ ظَهْرَانَي الْحُجَرِ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، وَقَامَ النَّاسُ وَرَاءَهُ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَكَعَ رُكوعًا طَويلاً، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكوعًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ، ثُمَّ قَامَ، فَقَامَ قِيَامًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكوعًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الرَّكوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكوعًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ فَسَجَدَ وَانْصَرَفَ، فَقَالَ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»([[571]](#footnote-571)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: یک زن یهودى پیش من آمد و چیزى را از من درخواست نمود، آن زن به من گفت: خدا شما را از عذاب قبر محفوظ نماید. از پیغمبر ج پرسیدم مگر مردم در قبرشان عذاب داده مى‌شوند؟! پیغمبر ج فرمود: به خدا پناه مى‌برم از عذاب قبر.

سپس به هنگام صبح پیغمبر ج بر مرکب خود سوار شد (و از شهر بیرون رفت)، و در این هنگام خورشید کسوف کرد، پیغمبر ج به هنگام چاشت برگشت. از وسط حجره‌ها رد شد، به مسجد رفت، نماز کسوف را شروع نمود و مردم هم پشت سرش ایستاده بودند، مدت طولانى ایستاد بعداً رکوع طولانى به جاى آورد، از رکوع برخاست، مدت طولانى ایستاد امّا از ایستادن دفعه اوّل کمتر بود، سپس به رکوع رفت ولى این رکوع به اندازه رکوع اوّل طولانى نبود سپس از رکوع برخاست و به سجده رفت سپس از سجده بلند شد و مدت طولانى ایستاد امّا از ایستادن اوّل کمتر بود و مدت طولانى به رکوع رفت، امّا طول آن از طول رکوع اوّل کمتر بود و بعد از رکوع (اوّل در رکعت دوم مجدداً) پیغمبر مدت فراوانى ایستاد امّا طول آن از ایستادن اوّل کمتر بود و (بعد از ایستادن دوم در رکعت دوم مجدداً) به رکوع رفت و به آن طول داد ولى این رکوع از رکوع اوّل (همین رکعت) کوتاه‌تر بود، بعد از این رکوع (در رکعت دوم) به سجده رفت، پس از تشهّد و سلام از نماز فارغ شد و آنچه که خدا خواست بیان نمود، بعداً به مردم دستور داد که از عذاب قبر به خدا پناه ببرند».

باب 3: چیزهایى در مورد بهشت و جهنم که به هنگام نماز کسوف به پیغمبر ج نشان داده شد

524- حدیث: «أَسْمَاءَ قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي، فَقُلْتُ مَا شَأْنُ النَّاسِ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللهِ قُلْتُ: آيَةٌ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلاَّنِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللهَ، عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ **ج**، وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلاَّ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي، حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ (قَالَ الرَّاوِي: لاَ أَدْرِي أَيَّ ذلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ) مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، يُقَالُ مَا عِلْمُكَ بِهذَا الرَّجُلِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ (لاَ أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ) فَيَقُولُ هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ (ثَلاَثًا)؛ فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ؛ وَأَمَّا المُنَافِقُ أَوِ المُرْتَابُ (لاَ أَدْرِي أَيَّ ذلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ) فَيَقُولُ: لاَ أَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ»([[572]](#footnote-572)).

یعنی: «اسماء دختر ابوبکر گوید: به نزد عایشه رفتم دیدم نماز مى‌خواند، گفتم: چرا مردم حالت غیر عادى دارند؟ به سوى آسمان اشاره کرد، مردم همه در حال نماز ایستاده بودند، عایشه گفت: سبحان الله (به عادى نبودن اوضاع اشاره کرد) اسماء گوید، گفتم: مگر نشانه‌اى از عذاب خدا وجود دارد؟ عایشه با حرکت سرش اشاره کرد: آرى، من هم ایستادم تا اینکه حالت غشى و بیهوشى بر من غلبه کرد، شروع به ریختن آب بر سر خود نمودم (تا سرحال بیایم) در این اثنا پیغمبر ج به حمد و ثناى خداوند پرداخت، بعد از آن فرمود: هر چیزى را که تا به حال ندیده بودم الآن در اینجا دیدم حتى جهنم و بهشت را هم دیدم، به من وحى شد که شما اى مردم! در گور مورد امتحان قرار مى‌گیرید امتحانى که مانند امتحانى است یا نزدیک به امتحانى است (راوى حدیث، تردید دارد که اسماء لفظ مانند گفت یا نزدیک) که به وسیله آمدن دجّال از شما به عمل مى‌آید و در قبر از شما سؤال مى‌شود که درباره این مرد (منظور حضرت محمّد ج است) چه مى‌دانى؟ انسان باایمان یا داراى یقین (تردید از راوى حدیث است که نمى‌داند اسماء کدام یک از کلمه مؤمن یا موقن را گفته است)، در جواب مى‌گوید: او محمّد رسول خدا است همراه با دلایل واضح و روشن و هدایت به سوى ما آمد و ما به او جواب مثبت دادیم و از او پیروى کردیم و او محمّد است و سه بار این جمله را تکرار مى‌نماید، (از طرف فرشتگان خدا) به او گفته مى‌شود: به آرامى بخواب، ما مى‌دانستیم که شما به راستى به او ایمان دارید، امّا کسى که منافق یا متردد باشد (راوى گوید: نمى‌دانم اسماء کدام یک از این دو کلمه را گفت)، در جواب فرشتگان مى‌گوید: من نمى‌دانم این مرد (حضرت محمّد ج) کیست، ولى مى‌شنیدم مردم چیزى را مى‌گفتند من هم گفته ایشان را تکرار مى‌کردم».

525- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْخَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ **ج**، فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ **ج**، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً نحْوًا مِنْ قِرَاءَةِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ؛ ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَويلاً، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ ركوعًا طَويلاً وَهُوَ دُونَ الرُّكوعِ الأَوَّلِ ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَامَ قِيَامًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَويلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ فَقَامَ قِيَامًا طَويِلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ **ج**: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، لاَ يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذلِكَ فَاذْكُرُوا اللهَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؛ فَقَالَ**ج**: إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا، وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: بِكُفْرِهِنَّ قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللهِ قَالَ: يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»([[573]](#footnote-573)).

یعنی: «عبدالله بن عباس گوید: در زمان پیغمبر ج خورشید، گرفتگى پیدا کرد، پیغمبر ج نماز را شروع کرد و (در رکعت اوّل) بسیار ایستاد تقریباً به اندازه‌اى که سوره بقره را خواند بعداً به رکوع رفت و به آن طول داد بعداً سرش را از رکوع بلند کرد و مجدداً مدت طولانى ایستاد (و به قرائت مشغول شد) امّا مدت آن کمتر از مدت قیام اوّل بود بعداً به رکوع طولانى رفت امّا مدت آن کمتر از رکوع اوّل بود بعد بلند شد و به سجده رفت، بعد از سجده رکعت اوّل بلند شد و مدت فراوانى ایستاد امّا طول آن کمتر از ایستادن اوّلى بود، بعداً به رکوع طولانى رفت امّا طول آن کمتر از رکوع اوّل بود، بعداً سر را از رکوع برداشت و مدت طولانى ایستاد ولى طول آن کمتر از قیام اوّلى بود. سپس به رکوع رفت و به آن طول داد امّا طول آن کمتر از طول رکوع اوّل بود، سپس به سجده رکعت دوم رفت و دو سجده را به جا آورد (و بعد از تشهّد و سلام) از نماز فارغ شد، و در اثناى نماز، گرفتگى خورشید از بین رفت، پیغمبر ج فرمود: خورشید و ماه هریک مخلوق و نشانه‌اى از نشانه‌هاى عظمت الهى هستند به خاطر مرگ و تولد کسى کسوف و گرفتگى پیدا نمى‌کنند هر وقت کسوف را دیدید بیاد خدا مشغول شوید، مردم گفتند: اى رسول خدا! همین الآن شما را دیدیم که به سوى چیزى دست دراز نمودى سپس دیدیم که از جاى خودت به عقب برگشتى (مسئله چه بود)؟.

پیغمبر ج فرمود: بهشت را دیدم دست به سوى یک خوشه انگور دراز نمودم و آن را گرفتم (ولى نتوانستم آن را بچینم) اگر آن را مى‌چیدم همه شما تا دنیا وجود دارد ازآن مى‌خوردید، (هنوز تمام نمى‌شد)، و جهنم را دیدم، تابه امروز هیچ منظره‌اى وحشتناک‌تر از آن را ندیده‌ام، دیدم اکثر اهل دوزخ زن هستند، پرسیدند: چرا اى رسول خدا؟ پیغمبر ج فرمود: چون ناسپاس هستند. از پیغمبر ج سؤال شد: مگر زن‌ها نسبت به خدا ناسپاس هستند؟ پیغمبر ج فرمود: نسبت به شوهران و نزدیکانشان ناسپاس مى‌باشند، و نیکى و احسان آنان را فراموش مى‌کنند و بى‌ارزش مى‌دانند، اگر شما تمام دنیا را به یکى از آنان به رایگان بدهید، همین که بدى کوچکى را از شما دیدند، مى‌گویند: هرگز از شما خیر و خوشى ندیده‌ایم».

«كعكعت: برگشتى و از جاى خودت عقب نشینى کردى».

باب 5: خبر دادن نماز کسوف، به مردم با گفتن جمله (الصلاة جامعة) با صداى بلند مى‌باشد

526- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ **ج**، نُودِيَ: إِنَّ الصَّلاَةَ جَامِعَةٌ، فَرَكَعَ النَّبِيُّ **ج** رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ، ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي سَجْدَةٍ، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ جُلِّيَ عَنِ الشَّمْسِ قَالَ: وَقَالَتْ عَائِشَةُ: مَا سَجَدْتُ سُجُودًا قَطُّ كَانَ أَطْوَلَ مِنْهَا»([[574]](#footnote-574)).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: وقتى که درزمان پیغمبر ج خورشید کسوف کرد با صداى بلند به مردم اعلام گردید انّ الصّلاة جامعة (یعنى نماز مردم را در مسجد جمع مى‌نماید یااین نماز به صورت جماعت برگزار مى‌گردد) بعد از شروع نماز، پیغمبر ج دو رکوع را در یک رکعت به جاى آورد و به سجده رفت بعد از رکعت اوّل بلند شد، و دو رکوع را در رکعت (دوم) نیز به جاى آورد و به سجده رفت سپس پیغمبر ج نشست در این اثنا خورشید از کسوف بیرون آمد عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: عایشه گفت: من هرگز سجده طولانى‌تر از این سجده ندیده بودم».

527- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لاَ يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَقُومُوا فَصَلُّوا»([[575]](#footnote-575)).

یعنی: «ابن مسعود گوید: پیغمبر ج فرمود: خورشید و ماه به خاطر مرگ هیچ کسى کسوف نمى‌کنند، ولى آن‌ها دو مخلوق و دو نشانه از نشانه‌هاى قدرت و عظمت الهى هستند، هر وقت آن‌ها را در حال کسوف دیدید بلند شوید و نماز بخوانید».

528- حدیث: «أَبِي مُوسَى قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ **ج** فَزِعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ؛ فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: هذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللهُ، لاَ تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، وَلكِنْ يُخَوِّفُ اللهُ بِهِ عِبَادَهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذلِكَ فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِ اللهِ وَدُعَائِهِ وِاسْتِغْفَارِهِ»([[576]](#footnote-576)).

یعنی: «ابوموسى گوید: خورشید کسوف کرد پیغمبر ج با پریشان حالى، بلند شد مى‌ترسید که قیامت برپا شود، به مسجد آمد و نماز را با طولانى‌ترین قیام و رکوع و سجودى که تا آن وقت هرگز نظیر آن‌ها را ندیده بودیم خواند، سپس فرمود: این‌ها آیات و معجزاتى هستند که خداوند آن‌ها را به مردم نشان مى‌دهد و مرگ و تولد کسى در این مسائل دخالتى ندارد، ولى خداوند بندگانش را به وسیله این معجزات تهدید مى‌نماید هر وقت، نشانه و معجزه‌اى از این نشانه‌ها را مشاهد نمودید، به ذکر و عبات خدا و دعا و طلب مغفرت از او پناه ببرید».

529- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ كَانَ يُخْبِرُ عَنِ النَّبِيِّ **ج**: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لاَ يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، وَلكِنَّهُمَا آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا»([[577]](#footnote-577)).

یعنی: «ابن عمر از قول پیغمبر ج خبر مى‌دهد که پیغمبر ج فرمود: خورشید و ماه به خاطر مرگ و تولد کسى کسوف نمى‌کنند ولى آن‌ها دو آیت و معجزه خدایى هستند وقتى که کسوف آن‌ها را مشاهده کردید نماز بخوانید.

530- حدیث: «الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ **ج** يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ؛ فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لاَ يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللهَ»([[578]](#footnote-578)).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: در زمان حیات پیغمبر ج روزى که ابراهیم فرزند پیغمبر ج فوت کرد خورشید نیز گرفتگى پیدا کرد، مردم گفتند: خورشید به خاطر مرگ ابراهیم کسوف کرده است، امّا پیغمبر ج فرمود: خورشید و ماه به خاطر مرگ یا تولد کسى گرفتگى پیدا نمى‌کنند و هر وقت دیدید آن‌ها کسوف کرده‌اند نماز بخوانید و به خدا پناه ببرید».

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدّين.

فصل يازدهم:  
درباره جنازه و مسائل مربوط به ميت

باب 6: گریه براى مرده

531- حدیث: «أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: أَرْسَلَتِ ابْنَةُ النَّبِيِّ **ج** إِلَيْهِ، إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأْتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلاَمَ وَيَقُولُ: إِنَّ للهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ، تُقْسِمُ عَلَيْهِ لَيأْتِيَنَّهَا؛ فَقَامَ وَمَعَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَرِجَالٌ؛ فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** الصَّبِيُّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعْقَعُ كَأَنَّهَا شَنٌّ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا هذَا فَقَالَ: هذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءُ»([[579]](#footnote-579)).

یعنی: «اسامه بن زید گوید: دخترى از دخترهاى پیغمبر ج کسى را پیش پیغمبر فرستاد که یکى از پسرهایش در حال مرگ است لذا باید به نزد ما بیاید، پیغمبر به فرستاده دخترش گفت: برگرد و به او سلام برسان و بگو: آنچه که خدا مى‌خواهد از ما بگیرد از آن اوست، هرچه داریم ملک او است و براى مدت معینى است، مرگ و زندگى هردو به امر او است، پس باید به منظور نیل به پاداش و ثواب پروردگار صبر و شکیبایى نشان دهد و این بردبارى را از رفتار و اعمال صالح به حساب آورد. دخترش مجدداً کسى را پیش پیغمبر ج فرستاد و قسم خورد که حتماً باید پیغمبر ج به نزد او برود، پیغمبر ج بلند شد و سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابى بن کعب و زید بن ثابت و چند نفر دیگر با او به نزد دخترش رفتند، بچه را برداشتند و به پیغمبر ج دادند در حالى که نفس بچه به شدت مضطرب بود و مانند مشک آب تکان مى‌خورد و صدا مى‌داد، اشک از چشمان پیغمبر ج جارى شد، سعد گفت: اى رسول خدا! این اشک چیست؟ فرمود: این رحمى است که خداوند آن را در دل بندگانش قرار داده است، خداوند تنها بندگان بارحم و مهربانش را مورد مهر و رحمت قرار مى‌دهد».

«تتقعقع: از تقعقع به معنى اضطراب و تحرک است. شنّ: مشک کهنه و خشک شده، (وقتى آب در آن ریخته شود تکان مى‌خورد و به صدا در مى‌آید)».

532- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ **ج**، يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ عَوْفٍ، وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، وَعَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ، فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: قَدْ قَضَى قَالُوا: لاَ يَا رَسُولَ اللهِ فَبَكَى النَّبِيُّ **ج**؛ فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بُكَاءَ النَّبِيِّ **ج** بَكَوْا، فَقَالَ: أَلاَ تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللهَ لاَ يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلاَ بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلكِنْ يُعَذِّبُ بِهذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»([[580]](#footnote-580)).

یعنی: «عبدالله بن عمـر گوید: سعد بن عـباده مریض شـد؛ پیغـمبر ج با عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادتش رفتند وقتى که به نزد او رسید دید که افراد خانواده‌اش بر سرش جمع شده‌اند، فرمود: مگر فوت کرده است؟ گفتند: خیر اى رسول خدا! پیغمبر ج به گریه افتاد، مردم هم وقتى گریه پیغمبر ج را دیدند به گریه افتادند، فرمود: چرا متوجّه نیستید، خداوند به خاطر اشک چشم و غم قلب، کسى را عذاب نمى‌دهد ولى انسان را به خاطر (این) به زبانش اشاره نمود، مورد عذاب یا رحم قرار مى‌دهد، و مرده به واسطه گریه و زارى نزدیکانش (به صورت غیر مشروع و با وصیت میت به گریه برایش) مورد عذاب قرار مى‌گیرد».

باب 8: درباره صبر بر مصیبت در اوّلین مرحله‌اى که نازل مى‌شود

533- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ **ج** بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ فَقَالَ: اتَّقِي اللهَ وَاصْبِرِي قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبْ بِمُصِيبَتِي وَلَمْ تَعْرِفْهُ فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ **ج**؛ فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ **ج**، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ؛ فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ فَقَالَ: إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى»([[581]](#footnote-581)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج از کنار زنى گذشت که بر قبرى نشسته بود و گریه مى‌کرد، پیغمبر ج فرمود: از خوف خدا از گناه بپرهیز و صبر داشته باش، آن زن گفت: از من دور شو، شما به مصیبتى که من به آن دچار شده‌ام دچار نشده‌اید، آن زن پیغمبر ج را نمى‌شناخت، به او گفته شد که این رسول خدا است، آن زن براى عذرخواهى به جلو در منزل پیغمبر ج آمد دید که دربانى در آنجا نیست تا او را باز دارد (وقتى که به خدمت پیغمبر ج رسید به عنوان معذرت خواهى) گفت: شما را نشناختم، فرمود: صبر کامل و داراى اجر، آن است که انسان در ساعت اوّل نزول مصیب از خود نشان دهد».

باب9: مرده بواسطه گریه نزدیکانش براى او عذاب داده مى‌شود

534- حدیث: «عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ»([[582]](#footnote-582)).

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: پیغمبر ج فرمود: مرده به واسطه گریه «غیر مشروع» نزدیکانش، «که خود به آن وصیت کرده است همان‌گونه که عادت جاهلیت بود» مورد عذاب قرار مى‌گیرد»([[583]](#footnote-583)).

535- حدیث: «عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي مُوسى، قَالَ: لَمَّا أُصِيبَ عُمَرُس، جَعَلَ صُهَيْبٌ يَقُولُ: وَاأَخَاهْ فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ الْحَيِّ»([[584]](#footnote-584)).

یعنی: «ابوموسى گوید: وقتى که عمر بن خطابس مورد سوء قصد قرار گرفت، صهیب بن سنان از اصحاب پیغمبر ج شروع کرد به گفتن واى واى برادرم را کشتند، عمر گفت: مگر نمى‌دانى که پیغمبر ج فرمود: مرده به واسطه گریه زنده برایش (به صورت فریاد و زارى) ناخشنود و ناراحت مى‌باشد»([[585]](#footnote-585)).

536- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، وَعُمَرَ، وَعَائِشَةَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، قَالَ: تُوُفِّيتْ ابْنَةٌ لِعُثْمَانَس بِمكَّةَ، وَجِئْنَا لِنَشْهَدَهَا، وَحَضَرَهَا ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَإِنِّي لَجَالِسٌ بَيْنَهُمَا (أَوْ قَالَ جَلَسْتُ إِلَى أَحَدِهِمَا ثُمَّ جَاءَ الآخَرُ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِي) فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ، لِعَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ: أَلاَ تَنْهَى عَنِ الْبُكَاءِ فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَدْ كَانَ عُمَرُس يَقُولُ بَعْضَ ذلِك ثُمَّ حَدَّثَ، قَالَ: صَدَرْتُ مَعَ عُمَرَ رضي الله عنه مِنْ مَكَّةَ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ إِذَا هُوَ بِرَكْبٍ تَحْتَ ظِلِّ سَمُرَةٍ، فَقَالَ: اذْهَبْ فَانْظُرْ مَنْ هؤلاءِ الرَّكْبُ؛ قَالَ فَنَظَرْتُ فَإِذَا صُهَيْبٌ، فَأَخْبَرتُهُ، فَقَالَ: ادْعُهُ لِي، فَرَجَعْتُ إِلَى صُهَيْبٍ، فَقُلْتُ: ارْتَحِلْ فَالْحَقْ أَمِيرَ الْمُؤمِنِينَ فَلَمَّا أُصِيبَ عُمَرُ دَخَلَ صُهَيْبٌ يَبْكِي يَقُولُ: وَاأَخَاهْ وَاصَاحِبَاهْ؛ فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: يَا صُهَيْبُ أَتَبْكِي عَلَيَّ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَمَّا مَاتَ عُمَرُس ذَكَرْتُ ذلِكَ لِعَائِشَةَ، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللهُ عُمَرَ وَاللهِ مَا حَدَّثَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّ اللهَ لَيُعَذِّبُ الْمُؤمِنَ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ؛ وَلكِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ: إِنَّ اللهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: حَسْبُكُمُ الْقُرْآنُ وَلاَ تَزِرُ وزِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ، عِنْدَ ذلِكَ: وَاللهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى.

قَالَ ابْنُ أُبِي مُلَيْكَةَ: وَاللهِ مَا قَالَ ابنُ عُمَرَ شَيْئًا»([[586]](#footnote-586)).

یعنی: «عبدالله بن ابى ملیکه گوید: یکى از دخترهاى عثمان در مکه فوت کرد ما هم آمدیم تا در مراسم فوتش شرکت کنیم، ابن عمر و ابن عباس هم حضور داشتند و من هم در بین ایشان نشسته بودم (یا گفت من در کنار یکى از آن دو نشسته بودم بعداً دومى آمد و در کنار من نشست) عبدالله بن عمر به عمرو پسر حضرت عثمان گفت: چرا (زن و بچه‌ها را) از گریه منع نمى‌کنى؟ به حقیقت پیغمبر فرمود: که مرده به خاطر گریه نزدیکانش در عذاب خواهد بود، ابن عباس گفت: عمر هم این را روایت مى‌کرد، سپس ابن عباس گفت: (بعد از مراسم حج) با عمر از مکه به مدینه مراجعت کردیم وقتى که به بیداء (محلى است در بین مکه و مدینه) رسیدیم قافله‌اى را دیدیم که در سایه درخت بزرگ سمره استراحت مى‌کردند، عمر گفت: برو ببین چه کسانى هستند؟ رفتم دیدم که صهیب بن سنان است به عمر خبر دادم، گفت: برو او را بیاور، رفتم و به او گفتم: بیا با امیرالمؤمنین همراه باش (آمد و تا مدینه با او بود) وقتى به جان عمر سوء قصد شد صهیب گریه مى‌کرد و مى‌گفت: اى واى برادرم، اى واى رفیقم را کشتند، عمر گفت: اى صهیب بر من گریه مى‌کنى؟ در حالى که پیغمبر ج فرمود: مرده به خاطر مقدارى از گریه نزدیکانش براى او در عذاب مى‌باشد؟! ابن عباس گفت: وقتى عمر درگذشت این موضوع را براى عایشه بازگو کردم، عایشه گفت: خدا عمر را بیامرزد، قسم به خدا رسول الله این را نگفته که انسان مؤمن به خاطر گریه نزدیکانش عذاب داده مى‌شود، امّا رسول خدا فرمود: خداوند عذاب کافر را به خاطر گریه نزدیکانش براى او بیشتر مى‌نماید، و عایشه گفت: در این مورد قرآن براى شما کافى است که مى‌فرماید: (هیچ نفسى به گناه نفس دیگرى مورد مؤاخذه و سؤال قرار نمى‌گیرد) آنگاه ابن عباس گفت: خدا است که انسان را به خنده و گریه در مى‌آورد (یعنى خنده و گریه در اختیار انسان نیست، و این گفته ابن عباس تأیید گفته حضرت عایشه مى‌باشد) ابن ابى ملکیه گفت: و الله (وقتى که ابن عباس گفت: تنها خدا است که انسان را به خنده و گریه در مى‌آورد)، ابن عمر در جوابش چیزى نگفت».

537- حدیث: «عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ **ج**: أَنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ فَقَالَتْ: وَهَلَ ابْنُ عُمَرَ رَحِمَهُ اللهُ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ، وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الآنَ قَالَتْ: وَذَاكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** قَامَ عَلَى الْقَلِيبِ وَفيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكينَ، فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ: إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ إِنَّمَا قَالَ: إِنَّهُمُ الآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌ ثُمَّ قَرَأَتْ (إِنَّكَ لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَى) وَ (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) يَقُولُ حينَ تَبَوَّءُوا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ»([[587]](#footnote-587)).

یعنی: «عروه گوید: پیش حضرت عایشه گفتند، که ابن عمر مى‌گوید: پیغمبر ج فرموده است: مرده در قبرش به خاطر گریه نزدیکانش براى او، عذاب مى‌بیند. عایشه گفت: خدا ابن عمر را ببخشاید او اشتباه کرده است، پیغمبر ج فرمود: مرده به خاطر گناه و اشتباهش عذاب داده مى‌شود در حالى که خانواده‌اش الآن براى او گریه مى‌کنند (یعنى در حالى که خانواده میت ناراحت رفتن او از دنیا مى‌باشند او به خاطر گناه‌هایى که در دنیا انجام داده است در عذاب مى‌باشد) حضرت عایشه گفت: این اشتباه ابن عمر مانند اشتباه دیگر او است وقتى پیغمبر ج در جنگ بدر بر سر چاهى که لاشه عده‌اى از مشرکان قریش در آن انداخته شده بود ایستاد و خطاب به لاشه‌ها فرمود: این‌ها الآن مى‌دانند که آنچه من به ایشان مى‌گفتم حق است. ولى ابن عمر اشتباه کرده به جاى کلمه مى‌دانند (یعلمون) کلمه مى‌شنوند (یسمعون) را روایت کرده است، سپس عایشه براى اثبات اشتباه ابن عمر در میان این دو کلمه این آیه‌ها را خواند: (شما نمى‌توانى بشنوانى به کسى که مرده است)([[588]](#footnote-588)) و (تو نیستى شنواننده کسانى که در گورها هستند)([[589]](#footnote-589)).

عایشه گوید: مراد از این آیه که مى‌فرماید: (شما نمى‌توانى بشنوانى به کسى که مرده است) نفى مطلق نیست بلکه مربوط به وقتى است که کافران در جاى خود در آتش قرار مى‌گیرند»، (یعنى در آن وقت هیچ چیز را نمى‌شنوند).

538- حدیث: «عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَتْ: إِنَّمَا مَرَّ رَسُولُ اللهِ **ج** عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا، فَقَالَ: إِنَّهُمْ ليبْكُونَ عَلَيْهَا، وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا»([[590]](#footnote-590)).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ج گوید: پیغمبر ج از کنار قبر یک زن یهودى گذشت دید که خانواده‌اش بر آن گور گریه مى‌کنند، فرمود: این‌ها براى او گریه مى‌کنند در حالى که او (به خاطر کفرش) در گور عذاب داده مى‌شود».

539- حدیث: «الْمُغِيرَةِس، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ»([[591]](#footnote-591)).

یعنی: «مغیره گوید: از پیغمبر ج شنیدم که فرمود: کسى که برایش نوحه و گریه و زارى شود به وسیله این عمل خلاف ناراحت مى‌باشد».

(لازم به توضیح است به ظاهر در بین احادیثى که از عمر و ابن عمر روایت شده با احادیثى که از ابن عباس و حضرت عایشه روایت گردیده است اختلاف موجود است و جمهور علماء براى رفع این اختلاف مى‌گویند منظور از حدیث حضرت عمر و عبدالله پسرش این است کسانى که در حال حیات خود خانواده‌شان را به گریه و زارى و نوحه براى فوت اشخاص عادت مى‌دهند و آن‌ها را از این اعمال منع نمى‌کنند و یا مانند عادت عرب جاهلیت به آنان توصیه مى‌کنند که پس از مرگشان، خانواده آنان مراسم گریه و نوحه برایشان برپا سازند چنین اشخاصى وقتى که بمیرند به سبب گریه نزدیکانشان که خودشان در زمان حیات در آن دخالت داشته‌اند عذاب داده مى‌شوند. و قاضى عیاض در توجیه رفع این اختلاف مى‌گوید منظور از جمله (لیعذب ببکاء أهله) در حدیث عمر و ابن عمر این است: که مرده از گریه آن‌ها خشنود نیست چون مى‌داند این گریه به خاطر دلبستگى آنان به دنیا مى‌باشد. و منظور از جمله فوق این نیست: که مرده به خاطر گریه نزدیکانش عذاب داده مى‌شود، تا این اعتراض پیش آید که کسى به خاطر گناه دیگر عذاب داده نمى‌شود)([[592]](#footnote-592)).

باب 10: سخت‌گیرى در گریه با صداى بلند و نوحه خوانى

540- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ **ج** قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائرِ الْبَابِ، شَقِّ الْبَابِ؛ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَةَ، لَمْ يُطِعْنَهُ، فَقَالَ: أنْهَهُنَّ فَأَتَاهُ الثَّالِثَةَ، قَالَ: وَاللهِ غَلَبْنَنَا يَا رَسُولَ اللهِ فَزَعَمَتْ أَنَّه قَالَ: فَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ فَقُلْتُ: أَرْغَمَ اللهُ أَنْفَكَ، لَمْ تَفْعَلْ مَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ **ج**، وَلَمْ تَتْرُكْ رَسُولَ اللهِ **ج** مِنَ الْعَنَاءِ»([[593]](#footnote-593)).

یعنی: «عایشه گوید: وقتى که خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر و عبدالله ابن رواحه به پیغمبر رسید پیغمبر ج نشسته بود و آثار غم و ناراحتى از قیافه‌اش نمایان بود، من از روزنه در نگاه مى‌کردم، دیدم که مردى به نزد پیغمبر ج آمد، گفت: زن‌هاى خانواده جعفر گریه مى‌کنند، فرمود: برو آنان را از گریه منع کن. آن مرد رفت و براى دومین بار برگشت و گفت: به حرف من توجّه نکردند، فرمود: برو آنان را از گریه منع کن، آن مرد رفت و براى سومین بار برگشت و گفت: قسم به خدا اى رسول خدا! آن‌ها به حرف ما توجّه ندارند، عایشه این‌طور فهمید که پیغمبر ج فرمود: خاک در دهانشان بریز. (کنایه از شدت منع است) عایشه گوید: به آن مرد گفتم: خدا ذلیلت کند! نتوانستى کارى را که به تو واگذار شده بود انجام دهى و از ناراحت کردن پیغمبرج هم دست برنداشتى».

«أرغم الله أنفک: خداوند پوزه شما را به خاک بمالد، یعنى ذلیل شوید».

541- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ، قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ **ج** عِنْدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لاَ نَنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرُ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمُّ سُلَيْمٍ، وَأُمُّ الْعَلاَءِ، وَابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةُ مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَيْنِ؛ أَوِ ابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ، وَامْرَأَةُ مُعَاذٍ، وَامْرَأَةٌ أُخْرَى»([[594]](#footnote-594)).

یعنی: «امّ عطیه گوید: پیغمبر ج به هنگام بیعت با زنان از ما تعهد گرفت که براى مرده‌ها نوحه خوانى و گریه و زارى نکنیم، جز پنج زن به تعهد خود وفا نکردند: امّ سلیم، امّ العلاء، دختر ابى سبره، زن معاذ و دو زن دیگر، یا گفت: (تردید از راوى است) امّ سلیم، امّ العلاء، دختر ابى سبره زن معاذ، و یک زن دیگر».

542- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ، قَالَتْ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللهِ **ج**، فَقَرَأَ عَلَيْنَا (أَنْ لاَ يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئًا) وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا، فَقَالَتْ: أَسْعَدَتْنِي فُلاَنَةُ أُرِيدُ أَنْ أَجْزيهَا، فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِي **ج** شَيْئًا، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا»([[595]](#footnote-595)).

یعنی: «امّ عطیه گوید: با پیغمبر ج بیعت کردیم و پیغمبر ج این آیه را (زنان با شما بیعت مى‌کنند و تعهد مى‌دهند که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهند)، خواند و ما را از گریه با صداى بلند و نوحه منع نمود، زنى دستش را براى بیعت دراز نکرد (یعنى از بیعت خوددارى نمود) و گفت: فلان زن به من کمک کرده و مى‌خواهم بروم پاداشى و اجرتى به او بدهم، پیغمبر ج چیزى به آن زن نگفت: آن زن رفت و برگشت آن وقت بیعت نمود».

باب 11: منع زنان از تشییع جنازه

543- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ، قَالَتْ: نُهينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا»([[596]](#footnote-596)).

یعنی: «امّ عطیه گوید: ما (زنان) از تشییع جنازه منع شدیم ولى این منع به صورت حتمى و قطعى نبود»، (یعنى تشییع جنازه براى زنان مکروه است نه حرام، و قول جمهور هم بر این است).

باب 12: درباره غسل میت

544- حدیث: «أُمَّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ **ج** حينَ تُوُفِّيَتِ ابْنَتُهُ فَقَالَ: اغْسِلْنَهَا ثَلاَثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ، إِنْ رَأَيْتُنَّ ذلِكَ، بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي فَلَمَّا اذنَّاهُ، فَأَعْطَانَا حَقْوَهُ فَقَالَ: أَشْعرْنَهَا إِيَّاهُ تَعْنِي إِزَارَهُ»([[597]](#footnote-597)).

یعنی: «امّ عطیه انصارى گوید: وقتى که دختر پیغمبر ج (زینب) فوت نمود، پیغمبر ج، پیش ما آمد و فرمود: او را سه یا پنج بار یا بیشتر اگر لازم دانستید با آب و سدر بشویید (تا بهتر تمیز شود) و آخرین بار او را با کافور یا با مقدارى کافور (تردید از راوى است) بشویید (تا خوش بو باشد) وقتى که از شستن آن فارغ شدید به من اطّلاع دهید. همین که از شستن جنازه فارغ شدیم، پیغمبر ج را باخبر نمودیم، پیغمبر ج پیراهن خود را به ما داد و فرمود: این را بر تنش کنید»، (به نحوى که چیز دیگرى در زیر آن قرار نگیرد).

«حقو: پیراهن یا هر جامه‌اى که بدن را بپوشاند».

545- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ **ج** وَنَحْنُ نَغْسِلُ ابْنَتَهُ، فَقَالَ: اغْسِلْنَهَا ثَلاَثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ فَأَلْقَى إِلَيْنَا حَقْوَهُ فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ».

فَقَالَ أَيُّوبُ (أَحَد الرواة): وَحَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ بِمِثْلِ حَدِيثِ مُحَمَّدٍ، وَكَانَ فِي حَدِيثِ حَفْصَةَ اغْسِلْنَهَا وِتْرًا َكَانَ فِيهِ ثَلاَثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا وَكَانَ فِيهِ أَنَّهُ قَالَ: ابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَواضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا وَكَانَ فِيهِ، أَنَّ أُمَّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثَلاَثَةَ قُرُونٍ»([[598]](#footnote-598)).

یعنی: «امّ عطیه انصارى گوید: وقتى که ما دختر پیغمبر ج (زینب) را غسل میت مى‌دادیم پیغمبر ج پیش ما آمد، فرمود: او را سه یا پنج بار یا بیشتر از آن با آب و سدر بشویید و آخرین بار او را با کافور بشویید، و وقتى که فارغ شدید به من اطّلاع دهید. وقتى که از غسلش فارغ شدیم پیغمبر ج را خبرکردیم، پیراهنش را براى ما انداخت و فرمود: این را بر تنش کنید، ایوب یکى از راویان حدیث گوید: که حفصه (دختر سیرین) عین حدیث محمّد (حدیث قبلى) را برایم روایت نمود، ولى در حدیث حفصه اضافه بر روایت قبلى این جملات هم وجود داشت (تعداد بارهایى که شسته مى‌شود فرد باشد)، (سه بار یا پنج بار یا هفت بار باشد)، فرمود: (غسل را با شستن طرف راست و اعضایى که در وضوء شسته مى‌شوند شروع کنید)، (امّ عطیه گفت: سرش را شانه کردیم و آن را به سه دسته مفتول (بهم بافته) تقسیم نمودیم)».

546- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ، قَالَتْ: لَمَّا غَسَّلْنَا بِنْتَ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ لَنَا، وَنَحْنُ نَغْسِلُهَا: ابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا»([[599]](#footnote-599)).

یعنی: «امّ عطیه گوید: در حالیکه دختر پیغمبر ج را غسل میت مى‌دادیم به ما فرمود: از طرف راستش و اعضاى وضویش شروع کنید».

باب 13: درباره کفن میت

547- حدیث: «خَبَّاتٍس، قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ **ج** نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُميْرٍ؛ وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ، فَهُوَ يَهْدِبُهَا قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكَفِّنُهُ إِلاَّ بُرْدَةً إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاَهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ **ج** أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ»([[600]](#footnote-600)).

یعنی: «خبّاب گوید: ما به خاطر رضاى خدا با پیغمبر ج از مکه به مدینه هجرت کردیم و اجر ما بنا به وعده خدا پیش او حتمى شد، بعضى از ما زود مردند و از پاداش دنیایى آن چیزى استفاده نکردند مانند مصعب بن عمیر، ولى بعضى دیگر در دنیا باغشان به ثمر رسید و از آن میوه چیدند، امّا مصعب در روز احد کشته شد و ما براى کفنش جز یک تکه پارچه پشمى چیزى نداشتیم، وقتى که آن را روى سرش قرار مى‌دادیم پاهایش لخت مى‌شدند، و وقتى که آن را بر پاهایش مى‌کشیدیم، سرش ظاهر مى‌گردید، (چون پارچه کوتاه بود و کفایت تمام بدن مصعب را نمى‌کرد)، پیغمبر ج به ما دستور داد که این پارچه را روى سرش قرار دهیم، و با گیاهى که (اذخر) نام دارد (و بوى آن مطبوع است) پاهایش را بپوشانیم».

548- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** كُفِّنَ فِي ثَلاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فيهِنَّ قَمِيصٌ وَلاَ عِمَامَةٌ»([[601]](#footnote-601)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج در سه کفن که پارچه‌اش، کتان سفید یمانى سحولى بود، کفن شد و پیراهن و عمامه جزو کفن پیغمبر ج نبودند»، (یعنى تنها سه کفن تمام بود و لا غیر).

«سحوليّة: منسوب به سحول است، که نام دهى است در یمن، و یا اسم گازرى است که پارچه‌هاى سفید را به او نسبت مى‌دادند. كرسف: پنبه».

باب 14: پوشاندن سر میت به هنگامى که فوت مى‌نماید

549- حدیث: «عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** حينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ»([[602]](#footnote-602)).

یعنی: «عایشه گوید: وقتى که پیغمبر ج فوت کرد سرش با یک پارچه خط دار یمانى پوشانیده شد».

باب 16: سرعت در تشییع و تدفین جنازه

550- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةًس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: أَسْرِعُوا بِالْجِنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ»([[603]](#footnote-603)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: جنازه میت را به سرعت ببرید، چون اگر این، جنازه انسانى صالح باشد، او را به سوى خیر و برکت مى‌برید، و بهتر است هرچه زود به آن برسد و اگر صالح نباشد، این شرى است که بهتر است هرچه زودتر از دوش شما برداشته شود».

باب 17: ثواب نماز بر جنازه و تشییع آن

551- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلِّي عَلَيْهَا فَلَهُ قِيرَاطٌ، وَمَنْ شَهِدَ حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ، قِيلَ: وَمَا الْقيرَاطَانِ قَالَ: مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعظيمَيْنِ»([[604]](#footnote-604)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که برسر جنازه‌اى حاضر شود و کارهاى مربوط به آن را انجام دهد تا بر او نماز بخواند ثواب آن یک قیراط است و کسى که در مراسم جنازه‌اى شرکت کند تا او را به خاک مى‌سپارد ثوابش به اندازه دو قیراط است، از پیغمبر ج پرسیده شد: دو قیراط چند است؟ فرمود: به اندازه دو کوه بزرگ است»، (یعنى کسى که در این مراسم تا آخرین مرحله شرکت کند مانند این است که دو کوه بزرگ در ترازوى اعمالش قرار داده شود).

552- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَعَائِشَةَ حَدَّثَ ابْنُ عُمَرَ، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَس يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ، فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ، يَعْنِي عَائِشَةَ أَبَا هُرَيْرَةَ؛ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُهُ؛ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثيرَةٍ»([[605]](#footnote-605)).

یعنی: «ابن عمر گوید: ابو هریره مى‌گفت: کسى که جنازه‌اى را تشییع نماید ثواب آن به اندازه قیراطى است، ابن عمر گفت: چون ابو هریره اظهار نظرهاى زیادى براى ما مى‌کرد (گفتم شاید این هم نظر خودش باشد از عایشه در این مورد سؤال کردیم)، عایشه او را تصدیق نمود و گفت: من عین این حدیث را از پیغمبر ج شنیده‌ام. آنگاه ابن عمر گفت: پس به واسطه کوتاهى در این مورد قیراط‌هاى زیادى را از دست داده‌ایم».

باب 20: مرده‌اى که به خیر یا به شر نامش را مى‌برند

553- حدیث: « أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، قَالَ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ**ج**: وَجَبَتْ ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: وَجَبَتْ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِس، مَا وَجَبَتْ قَالَ: هذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللهِ فِي الأَرْضِ»([[606]](#footnote-606)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: عده‌اى از اصحاب با پیغمبر ج بر یک جنازه‌اى رد شدند، اصحاب او را به نیکى نام بردند، پیغمبر ج فرمود: واجب شد. سپس بر جنازه دیگرى گذشتند، اصحاب از آن به بدى یاد کردند، باز پیغمبر ج فرمود: واجب شد. عمر بن خطاب پرسید: چه چیزى واجب شد؟ پیغمبر ج فرمود: این یکى که از او به نیکى نام بردید بهشت برایش واجب شد، و این یکى که از او به بدى یاد کردید دوزخ برایش واجب گردید، چون شما گواهان خدا در زمین هستید».

باب 21: حدیثى که مى‌فرماید مرده یا خودش راحت مى‌شود یا دیگران از دستش راحت مى‌شوند

554- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ الأَنْصَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** مُرَّ عَلَيْهِ بِجَنَازَةٍ فَقَالَ: مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَراحٌ مِنْهُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ مَا الْمُسْتَرِيحُ وَالْمُسْتَرَاحُ مِنْهُ قَالَ: الْعَبْدُ الْمُؤمِنُ يَسْتَريحُ مِنْ نَصَبِ الدُّنْيَا وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللهِ، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يَسْتَريحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلاَدُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»([[607]](#footnote-607)).

یعنی: «ابوقتاده بن ربعى انصارى گوید: جنازه‌اى را از نزدیکى پیغمبر ج تشییع نمودند، فرمود: یاخودش راحت شد یادیگران از دستش راحت شدند، گفتند: اى رسول خدا یعنى چه (یا خودش راحت شد یا دیگران از دستش راحت شدند؟)، فرمود: انسان مؤمن وقتى بمیرد از ناراحتى و گرفتارى نجات پیدا مى‌کند و به رحمت خدا شاد مى‌شود، و انسان فاسد و گناهکار، هم بندگان خدا و هم مملکت و درخت و حیوانات از شرش آسوده مى‌شوند».

باب 22: درباره گفتن الله اکبر بر جنازه

555- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى فَصَفَّ بِهِمْ وَكَبَّرَ أَرْبَعًا»([[608]](#footnote-608)).

یعنی: «ابوهریره گوید: روزى که نجاشى (پادشاه حبشه فوت نمود)، پیغمبر ج خبر فوت او را اعلام کرد و با مردم به سوى مصلى (در بقیع) خارج شد و صف نماز (میت را) با مردم تشکیل داد و چهار بار الله اکبر گفت».

556- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: نَعَى لَنَا رَسُولُ اللهِ **ج** النَّجَاشِيَّ، صَاحِبَ الْحَبَشَةِ، الْيَوْمَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَقَالَ: اسْتَغْفِرُوا َلأخِيكُمْ»([[609]](#footnote-609)).

یعنی: «ابو هریره گوید: همان روزى که نجاشى پادشاه حبشه فوت کرد، پیغمبر خبر فوت او را به اصحاب اعلام نمود، و فرمود: براى برادر دینى خودتان از خداوند درخواست عفو و بخشایش بکنید».

557- حدیث: «جَابِرٍس، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** صَلَّى عَلَى أَصْحَمَةَ النَّجَاشِيِّ، فَكَبَّرَ أَرْبَعًا»([[610]](#footnote-610)).

یعنی: «جابر گوید: اصحمه نجاشى (وقتى که فوت کرد)، پیغمبر ج نماز میت را (غیابآ) بر او خواند، و چهار بار الله اکبر را در آن نماز گفت».

«اصحمه: اسم کوچک نجاشى است، و نجاشى لقبى است عام براى پادشاهان حبشه مانند کسرى براى پادشاهان ایران».

558- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: قَدْ تُوُفِّيَ الْيَوْمَ رَجُلٌ صَالِحٌ مِنَ الْحَبَشِ، فَهَلُمَّ فَصَلُّوا عَلَيْهِ قَالَ: فَصَفَفْنَا، فَصَلَّى النَّبِيُّ **ج** عَلَيْهِ، وَنَحْنُ صُفُوفٌ»([[611]](#footnote-611)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ج فرمود: امروز یک شخص صالح و مؤمن در حبشه فوت کرده است بیایید بر او نماز بخوانید، ما هم صف تشکیل دادیم، پیغمبر ج بر او نماز خواند در حالى که در چند صف پشت سر پیغمبر ایستاده بودیم».

باب 23: خواندن نماز میت بر قبر

559- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ مَرَّ مَعَ النَّبِيِّ **ج** عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ فَقُلْتَ يَا أَبَا عَمْرٍو: مَنْ حَدَّثَكَ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ»([[612]](#footnote-612)).

یعنی: «سلیمان شیبانى گوید: از شعبى شنیدم که گفت: کسى که همراه پیغمبرج بود به من خبر داد که با پیغمبر ج از کنار قبرى گذشتیم که از سایر قبرها جدا شده بود، پیغمبر ج اصحاب را به صف کشید و نماز میت را به امامت بر آن قبر خواند. سلیمان گوید: به شعبى گفتم: اى ابا عمرو! چه کسى این حدیث را برایت نقل کرده است؟ گفت: ابن عباس».

560- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ أَسْوَدَ، رَجُلاً أَوِ امْرَأَةً، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، وَلَمْ يَعْلَمِ النَّبِيُّ **ج** بِمَوْتِهِ، فَذَكَرَهُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: مَا فَعَلَ ذَلِكَ الإِنْسَانُ قَالُوا: مَاتَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: أَفَلاَ آذَنْتُمُونِي فَقَالُوا: إِنَّهُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، قِصَّتَهُ؛ قَالَ: فَحَقَرُوا شَأْنَهُ قَالَ: فَدُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ فَأَتَى قَبْرَهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ»([[613]](#footnote-613)).

یعنی: «ابوهریره گوید: مرد یا زن سیاهى که مسـجد را تمـیز و جارو مى‌کرد، فوت کرد، و پیغمبر ج از مرگش اطلاع نداشت، روزى پیغمبر ج به یادش افتاد فرمود: این شخص کجا رفته است؟ گفتند: اى رسول خدا! مرده است، فرمود: چرا به من خبر ندادید؟! جریان فوتش را براى پیغمبر ج بیان کردند، پیغمبر ج فرمود: اورا دست‌کم و بى‌ارزش گرفته‌اند، پس فرمود: قبرش را به من نشان دهید، بر سر قبرش آمد و بر آن نماز خواند».

«يقم: جارو مى‌کرد».

باب 24: از جا بلندشدن به هنگام ردشدن جنازه

561- حدیث: «عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا حَتَّى تُخَلِّفَكُمْ»([[614]](#footnote-614)).

یعنی: «عامر بن ربیعه گوید: پیغمبر ج فرمود: هر وقت جنازه‌اى را دیدید به خاطر آن از جاى خود بلند شوید تا وقتى که از شما رد مى‌شود».

562ـ حدیث: «عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَس عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جَنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا، فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا أَوْ تخَلِّفهُ أَوْ تَوضَعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَهُ»([[615]](#footnote-615)).

یعنی: «عامر بن ربیعه گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى یکى از شما جنازه‌اى را دید اگر او را تشییع ننمود باید بلند شود تا او از جنازه پنهان مى‌شود یا جنازه از او پنهان مى‌گردد، یا قبل از اینکه جنازه به او برسد بر زمین گذاشته شود».

563- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا، فَمَنْ تَبِعَهَا فَلاَ يَقْعُدْ حَتَّى تُوضَعَ»([[616]](#footnote-616)).

یعنی: «ابو سعید خدرىس گوید: پیغمبر ج فرمود: هرگاه جنازه‌اى را مشاهده کردید بلند شوید، و کسى که تشییع جنازه مى‌کند تا جنازه بر زمین گذاشته نشود نباید بنشیند».

564- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: مَرَّتْ بِنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ **ج**، وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ، قَالَ: إِذَا رأَيْتُمُ الْجِنَازَةَ فَقُومُوا»([[617]](#footnote-617)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: جنازه‌اى را از کنار ما رد کردند، پیغمبر ج بلند شد، و ما هم بلند شدیم و گفتیم: اى رسول خدا! این جنازه یهودى است، فرمود: هرگاه جنازه‌اى را دیدید بلند شوید».

565- حدیث: «سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ وَقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: كَانَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَقَيْسُ بْنُ سَعْدٍ قَاعِدَيْنِ بِالْقَادِسِيَّةِ، فَمَرُّوا عَلَيْهِمَا بِجَنَازَةٍ فَقَامَا، فَقِيلَ لَهُمَا إِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ، أَيْ مِنْ أَهْلِ الذمَّةِ؛ فَقَالاَ: إِنَّ النَّبِيَّ **ج** مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ فَقَامَ، فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ، فَقَالَ: أَلَيْسَتْ نَفْسًا»([[618]](#footnote-618)).

یعنی: «عبدالرحمن بن ابى لیلى گوید: سهل بن حنیف و قیس بن سعد در شهر قادسیه نشسته بودند، جنازه‌اى از نزدیکى ایشان رد شد، هردو از جاى خود به خاطر آن بلند شدند، به ایشان گفته شد که این جنازه مربوط به اهل ذمّه (که مسلمان نیست) مى‌باشد، این دو صحابه گفتند: جنازه‌اى از نزدیکى پیغمبر ج گذشت و پیغمبرج بلند شد، به پیغمبر ج گفته شد که این جنازه یهودى است، پیغمبر ج فرمود: مگر انسان نیست؟»، (یعنى بلندشدن به خاطر انسانیت او است نه به خاطر دین او).

باب 27: وقتى که امام بر میت نماز مى‌خواند باید در مقابل چه قسمت از بدن او بایستد؟

566- حدیث: «سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍس، قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ **ج** عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا، وَسَطَهَا»([[619]](#footnote-619)).

یعنی: «سمره بن جندب گوید: پشت سر پیغمبر ج بر جنازه زنى که در حال زایمان فوت کرده بود نماز خواندم پیغمبر ج در مقابل وسط بدنش ایستاد».

فصل دوازدهم:  
درباره زكات

567- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ»([[620]](#footnote-620)).

یعنی: «ابوسعیدس گوید: پیغمبر ج فرمود: در نقره‌اى که میزان آن کمتر از پنج اوقیه باشد، زکات واجب نیست، در تعداد شترى که کمتر از پنج باشند زکات واجب نیست، در خرما و حبوبات کمتر از پنج وسق زکات واجب نیست».

«أواق: جمع اوقیه است هر اوقیه 40 درهم است که کل پنج اوقیه 200 درهم مى‌باشد و هر ده درهم 7 مثقال است که جمعاً 140 مثقال مى‌شود و با توجّه به اینکه هر مثقال 64/4 گرم است جمع کل 140 مثقال بر 60/649 گرم بالغ مى‌گردد و بنابراین کسى که داراى 60/649 گرم نقره یا معادل آن طلا و پول رایج باشد زکات این نقره یا طلا و پول بر او واجب است و کمتر از آن زکات واجب نیست. ذود: براى سه تا ده شتر به کار مى‌رود و براى مفرد، جمع، مذکر و مؤنث استعمال مى‌گردد و در اینجا که (خمسة ذود) به صورت اضافه مى‌باشد در معنى مفرد استعمال شده است یعنى در کمتر از پنج شتر زکات واجب نیست. وسق: هر وسق 60 صاع است و هر صاع 315 رطل است مجموع پنج وسق بالغ بر 1600 رطل مى‌باشد با توجّه به اینکه هر رطل 89 مثقال و هر مثقال معادل 64/4 گرم است در نتیجه مجموع پنج وسق برابر است با 660736 گرم که معادل 660 کیلو 736 گرم مى‌باشد بنابراین بر کسى که محصولات دیمى کشاورزى او از 7/660 کیلو خرما و گندم و جو کمتر باشد زکات واجب نیست و اگر به این مقدار رسید، زکات بر او واجب مى‌باشد([[621]](#footnote-621)).

باب 2: زکات برده و اسب بر مسلمان واجب نیست

568- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلامِهِ صَدَقَةٌ»([[622]](#footnote-622)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: زکات اسب و برده بر مسلمان واجب نیست». (علماى اسلامى مى‌فرمایند: این در صورتى است که اسب و برده براى تجارت نباشد، و چنانچه براى تجارت باشند به اتفاق آراء زکات آن‌ها واجب است).

باب 3: درباره دادن زکات و منع آن

569- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللهِ **ج** بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْن عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَأَمَّا خَالِدٌ، فَإِنَّكُمْ تَظْلمُونَ خَالِدًا، قَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ؛ وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَعَمُّ رَسُولِ اللهِ **ج**، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلَهَا مَعَهَا»([[623]](#footnote-623)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج دستور داد که زکات را وصول نمایند، به پیغمبر گفته شد، که ابن جمیل و خالد بن ولید و عباس بن عبدالمطلب از دادن زکات خوددارى کرده‌اند، پیغمبر ج فرمود: ابن جمیل هیچ عذرى براى خوددارى از پرداخت زکات ندارد، جز اینکه بگوییم که قبلاً فقیر بود و الآن خدا و پیغمبر ج او را ثروتمند نموده‌اند (یعنى هیچ عذرى ندارد بلکه باید زکات را پرداخت کند) امّا خالد، که از او تقاضاى زکات مى‌نمایید نسبت به او ظلم مى‌کنید، چون او شمشیر و زره و اسب و تمام وسایل جنگیى که دارد براى خدا و جنگ براى پیشرفت اسلام وقف کرده است و زکات به آن‌ها تعلق نمى‌گیرد، و امّا عباس بن عبدالمطلب عموى رسول خدا علاوه بر زکاتى که بر او واجب است، باید یک برابر آن بیشتر پرداخت کند».

باب 4: مقدار خرما یا جویى که مسلمان باید براى زکات فطر پرداخت کند

570- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** فَرَضَ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى كُلِّ حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ، ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى، مِنَ الْمُسْلِمِينَ»([[624]](#footnote-624)).

یعنی: «ابن عمر گوید: به دستور پیغمبر ج بر هر مسلمانى اعم از زن و مرد، آزاده و برده، واجب است یک صاع خرما یا جو را براى زکات فطر پرداخت کند».

571- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ؛ قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ **ج** بِزَكَاةِ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ قَالَ عَبْدُ اللهِ رضي الله عنه: فَجَعَلَ النَّاسُ عِدْلَهُ مُدَيْنِ مِنْ حِنْطَةٍ»([[625]](#footnote-625)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ج دستور داد که زکات فطر را به مقدار یک صاع (4 مد از خرما یا جو) بدهند امّا مردم به جاى یک صاع (خرما یا جو) دو مد گندم مى‌دهند».

572- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، قَالَ: كُنَّا نُخْرِجُ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ أَقِطٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ»([[626]](#footnote-626)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: ما در زمان پیغمبر ج یک صاع گندم یا جو یا خرما یا کشک یا کشمش را براى (هر نفر) زکات فطر مى‌دادیم».

573- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، قَالَ: كُنَّا نُعْطِيَهَا، فِي زَمَانِ النَّبِيِّ **ج**، صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ مُعَاوِيَةُ وَجَاءَتِ السَّمْرَاءُ، قَالَ: أَرَى مُدًّا مِنْ هذَا يَعْدِلُ مُدَّيْنِ»([[627]](#footnote-627)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: ما در زمان پیغمبر ج یک صاع گندم یا خرما یا کشمش را براى (هر نفر) زکات فطر مى‌دادیم ولى وقتى که معاویه حکومت به دست گرفت و گندم شام فراوان شد، معاویه گفت: به عقیده من یک مد از گندم شام معادل دو مد از خرما یا جو یا کشمش مى‌باشد».

«طعام: در اصطلاح اهل حجاز خاص گندم است. السمراء: گندم».

باب 6: گناه کسى که از دادن زکات خوددارى مى‌نماید

574- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: الْخَيْلُ لِثَلاَثَةٍ: لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَأَطَالَ فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ كَانَتْ أَرْوَاثُهَا وَآثَارُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَهَا كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ؛ وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِئَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلاَمِ فَهِيَ وِزْرٌ عَلَى ذلِكَ.

وَسُئِلَ رَسُولُ اللهِ **ج** عَنِ الْحُمُرِ، فَقَالَ: مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلاَّ هذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفاذَّةُ ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ٨﴾ [الزلزلة: 7-8].»([[628]](#footnote-628)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هر صاحب طلایى که زکات آن را ندهد این طلا در روز قیامت به صورت ورق‌هاى داغ شده در آتش سرخ مى‌شود، پشت و طرف راست و چپ و پیشانى صاحبش را با آن داغ مى‌کنند، هر وقت این ورق‌ها سرد شدند مجدداً در آتش سرخ مى‌شوند و صاحبش با آن‌ها داغ مى‌گردد، این عذاب در طول روزى که مدّت آن به اندازه پنجاه سال است ادامه دارد، تا اینکه خداوند در بین بندگانش قضاوت مى‌نماید و تکلیف آن‌ها را روشن مى‌سازد آنگاه یا به بهشت مى‌روند یا به دوزخ. از پیغمبر ج پرسیده شد: کسى که زکات شتر را ندهد چطور است؟ فرمود: هر صاحب شترى که زکات آن را ندهد، وقتى که روز قیامت آمد او را در یک صحراى وسیع و مسطح قرار مى‌دهند و شترهایش بدون اینکه حتى یک بچه‌اى از آن‌ها کم شده باشد، به صورت خیلى بزرگتر از آنچه در دنیا هستند جمع مى‌شوند، صاحبشـان را در زیر پا قرار مى‌دهند، با دنـدان او را گاز مى‌گیرند، وقتى که آخرین شـتر بر لاشه او عبور کرد، مجدداً از اوّل او را زیر پا مى‌گیرند و این عذاب در طول روزى که مقدار آن پنجاه سال است ادامه دارد تا اینکه خداوند در بین بندگانش قضاوت مى‌نماید و تکلیف آنان را تعیین مى‌کند، آنگاه صاحبان این شترها یا به بهشت مى‌روند یا به دوزخ. از پیغمبر ج درباره ندادن زکات گاو و گوسفند پرسیده شد، پیغمبر ج فرمود: هر صاحب گاو و گوسفندى که زکات آن‌ها را ندهد در روز قیامت او را در یک صحراى وسیع و مسطح قرار مى‌دهند، تمام گاو و گوسفندانش بدون کم و کاست جمع مى‌گردند، در حالى که داراى شاخ‌هاى محکم و راست مى‌باشند، صاحبان خود را با شاخ مى‌زنند و او را با سم مى‌کوبند و هر وقت آخرین آن‌ها از روى لاشه آنان گذشت مجدداً از اوّل آنان را در زیر پا مى‌گیرند، و این عذاب در روزى که طول آن پنجاه سال است ادامه دارد، تا اینکه خداوند در بین بندگانش قضاوت مى‌فرماید، آنگاه تکلیف این صاحبان گاو و گوسفند روشن مى‌شود، یا به بهشت مى‌روند یا به دوزخ. از پیغمبر ج درباره زکات اسب پرسیده شد، پیغمبر ج فرمود: اسب به سه دسته تقسیم مى‌شود: یک دسته آن براى صاحبش خیر و برکت است، و دسته دوم براى صاحبش زینت است، (و آن وقتى است که صاحبش آن را به خاطر زیبایى و زینت نگهدارى نماید، و تا جایى که امکان دارد حق آن را مى‌پردازد) و دسته سوم براى صاحبش بلا و بدبختى است، دسته‌اى که خیر و برکت است، اسبى است که صاحبش آن را براى جهاد در راه خدا و کارهایى که موجب رضاى او است نگهدارى نموده باشد، افسارش را شل و طولانى نموده تا در باغچه و مرتع به چرا مشغول شود هر اندازه که این اسب به چرا مشغول شود، خداوند براى صاحبش خیر و احسان محسوب مى‌نماید، وقتى که این اسب افسارش را پاره کند و یک یا دو دور با نشاط و شادى و با آزادى بدود، عرق و فضولاتى که از بدنش خارج مى‌گردد و یا غبارى که از سم‌هایش بلند مى‌شود، موجب ثواب و احسان براى صاحبش مى‌باشد، و اگر این اسب از کنار رودى رد بشود و بدون خواست صاحبش از آب آن بخورد این امر هم باعث ثواب و احسان فراوان براى او است، (خلاصه چنین اسبى براى صاحب خود سراپا خیر و برکت و سعادت مى‌باشد).

دسته سوم که بلا و بدبختى است، اسبى است که صاحبش آن را به خاطر فخر بر دیگران و ریا و اذیت و آزار مسلمانان نگهدارى مى‌نماید. (پیغمبر ج نسبت به زکات اسب چیزى نفرمود).

سپس درباره زکات خر از او سؤال شد، پیغمبر ج فرمود: در این مورد جز این آیه روشن و جامع چیزى بر من نازل نشده است، خداوند مى‌فرماید: (هر کس که به اندازه کوچکترین ذره‌اى عمل نیک انجام دهد پاداش آن را مى‌بیند و هرکس که به اندازه کوچکترین ذره‌اى عمل بدى را انجام دهد سزاى آن را مى‌بیند).

(باید یادآورى نمود که این حدیث از اوّل تا مى‌رسد به سؤال از پیغمبر ج درباره زکات اسب در کتاب لؤلؤ و مرجان وجود ندارد و بخارى هم آن را روایت نکرده است و تنها در صحیح مسلم وجود دارد، و به خاطر تناسب با عنوان باب، اوّل حدیث را هم ترجمه نمودم).

«ربطها: نگهدارى نمود. فأطال: افسار و ریسمانى که در گردن یا در دست اسب بود شل نمود، و آن را طولانى‌تر کرد تا در مساحت بیشتر بچرد. مرج: مرتع. طيلها: ریسمان. فاستنت: با شادى و نشاط دوید. شرفاً: یک دور. نواء: عداوت».

باب 8: سخت گیرى و عذاب شدید براى کسانى که زکات نمى‌دهند

575- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ: هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ مَا شَأْنِي فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ، وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً إِلاَّ مَنْ قَالَ هكَذَا وَهكَذَا وَهكَذَا»([[629]](#footnote-629)).

یعنی: «ابوذر گوید: به حضور پیغمبر ج که در سایه کعبه نشسته بود رسیدم، فرمود: قسم به پروردگار کعبه آنان بدبخت هستند، قسم به پروردگار کعبه آنان بدبخت هستند، من هم (ترسیدم)، گفتم: باید چه کارى کرده باشم؟ و چه گناهى از من صادر شده باشد؟ پیش پیغمبر ج نشستم، دیدم که این سخن را تکرار مى‌کند، از شدت ترس و ناراحتى دیگر نتوانستم سکوت کنم، گفتم: اى رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، این افراد چه کسانى هستند که تا این اندازه بدبخت مى‌باشند؟! فرمود: ثروتمندانند، هر ثروتمندى بدبخت است مگر ثروتمندانى که با دست راست و چپ خود بخشش مى‌نمایند».

«إلّا مَنْ قال: مگر کسى که ببخشد در اینجا قول براى بخشش به کار گرفته شده است. هكذا: اشاره به طرف راست و چپ و جلو است».

576- حدیث: «أَبِي ذَرٍّس، قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَوْ وَالَّذِي لاَ إِلهَ غَيْرُهُ أَوْ كَمَا حَلَفَ مَا مِنْ رَجُلٍ تَكُونُ لَهُ إِبِلٌ أَوْ بَقَرٌ أَوْ غَنَمٌ لاَ يُؤَدِّي حَقَّهَا إِلاَّ أُتِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمَ مَا تَكُونُ وَأَسْمَنهُ، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا، كُلَّمَا جَازَتْ أُخْرَاهَا رُدَّتْ عَلَيْهِ أُولاَهَا، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ»([[630]](#footnote-630)).

یعنی: «ابوذر گوید: به خدمت پیغمبر ج رسیدم، فرمود: قسم به کسى که جانم در دست اوست یا قسم به کسى که هیچ کسى جز او سزاوار پرستش نیست، یا بهر نحوى که قسم خورد (تردید از راوى است) هر انسانى که داراى شتر یا گاو یا گوسفند باشد، و زکات آن را ندهد در روز قیامت آن‌ها را با جثه‌هاى بزرگتر و چاق‌تر از آنچه در دنیا است جمع مى‌کنند و آن‌ها صاحب خود را با سم مى‌کوبند و با شاخ مى‌زنند، همین که آخرین آن‌ها بر لاشه او گذشت مجدداً از اوّل بر روى او بر مى‌گردند و این عذاب تا وقتى که خداوند در بین بندگانش قضاوت مى‌نماید دوام دارد».

باب 9: تشویق بر دادن زکات و صدقه

577- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ **ج** فِي حَرَّةِ الْمَدِينَةِ عِشَاءً، اسْتَقْبَلَنَا أُحُدٌ؛ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ مَا أُحِبُّ أَنَّ أُحُدًا لِي ذَهَبًا، يَأْتِي عَلَيَّ لَيْلَةٌ أَوْ ثَلاَثٌ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ إِلاَّ أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ، إِلاَّ أَنْ أَقُولَ بِهِ فِي عِبَادِ اللهِ هكَذَا وَهكَذَا وَهكَذَا وَأَرَانَا بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: الأَكْثَرُونَ هُمُ الأَقَلُّونَ إِلاَّ مَنْ قَالَ هكَذَا وَهكَذَا، ثُمَّ قَالَ لِي: مَكَانَكَ، لاَ تَبْرَحْ يَا أَبَا ذَرٍّ حَتَّى أَرْجِعَ فَانْطَلَقَ حَتَّى غَابَ عَنِّي، فَسَمِعْتُ صَوْتًا، فَخَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عُرِضَ لِرَسُولِ اللهِ **ج**، فَأَرَدْتُ أَنْ أَذْهَبَ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ **ج** لاَ تَبْرَحْ، فَمَكُثْتُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ سَمِعْتُ صَوْتًا خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عُرِضَ لَكَ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَكَ، فَقُمْتُ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: ذَاكَ جِبْرِيلُ، أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لاَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ قَالَ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ»([[631]](#footnote-631)).

یعنی: «ابوذر گوید: شبى با پیغمبر ج از منطقه‌اى به نام حره در شهر مدینه به طرف کوه احد حرکت مى‌کردیم، در این اثنا پیغمبر ج فرمود: اى ابوذر! اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، دوست ندارم که یک یا سه شب بگذرد و یک دینارى از آن پیش من باقى بماند، مگر اینکه آن را براى بازپرداخت وامى نگه داشته باشم و یا آن را از راست و چپ و جلو به بندگان خدا ببخشـم، پیغـمبر ج با دستش به طرف راست و چپ و جلو اشاره کرد. سپس فرمود: اى ابوذر! گفتم: آماده خدمتم اى رسول خدا، فرمود: کسانى که ثروت فراوان دارند ثواب کمى دارند مگر کسانى که از راست و چپ ثروت خود را در راه خدا مى‌بخشند، بعداً فرمود: در جاى خود بمان و حرکت نکن تا من بر مى‌گردم، پیغمبر ج رفت تا از من پنهان شد، در این اثنا صدایى را شنیدم، ترسیدم که اتفاق بدى برایش پیش آمده باشد خواستم بدنبالش بروم امّا بیادم آمد که فرمود: از جاى خودت حرکت مکن، لذا توقف نمودم (تا پیغمبر ج برگشت)، گفتم: اى رسول خدا! صدایى شنیدم، ترسیدم که حادثه‌اى براى شما پیش آمده باشد (خواستم بیایم) ولى سخن شما را که گفتید از جاى خودت حرکت مکن بیادم آمد، ناچار در جاى خود توقف نمودم، پیغمبر ج فرمود: این جبرئیل بود که پیش من آمد و به من خبر داد، هر کسى که از امّت من بمیرد و شریک و انبازى براى خدا قرار ندهد (در دوزخ باقى نخواهد ماند و سرانجام) وارد بهشـت مى‌شود، گفتم: هرچند مرتکب دزدى و زنا (که از بدترین گناهان کبیره هستند) شده باشد؟! فرمود: هرچند مرتکب دزدى و زنا شده باشد».

«حرّة: منطقه‌اى است در مدینه که داراى سنگ‌هاى سیاه است».

578- حدیث: «أَبِي ذَرٍّس، قَالَ: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي، فَإِذَا رَسُولُ اللهِ **ج** يَمْشِي وَحْدَهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ؛ قَالَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ، فَالْتَفَتَ فَرَآنِي، فَقَالَ: مَنْ هذَا قُلْتُ: أَبُو ذَرٍّ، جَعَلَنِي اللهُ فِدَاءَكَ، قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَه قَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً، فَقَالَ: إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْمُقِلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلاَّ مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ خَيْرًا فَنَفَحَ فِيهِ يَمِينهُ وَشِمَالَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَوَرَاءَهُ وَعَمِلَ فِيهِ خَيْرًا قَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً؛ فَقَالَ لِي: اجْلِسْ ههُنَا قَالَ: فَأَجْلَسَنِي فِي قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَةٌ، فَقَالَ لِي: اجْلِسْ ههُنَا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ قَالَ: فَانْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لاَ أَرَاهُ، فَلَبِثَ عَنِّي فَأَطَالَ اللُّبْثَ، ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُقْبِلٌ، وَهُوَ يَقُولُ: وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللهِ جَعَلَنِي اللهُ فِدَاءَكَ، مَنْ تُكَلِّمُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ، مَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرْجِعُ إِلَيْكَ شَيْئًا قَالَ: ذَاكَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ، عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ، قَالَ: بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى قَالَ: نَعَمْ قَالَ، قُلْتُ: وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى قَالَ: نَعَمْ وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ»([[632]](#footnote-632)).

یعنی: «ابوذر گوید: شبى از منزل بیرون آمدم، دیدم که پیغمبر ج دارد به تنهایى حرکت مى‌کند، تصوّر کردم که دوست ندارد کسى با او باشد، در حالى که در روشنایى نور ماه مى‌رفتم نگاهى به من کرد و فرمود: کیستى؟ گفتم: فدایت شوم ابوذرم، فرمود: اى ابوذر! بیا، ساعتى با او رفتم، فرمود: آن‌هایى که ثروت زیادى دارند در روز قیامت ثواب کمترى دارند، مگر کسى که خداوند ثروتى را به او بدهد و او هم از راست و چپ و پیش و پس از آن ببخشد و در راه خدا آن را خرج کند. ابوذر گوید: یک ساعت دیگر با پیغمبر ج راه رفتیم، فرمود: در اینجا بنشین، من هم در زمین مسطحى که اطرافش سنگلاخ بود نشستم، فرمود: در اینجا باش تا برمى‌گردم، پیغمبر ج به حرکت خود ادامه داد تا اینکه از من پنهان شد، مدّتى طولانى نشستم ولى برنگشت، سپس در حالى که به طرف من برمى‌گشت، شنیدم مى‌گفت: اگر زنا و دزدى هم بکند؟ وقتى که پیغمبر آمد، نتوانستم خوددارى کنم، فوراً گفتم: اى رسول خدا! فدایت شوم، وقتى که از کنار آن سنگ‌ها رد مى‌شدى با چه کسى سخن مى‌گفتى؟ من کسى را نمى‌دیدم که به شما جواب بدهد، فرمود: این جبرئیل÷ بود، که در آنجا پیش من آمد، و گفت: به امّتت مژده بده هر کسى از ایشان در حالى بمیرد که هیچ شریکى براى خداوند قرار نداده باشد (در جهنم ابدى نخواهد شد و سرانجام) وارد بهشت مى‌گردد، گفتم: اى جبرئیل! اگر زنا و دزدى هم کرده باشد؟ جبرئیل گفت: بلى، گفتم: اگر زنا و دزدى هم کرده باشد؟ جبرئیل گفت: اگر شراب هم خورده باشد».

(جمهور علماء اسلام و اشاعره با استناد به این حدیث و آیات و احادیث دیگر عقیده دارند که گناه کبیره موجب عذاب دائم در دوزخ نیست، ولى خوارج و معتزله گناه کبیره را موجب عذاب دائم در دوزخ مى‌دانند).

باب 10: سخت‌گیرى بر کسانى که پول و مال جمع مى‌کنند و زکات آن را نمى‌دهند

579- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ عَنِ الأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى مَلإٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَجُلٌ خَشِنُ الشَّعَرِ وَالثِّيَابِ وَالْهَيْئَةِ، حَتَّى قَامَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: بَشِّرِ الْكَانِزِينَ بِرَضْفٍ يُحْمَى عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ يُوضَعُ عَلَى حَلَمَةِ ثَدْيِ أَحَدِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ نُغْضِ كَتِفِهِ، وَيُوضَعُ عَلَى نُغْضِ كَتِفِهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ حَلَمَةِ ثَدْيِهِ يَتَزَلْزَلُ ثُمَّ وَلَّى فَجَلَسَ إِلَى سَارِيَةٍ وَتَبِعْتُهُ وَجَلَسْتُ إِلَيْهِ، وَأَنَا لاَ أَدْرِي مَنْ هُوَ؛ فَقُلْتُ لَهُ: لاَ أُرَى الْقَوْمَ إِلاَّ قَدْ كَرِهُوا الَّذِي قُلْتَ، قَالَ: إِنَّهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئًا، قَالَ لِي خَلِيلِي قَالَ: قُلْتُ مَنْ خَلِيلُكَ قَالَ: النَّبِيُّ **ج** يَا أَبَا ذَرٍّ أَتُبْصِرُ أُحُدًا قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الشَّمْسِ مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ، وَأَنَا أُرَى أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج** يرْسِلُنِي فِي حَاجَةٍ لَهُ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا أُنْفِقُهُ كُلَّهُ إِلاَّ ثَلاَثَةَ دَنَانِيرَ وَإِنَّ هؤُلاَءِ لاَ يَعْقِلُونَ، إِنَّمَا يَجْمَعُونَ الدُّنْيَا، لاَ وَاللهِ لاَ أَسْأَلُهُمْ دُنْيَا، وَلاَ أَسْتَفْتِيهِمْ عَنْ دِينٍ حَتَّى أَلْقَى اللهَ»([[633]](#footnote-633)).

یعنی: «احنف بن قیس گوید: پیش جماعتى از برزگان قریش نشسته بودیم، دیدم مردى با لباس و موهاى ژولیده و قیافه خشن دارد مى‌آید همین که به حضور آنان رسید سلام کرد و گفت: به کسانى که پول جمع مى‌کنند و زکات آن را نمى‌دهند مژده دهید که در روز قیامت سهم آنان سنگى است که در آتش سرخ مى‌شود و سپس آن را بر نوک پستانشان قرار مى‌دهند و همین که بر پستانشان قرار گرفت فوراً از پشتشان خارج مى‌گردد و استخوان شانه‌هایشان را مى‌سوزاند، و مجدداً آن را بر استخوان شانه‌هایشان قرار مى‌دهند فوراً از نوک پستانشان بیرون مى‌آید و این سنگ سرخ شده همیشه در بدن اینگونه اشخاص در حال حرکت است، بعد از گفتن این سخن آن مرد از جماعت دور شد و نزدیک به یکى از ستون‌هاى مسجد نشست، من هم به دنبالش رفتم و در نزدیکیش نشستم، او را نمى‌شناختم، به او گفتم: مردم از این سخنان تو خوششان نیامد، گفت: این‌ها چیزى نمى‌فهمند. دوست عزیز و محبوبم این سخنان را به من گفته است، پرسیدم: عزیز و محبوب شما کیست؟ گفت: رسول خدا ج. فرمود: اى ابوذر! شما کوه اُحُد را مى‌بینى؟ من هم نگاهى به سوى خورشید انداختم، تا بدانم چه مقدار از روز باقى است، چون خیال مى‌کردم که پیغمبر ج کارى دارد و مى‌خواهد مرا براى انجام آن به کوه اُحُد بفرستد (و در جواب پیغمبر ج گفتم:) بلى، آن را مى‌بینم، فرمود: اگر به اندازه کوه اُحُد طلا داشته باشم، دوست ندارم آن را براى شخص خود خرج کنم، مگر سه دینار آن. سپس ابوذر گفت: این‌ها نمى‌فهمند و تنها به جمع مال دنیا مشغولند، قسم به خدا تا روزى که به حضور خدا میرسم هرگز چیزى از مال دنیا را از آنان درخواست نمى‌کنم و درباره امور دینى نیز مسئله‌اى را از ایشان نمى‌پرسم، و هیچ نیاز دینى و دنیوى به آنان ندارم».

«رضف: سنگ سرخ شده در آتش. نغض: استخوان نرمى که در کنار شانه‌ها وجود دارد».

باب 11: تشویق به دادن زکات و مژده به زکات دهندگان که خداوند جاى زکات را پر مى‌کند

580- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ وَقَالَ: يَدُ اللهِ مَلأَى، لاَ تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّموَاتِ وَالأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَان يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ»([[634]](#footnote-634)).

یعنی: «ابو هریرهس گوید: پیغمبر ج فرمود: خداوند متعال مى‌فرماید: (اى بنى آدم! شما بخشش کنید، صدقه و احسان و زکات بدهید من هم در حق شما بخشش مى‌نمایم)، پیغمبر ج فرمود: دست خدا پُر است و خزانه او پایان ناپذیر است، بخشش هرگز چیزى را از آن کم نمى‌کند، و کرم و رحمتش همیشگى است و هیچگاه قطع نخواهد شد، پیغمبر ج فرمود: مگر نمى‌بینید از روزى که آسمان‌ها و زمین را به وجود آورده است بخشش او ادامه دارد، و چیزى از خزانه او کم نشده است، پایه تخت قدرت خدا بر آب است، تمام جهان هستى و کرات را از ماده مذاب و آبگونه‌اى به وجود آورده و انسان را از آب آفریده است، ترازوى عدالت در دست او است، روزى مخلوقات در اختیار او مى‌باشد، رزق هر کسى را که بخواهد افزایش مى‌دهد و روزى هر کسى را که بخواهد کم مى‌کند».

باب 13: احسان و بخشش اوّل باید در حق نفس خود و بعد از نفس در حق خانواده و بعد از خانواده در حق قوم و خویشاوندان انجام داده شود

581- حدیث: «جَابِرٍ، قَالَ: بَلَغَ النَّبِيَّ **ج** أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ أَعْتَقَ غُلاَمًا عنْ دُبُرٍ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرَهُ، فَبَاعَهُ بِثَمَانِمِائَةِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَرْسَلَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ»([[635]](#footnote-635)).

یعنی: «جابر گوید: به پیغمبر ج خبر دادند که یکى از اصحاب به جز یک برده هیچ ثروت دیگرى ندارد و این برده را هم بعد از مرگ خود آزاد نموده است، پیغمبر که دید این صحابه هیچ ندارد، برده او را به هشتصد درهم فروخت و این هشتصد درهم را برایش فرستاد»، (و فرمود: اوّل خودت از آن استفاده کن و اگر بعد از نیاز خودت چیزى از آن باقى ماند آن را براى اهل و عیالت خرج کن و اگر بعد از رفع نیاز ایشان باز هم چیزى باقى ماند آن را به قوم و خویشاوندان خودت بده).

باب 14: ثواب نیکى و احسان نسبت به نزدیکان و زن و اولاد و پدر و مادر (هر چند پدر و مادر مشرک هم باشند) بیشتر است

582- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ؛ قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هذِهِ الآيَة (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءُ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ للهِ؛ أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللهِ؛ فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللهُ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللهِ**ج**: بَخْ ذلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ»([[636]](#footnote-636)).

یعنی: «انس گوید: ابو طلحه ثروتمندترین انصار در مدینه از لحاظ داشتن باغ خرما بود وعلاقه‌اش به باغى که در محله بیرحاء در جلو مسجد النّبى قرار داشت از سایر باغ‌هایش بیشتر بود، معمولاً پیغمبر ج به آن باغ مى‌رفت و از آب گوارایى که داشت مى‌نوشید، انس گوید: وقتى که این آیه نازل شد (شما هرگز به ثواب کامل (برّ) نمى‌رسید، مگر اینکه ازآنچه دوست دارید در راه خدا بخشش نمایید)، ابوطلحه پیش پیغمبر ج رفت، گفت: اى رسول خدا! خداوند تبارک و تعالى مى‌فرماید (شما هرگز به ثواب کامل نیکى نمى‌رسید، مگر...)، به راستى باغ بیرحاء از تمام اموالى که دارم به نزد من عزیزتر و محبوب‌تر است، و این باغ را در راه خدا خیر و صدقه قرار مى‌دهم، و اجر و ثواب آن را از خدا مى‌خواهم، اى رسول خدا! به هر نحوى که خواست خداست آن را خرج کن، پیغمبر ج فرمود: به به، چه مال خوب و پرمنفعتى است! به راستى این باغى است بسیار باارزش، و به خوبى متوجّه نیت خیر و سخن تو شدم، امّا من عقیده دارم که آن را در بین قوم و نزدیکان خود تقسیم نمایى، ابو طلحه گفت: اى رسول خدا! همین کار را مى‌کنم، آنگاه ابو طلحه این باغ را در بین نزدیکان و عموزاده‌هایش تقسیم نمود».

583- حدیث: «مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ **ج**، أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً لَهَا فَقَالَ لَهَا: وَلَوْ وَصَلْتِ بَعْضَ أَخْوالِكِ كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ»([[637]](#footnote-637)).

یعنی: «میمونه همسر پیغمبر ج کنیزى داشت واورا آزاد کرد، پیغمبر ج به او گفت: اگر این کنیز را به یکى از خاله‌هایت مى‌بخشیدى و صله رحم را هم انجام مى‌دادى، اجر و ثواب شما بیشتر بود».

584- حدیث: «زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِ اللهِ قَالَتْ: كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَ: تَصَدَّقْنَ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ وَكَانَتْ زَيْنَبُ تُنْفِقُ عَلَى عَبْدِ اللهِ، وَأَيْتَامٍ فِي حَجْرِهَا، فَقَالَتْ لِعَبْدِ اللهِ، سَلْ رَسُولَ اللهِ **ج**، أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَيْكَ وَعَلَى أَيْتَامِي فِي حَجْرِي مِنَ الصَّدَقَةِ فَقَالَ: سَلِي أَنْتِ رَسُولَ اللهِ **ج**؛ فَانْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ **ج** فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي؛ فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلاَلٌ، فَقُلْنَا: سَلِ النَّبِيَّ **ج**، أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي وَقُلْنَا: لاَ تُخْبِرْ بِنَا فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: مَنْ هُمَا قَالَ: زَيْنَبُ قَالَ: أَيُّ الزَّيَانِبِ قَالَ: امْرَأَة عَبْدِ اللهِ، قَالَ: نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ، أَجْرُ الْقَرَابَةِ وأَجْرُ الصَّدَقَةِ»([[638]](#footnote-638)).

یعنی: «زینب زن عبدالله (بن مسعود) گوید: من در مسجد بودم، دیدم که پیغمبرج فرمود: اى جماعت زنان! باید صدقه و احسان کنید، هرچند این صدقه با بخشیدن قسمتى از وسایل زینتى باشد، من که نفقه و خرج عبدالله (شوهرم) و چند بچه یتیم (یکى از نزدیکانم) را به عهده داشتم و این بچه‌ها را سرپرستى مى‌کردم، به عبدالله (شوهرم) گفتم: از پیغمبر ج بپرس، آیا نفقه تو و بچه‌هاى یتیمى که سرپرستى آنان را به عهده دارم براى من به عنوان صدقه و احسان به شمار مى‌آید؟ عبدالله گفت: خودت این را از پیغمبر ج بپرس، زینب گوید: به نزد پیغمبر ج رفتم، دیدم یک زن انصارى دم در منزل پیغمبر ج ایستاده و او هم کارى مانند کار من دارد، در آن هنگام بلال (حبشى) از نزدیکى ما گذشت، به او گفتیم که به پیغمبر بگو: آیا نفقه شوهران ما و بچه‌هاى یتیمى که آن‌ها را سرپرستى مى‌کنیم براى ما صدقه و احسان به حساب مى‌آید یا خیر؟ به بلال گفتیم که نام ما را پیش پیغمبر ذکر نکند. بلال پیش پیغـمبر ج رفت، و سؤال‌هاى ما را از او پرسید، پیغمبر ج فرمود: این دو زن چه کسانى هستند؟ بلال در جواب گفت: زینب است. فرمـود: کدام زینب؟ بلال گفت: زینب زن عبدالله. پیغـمبر ج فرمود: بلى، این کار براى او دو اجر دارد یکى اجر قوم و فامیل بودن و دیگرى اجر خیر و احسان عمومى».

585- حدیث: «أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ لِي مِنْ أَجْرٍ فِي بَنِي أَبِي سَلَمَةَ أَنْ أُنْفِقَ عَلَيْهِمْ، وَلَسْتُ بِتَارِكَتِهِمْ هكَذَا وَهكَذَا، إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ قَالَ: نَعَمْ لَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ»([[639]](#footnote-639)).

یعنی: «امّ سلمه گوید: گفتم: اى رسول خدا! آیا من که خرج و هزینه پسران ابو سلمه را به عهده بگیرم برایم ثواب دارد یا خیر؟ چون ایشان اولاد من هم هستند، نمى‌توانم ایشان را محتاج نگهدارم؟ پیغمبر ج فرمود: بلى، آنچه را که براى بچه‌هایت خرج مى‌کنى اجر و ثواب محسوب مى‌شود».

586- حدیث: «أَبِي مِسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً»([[640]](#footnote-640)).

یعنی: «ابومسعود انصارى گوید: پیغمبر ج فرمود: هر وقت مسـلمانى به منظور رضاى خدا و انجام تکلیف شرعى که به عهده دارد چیزى را براى زن و بچه و خانواده‌اش خرج کند، خداوند آن را به عنوان خیر و احسان از او قبول مى‌نماید».

587- حدیث: «أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ **ج**، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، قُلْتُ، وَهِيَ رَاغِبَةٌ: أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ»([[641]](#footnote-641)).

یعنی: «اسماء دختر ابوبکر صدیق گوید: مادرم که مشرک بود در زمان یپغمبر ج پیش من آمد، از پیغمبر ج پرسیدم مادرم که مشرک است، انتظار دارد چیزى را به او بدهم، آیا نسبت به او احسان و نیکى انجام بدهم؟ پیغمبر ج فرمود: در حق مادرت نیکى کن و صله رحم را به جا بیاور».

باب 15: ثواب صدقه و احسانى که براى مردگان انجام مى‌گیرد به ایشان مى‌رسد

588- حدیث: «عَائِشَةَ، أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ **ج**: إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسَهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ»([[642]](#footnote-642)).

یعنی: «عایشه گوید: مردى به پیغمبر ج گفت: مادرم سکته کرد و فوراً مرد، عقیده دارم اگر مى‌توانست حرف بزند، وصیت به صدقه و احسان مى‌کرد، اگر برایش صدقه و احسان انجام دهم اجر و ثوابش به او مى‌رسد؟ پیغمبر ج فرمود: بلى»، (اجر و ثوابش به او مى‌رسد).

باب 16: صدقه شامل هر کار خیر و هر نیکى و احسانى مى‌باشد و هر کار خیر صدقه است

589- حدیث: «أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ قَال: فَيَعْمَلُ بِيَدَيْهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ قَالَ: فَيُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ قَالَ: فَيَأْمُرُ بِالْخَيْرِ أَوْ قَالَ: بِالْمَعْرُوفِ قَالَ: فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ قَالَ: فَيُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهُ لَهُ صَدَقَةٌ»([[643]](#footnote-643)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج فرمود: صدقه و احسان بر هر مسلمانى لازم است، اصحاب گفتند: اگر کسى چیزى نداشته باشد، چه باید بکند؟ پیغمبر ج فرمود: باید کار بکند تا هم خودش استفاده کند و هم چیزى را ببخشـد، گفتند: اگر کسى قدرت کار نداشت و یا نخواست کار بکند، چه باید بکند؟ پیغمبر ج فرمود: به یک نفر محتاج و مظلوم کمک کند، گفتند: اگر به محتاج و مستمند کمک نکرد، چه کند؟ فرمود: مردم را به کارهاى خیر و راه حق دعوت نماید، گفتند: اگر امر به معروف را انجام نداد چه کار کند؟ فرمود: از انجام کارهاى بد خوددارى و پرهیز نماید و این پرهیزکارى براى او صدقه و احسان به حساب مى‌آید».

590- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: كُلُّ سُلاَمَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ؛ يَعْدِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَيُعِينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابَّتِهِ فَيَحْمِلُ عَلَيْهَا أَو يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ وَكُلُّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلاَةِ صَدَقَةٌ، وَيُمِيطُ الأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ»([[644]](#footnote-644)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هر روز که خورشید طلوع مى‌کند به تعداد مفصلهاى بدن صدقه واحسان بر انسان مسلمان لازم مى‌باشد، (تا بدینوسیله شکر این نعمت‌ها را به جا آورد)، رعایت عدالت در بین دو نفر صدقه است، کمک کردن به مردم در گذاشتن یا برداشتن بارى از پشت باربرهایشان احسان و صدقه مى‌باشد، و همچنین هر کلمه خیرى که به زبان آید و هر گامى که براى انجام نماز برداشته گردد و هر چیز موذیى که از سر راه دور شود یک صدقه و احسان است».

باب 17: درباره کسانى که در راه خدا بخشش مى‌کنند و کسانى که بخل مى‌ورزند

591- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ النَّبِيَّ **ج**، قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَاد فِيهِ إِلاَّ مَلَكَانَ يَنْزِلاَنِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا؛ وَيَقُولُ الآخَرُ: اللَّهُمَّ أعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»([[645]](#footnote-645)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هر روز صبح دو فرشته نازل مى‌شوند یکى از آنان مى‌گوید: خداوندا! به کسانى که در راه تو صدقه و احسان انجام مى‌دهند عوض و پاداش بده و جاى آن را برایشان پر کن، و دیگرى مى‌گوید: بر کسانى که از صدقه و احسان خوددارى مى‌کنند بلا و آفتى که مالشان را از بین مى‌برد نازل بفرما».

باب 18: اشتیاق داشتن به دادن صدقه پیش از رسیدن روزى که کسى پیدا نمى‌شود آنرا قبول کند

592- حدیث: «حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ: تَصَدَّقُوا فَإِنَّهُ يَأتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ فَلاَ يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلاَ حَاجَةَ لِي بِهَا»([[646]](#footnote-646)).

یعنی: «حارث بن وهب گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌گفت: صدقه و احسان کنید، زمانى مى‌آید که انسان به دنبال کسى مى‌گردد که به او صدقه بدهد ولى کسى را پیدا نمى‌کند که صدقه را از او قبول نماید، کسى به او مى‌گوید: اگر دیروز صدقه را مى‌آوردى قبول مى‌کردم امّا امروز به آن نیازى ندارم».

593- حدیث: «أَبِي مُوسَىس عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ ثُمَّ لاَ يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ»([[647]](#footnote-647)).

یعنی: «ابو موسى گوید: پیغمبر ج فرمود: زمانى مى‌آید که انسان مى‌خواهد طلا را به عنوان صدقه به دیگران بدهد ولى کسى را پیدا نمى‌کند که این طلا را از او قبول کند و آن زمانى است که چهل زن به دنبال یک مرد مى‌باشند و به او پناه مى‌برند، چون مردها بسیار کم و زن‌ها تعدادشان فروان مى‌شود».

594- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُم الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لاَ أَرَبَ لِي»([[648]](#footnote-648)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: روز قیامت فرا نمى‌رسد تا وقتى که ثروت و مال در بین شما فروان مى‌شود و ثروت همه جا را پر مى‌کند و صاحب مال از اینکه کسى نیست صدقه او را بپذیرد ناراحت و غمگین مى‌گردد، تا جایى که مالش را بر کسى عرضه مى‌دارد تا به عنوان صدقه از او قبول کند ولى آن شخص مى‌گوید: نیازى به آن ندارم».

باب 19: صدقه از مال حلال نزد خداوند مورد قبول واقع مى‌گردد و باعث افزایش و برکت در آن مى‌باشد

595- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلاَ يَصْعَدُ إِلَى اللهِ إِلاَّ الطَّيِّبُ، فَإِنَّ اللهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهَا كمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»([[649]](#footnote-649)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که به اندازه یک دانه خرما از کسب حلال خود صدقه بدهد (چون تنها چیزهاى پاک و حلال مى‌تواند به سوى خدا صعود کند) خداوند با رضایت کامل این صدقه را از او مى‌پذیرد و آن را افزایش و پرورش مى‌دهد همانگونه که یک نفر از شما کره اسب خود را که تازه از شیر مادرش گرفته شده پرورش مى‌دهد، افزایش این صدقه به اندازه‌اى است که این دانه خرما به اندازه یک کوه بزرگ در مى‌آید».

باب 20: رغبت بر صدقه و احسان هر چند با نصف یک دانه خرما یا گفتن یک کلمه خوب باشد و صدقه مانع آتش دوزخ است

596- حدیث: «عَدِيِّ بْنِ حَاتِمِس، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بَشِقِّ تَمْرَةٍ»([[650]](#footnote-650)).

یعنی: «عدى پسر حاتم گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: خودتان را از آتش دور سازید هرچند به وسیله بخشیدن نصف یک دانه خرما باشد».

597- حدیث: « عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ وَسَيُكَلِّمُهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيْسَ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، ثُمَّ يَنْظُرُ فَلاَ يَرَى شَيْئًا قدَّامَهُ، ثُمَّ يَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَسْتَقْبِلُهُ النَّارُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِيَ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ».

وَعَنْهُ أَيْضًا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: اتَّقُوا النَّارَ، ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ؛ ثُمَّ قَالَ: اتَّقُوا النَّارَ، ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ، ثَلاَثًا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ»([[651]](#footnote-651)).

یعنی: «عدى پسر حاتم گوید: پیغمبر ج فرمود: خداوند در روز قیامت با هریک از شما گفتگو مى‌کند و در آنروز هیچ مترجمى در بین خدا و شما وجود ندارد، بعد از این گفتگو انسان نگاه مى‌کند هیچ چیزى را در جلو خود نمى‌بیند، مجدداً که جلو خود را مى‌نگرد مى‌بیند که آتش جهنم از او استقبال مى‌کند (و این سرنوشت یکایک شما است) پس هرکس که مى‌تواند باید خود را از این آتش به دور نگهدارد هرچند به وسیله بخشیدن نصف یک دانه خرما باشد. عدى گوید: پیغمبر ج فرمود: از آتش (دوزخ) بپرهیزید، سپس انگار آتش دوزخ را تماشا مى‌کرد ازآن روى گردان شد و دور گردید، سه بار پیغمبر این حالت را تکرار نمود، تا اینکه ما دانستیم که پیغمبر ج آتش دوزخ را مشاهده مى‌کند، بعداً فرمود: از آتش دوزخ پرهیز کنید هرچند با بخشیدن نصف یک دانه خرما یا گفتن یک کلمه خوب باشد».

باب 21: درباره صدقه کردن اجرت کار و اینکه نباید به هیچ وجه صدقه کم را بى‌ارزش دانست

598- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا أُمِرْنَا بِالصَّدَقَةِ كُنَّا نَتَحَامَلُ؛ فَجَاءَ أَبُو عَقِيلٍ بِنِصْفِ صَاعٍ، وَجَاءَ إِنْسَانٌ بِأَكْثَرَ مِنْهُ؛ فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنْ صَدَقَةِ هذَا، وَمَا فَعَلَ هذَا الآخَرُ إِلاَّ رِئَاءً فَنَزَلَتْ ﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ.....﴾ [التوبة: 79]»([[652]](#footnote-652)).

یعنی: «ابن مسعود گوید: وقتى که به ما دستور داده شد که صدقه بدهیم ما مى‌رفتیم براى هم با اجرت کار مى‌کردیم و حمّالى مى‌نمودیم و اجرت آن را مى‌بخشیدیم، روزى ابوعلقمه نصف صاع و نفر دیگر بیشتر از نصف صاع را به عنوان صدقه پیش پیغمبر ج آوردند، منافقان به عنوان تمسخر گفتند: خدا چه نیازى به نصف صاع این مرد فقیر دارد و این یکى هم که بیشتر از او بخشیده است به خاطر ریا است».

در این مورد آیه 79 سوره توبه نازل شد: (کسانى که صدقه و بخشش مسلمانانى را که با طیب خاطر و از روى اخلاص مى‌دهند و یا صدقه کسانى را که جز حق الزّحمه کارشان چیز دیگرى ندارند و این حق الزّحمه را مى‌بخشند، به مسخره مى‌گیرند و آن‌ها را بى‌ارزش جلوه مى‌دهند، عذاب الیم در انتظارشان مى‌باشد).

باب 22: فضیلت و ثواب حیوانى که براى استفاده از شیرش به کسى داده مى‌شود و عین حیوان به صاحبش مسترد مى‌گردد

599- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: نِعْمَ الْمَنِيحَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِإِنَاءٍ»([[653]](#footnote-653)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: بهترین صدقه آن است که شترى که داراى شیر فراوان است و یا گوسفندى که هر صبح و شبى یک ظرف شیر مى‌دهد به فقرا داده شود»، (تا از شیر آن‌ها استفاده کنند و بعداً اصل شتر و گوسفند را به صاحبشان برگردانند).

«منيحة: حیوانى است که براى استفاده از شیرش به کسى داده مى‌شود. لقيحه: به معنى ملقوحه است، یعنى داراى شیر و جوان باشد. الصفي: حیوانى است که شیر فراوان داشته باشد».

باب 23: نمونه انسان سخى و بخشنده، و انسان بخیل و خسیس

600- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: ضَرَبَ رَسُولُ اللهِ **ج** مَثَلَ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، قَدِ اضْطُرَّتْ أَيْدِيهِمَا إلى ثُديِّهِمَا وَتَرَاقِيهِمَا؛ فَجَعَلَ الْمُتَصَدِّقُ كَلَّمَا تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ انْبَسَطَتْ عَنْهُ حَتَّى تَغْشَى أَنَامِلَهُ، وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ؛ وَجَعَلَ الْبَخِيلُ كُلَّمَا هَمَّ بِصَدَقَةٍ قَلَصَتْ، وَأَخَذَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ بِمَكَانِهَا.

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَنَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، يَقُولُ بِإِصْبَعِهِ هكَذَا فِي جَيْبِهِ، فَلَوْ رَأَيْتَهُ يُوَسِّعُهَا وَلاَ تَتَوَسَّعُ»([[654]](#footnote-654)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج انسان بخشنده و سخى و انسان خسیس و بخیل را به دو نفرى تشبیه نمود که هر کدام یک زره آهنى به تن داشته باشند و این زره‌ها بر روى سینه و گردنشان جمع شده و دست آنان را از حرکت بازداشته است، انسان سخى هر وقت چیزى را مى‌بخشد زره تنگ فشاردهنده برایش گشاده و بلند مى‌شود تا جایى که انگشت‌هاى پایش را هم مى‌پوشاند و بر زمین قرار مى‌گیرد و آثار قدمش را بر روى زمین از بین مى‌برد. امّا انسان خسیس هرگاه بخواهد صدقه و احسانى را انجام دهد زره بر تنش تنگ و چسبنده‌تر مى‌شود و هر حلقه از آن محکم‌تر در جاى خود قرار مى‌گیرد و دست‌هایش بیشتر به گردنش مى‌چسبند.

ابوهریره گوید: در این اثنا پیغمبر ج را دیدم (به منظور نشان دادن و تجسم این حالت) انگشتش را در جیبش فرو کرده بود و مى‌خواست آن را گشاد کند ولى چون در اصل تنگ بود گشاد نمى‌شد»، (یعنى انسان بخیل به واسطه حرص و جوش درونى که دارد نمى‌تواند به تکلف خود را آرام و راحت نماید).

(خلاصه: پیغمبر ج انسان سخى و بخشنده را به کسى تشبیه نموده است که زره محکم و گشادى را پوشیده که تمام بدن او را فرا گرفته و آن را از آسیب دشمن محفوظ مى‌دارد، و انسان خسیس را هم به شخصى تشبیه نموده که زره تنگى به تن دارد که روى سینه و گردنش جمع شده و دست‌هایش را محکم بسته است، و دارد او را خفه مى‌کند.

خداوند به انسـان سخى وسعت درون بخشـیده که هرگز از بخشش کوتاهى نمى‌کند، به عکس آن، انسان بخیل به اندازه‌اى دلتنگ است که هرگاه بخواهد چیزى را ببخشد دست‌هایش خشک مى‌گردد. سرانجام خداوند انسان بخشنده را در دنیا و قیامت محفوظ و آبرومند نگه مى‌دارد و انسان خسیس را در دنیا و قیامت بدبخت و بى‌ارزش مى‌نماید)([[655]](#footnote-655)).

باب 24: ثواب بخشش به جاى خود باقى است هر چند در حق انسان نااهل هم باشد

601- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ؛ فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ، تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ؛ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ زَانِيَةٍ؛ فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ، تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ؛ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى زَانِيَةٍ؛ لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ؛ فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ غَنِيٍّ؛ فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ، تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ فَأُتِيَ، فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ فَيُنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللهُ»([[656]](#footnote-656)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: یک نفر (از بنى اسرائیل تعهد نمود و) گفت: من صدقه‌اى را مى‌بخشم، شب از منزل بیرون رفت و صدقه‌اى را که نذر کرده بود، در دست دزدى قرار داد، صبح مردم گفتند: (فلانى) صدقه‌اش را به یک نفر دزد داده است، آن مرد گفت: خداوندا! سپاس و ستایش سزاوار تو است و اشتباه از من است، و صدقه دیگرى را مى‌بخشم، باز شبانگاه با صدقه‌اش بیرون رفت و آن را به زن بدکاره‌اى داد، صبح مردم گفتند: (فلانى) صدقه‌اش را به زنى داده که بدکاره است، آن مرد بعد از سپاس خدا گفت: صدقه دیگرى را مى‌بخشم، این بار که شب بیرون رفت صدقه‌اش را در دست یک انسان ثروتمندى گذاشت، صبح مردم گفتند: (فلانى) صدقه‌اش را به یک نفر ثروتمند داده است، آن مرد گفت: خداوندا! سپاس و عظمت براى تواست واین اشتباه از من است که صدقه‌ها را به انسان‌هاى دزد و بدکاره و ثروتمـند مى‌دهم، و غمگین شد، شب در خواب به او گفته شد (غمگین مشو صدقه‌هایت مورد قبول واقع شده است) امّا صدقه‌اى که به آن دزد داده‌اى امید است که به وسیله آن از دزدى دست بکشد، صدقه دومى هم ممکن است موجب شود که آن زن بدکاره از عمل بد خود توبه کند، صدقه‌اى که به مرد ثروتمند داده‌اى شاید باعث عبرت او گردد و از آن ببعد از ثروتى که خدا به او بخشیده است، ببخشد».

باب 25: کارگر و خدمتگزار امین و زنى که با اجازه صریح یا اجازه عادى از مال شوهرش بدون اسراف مى‌بخشد اجر و ثواب دارند

602- حدیث: «أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الأَمِينُ الَّذِي يُنْفِذُ، وَرُبَّمَا قَالَ: يُعْطِي مَا أُمِرَ بِهِ كَامِلاً مُوَفَّرًا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ، فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ»([[657]](#footnote-657)).

یعنی: «ابوموسى گوید: پیغمبر ج در توصیف خدمتگزار مسلمان و امین مى‌فرمود: او کسى است مالى را که به او داده شده تا آن را ببخشد، به تمامى و بدون کم و کاست و با طیب خاطر به کسى مى‌دهد که صاحب مال گفته آن را به او بدهد چنین خادم امینى اجرش به اندازه اجر صاحب مال است و یکى از دو بخشنده این احسان مى‌باشد»، (یکى صاحب مال دومى، خدمتگزار امین).

603- حدیث: «عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذلِكَ، لاَ يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا»([[658]](#footnote-658)).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که زنى از طعام و غذاى منزلش بدون اسراف مى‌بخشد آن زن به خاطر این احسان مأجور مى‌شود همانگونه که شوهرش به خاطر به دست آوردن آن مأجور مى‌گردد و خدمتگزار هم به اندازه صاحب مال (به خاطر زحمتى که مى‌کشد) ثواب دارد و اجر هیچ‌یک از آنان از اجر دیگرى نمى‌کاهد و همه به ثواب کامل خود مى‌رسند».

604- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**: لاَ تَصُومُ الْمَرْأَةُ، وَبَعْلُهَا شَاهِدٌ، إِلاَّ بإِذْنِهِ»([[659]](#footnote-659)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: نباید زن در حالى که شوهرش در خانه است و در مسافرت نیست بدون اجازه او روزه سنّت بگیرد».

605- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ كَسْبِ زَوْجِهَا عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَلَهُ نِصْف أَجْرِهِ»([[660]](#footnote-660)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: وقتى که زنى از مال شوهرش بدون اینکه شوهرش به او گفته باشد چیزى را ببخشد، شوهرش به اندازه زنش مأجور مى‌شود».

(یعنى این زن و مرد هردو به اندازه هم اجر و ثواب دارند زن مأجور است چون مال شوهرش را با اجازه ضمنى او در راه خدا خرج نموده است و مرد هم داراى اجر است چون براى به دست آوردن این مال زحمت کشیده و این امکان را به زنش داده که جرأت نماید بدون اجازه صریح او مالش را در راه خدا ببخشد)([[661]](#footnote-661)).

باب 27: کسى که داراى خیر و احسان و سایر کارهاى خیر است

606- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللهِ هذَا خَيْرٌ؛ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ».

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍس: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، يَا رَسُولَ اللهِ مَا عَلَي مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا قَالَ: نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»([[662]](#footnote-662)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: هرکس دو چیز را از یک نوع (مانند: گاو، گوسفند، شتر، اسب، لباس و سکه طلا و...) در راه خدا ببخشد، از درهاى بهشت او را دعوت مى‌کنند و به او مى‌گویند: اى بنده خدا! این عمل تو خیر بزرگى است.

کسى که از اهل نماز باشد از در نماز صدایش مى‌کنند، و کسى که از اهل جهاد باشد از در جهاد دعوتش مى‌نمایند کسى که اهل روزه باشد از در روزه داران دعوت مى‌شود و کسى که اهل خیر و احسان باشد از در نیکوکاران دعوتش مى‌نمایند. ابوبکر به پیغمبر گفت: پدر و مادرم فدایت اى رسول خدا! به حقیقت کسى که از همه این درها دعوت مى‌شود سربلند و خوشبخت است، آیا کسى هست (که این قدر احسان داشته باشد) که از همه این درها دعوت شود؟ پیغمبر ج فرمود: بلى، امیدوارم که تو یکى از آن‌ها باشید».

607- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ الله دَعَاهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ، كُلُّ خَزَنَةِ بابٍ، أَيْ فُلُ هَلُمَّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللهِ ذَاكَ الَّذِي لاَ تَوَى عَلَيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»([[663]](#footnote-663)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: کسى که در راه خدا دو چیز از یک نوع را ببخشد دربان بهشت و دربان هر بخشى از بخش‌هاى بهشت او را دعوت مى‌کنند و مى‌گویند: اى فلانى! بفرما داخل شو، ابو بکر گفت: اى رسول خدا! چنین اشخاصى در قیامت به هیچ وجه خسارتمند نیستند و به هلاک نمى‌رسند، پیغمبر ج فرمود: امیدوارم که شما یکى از آنان باشید».

«أي فل هلمّ: اى فلانى بفرما. لا توى عليه: یعنى زیانى نمى‌بیند و به هلاک نمى‌رسد».

باب 28: اشتیاق به بخشش و مکروه بودن شمردن آن

608- حدیث: «أَسْمَاءَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: أَنْفِقِي وَلاَ تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللهُ عَلَيْكِ، وَلاَ تُوعِي فَيُوعِيَ اللهُ عَلَيْكِ»([[664]](#footnote-664)).

یعنی: «اسماء گوید: پیغمبر ج فرمود: اى اسماء! صدقه و بخشش کن و آن را مشمار (چون شمردن صدقه موجب بخالت و منع آن مى‌گردد) آنگاه خداوند هم نعمت‌هایش را از تو منع مى‌کند، مال را ذخیره مکن (و آن را در راه خدا ببخش) والّا خداوند هم نعمت‌هایش را از تو مخفى مى‌نماید».

باب 29: اشتیاق بر بخشش هر چند کم باشد و نباید به خاطر کم‌بودن صدقه از انجام آن خوددارى نمود

609- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: يَا نِسَاءُ الْمُسْلِمَاتِ لاَ تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ»([[665]](#footnote-665)).

یعنی: «ابوهریرهس گوید: پیغمبر ج فرمود: اى زنان مسلمان! نباید هیچ زن همسایه‌اى صدقه و هدیه خود را به زن همسایه‌اش ناچیز و بى‌ارزش بداند هرچند این هدیه یک تکه استخوان کم گوشت هم باشد».

«فرسن شاة: استخوان کم گوشت».

باب 30: فضل و ثواب پنهان داشتن صدقه

610- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلاَنِ تَحَابَّا فِي اللهِ، اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ أَخْفَى حَتَّى لاَ تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»([[666]](#footnote-666)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: در روزى که سایه‌اى جز سایه خدا وجود ندارد خداوند هفت صنف از بندگان را در زیر سایه خود قرار مى‌دهد :

اوّل: رهبرى است که عادل باشد.

دوم: جوانى است که در عبادت پروردگارش رشد و پرورش مى‌یابد.

سوم: مردى است که قلبش به مسجد گرویده و به آن تعلّق دارد.

چهارم: دو نفرى هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و به خاطر خدا به هم نزدیک مى‌شوند و یا از هم جدا مى‌گردند.

پنجم: مردى است که زنى باشخصیت و زیبایى او را به سوى خود دعوت مى‌کند ولى در جوابش مى‌گوید: من از خدا مى‌ترسم و به خاطر خدا دعوتش را قبول نمى‌کند.

ششم: مردى است که صدقه و بخشش او به حدى پنهانى است که دست چپش از آنچه دست راستش مى‌بخشد بى‌اطلاع است.

هفتم: کسى است که به تنهایى و دور از مردم ذکر خدا مى‌کند و اشک از چشمانش جارى مى‌شود.

باب 31: بهترین صدقه، صدقه کسى است که سالم و تندرست است و دلبستگى فراوانى به دنیا دارد

611- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ **ج**، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا قَالَ: أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلاَ تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغْتِ الحُلْقُومَ، قُلْتَ لِفُلاَنٍ كَذَا، وَلِفُلاَنٍ كَذَا، وَقَد كَانَ لِفُلاَنٍ»([[667]](#footnote-667)).

یعنی: «ابو هریره گوید: مردى به نزد پیغمبر ج آمد و گفت: اى رسول خدا! کدام صدقه از همه صدقه‌ها اجرش فراوان‌تر است؟ پیغمبر ج فرمود: صدقه‌اى از همه صدقه‌ها ثوابش بیشتر است که در حال تندرستى و دلبستگى به دنیا و حرص بر آن انجام گیرد که در این حالت بیم فقر و تنگدستى و امید به غنى و ثروت در دل موج مى‌زند، نه اینکه آن را به تأخیر اندازى تا وقتى که مرگ نزدیک مى‌شود و جان به لب مى‌رسد آنوقت بگویى این را به فلان و آن را به فلان بدهید و فلان کس فلان حقى را پیش من دارد». (یعنى بخشیدن مال در حال صحت بدن و عشق و علاقه به دنیا نشانه خلوص نیت و ایمان قوى است و هر احسانى از روى اخلاص و ایمان باشد بیشترین اجر را دارد).

باب 32: بیان اینکه دست بالا که دست انسان بخشنده است بهتر از دست پایین است که گیرنده صدقه مى‌باشد

612- حدیث: «ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْئَلَةَ: الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى، فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ، وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ»([[668]](#footnote-668)).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ج بر بالاى منبر درباره دادن صدقه و قناعت کردن و نگرفتن آن یا تقاضاى صدقه از دیگران بحث مى‌کرد، فرمود: دست بالا بهتر از دست پایین است، دست بالا آن است که صدقه مى‌دهد، و دست پایین آن است که صدقه مى‌گیرد»، (یعنى بر هر مسلمانى لازم است فعال و کوشا باشد و با همّت و شخصیت باشد و نباید خود را ضعیف و ناتوان و بى‌همت بار بیاورد و دست توقع را پیش دیگران دراز نماید مگر چاره و راهى برایش باقى نماند).

613- حدیث: «حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍس، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللهُ»([[669]](#footnote-669)).

یعنی: «حکیم بن حزام گوید: پیغـمبر ج فرمود: دست بالا بهتر از دست پایین است، و صدقه را پیش از همه به کسانى بدهید که نفقه آنان به عهده شما است، و بهترین صدقه آن است که بخشنده‌اش غنى و ثروتمند باشد، و کسى که عفت از خدا بخواهد و از حرام پرهیز کند خداوند او را عفیف و محفوظ مى‌نماید. و کسى که خود را از دیگران بى‌نیاز سازد و از آنان به عنوان صدقه چیزى نگیرد، خداوند او را بى‌نیاز خواهد کرد».

614- حدیث: «حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍس، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ **ج** فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي؛ ثُمَّ قَالَ: «يَاحَكِيمُ إِنَّ هذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى».

قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لاَ أَرْزأْ أَحَدًا بَعْدكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا فَكَانَ أَبُو بَكْرٍس، يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ، فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَس دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ، أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ.

فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ **ج**، حَتَّى تُوُفِّيَ»([[670]](#footnote-670)).

یعنی: «حکیم بن خزام گوید: از پیغمبر ج تقاضاى صدقه کردم، به من صدقه داد باز از او صدقه خواستم به من صدقه داد و سومین بار که درخواست صدقه کردم و صدقه را به من داد فرمود: اى حکیم! این مال مانند میوه‌اى است که رنگش سبز و زیبا و طعمش شیرین است (که هم رنگ و هم طعم آن انسان را به سوى خود جذب مى‌کند) کسى که آن را بدون حرص و فقط براى رفع نیاز ضرورى بگیرد، خداوند در آن برکت قرار مى‌دهد، کسى که از روى حرص آن را بگیرد خداوند از آن برکت بر مى‌دارد، به صورت کسى در مى‌آید که مرض پرخورى دارد و هرچه بیشتر مى‌خورد سیر نمى‌شود، دست بالا بهتر و محترم‌تر از دست پایین است.

حکیم گوید گفتم: اى رسول خدا! قسم به کسى که شما را به حق فرستاده است، بعد از شما تا روزى که از دنیا مى‌روم از هیچکس چیزى را نمى‌گیرم، به همین علت بود وقتى که ابوبکر در زمان خلافت خود او را به گرفتن صدقه دعوت نمود حکیم از دریافت آن خوددارى نمود، عمر هم در زمان خود خواست به او صدقه بدهد، حکیم صدقه را از او هم قبول نکرد، عمر گفت: اى جماعت مسلمانان! شمارا شاهد مى‌گیرم که من خواسـتم حقى را که حکیم از غنیمت دارد به او بدهم امّا او از قبـول آن خوددارى کرد. بنابراین حکیم بعد از پیغمبر ج تا روزى که فوت کرد چیزى را از کسى نگرفت».

باب 33: نهى از توقع و درازکردن دست نیاز پیش دیگران

615- حدیث: «مُعَاوِيَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ **ج**، يَقُولُ مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هذِهِ الأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللهِ، لا يَضُرُّهُمْ مَن خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ»([[671]](#footnote-671)).

یعنی: «معاویه گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: کسى که خداوند او را مورد مرحمت قرار دهد حکمت و فهم دین را به او مى‌بخشد، من دستورات دین را به شما ابلاغ مى‌نمایم، ولى تنها خدا مى‌تواند این حکمت و فهم را به شما ببخشد، این امّت مادام به دستور خدا عمل کنند و به درستى آن را اجرا نمایند، تا روز قیامت هرگز دشمنانشان نمى‌توانند به آنان ضررى برسانند».

(به حقیقت فهم دین و درک حکمت‌هاى آن از بزرگترین نعمت‌هاى الهى است که صداقت و امانت و اخلاص و فداکارى و صبر و استقامت و اتحاد و هماهنگى و عدالت و آزادى بعضـى از ثمرات شـیرین آن به حساب مى‌آید و ظلم و ریا و فرصت طلبى و خیانت و دورویى را از جامعه دور مى‌سازد، چقدر زیبا است فرموده پیغمبر ج امّتى که دستورات و دین خدا را درک و اجرا نمایند هرگز در برابر دشمنان خوار و محکوم نخواهد شد به خاطر دورى مسلمانان از دین و عدم درک روح و حکمت آن است که امروزه محکوم کفار هستند و یک میلیارد مسلمان در برابر چهار میلیون صهیونیست به زانو درآمده‌اند و از آزاد ساختن قبله اوّل خود عاجز).

باب 34: مسکین و مستحق کسى است که ثروتى ندارد و مردم هم از اوضاع او اطلاع ندارند تا به او کمک کنند

616- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلكِنِ الْمِسْكِينُ لاَ يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلاَ يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلاَ يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ»([[672]](#footnote-672)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: مسکین و فقیر کسى نیست که در بین مردم مى‌گردد و گدایى مى‌کند و چند لقمه غذا و یا چند دانه خرما را مى‌گیرد و مى‌رود، بلکه فقیر و مسکین کسى است که محتاج است و چیزى ندارد تا احتیاجش را رفع نماید، و مردم هم از اوضاع او اطلاعى ندارند، تا به او کمک کنند، و خود هم حاضر نیست دست توقع پیش دیگران دراز کند».

باب 35: مکروه و ناپسند بودن توقع از دیگران

617- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ **ج**: مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ»([[673]](#footnote-673)).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ج فرمود: کسانى که با وجود نداشتن نیاز شدید از گدایى و توقع دست بردار نیستند، در روز قیامت به حالتى زنده مى‌گردند که حتّى یک تکه گوشـت بر صورتشـان باقى نیست»، (یعنى گداپیشه‌ها همچنانکه در دنیا پست و بى‌ارزش هستند و آبرو و کرامت و شرافت انسانى را از دست داده‌اند، و به صورت موجودى تنبل و بى‌خاصیت در آمده‌اند در قیامت نیز شرمنده و رو سیاه مى‌باشند و بر دیگران لازم است به این گونه افراد حرفه‌اى کمک که اعانه به معصیت استیعنی: ننمایند).

618- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: لأَنْ يَحْتَطِبَ أَحَدُكُمْ حُزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْنَعَهُ»([[674]](#footnote-674)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: اگر هریک از شما کوله بارى از هیزم جمع کند و آن را محکم بر پشت خود قرار دهد (و در بازار آن را بفروشد) خیلى بهتر از آن است که از کسى چیزى به عنوان توقع درخواست کند فرق نمى‌کند آن چیز را به او بدهد یا ندهد»، (چون توقع هرچه باشد بد است).

باب 37: مباح بودن گرفتن صدقه براى کسى که تقاضاى آن را نکرده است و حرص گرفتن آنرا ندارد

619- حدیث: «عُمَرَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُعْطِينِي الْعَطَاءَ فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: خُذْهُ، إِذَا جَاءَكَ مِنْ هذَا الْمَالِ شَيْءٌ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلاَ سَائِلٍ فَخُذْهُ، وَمَا لاَ، فَلاَ تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»([[675]](#footnote-675)).

یعنی: «عمر گوید: پیغمبر ج از بیت المال به من کمک کرد، به او گفتم: آن را به کسى که از من محتاج‌تر است بده، فرمود: هرگاه بدون انتظار و درخواست، چیزى را از بیت المال به تو دادند آن را بپذیر، والّا چشم طمع بدان مبند و آن را دنبال مکن».

باب 38: مکروه بودن حرص و علاقه به دنیا

620- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، يَقُولُ: لاَ يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا وَطُولِ الأَمَلِ»([[676]](#footnote-676)).

یعنی: «ابوهریره گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: همیشه قلب انسان مسن نسبت به دو صفت جوان است (و هرچه انسان پیرتر شود این دو صفت در او جوان مى‌ماند) یکى عشق به مال دنیا و دیگرى علاقه به طول عمر و رسیدن به آرزوهاى فراوان».

621- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: يَكْبَرُ ابْنُ آدَمَ وَيَكْبَرُ مَعَهُ اثْنَانِ: حُبُّ الْمَالِ وَطُولُ الْعُمُرِ»([[677]](#footnote-677)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج فرمود: انسان پیر مى‌شود ولى دو خصلت در او جوان مى‌گردد، یکى علاقه به مال دنیا و دیگرى علاقه به طول عمر».

باب 39: اگر انسان دو دره پر از طلا داشته باشد آرزو مى‌کند دره سومى هم داشته باشد

622- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ **ج**، قَالَ: لَوْ أَنَّ لاِبْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ، وَلَنْ يَمْلأَ فَاهُ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ»([[678]](#footnote-678)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ج فرمود: اگر انسان دره‌اى پر از طلا داشته باشد دوست دارد دره دومى هم داشته باشد و هیچ چیز جز خاک، طمع او را پر نمى‌کند، و کسى که توبه کند و به سوى خدا برگردد، خداوند توبه او را مى‌پذیرد و او را مى‌بخشد»، (یعنى انسان ذاتاً حریص بر مال دنیا است و ثروت و مال فراوان او را سیر نخـواهند نمود مگر کسانى که در حفظ و حمایت خدا قرار دارند و قلبشان متوجه ذات الله است).

623- حدیث: «ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لاِبْنِ آدَمَ مِلْءَ وَادٍ مَالاً لأَحَبَّ أَنَّ لَهُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ، وَلاَ يَمْلأُ عَيْنَ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ»([[679]](#footnote-679)).

یعنی: «ابن عباس گوید: شنیدم که پیغمبر ج فرمود: اگر انسان دره‌اى پر از مال دنیا داشته باشد، علاقه دارد که دره دیگرى نیز داشته باشد، و چشم (طمع) انسان را جز خاک گور پر نخواهد کرد، کسى که به سوى خدا برگردد و توبه کند خداوند از گناهانش صرف نظر مى‌کند».

باب 40: بى‌نیازى حقیقى آن نیست که ثروت و مال فراوان باشد

624- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ **ج**، قَالَ: لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَلكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ»([[680]](#footnote-680)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: بى‌نیاز آن نیست که ثروت و مال دنیا فراوان باشد، بلکه ثروت و بى‌نیازى حقیقى بى‌نیازى نفس و قناعت و آرامش آن است».

باب 41: برحذر داشتن از مغرور شدن به ثروت و مال دنیا

625- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنَّ أَكْثَرَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللهُ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ قِيلَ: وَمَا بَرَكَات الأَرْضِ قَالَ: زَهْرَة الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: هَلْ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَصَمَتَ النَّبِيُّ **ج**، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يُنْزَلُ علَيْهِ، ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَنْ جَبِينِهِ، فَقَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ قَالَ: أَنَا قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: لَقَدْ حَمِدْنَاهُ حِينَ طَلَعَ ذلِكَ، قَال: لاَ يَأْتِي الْخَيْرُ إِلاَّ بِالْخَيْرِ، إِنَّ هذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، وَإِنَّ كُلَّ مَا أَنْبَتَ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ، إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضِرَةِ، أَكَلَتْ، حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتِ الشَمْسَ فَاجْتَرَّتْ وَثَلَطَتْ وَبَالَتْ، ثُمَّ عَادَتْ فَأَكَلَتْ؛ وَإِنَّ هذَا الْمَالَ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ، وَوَضَعَهُ فِي حَقِّهِ فَنِعْمَ الْمَعُونَةُ هُوَ؛ وَمَنْ أَخَذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ كَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ»([[681]](#footnote-681)).

یعنی: «ابوسعید گوید: پیغمبر ج فرمود: بیشترین ترس من از شما بواسطه خیر و برکت و ثروتى است که خداوند آن را از زمین براى شما خارج مى‌نماید، گفته شد: برکت زمین چیست؟ فرمود: متاع و ثروت دنیا است. یک نفر پرسید: مگر برکت و خیر باعث شر و بدبختى مى‌شود؟! پیغمبر ج سکوت کرد تا جایى که ما گفتیم: وحى بر او نازل مى‌گردد (و ما آن مرد را سرزنش کردیم که چرا باعث ناراحتى پیغمبر ج گردید) سپس پیغمبر ج که عرق کرده بود دستش را بر پیشانى خود مالید، و فرمود: کسى که سؤال کرد کجا است؟ آن مرد گفت: من حاضرم. ابو سعید گوید: وقتى که دیدیم پرسش آن مرد باعث استفاده ما از بیانات پیغمبر ج شده است از آن مرد تشکر نمودیم، پیغمبر ج فرمود: از خیر تنها خیر حاصل مى‌شود و مال دنیا مانند گیاهى است که رنگش سبز و زیبا است و طعم شیرین دارد (همانگونه که حیوان علاقه شدید به این گیاه دارد، انسان هم به ثروت و مال دنیا علاقه‌مند است). و اکثر وقتى حیوان از گیاه‌هایى که بر لب جوی‌ها مى‌روید پرخورى نماید، به واسطه نفخ حاصله یا مى‌میرد و یا به مرگ نزدیک مى‌شود، به جز حیوانى که به اندازه نیاز مى‌خورد و سیر مى‌گردد، آنگاه رو به خورشید مى‌ایستد و آنچه را که خورده است نشخوار مى‌کند و پس از خالى نمودن معده‌اش بوسیله نشخوار و شاشیدن و... راحت مى‌شود و مجدداً جهت چریدن به چراگاه بر مى‌گردد (در اینجا انسان حریص بر مال دنیا به حیوان پرخورى تشبیه شده که در اثر پرخورى و حرص شدید یا به هلاک می‌رسد، یا به هلاک نزدیک مى‌شود، انسان معتدل هم به حیوانى تشبیه شده که به اندازه نیاز مى‌خورد و راحت به زندگى ادامه مى‌دهد).

همانا مال دنیا شیرین است کسى که آن را به حق به دست آورد و به حق آن را صرف کند، این مال بهترین کمک و بهترین وسیله است، ولى کسى که حق آن را رعایت نکند، مانند کسى است که مرض پرخورى دارد هر اندازه بیشتر بخورد سیر نمى‌شود».

(یعنى خیر هیچگاه باعث شر نمى‌شود امّا متاع دنیا وسیله آزمایش است و خیر حقیقى نیست اگر در راه خیر از آن استفاده شود باعث خوشبختى است و اگر باعث غرور و خودخواهى و ظلم و تعدى به حق دیگران باشد عامل بدبختى است).

626- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخدْرِيِّس، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ أَوَ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَسَكَتَ النَّبِيُّ **ج** فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ تُكَلِّمُ النَبِيَّ **ج** وَلاَ يُكَلِّمُكَ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ قَالَ فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ؛ فَقَالَ: إِنَّهُ لاَ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَو يُلِمُّ، إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا اْمتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ، فَثَلَطَت وَبَالَتْ وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أَعْطَى مِنْهُ الْمِسْكِينَ وَالْيَتِيمَ وَابْنَ السَّبِيلِ أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ **ج**: وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[682]](#footnote-682)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: روزى پیغمبر ج بر منبر نشسته بود و ما هم به دورش نشسته بودیم فرمود: یکى از چیزهایى که من از آن مى‌ترسم این است که بعد از من در نعمت و ثروت دنیا بر روى شما گشوده شود، مردى گفت: مگر خیر و برکت باعث شر و بدبختى خواهد شد؟! پیغمبر ج سکوت کرد و به او جواب نداد، به آن مرد گفته شد: چرا چیزى از پیغمبر ج مى‌پرسى که به تو جواب ندهد. و ما عقیده داشتیم که وحى بر او نازل مى‌شود، ابو سعید گوید: پیغمبر ج عرق فراوانى کرده بود و بر پیشانى خود دست مى‌مالید و آن را خشک مى‌کرد.

فرمود: کسى که این سؤال را کرد کجاست؟ چنین معلوم بود که پیغمبر ج از آن مرد تشکر کرد، و گفت: هیچگاه خیر باعث شر نخواهد شد، بعضى از گیاهان که در کنار جویبارها مى‌رویند (به علت خاصیت نفخ موجب مى‌شوند) که حیوان‌هاى پرخور را به هلاک برسانند، یا آن‌ها را به مرگ نزدیک نمایند، مگر حیوان‌هایى که از گیاه‌هاى سبز (که خاصیت نفخ ندارند) و به اندازه نیاز مى‌خورند تا سیر مى‌شوند، سپس رو به خورشید مى‌ایستند به استراحت و نشخوار و تخلیه معده مى‌پردازند و مجدداً به چراگاه بر مى‌گردند. متاع و ثروت دنیا میوه‌اى است که رنگش زیبا و طعم آن شیرین است، بهترین مال و ثروت انسان مسلمان آن است که قسمتى از آن به فقیر و یتیم و غریب داده شود یا اینکه فرمود: کسى که متاع دنیا را بدون اداى حق آن در دست دارد، مانند کسى است که مرض پرخورى دارد هرچه مى‌خورد سیر نمى‌شود، و این متاع در قیامت علیه صاحبش شهادت مى‌دهد».

«ربيع: جو، رود، بهار. خبط: نفخ. خاصرتاه: دو طرف شکم حیوان. اجترت: بر مى‌گرداند، نشخوار مى‌کند. ثلطت: سرگین را به دور مى‌اندازد، دفع فضولات مى‌نماید».

باب 42: عفت و عزت نفس، نشان دادن صبر و استقامت و خوددارى از توقع

627- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخدْرِيِّس، أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ، سَأَلُوا رَسُولَ اللهِ **ج**، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُم، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»([[683]](#footnote-683)).

یعنی: «ابوسعید خدرىس گوید: عده‌اى از انصار، از پیغمبر ج صدقه خواستند پیغمبر به آنان صدقه داد، مجدداً درخواست صدقه کردند و پیغمبر ج به آنان صدقه داد تا هرچه داشت تمام شد. آنگاه فرمود: من آنچه که دارم هرگز از شما دریغ نخواهم کرد. امّا کسى که عفت و عزت نفس نشان دهد و از حرص پرهیز کند خداوند او را محفوظ مى‌کند و به او عفت و عزت مى‌بخشد، و کسى که بخواهد خود را از دیگران بى‌نیاز کند خداوند او را بى‌نیاز مى‌نماید، و کسى که (با وجود ناراحتى شدید فقر) صبر و استقامت را بر خود تحمیل کند خداوند صبر و استقامت را به او مى‌بخشد، هدیه و نعمتى بهتر و باارزش‌تر از صبر به کسى داده نشده است».

باب 43: به اندازه نیاز نفقه داشتن و به آن قناعت کردن

628- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا»([[684]](#footnote-684)).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ج فرمود: خداوندا! نفقه و رزقى که باعث ادامه حیات و رفع نیاز است به آل محمّد بده (یعنى داشتن نفقه به اندازه نیاز خوب و مقبول و باعث حفظ آبرو است وقتى که حاصل شد باید به آن قناعت شود).

باب 44: دادن صدقه به کسى که با ناسزا گفتن و خشونت آن را مى‌خواهد

629- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس، قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ **ج**، وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ**ج**، قَدْ أَثَّرَتْ بهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللهِ الَّذِي عِنْدَكَ؛ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ»([[685]](#footnote-685)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: من و پیغمبر راه مى‌رفتیم پیغمبر ج پارچه کتانى ساخت نجران که حاشیه و کنارهایش خشن و کلفت بود بر دوش داشت، یک عرب بدوى به او رسید با شدت هرچه تمام‌تر پارچه رو دوشى پیغمبر ج را کشید تا جایى که پشت گردن پیغمبر ج لخت شد و من آثار فشار این پارچه خشن را بر گردن او دیدم بعد از (این بى‌ادبى) گفت: اى محمّد! دستور بده از مالى که نزد تو است به من بدهند، پیغمبر ج به او نگاه کرد و تبسم نمود، دستور داد که به او صدقه بدهند».

630- حدیث: «الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَس، قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللهِ **ج** أَقْبِيَةً، وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيِّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج** فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: خَبَأْنَا هذَا لَكَ قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: رَضِيَ مَخْرَمَةُ»([[686]](#footnote-686)).

یعنی: «مسور بن مخرمهس گوید: پیغمبر ج چند قبا و جبه را بین اصحاب تقسیم نمود، ولى چیزى را به مخرمه (پدرم) نداد، مخرمه (پدرم) گفت: پسرم مرا پیش پیغمبر ج ببر، من هم با او رفتم، گفت: به منزل پیغمبر برو و او را برایم صدا کن، من هم رفتم و پیغمبر ج را صدا کردم، وقتى که به نزد پدرم آمد یکى از آن جبه‌ها را به تن داشت فرمود: این را براى تو نگهداشته‌ایم، پدرم به آن نگاه کرد، پیغمبر ج فرمود: مخرمه به آن راضى است؟»، (احتمال دارد فاعل قال در جمله اخیر وقال رضى مخرمه به مسور برگردد یعنى مسور گفت مخرمه راضى شد)([[687]](#footnote-687)).

باب 45: دادن صدقه به کسى تا ایمانش تقویت شود

631- حدیث: «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: أَعْطَى رَسُولُ اللهِ **ج** رَهْطًا وَأَنَا جَالِسٌ فِيهِمْ، قَالَ: فَتَرَكَ رَسُولُ اللهِ **ج** مِنْهُمْ رَجُلاً لَمْ يُعْطِهِ، وَهُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُمْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، فَسَارَرْتُهُ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلاَنٍ وَاللهِ إِنِّي لأُرَاهُ مُؤْمِنًا قَالَ: أَوْ مُسْلِمًا قَالَ: فَسَكَتُّ قَلِيلاً؛ ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ فِيهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَكَ عَنْ فُلاَنٍ وَاللهِ إِنِّي لأُرَاهُ مُؤْمِنًا قَالَ: أَوْ مُسْلِمًا قَالَ: فَسَكَتُّ قَلِيلاً، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ فِيهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَكَ عَنْ فُلاَنٍ وَاللهِ إِنِّي لأُرَاهُ مُؤْمِنًا قَالَ: أَوْ مُسْلِمًا فَقَالَ: إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يُكَبَّ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ»([[688]](#footnote-688)).

یعنی: «سعد بن ابى وقاص گوید: پیغمبر ج به جماعتى که کمتر از ده نفر بودند و من در میان ایشان نشسته بودم صدقه مى‌داد، ولى به یکى از آنان چیزى را نداد گرچه این نفر به نظر من از سایرین بهتر بود، پیش پیغمبر ج رفتم و آهسته به او گفتم: چرا به این شخص چیزى ندادى؟ قسم به خدا من او را مؤمن و مسلمانى واقعى مى‌دانم، سعد گوید: کمى سکوت کردم ولى چون عقیده داشتم، که این مرد انسان باایمانى است نتوانستم خوددارى کنم، باز گفتم: اى رسول خدا! چرا چیزى به او ندادى؟ قسم به خدا به نظر من او انسان باایمانى است، سعد گوید: بعد از مدتى سکوت باز نتوانستم خوددارى کنم، گفتم: اى رسول خدا! چرا چیزى به او ندادى؟ به خدا او باایمان است، پیغمبر ج فرمود: من گاهى صدقه‌اى را به کسى مى‌دهم ولى کس دیگرى که صدقه را از او منع کرده‌ام به نزد من از او عزیزتر است، من که به این گونه افراد کمک مى‌کنم براى این است مبادا (در اثر ضعف ایمان) در آتش دوزخ سرنگون شوند». (بنابراین خیر و احسان در حق افراد ضعیف الایمان موجب تقویت اعتقاد و اعتماد ایشان به اسلام و رحم و عدالت آنان مى‌گردد، و آنان را از کفر و الحاد که عامل سقوط در آتش دوزخ است نجات مى‌بخشد).

باب 46: دادن صدقه به کسانى که تازه مسلمان شده‌اند و نیاز به دلنوازى دارند، و صبر و استقامت کسانى که داراى ایمان قوى هستند

632- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللهِ **ج**، حِينَ أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ **ج** مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ الْمَائَةَ مِنَ الإبِلِ؛ فَقَالوا: يَغْفِرُ اللهُ لِرَسُولِ اللهِ **ج** يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا، وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ قَالَ أَنَسٌ: فَحُدِّثَ رَسُولُ اللهِ **ج** بِمَقَالتِهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللهِ **ج**، فَقَالَ: مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ: أَمَّا ذَوو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللهِ فَلَمْ يَقُولوا شَيْئًا، وَأَمَّا أُنَاسٌ مِنَّا حَدِيثَةٌ أَسْنَانُهُمْ، فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللهُ لِرَسُولِ اللهِ **ج** يُعْطِي قرَيْشًا وَيَتْرُكُ الأَنْصَارَ، وَسُيُوفُنا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنِّي لأُعْطِي رِجَالاً حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِكُفْرٍ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالأَمْوَالِ، وَتَرْجِعُونَ إِلَى رِحالِكُمْ بِرَسُولِ اللهِ **ج** فَوَاللهِ مَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ، خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ قَدْ رَضِينَا فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً شَدِيدَةً، فَاصْبرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللهَ وَرَسُولَهُ **ج** عَلَى الْحَوْضِ قَالَ أَنَسٌ: فَلَمْ نَصْبِرْ»([[689]](#footnote-689)).

یعنی: «انس بن مالک گوید: وقتى که خداوند غنمیت فراوانى را از اموال قبیله هوازن نصیب پیغمبر ج نمود، پیغمبر ج شروع به تقسیم آن کرد و به چند نفر از قریش تا صد شتر بخشید، عده‌اى از انصار گفتند: خدا از رسول الله راضى باشد، صدقه به قریش مى‌دهد، و ما را فراموش مى‌کند، در حالى که هنوز خون آنان از شمشیرهاى ما مى‌چکد (و هنوز آثار دشمنى آنان با ما باقى است) انس گوید: این گفته به پیغمبرج رسید، پیغمبر ج انصار را دعوت کرد و آنان را در خیمه چرمى جمع نمود، هیچکس غیر انصارى را با ایشان دعوت ننمود، وقتى که همه جمع شدند، پیغمبر ج به نزد ایشان آمد و گفت: این سخنان چیست که از جانب شما به من مى‌رسد؟ بزرگان و دانایان انصار گفتند: اى رسول خدا! کسانى که در میان ما داراى عقل و نظر هستند چیزى نگفته‌اند، امّا عده‌اى از ما که جوان و بى‌تجربه مى‌باشند گفته‌اند: خدا از رسول الله راضى باشد، صدقه را به قریش مى‌دهد و ما را فراموش مى‌کند، در حالى که هنوز خون آنان از شمشیرهاى ما مى‌چکد، پیغمبر ج فرمود: من به کسانى که تازه مسلمان مى‌شوند و مدت زیادى نیست که از کفر دور شده‌اند، صدقه مى‌دهم، آیا شما به این راضى نیستید، وقتى که آنان به منزل بر مى‌گردند مال همراه داشته باشند، و شما وقتى بر مى‌گردید رسول خدا را همراه داشته باشید؟ انصار گفتند: بلى، اى رسول خدا به آن راضى هستیم، پیغمبر ج به آنان گفت: شما بعد از من تبعیض‌هاى مهمى را خواهید دید، آنگاه باید صبر کنید تا اینکه در روز قیامت خدا و رسول خدا را بر حوض کوثر ملاقات مى‌نمایید، انس گوید: ما صبر نکردیم»، (و متأسفانه به فرمایش پیغمبر ج عمل ننمودیم).

633- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ **ج** الأَنْصَارَ، فَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِكُمْ قَالوا: لاَ، إِلاَّ ابْنُ أُخْتٍ لَنَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ»([[690]](#footnote-690)).

یعنی: «انس گوید: وقتى که پیغمبر ج انصار را دعوت نمود، به ایشان گفت: آیا غیر انصارى در بین شما کسى هست؟ گفتند: خیر، به جز یک خواهرزاده ما کسى غیر انصارى در بین ما نیست، پیغمبر ج فرمود: خواهرزداه هم جزو افراد خانواده است».

634- حدیث: «حديث أَنَسٍس، قَالَ: قَالَتِ الأَنْصَارُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وأَعْطَى قُرَيْشًا: وَاللهِ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْعَجَبُ، إِنَّ سُيُوفَنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَاءِ قُرَيْشٍ، وَغَنَائِمُنَا تَرَدُّ عَلَيْهِمْ فَبَلَغَ ذلِكَ النَّبِيَّ **ج**، فَدَعَا الأَنْصَارَ قَالَ، فَقَالَ: مَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْكُمْ وَكَانُوا لاَ يَكْذِبُونَ فَقَالُوا: هُوَ الَّذِي بَلَغَكَ قَالَ: أَوَ لاَ تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالْغَنَائِمِ إِلَى بيُوتِهِمْ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللهِ **ج** إِلَى بُيُوتِكُمْ لَوْ سَلَكَتِ الأَنْصَارُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهمْ»([[691]](#footnote-691)).

یعنی: «انسس گوید: روز فتح مکه که پیغمبر ج نسبت به قریش بخشش نمود، انصار گفتند: به راستى این چیز عجیبى است هنوز خون قریش از شمشیرهاى ما مى‌چکد، گرچه غنایم و اموال ما به آنان داده مى‌شود. این سخن به پیغمبر ج رسید، انصار را دعوت نمود، فرمود: این سخنان چیست که از شما به من رسیده است؟ انصار که دروغ نمى‌گفتند حقیقت را بیان داشتند، گفتند: آنچه که به شما رسیده درست است، پیغمبر ج فرمود: مگر شما راضى نیستید که مردم با غنیمت به خانه‌هایشان برگردند، و شما هم همراه رسول خدا به خانه‌هایتان برگردید؟ انصار هر راهى را انتخاب نمایند من هم راه ایشان را انتخاب مى‌کنم.

635- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ الْتَقَى هَوَازِنُ، وَمَعَ النَّبِيِّ **ج** عَشَرَةُ آلاَفٍ وَالطُّلَقَاءُ فَأَدْبَرُوا قَالَ: يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ قَالُوا: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْكَ لَبَّيْكَ، نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ فَنَزَلَ النَّبِيُّ **ج**، فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ، فَأَعْطَى الطُّلَقَاءَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَلَمْ يُعْطِ الأَنْصَارَ شَيْئًا فَقَالُوا؛ فَدَعَاهُمْ فَأَدْخَلَهُمْ فِي قُبَّةٍ، فَقَالَ: أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللهِ **ج** فَقَالَ النَّبِيُّ **ج**: لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ شِعْبًا لاَخْتَرْتُ شِعْبَ الأَنْصَارِ»([[692]](#footnote-692)).

یعنی: «انس گوید: به هنگام غزوه حنین که پیغمبر ج با قبیله هوازن به جنگ پرداخت، در حدود ده هزار نفر از طلقاء (کسانى که در روز فتح مکه مورد عفو پیغمبر قرار گرفتند و اسیر نشدند) همراه پیغمبر ج بودند، که بعد از جنگ پراکنده شدند، پیغمبر ج فرمود: اى جماعت انصار! انصار جواب دادند: لبیک یا رسول الله! و سعدیک، لبیک و نحن بین یدیک (ما آماده فرمانبردارى و اطاعت و همکارى شما هستیم و در خدمت شما قرار داریم) پیغمبر ج پیاده شد و فرمود: من رسول و فرستاده و بنده خدا هستم در حالى که مشرکین شکست خورده بودند غنیمت را بین طلقاء و مهاجرین تقسیم کرد و چیزى را به انصار نداد، انصار هم گله کردند و حرف‌هایى زدند، پیغمبرج از گله ایشان باخبر شد و ایشان را دعوت کرد و همه را در خیمه‌اى جمع نمود، و فرمود: شما راضى نیستید که دیگران همراه با گوسفند و شتر به خانه‌هایشان برگردند، و شما همراه پیغمبر ج به خانه برگردید؟ و فرمود: اگر مردم راهى را در پیش گیرند و انصار هم راهى را، من راه انصار را انتخاب مى‌کنم».

636- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ، قَالَ: لَمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ **ج** يَوْمَ حُنَيْنٍ قَسَمَ فِي النَّاسِ فِي الْمُؤَلَّفَةِ قَلُوبُهُمْ وَلَمْ يُعْطِ الأَنْصَارَ شَيْئًا؛ فَكَأَنَّهُمْ وَجَدُوا، إِذْ لَمْ يُصِبْهُمْ مَا أَصَابَ النَّاسَ، فَخَطَبَهُمْ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضُلاَّلاً فَهَدَاكُمُ اللهُ بِي، وَكُنْتُمْ مُتَفَرِّقِينَ فَأَلَّفَكُمُ اللهُ بِي، وَعَالَةً فَأَغْنَاكُمُ الله بِي كلَّمَا قَالَ شَيْئًا، قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَمَنُّ؛ قَالَ: مَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تُجِيبُوا رَسُولَ اللهِ **ج** قَالَ، كُلَّمَا قَالَ شَيْئًا، قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَمَنُّ قَالَ: لَوْ شِئتُمْ قُلْتُمْ: جِئْتَنَا كَذَا وَكَذَا، أَتَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ وَتَذْهَبُونَ بِالنَّبِيِّ **ج** إِلَى رِحَالِكُمْ لَوْلاَ الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرءًا مِنَ الأَنْصَارِ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَشِعْبًا لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ وَشِعْبَهَا، الأَنْصَارُ شِعَارٌ وَالنَّاسُ دِثَارٌ، إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»([[693]](#footnote-693)).

یعنی: «عبدالله بن زید بن عاصم گوید: وقتى که در روز حنین خداوند غنیمت را نصیب پیغمبر ج نمود، پیغمبر ج این ثروت و غنیمت را در بین کسانى که تازه مسلمان شده بودند تقسیم کرد و چیزى به انصار نداد، مثل اینکه انصار از این بابت که آنچه به دیگران رسـیده به آنان داده نشده است ناراحت شدند، پیغـمبر ج براى ایشان سخنرانى کرد و گفت: اى جماعت انصار! مگر من که آمدم شما گمراه نبودید، خداوند به وسیله من شما را هدایت ننمود و شما با هم مخالف و از هم دور و جدا نبودید؟ مگر خداوند به وسیله من شما را ثروتمند و بى‌نیاز نگردانید؟ چرا جواب رسول خدا را نمى‌دهید؟ هر وقت که پیغمبر ج چیزى را مى‌فرمود: انصار مى‌گفتند: خدا و رسول خدا از هرکس دیگر بر ما منتشان بیشتر است، پیغمبر ج فرمود: شما هم اگر بخـواهید مى‌توانید بگـویید تو را تکذیب مى‌کردند ما تصدیقت کردیم تو را بیرون کردند ما به تو پناه دادیم. پیامبر ج مگر راضى نیستید که مردم با گوسفند و شتر به خانه برگردند و شما همراه پیغمبر ج به منزل برگردید؟ اگر به خاطر هجرت (از مکه به مدینه نبود) من یک نفر انصـارى بودم، اگر مردم راهى را پیش گیرند و انصار هم راهى را، من راه انصار را انتخاب مى‌کنم، انصـار زیربناى اسلام و دیگران روبناى آن هستند، شما بعد از من تبعیض‌هاى مهمى را نسبت به خود مشاهده مى‌کنید، ولى صبر کنید تا وقتى که در روز قیامت بر سر حوض به من ملحق مى‌شوید».

637- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍس، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ **ج** أُنَاسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ، وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذلِكَ، وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ، فَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ؛ قَالَ رَجُلٌ: وَاللهِ إِنَّ هذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا، وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللهِ فَقُلْتُ: وَاللهِ لأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ **ج**، فَأَتَيْتهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللهُ مُوسَى، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هذَا فَصَبَرَ»([[694]](#footnote-694)).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: در روز حنین پیغمبر ج عده‌اى را به بخشیدن غنیمت اختصاص داد و صد شتر را به اقرع بن حابس بخشید و به عیینه هم صد شتر داد، و به چند نفر از اشراف قریش هم بخشش‌هایى داد، در آن روز قریش را در بخشش بر دیگران ترجیح داد، یک نفر گفت: البتّه این تقسیم عادلانه نیست، به خاطر رضاى خدا چنین کارى انجام نگرفته است، ابن مسعود گوید: من هم گفتم: قسم به خدا این موضوع را به پیغمبر ج خبر مى‌دهم، لذا به نزد پیغمبر ج آمدم، موضوع را به او گفتم، پیغمبر ج فرمود: چه کسى عدالت را رعایت مى‌کند اگر خداوند و پیغمبر ج عدالت را رعایت نکنند؟ خداوند موسى را مورد رحم خود قرار دهد از این بیشتر از ملتش اذیت دید ولى صبر نمود».

باب 47: ذکر خوارج و بیان صفات آنان

638- حدیث: «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ **ج** يَقْسِمُ غَنيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ، إِذْ قَال لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ فَقَالَ لَهُ: شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ»([[695]](#footnote-695)).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: هنگامى که در جعرانه پیغمبر ج غنیمت را تقسیم مى‌کرد یک نفر به او گفت: اى محمّد! عدالت را رعایت کن، پیغمبر ج در جوابش فرمود: اگر من عادل نباشم، من و تو هردو بدبخت هستیم (من بدبختم چون عادل نیستم تو هم بدبختى چون پیرو غیر عادل هستى).

639- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّس إِلَى النَّبِيِّ **ج** بِذُهَيْبَةٍ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الأَرْبَعَةِ، الأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ الْحَنْظَلِيِّ ثُمَّ الْمُجَاشِعِيِّ، وَعُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ الْفَزَارِيِّ، وَزَيْدٍ الطَّائِيِّ، ثُمَّ أَحَدِ بَنِي نَبْهَانَ، وَعَلْقَمَةَ بْنِ عُلاَثَةَ الْعَامِرِيِّ، ثُمَّ أَحَدِ بَنِي كِلاَبٍ؛ فَغَضِبَتْ قُرَيْشٌ وَالأَنْصَارُ قَالُوا: يُعْطِي صَنَادِيد أَهْل نَجْدٍ وَيَدَعُنَا قَالَ: إِنَّمَا أَتأَلَّفُهُمْ فَأَقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَاتِىءُ الْجَبِينِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ، مَحْلُوقٌ، فَقَالَ: اتَّقِ اللهَ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ: مَنْ يُطِعِ اللهَ إِذَا عَصَيْتُ أَيَأْمنُنِي اللهُ عَلَى أَهْلِ الأَرْضِ وَلاَ تَأْمَنُونَنِي فَسأَلَهُ رَجُلٌ قَتْلَهُ، أَحْسِبُهُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ، فَمَنَعَهُ فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ: إَنَّ مِنْ ضِئْضِئِي هذَا أَوْ فِي عَقِبَ هذَا قَوْمٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الإِسْلاَمِ، وَيَدعُونَ أَهْلَ الأَوْثَانِ، لَئِنْ أَنَا أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ»([[696]](#footnote-696)).

یعنی: «ابوسعید خدرىس گوید: علىس یک قطعه طلا را به نزد پیغمبر ج فرستاد، پیغمبر آن را ابتدا در بین چهار نفر به نام‌هاى: 1- «اقرع بن حابس حنظلى 2- «مجاشعى 3- «عیینه بن بدر فزارى 4- «زید طایى و سپس در بین یکى از بنى نبهان و علقمه بن علاثه عامر و یکى از بنى کلاب تقسیم نمود، و قریش و انصار گفتند: به سران و رؤساى اهل نجد صدقه مى‌بخشد ولى به ما چیزى نمى‌دهد، پیغمبر ج فرمود: من از آنان دلنوازى مى‌کنم و مى‌خواهم با این صدقه علاقه آنان به اسلام بیشتر شود. در این هنگام مردى آمد، که چشم‌هاى کوچک و فرو رفته، و صورت درشت و پیشانى برآمده، و ریش پر مویى داشت و سرش را تراشیده بود، گفت: اى محمّد! از خدا بترس، پرهیز کن. پیغمبر ج فرمود: چه کسى اطاعت از خدا مى‌کند اگر من مطیع امر او نباشم؟! خداوند مرا بر تمام اهل زمین امین قرار داده است در حالى که تو مرا امین نمى‌دانى؟! یک نفر فکر مى‌کنم که خالد بن ولید بود، از پیغمبر ج اجازه خواست تا او را بکشد، ولى پیغمبر ج به او اجازه نداد، فرمود: از ریشه و نسل این مرد جماعتى پیدا مى‌شوند، که قرآن مى‌خوانند ولى اثر آن از گلویشان تجاوز نمى‌کند، از دین به سرعت خارج مى‌شوند همانگونه که تیر از بدن شکار به سرعت خارج مى‌شود، و با مسلمانان مى‌جنگند و آنان را مى‌کشند ولى با بت پرستان کارى ندارند، اگر من تا آن زمان بمانم با ایشان مى‌جنگم، و مانند قوم عاد نابودشان مى‌کنم».

640- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍس، إِلَى رَسُولِ اللهِ **ج**، مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ؛ لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا، قَالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَقْرعَ بْنِ حَابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعُ إِمَّا عَلْقَمَةُ وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهذَا مِنْ هؤُلاَءِ قَالَ: فَبَلَغَ ذلِكَ النَّبِيَّ **ج**، فَقَالَ: أَلاَ تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الإِزَارِ؛ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ اتَّقِ اللهَ قَالَ: وَيْلَكَ أَوَلَسْتُ أَحَقُّ أَهْلِ الأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللهَ قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَجُلُ.

قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللهِ أَلاَ أَضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ: لا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ قَالَ رَسُولُ اللهِ **ج**: إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ قُلُوبَ النَّاسِ، وَلاَ أَشُقَّ بُطُونَهُمْ قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ، وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِي هذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ رَطْبًا، لاَ يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ وَأَظُنُّهُ قَالَ: لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ»([[697]](#footnote-697)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: على بن ابى طالب از یمن قطعه‌اى طلا را در یک سفره چرمى دباغى شده براى پیغمبر ج فرستاد و این طلا هنوز به صورت طلاى ناب در نیامده، و با مواد معدنى مخلوط بود. ابو سعید گوید: پیغمبر ج این طلا را در بین چهار نفر به نام‌هاى: 1- «عیینه بن بدر، 2- «اقرع بن حابس، 3ـ زید خیل، 4- «علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود، یکى از اصحاب پیغمبر ج گفت: ما از این چهار نفر سزاوارتر و شایسته‌تریم و حق تقدم با ما است، این خبر به پیغمبر ج رسید، و فرمود: در حالى مورد طعن و لوم شما قرار مى‌گیرم که خدا و فرشتگان آسمان مرا امین مى‌دانند و صبح و شام وحى از آسمان براى من نازل مى‌شود؟! در این اثنا مردى با چشمان کوچک و فرو رفته، و صورت درشت و پیشانى بر آمده، و ریش پر مو و سر تراشیده که دامنش را جمع کرده بود بلند شد و گفت: اى رسول خدا! از خدا بترس و پرهیز کن. پیغمبر ج فرمود: بدبخت مگر من سزاوارترین و مستحق‌ترین انسان به تقوا و پرهیز از مخالفت امر خدا نیستم؟! ابو سعید گوید: وقتى که این مرد این سخن را گفت و پیغمبر ج ناراحت شد از حضور پیغمبر ج خارج شد و رفت، خالد بن ولید گفت: اى رسول خدا! اجازه دهید تا گردنش را بزنم، پیغمبر ج فرمود: این کار را مکن شاید از نمازگزاران باشد، خالد گفت: بسیارى از نمـازگزاران چیزهایى به زبان مى‌گویند که مخالف با مکنونات قلبشان مى‌باشد، پیغمبر ج فرمود: به من دستور داده نشده که تفتیش عقاید قلبى مردم نمایم، و من قلب آنان را نشکافته‌ام (تا از اسرار آن‌ها آگاه باشم) ابو سعید گوید: در حالى که این مرد از حضور پیغمبر ج خارج شده بود و مى‌رفت، پیغمبر ج به او نگاه کرد، گفت: از ریشه و نسل این مرد جماعتى به وجود مى‌آیند که قرآن را با آب و تاب مى‌خوانند، امّا این قرآن از گلوى آن‌ها تجاوز نمى‌کند، و قلبشان از فهم حقایق آن محروم است، این قوم به سرعت از دین خارج مى‌شوند همانگونه که تیر به سرعت از بدن شکار خارج مى‌شود، فکر مى‌کنم که پیغمبر ج فرمود: اگر تا زمان آنان بمانم با ایشان مى‌جنگم و مانند قوم ثمود نابودشان مى‌نمایم».

641- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، يَقُولُ: يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاَتَكُمْ مَعَ صَلاَتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، لاَ يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلاَ يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلاَ يَرَى شَيئًا، وَيَيْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلاَ يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ»([[698]](#footnote-698)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: شنیدم که پیغمبر ج مى‌فرمود: در بین شما قومى به وجود مى‌آید، که شما نماز و روزه و اعمال خودتان را در برابر نماز و روزه و اعمال ایشان ناچیز مى‌بینید، قرآن مى‌خوانند ولى اثر آن از گلویشان تجاوز نمى‌کند، از دین خارج مى‌شوند همانگونه که تیر از بدن شکار خارج مى‌گردد، چنان تیرى که شکارچى با قدرت و سرعت فراوان آن را به سوى شکار پرتاب مى‌کند و تیر با سرعت از بدن آن خارج مى‌شود، وقتى شکارچى این تیر را بر مى‌دارد، قسمت آهنى آن را ملاحظه مى‌کند آثارى از خون حیوان بر آن نمى‌بیند، سپس قسمت چوبى آن را مشاهده مى‌کند باز اثرى از خون بر روى آن نمى‌بیند آنگاه پره‌هاى تیر را نگاه مى‌کند باز چیزى را نمى‌بیند، شکارچى از کمان به شک مى‌افتد که آیا قدرت پرتاب تیر را داشته و تیر به شکار اصابت کرده یا خیر؟»، (یعنى به اندازه‌اى تیر به سرعت از بدن شکار خارج مى‌شود که هیچ اثرى از خون بر روى آن دیده نمى‌شود، در اینجا قرائت قرآن این جماعت به چنین تیرى تشبیه شده است، یعنى کلمات قرآن به سرعت از زبان آنان خارج مى‌شود و کوچک‌ترین اثرى از ایمان و اخلاص را همراه ندارد).

642- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ **ج**، وَهُوَ يَقْسِمُ قَسْمًا، أَتَاهُ ذُو الْخُوَيْصِرَةِ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ اعْدِلْ فَقَالَ: وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَم أَعْدِلْ قَدْ خِبْتَ وَخَسِرْتَ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْدِلُ فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللهِ ائْذَنْ لِي فِيهِ، فَأَضْرِبَ عُنَقَهُ فَقَالَ: «دَعْهُ، فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاَتَهُ مَعَ صَلاَتِهِمْ، وَصِيَامهُ مَعَ صِيَامِهِمْ، يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّة، يُنْظَرُ إِلَى نَصْلِهِ، فَلاَ يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى رِصافِهِ، فَلاَ يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى نَضِيِّهِ، وَهُوَ قِدْحُهُ، فَلاَ يُوجَدُ فِيه شَيْءٌ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى قُذَذِهِ، فَلاَ يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ قَدْ سَبَقَ الفَرْثَ وَالدَّمَ؛ آيَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ، إِحْدَى عَضُدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ، أَو مِثْلُ الْبَضْعَةِ تَدَرْدَرُ وَيَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ».

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هذَا الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللهِ **ج**، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَاتَلَهُمْ، وَأَنَا مَعَهُ، فَأَمَرَ بِذلِكَ الرَّجُلِ، فَالْتُمِسَ فَأُتِيَ بِهِ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيْهِ عَلَى نَعْتِ النَبِيِّ **ج** الَّذِي نَعَتَهُ»([[699]](#footnote-699)).

یعنی: «ابو سعید خدرى گوید: یک وقت ما پیش پیغمبر ج بودیم و پیغمبر ج داشت مالى را تقسیم مى‌کرد، شخصى به نام (ذوالخویصره) که از طایفه بنى تمیم بود پیش او آمد و گفت: اى رسول خدا! عدالت را رعایت کن. پیغمبر ج فرمود: بدبخت چه کسى عدالت را رعایت مى‌کند اگر من آن را رعایت نکنم؟! اگر من عادل نباشم تو بدبخت هستى (چون کسى را به رهبرى خود قبول کرده‌اى که عادل نیست)، عمر گفت: اى رسول خدا! اجازه بده تا گردنش را بزنم، پیغمبر ج فرمود: او را مکش، این شخص دوستان و همکارانى دارد که شما نماز و روزه و رفتار نیک خودتان را در برابر نماز و روزه و رفتار آنان ناچیز مى‌دانید (یعنى به ظاهر اهل عبادت و احسان مى‌باشند) قرآن مى‌خوانند، ولى اثر آن از گلویشان تجاوز نمى‌کند و قلبشان از فهم حکمتهای آن محروم است، از دین به سرعت خارج مى‌شوند همانگونه که تیر به سرعت ازبدن شکار خارج مى‌گردد، (تیرى که شکارچى با سرعت وقدرت زیاد به شکار مى‌زند واز بدنش خارج مى‌شود) وقتى که شکارچى قسمت آهنى تیر را ملاحظه مى‌کند اثرى از خون شکار بر روى آن نمى‌بیند، و به قسمت بند سر تیر نگاه مى‌کند امّا اثرى نمى‌بیند قسمت چوبى و پره‌هاى آن را مشاهد مى‌نماید در آن‌ها هم اثرى را نمى‌بیند، در حالی که این تیر از میان خون و گوشت حیوان گذشته است، (منظور این است که این تیر با چنان سرعتى از بدن حیوان شکار خارج مى‌شود، که هیچ اثرى از خون در هیچ‌یک از قسمت‌هاى مختلف تیر دیده نمى‌شود، در اینجا خارج شدن قرآن از زبان چنین قومى به همچون تیرى تشبیه شده است یعنى هیچ اثرى از آثار ایمان در قلب آن‌ها به وجود نمى‌آورد) نشانه و علامت براى شناخت آنان این است که یک مرد سیاه پوست همراه ایشان است که یکى از بازوهایش مانند پستان زن، یا یک پاره گوشـت حرکت مى‌کند و تکان مى‌خورد، این قوم در حالى که مردم دچار اختلاف هستند از اطاعت از رهبر اسلام خارج مى‌شوند.

ابوسعید گوید: من شهادت مى‌دهم که این حدیث را از پیغمبر ج شنیدم و شهادت مى‌دهم که على بن ابى طالب با آنان جنگید و من با على بودم، دستور داد تا آن مرد سیاه پوست را بیاورند بعد از جستجو، او را آوردند، همین که او را نگاه کردم دیدم داراى همان اوصافى است که پیغمبر ج فرموده بود.

«نصل: قسمت آهنى تیر. يمرقون: به سرعت خارج مى‌شوند. رميه: حیوان شکار. رصافه: بند سر تیر. قذذ: جمع قذه پر تیر است. نضي: قسمت چوبى تیر».

باب 48: تشویق بر کشتن خوارج

643- حدیث: «عَلِيٍّس، قَالَ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ **ج**، فَلأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ **ج**، يَقُولُ: يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الأَحْلاَمِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لاَ يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»([[700]](#footnote-700)).

یعنی: «على بن ابى طالبس گوید: اگر از آسمان به زمین پرت شوم براى من گواراتر و آسان‌تر از آن است که به هنگام نقل روایت از پیغمبر ج، چیزى را به دروغ به پیغمبر ج نسبت دهم، و هرگاه درباره آنچه مربوط به من و شما است سخنى بگویم، باید بدانید جنگ حیله و تاکتیک است (در جنگ لازم است رعایت مصلحت عامه بشود). شنیدم پیغمبر ج مى‌گفت: در آخر زمان قومى خواهد آمد، کم سن و کم فکر، از بهترین سخن دم مى‌زنند (یعنى قرآن مى‌خوانند) و از اسلام به سرعت خارج مى‌شوند، همانگونه که تیر به سرعت از بدن شکار خارج مى‌شود، ایمانشان از حلقومشان تجاوز نمى‌کند، و تنها با زبان مسلمان مى‌باشند نه با قلب، هر جا به آنان رسیدید ایشان را بکشید و کشتن آنان در روز قیامت اجر و پاداشى است براى کسى که آنان را به قتل مى‌رساند».

باب 49: خوارج بدترین مخلوق خدا هستند

644- حدیث: «سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ عَنْ يُسَيْرِ بْنِ عَمْرِو، قَالَ: قُلْتُ لِسَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ: هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ **ج** يَقُولُ فِي الْخَوارِجِ شَيْئًا قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ، وَأَهْوَى بِيَدِهِ قِبَلَ الْعِرَاقِ: يَخْرُجُ مِنْهُ قَوْمٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ، لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ»([[701]](#footnote-701)).

یعنی: «یسیر بن عمرو گوید: به سهل بن حنیف گفتم: آیا چیزى در مورد خوارج از پیغمبر ج شنیده‌اید؟ گفت: شنیدم که مى‌گفت ـ و دست را هم به سوى عراق دراز مى‌کردـ از این طرف جماعتى پیدا مى‌شوند که قرآن مى‌خوانند ولى اثر آن از حلقومشان تجاوز نمى‌کند به سرعت از اسلام خارج مى‌شوند. همانگونه که تیر به سرعت از بدن شکار خارج مى‌شود».

باب 50: قبول کردن زکات براى پیغمبر ج و آل پیغمبر که تنها شامل بنى‌هاشم و بنى‌مطلب مى‌باشد حرام است

645- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج** يُؤْتَى بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ؛ فَيَجِيءُ هذَا بِتَمْرِهِ، وَهذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ بِذلِكَ التَّمْرِ؛ فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ **ج** فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ **ج** لاَ يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ»([[702]](#footnote-702)).

یعنی: «ابوهریره گوید: به هنگام چیدن خرما هرکس مقدارى از خرما را براى پیغمبر ج مى‌آورد تا اینکه خرماى فراوانى در نزد او جمع مى‌شد، و حسن و حسین با این خرماها بازى مى‌کردند، یکى از آنان دانه‌اى از این خرماها را برداشت و در دهانش گذاشت، پیغمبر ج به او نگاهى کرد و این دانه خرما را از دهانش بیرون آورد، فرمود: مگر نمى‌دانى که آل محمّد از صدقه و زکات نمى‌خورند».

646- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، عَنِ النَبِيِّ **ج**، قَالَ: إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةَ عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا، ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيَهَا»([[703]](#footnote-703)).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ج فرمود: گاهى من به خانه بر مى‌گردم، مى‌بینم دانه‌اى خرما روى فرشم افتاده است برش مى‌دارم و مى‌خواهم آن را بخورم، ولى بعداً مى‌ترسم جزو زکات و صدقه باشد لذا آن را به دور مى‌اندازم».

647- حدیث: «أَنَسٍس، قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ **ج** بِتَمْرَةٍ مَسْقُوطَةٍ، فَقَالَ: لَوْلاَ أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً لأَكلْتُها»([[704]](#footnote-704)).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ج از کنار دانه‌اى خرما که افتاده بود گذشت، فرمود: اگر جزو صدقه نمى‌بود آن را مى‌خوردم».

باب 52: هدیه براى پیغمبر ج و بنى‌هاشم و بنى‌مطلب حلال است هر چند کسى که این هدیه را مى‌آورد خودش آنرا از طریق اخذ زکات و صدقه به دست آورده باشد، و صدقه و زکات وقتى به ملکیت اشخاص مستحق درآمد از حال صدقه و زکات خارج مى‌شود آنگاه براى کسانى که زکات و صدقه بر آنان حرام است نیز حلال مى‌گردد

648- حدیث: «أَنَسٍس، أَنَّ النَّبِيَّ **ج** أُتِيَ بِلَحْمٍ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ»([[705]](#footnote-705)).

یعنی: «انس گوید: مقدارى گوشت را که به عنوان صدقه به (بریره) داده بودند براى پیغمبر ج آوردند، پیغمبر ج فرمود: این براى (بریره) صدقه است ولى براى من هدیه مى‌باشد».

649- حدیث: «أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ، قَالَتْ: دَخَلَ النَّبِيُّ **ج** عَلَى عَائِشَة، فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ فَقَالَتْ: لاَ إِلاَّ شَيْءٌ بَعَثَتْ بِهِ إِلَيْنَا نُسَيْبَةُ مِنَ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتَ بِهَا مِنَ الصَّدَقَةِ فَقَالَ: إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا»([[706]](#footnote-706)).

یعنی: «امّ عطیه انصارى گوید: پیغمبر ج به نزد عایشه آمد و گفت: چیزى دارید؟ عایشه گفت: خیر، مگر یک مقدار گوشت که نسیبه براى ما فرستاده است، آنهم گوشت گوسفندى است که آن را به عنوان صدقه به او داده‌اند، پیغمبر ج فرمود: به جاى حلال خود رسیده است». (یعنى وقتى که به عنوان صدقه به نسیبه رسیده است به صورت ملک او درآمده است و از حال صدقه خارج شده است لذا براى پیغمبر ج حلال مى‌باشد).

باب 53: پیغمبر ج هدیه را قبول مى‌کرد ولى صدقه و زکات را رد مى‌نمود

650- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَس، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ **ج**، إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ صَدَقَةٌ، قَالَ لأَصْحَابِهِ: كُلُوا، وَلَمْ يَأْكُلْ وَإِنْ قِيلَ هَدِيَّةٌ، ضَرَبَ بِيَدِهِ **ج**، فَأَكَلَ مَعَهُمْ»([[707]](#footnote-707)).

یعنی: «ابوهریره گوید: وقتى طعامى را براى پیغمبر ج مى‌آوردند، سؤال مى‌کرد، آیا هدیه است یا صدقه؟ اگر مى‌گفتند صدقه است به اصحابش مى‌گفت: شما بخورید ولى خودش از آن نمى‌خورد، اگر مى‌گفتند هدیه است، پیغمبر ج به سرعت دستش را آماده مى‌کرد و با اصحاب شروع به خوردن آن مى‌کرد».

«ضرب بيده: کنایه از آمادگى براى چیزى است».

باب 54: دعا براى کسى که صدقه و زکات مى‌آورد

651- حدیث: «عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ **ج**، إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلاَنٍ، فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»([[708]](#footnote-708)).

یعنی: «عبدالله بن ابى اوفى گوید: وقتى که مردم براى پیغمبر ج صدقه و زکات مى‌آوردند، پیغمبر ج براى آنان دعا مى‌کرد ومى‌فرمود: خداوندا! رحمت ومغفرت خودت را بر آل فلان نازل فرما، پدرم برایش صدقه آورد وفرمود: خداوندا! رحمت و برکت خودت را بر آل ابى اوفى نازل بفرما».

وصلّى الله على سيِّدنا محمّد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدِّين.

1. - باید توجّه شود هریک از بزرگان و پیشوایان اهل حدیث براى روایت حدیث شرایط و اصولى در نظر گرفته‌اند که رعایت آن‌ها را در روایت خود ضرورى دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - حدیث مرفوع آنست که به پیغمبر ج نسبت داده شده باشد. و حدیث موقوفآن است که به صحابى نسبت داده شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - أخرجه البخاري في: 3 ـ كتاب العلم: 38 ـ باب إثم من كذب على النّبيّ ج. [↑](#footnote-ref-3)
4. - أخرجه البخاري في: 3 ـ كتاب العلم: 38 ـ باب إثم من كذب على النّبيّ ج. [↑](#footnote-ref-4)
5. - أخرجه البخاري في: 3 ـ كتاب العلم: 38 ـ باب إثم من كذب على النّبيّ ج. [↑](#footnote-ref-5)
6. - أخرجه البخاري في: 23 ـ كتاب الجنائز: 34 ـ باب ما يكره من النياحة على الميّت. [↑](#footnote-ref-6)
7. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 37 باب سؤال جبريل النبي ج عن الإيمان والإسلام. [↑](#footnote-ref-7)
8. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 34 باب الزكاة من الإسلام. [↑](#footnote-ref-8)
9. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 10 باب فضل صلة الرحم. [↑](#footnote-ref-9)
10. - أخرجه البخاري في 24 كتاب الزكاة: 1 باب وجوب الزكاة. [↑](#footnote-ref-10)
11. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 2 باب دعاؤكم إيمانكم. [↑](#footnote-ref-11)
12. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 40 باب أداء الخمس من الإيمان. [↑](#footnote-ref-12)
13. - فتح البارى، ج 1، ص 110. [↑](#footnote-ref-13)
14. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 41 باب لا تؤخذ كرائم أموال الناس في الصدقة. [↑](#footnote-ref-14)
15. - أخرجه البخاري في: 46 كتاب المظالم: 9 باب الاتقاء والحذر من دعوة المظلوم. [↑](#footnote-ref-15)
16. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 1 باب وجوب الزكاة. [↑](#footnote-ref-16)
17. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 102 باب دعاء النبي صلى الله عليه وسلم إلى الإسلام والنبوة. [↑](#footnote-ref-17)
18. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 17 باب فإن تابوا وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة فخلوا سبيلهم. [↑](#footnote-ref-18)
19. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 81 باب إذا قال المشرك عند الموت لا إله إلاّ الله. [↑](#footnote-ref-19)
20. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 47 باب قوله: (يا أهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله إلا الحق). [↑](#footnote-ref-20)
21. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 101 باب إرداف الرجُل خلف الرجُل. [↑](#footnote-ref-21)
22. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 46 باب اسم الفرس والحمار. [↑](#footnote-ref-22)
23. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 49 باب من خص بالعلم قومًا دون قوم كراهية أن لا يفهموا. [↑](#footnote-ref-23)
24. - أخرجه البخاري في: 2 ـ كتاب الإيمان: 3 ـ باب أُمور الإيمان. [↑](#footnote-ref-24)
25. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 16 باب الحياء من الإيمان. [↑](#footnote-ref-25)
26. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 77 باب الحياء. [↑](#footnote-ref-26)
27. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 6 باب إطعام الطعام من الإسلام. [↑](#footnote-ref-27)
28. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 5 باب أي الإسلام أفضل. [↑](#footnote-ref-28)
29. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 9 باب حلاوة الإيمان. [↑](#footnote-ref-29)
30. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 8 باب حب الرسول ج من الإيمان. [↑](#footnote-ref-30)
31. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 7 باب من الإيمان أن يحب لأخيه ما يحب لنفسه. [↑](#footnote-ref-31)
32. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 31 باب من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره. [↑](#footnote-ref-32)
33. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 31 باب من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره. [↑](#footnote-ref-33)
34. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 15 باب خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال. [↑](#footnote-ref-34)
35. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 74 باب قدوم الأشعريين وأهل اليمن. [↑](#footnote-ref-35)
36. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 15 باب خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال. [↑](#footnote-ref-36)
37. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 1 باب قول الله تعالى: (يأيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا). [↑](#footnote-ref-37)
38. - أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 43 باب كيف يبايع الإمام الناس. [↑](#footnote-ref-38)
39. - أخرجه البخاري في: 74 كتاب الأشربة: 1 باب قول الله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المائدة: 90]. [↑](#footnote-ref-39)
40. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 24 باب علامة المنافق. [↑](#footnote-ref-40)
41. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 24 باب علامة المنافق. [↑](#footnote-ref-41)
42. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 73 باب من كفر أخاه بغير تأويل. [↑](#footnote-ref-42)
43. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 5 باب حدثنا أبو معمر. [↑](#footnote-ref-43)
44. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص: 52. [↑](#footnote-ref-44)
45. - أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 29 باب من ادعى إلى غير أبيه. [↑](#footnote-ref-45)
46. - أخرجه البخاري في: 85 كتاب الفرائض: 29 باب من ادعى إلى غير أبيه. [↑](#footnote-ref-46)
47. - أخرجه البخاري في: كتاب الإيمان: 36 باب خوف المؤمن من أن يحبط عمله وهو لا يشعر. [↑](#footnote-ref-47)
48. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 54. [↑](#footnote-ref-48)
49. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 43 باب الإنصات للعلماء. [↑](#footnote-ref-49)
50. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 95 باب ما جاء في قول الرجل ويلك. [↑](#footnote-ref-50)
51. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 156 باب يستقبل الإمام الناس إذا سلّم. [↑](#footnote-ref-51)
52. - شرح نووی بر مسلم: ج2، ص: 60. [↑](#footnote-ref-52)
53. - أخرجه البخاري في: كتاب الإيمان: 10 باب علامة الإيمان حب الأنصار. [↑](#footnote-ref-53)
54. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 4 باب حب الأنصار. [↑](#footnote-ref-54)
55. - أخرجه البخاري في: كتاب الحيض: 6 باب ترك الحائض الصوم. [↑](#footnote-ref-55)
56. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 18 باب من قال إن الإيمان هو العمل. [↑](#footnote-ref-56)
57. - أخرجه البخاري في: 49 كتاب العتق: 2 باب أي الرقاب أفضل. [↑](#footnote-ref-57)
58. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 5 باب فضل الصلاة لوقتها. [↑](#footnote-ref-58)
59. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير، تفسير سورة البقرة: 3 باب قوله تعالى: (فلا تجعلوا لله أندادًا). [↑](#footnote-ref-59)
60. - أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 10 باب ما قيل في شهادة الزور. [↑](#footnote-ref-60)
61. - أخرجه البخاري في: 52 كتاب الشهادات: 10 باب ما قيل في شهادة الزور. [↑](#footnote-ref-61)
62. - أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 23 باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا﴾ [النساء: 10]. [↑](#footnote-ref-62)
63. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 4 باب لا يسب الرجل والديه. [↑](#footnote-ref-63)
64. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 1 باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله. [↑](#footnote-ref-64)
65. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 1 باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله. [↑](#footnote-ref-65)
66. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 24 باب الثياب البيض. [↑](#footnote-ref-66)
67. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 12 باب حدثني خليفة. [↑](#footnote-ref-67)
68. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 45 باب بعث النبي صلى الله عليه وسلم أسامة بن زيد إلى الحرقات من جهينة. [↑](#footnote-ref-68)
69. - أخرجه البخاري في: 92 كتاب الفتن: 7 باب قول النبي صلى الله عليه وسلم من حمل علينا السلاح فليس منا. [↑](#footnote-ref-69)
70. - أخرجه البخاري في: 92 كتاب الفتن: 7 باب قول النبي ج من حمل علينا السلاح فليس منا. [↑](#footnote-ref-70)
71. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز 39 باب ليس منا من ضرب الخدود. [↑](#footnote-ref-71)
72. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 38 باب ما ينهى من الحلق عند المصيبة. [↑](#footnote-ref-72)
73. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 50 باب ما يكره من النميمة. [↑](#footnote-ref-73)
74. - أخرجه البخاري في: 42 كتاب المساقاة: 5 باب إثم من منع ابن السبيل من الماء. [↑](#footnote-ref-74)
75. - أخرجه البخاري في: 76 كتاب الطب: 56 باب شرب السم والدواء به وبما يخاف منه. [↑](#footnote-ref-75)
76. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 44 باب ما ينهى من السباب واللعن. [↑](#footnote-ref-76)
77. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 182 باب إن الله يؤيد الدين بالرجل الفاجر. [↑](#footnote-ref-77)
78. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 77 باب لا يقول فلان شهيد. [↑](#footnote-ref-78)
79. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 50 باب ما ذكر عن بني إسرائيل. [↑](#footnote-ref-79)
80. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى: 38 باب غزوة خيبر. [↑](#footnote-ref-80)
81. - أخرجه البخاري في: 88 كتاب استتابة المرتدين: 1 باب إثم من أشرك بالله. [↑](#footnote-ref-81)
82. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 39 سورة الزمر. [↑](#footnote-ref-82)
83. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 24 باب من تصدق في الشرك ثم أسلم. [↑](#footnote-ref-83)
84. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 1 باب قول الله تعالى ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا لُقۡمَٰنَ ٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [لقمان: 12]. [↑](#footnote-ref-84)
85. - أخرجه البخاري في: 68 ـ كتاب الطلاق: 11 ـ باب الطلاق في الإغلاق. [↑](#footnote-ref-85)
86. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 31 باب حسن إسلام المرء. [↑](#footnote-ref-86)
87. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 31 باب من هم بحسنة أو بسيئة. [↑](#footnote-ref-87)
88. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 11 باب صفة إبليس وجنوده. [↑](#footnote-ref-88)
89. - أخرجه البخاري في: 96 كتاب الاعتصام: 3 باب ما يكره من كثرة السؤال. [↑](#footnote-ref-89)
90. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 3 سورة آل عمران 3 باب إن الذين يشترون بعهد الله. [↑](#footnote-ref-90)
91. - أخرجه البخاری فی: 46 ـ کتاب المظالم: 33 ـ باب من قاتل دون ماله. [↑](#footnote-ref-91)
92. - أخرجه البخاری فی: 93 ـ کتاب الأحکام: 8 ـ باب من استرعى رعیة فلم ینصح. [↑](#footnote-ref-92)
93. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 35 باب رفع الأمانة. [↑](#footnote-ref-93)
94. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 171. [↑](#footnote-ref-94)
95. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 4 باب الصلاة كفارة. [↑](#footnote-ref-95)
96. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 174. [↑](#footnote-ref-96)
97. - أخرجه البخاري في: 29 كتاب فضائل المدينة: 6 باب الإيمان يأرز إلى المدينة. [↑](#footnote-ref-97)
98. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 177. [↑](#footnote-ref-98)
99. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد 181 باب كتابة الإمام للناس. [↑](#footnote-ref-99)
100. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 180. [↑](#footnote-ref-100)
101. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 19 باب إذا لم يكن الإسلام على الحقيقة. [↑](#footnote-ref-101)
102. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 11 باب قوله عز وجل ﴿وَنَبِّئۡهُمۡ عَن ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ٥١﴾ [الحجر: 51]. [↑](#footnote-ref-102)
103. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 185. [↑](#footnote-ref-103)
104. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 1 باب كيف نزول الوحي وأول ما نزل. [↑](#footnote-ref-104)
105. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 31 باب تعليم الرجل أَمَته وأهله. [↑](#footnote-ref-105)
106. - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 102 باب قتل الخنزير. [↑](#footnote-ref-106)
107. - أخرجه البخاري في:60 ـ كتاب الأنبياء: 49 ـ باب نزول عيسى بن مريمل. [↑](#footnote-ref-107)
108. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 6 سورة الأنعام: 9 باب هلمّ شهداءكم. [↑](#footnote-ref-108)
109. - أخرجه البخاري في:97 كتاب التوحيد: 22 باب وكان عرشه على الماء وهو رب العرش العظيم. [↑](#footnote-ref-109)
110. - أخرجه البخاري في: 1 كتاب بدء الوحى: 3 باب حدثنا يحيى ابن بكير. [↑](#footnote-ref-110)
111. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 197 ـ 204. [↑](#footnote-ref-111)
112. - أخرجه البخاري في: 1 كتاب بدء الوحى: 3 باب حدثنا يحيى ابن بكير. [↑](#footnote-ref-112)
113. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 74 سورة المدثر: باب حدثنا يحيى. [↑](#footnote-ref-113)
114. - شرح نووى بر مسلم، ج 2، ص 207. [↑](#footnote-ref-114)
115. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 1 باب كيف فرضت الصلاة: في الإسراء. [↑](#footnote-ref-115)
116. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 6 باب ذكر الملائكة. [↑](#footnote-ref-116)
117. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 7 باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ارشاد سارى، ج 5، ص 278. [↑](#footnote-ref-118)
119. - أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 30 باب التلبية إذا انحدر في الوادي. [↑](#footnote-ref-119)
120. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 24 باب قول الله تعالى: ﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ١٥﴾ [النازعات: 15] ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا١٦٤﴾ [النساء: 164]. [↑](#footnote-ref-120)
121. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 48 باب (واذكر في الكتاب مريم). [↑](#footnote-ref-121)
122. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 48 باب (واذكر في الكتاب مريم). [↑](#footnote-ref-122)
123. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 41 باب حديث الإسراء وقول الله تعالى ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا﴾ [الإسراء: 1]. [↑](#footnote-ref-123)
124. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 7 باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء. [↑](#footnote-ref-124)
125. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 53 سورة النجم: 1 باب حدثنا يحيى حدثنا وكيع. [↑](#footnote-ref-125)
126. - [سورة الأنعام: 102]. [↑](#footnote-ref-126)
127. - [سورة: الشوری: 51]. [↑](#footnote-ref-127)
128. - [سورة لقمان: 34]. [↑](#footnote-ref-128)
129. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 7 باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء. [↑](#footnote-ref-129)
130. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 55 سورة الرحمن: 1 باب قوله (ومن دونهما جنتان). [↑](#footnote-ref-130)
131. - شرح نووى بر مسلم، ج 3، ص: 16. [↑](#footnote-ref-131)
132. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 129 باب فضل السجود. [↑](#footnote-ref-132)
133. - شرح نووى بر مسلم، ج 3، ص 40. [↑](#footnote-ref-133)
134. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 24 باب قول الله تعالى: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23]. [↑](#footnote-ref-134)
135. - أخرجه البخاري في 2 كتاب الإيمان: 15 باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال. [↑](#footnote-ref-135)
136. - أخرجه البخاري في 81 كتاب الرقاق: 51 باب صفة الجنة والنار. [↑](#footnote-ref-136)
137. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 51 باب صفة الجنة والنار. [↑](#footnote-ref-137)
138. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 36 باب كلام الرب عز وجل يوم القيامة مع الأنبياء وغيرهم. [↑](#footnote-ref-138)
139. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 17 سورة الإسراء: 5 باب ذرية من حملنا مع نوح. [↑](#footnote-ref-139)
140. - أخرجه البخاري في: 97 ـ كتاب التوحيد: 31 ـ باب قوله تعالى: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي﴾ [الكهف: 109]. [↑](#footnote-ref-140)
141. - أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 1 باب لكل نبي دعوة مستجابة. [↑](#footnote-ref-141)
142. - أخرجه البخاري في: 55 كتاب الوصايا: 11 باب هل يدخل النساء والولد في الأقارب. [↑](#footnote-ref-142)
143. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 111 سورة تبت يدا أبي لهب وتب: 1 باب حدثنا يوسف. [↑](#footnote-ref-143)
144. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 40 باب قصة أبي طالب. [↑](#footnote-ref-144)
145. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 40 باب قصة أبي طالب. [↑](#footnote-ref-145)
146. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 51 باب صفة الجنة والنار. [↑](#footnote-ref-146)
147. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 14 باب يبل الرحم ببلاها. [↑](#footnote-ref-147)
148. - پاورقى لؤلؤ و مرجان، ص 53، ج 1. [↑](#footnote-ref-148)
149. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 50 باب يدخل الجنة سبعون ألفًا بغير حساب. [↑](#footnote-ref-149)
150. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 51 باب صفة الجنة والنار. [↑](#footnote-ref-150)
151. - أخرجه البخاري في: 76 كتاب الطب: 42 باب من لم يَرْقِ. [↑](#footnote-ref-151)
152. - شرح مسلم بر نووى ، ج 3، ص 90 ـ 93. ارشاد السارى ، ج 8، ص 396. [↑](#footnote-ref-152)
153. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 45 باب كيف الحشر. [↑](#footnote-ref-153)
154. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: باب قوله عز وجل إن زلزلة الساعة شيء عظيم. [↑](#footnote-ref-154)
155. - أخرجه البخاري في: 90 كتاب الحيل: 2 باب في الصلاة. [↑](#footnote-ref-155)
156. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 24 باب الوضوء ثلاثًا ثلاثًا. [↑](#footnote-ref-156)
157. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 39 باب غسل الرجلين إلى الكعبين. [↑](#footnote-ref-157)
158. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 25 باب الاستنثار في الوضوء. [↑](#footnote-ref-158)
159. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 11 باب صفة إبليس وجنوده. [↑](#footnote-ref-159)
160. - شرح مسلم بر نووى ، ج 3، ص 127. [↑](#footnote-ref-160)
161. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 3 باب من رفع صوته بالعلم. [↑](#footnote-ref-161)
162. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 29 ـ باب غسل الأعقاب. [↑](#footnote-ref-162)
163. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 3 باب فضل الوضوء، والغر المحجلون من آثار الوضوء. [↑](#footnote-ref-163)
164. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 8 باب السواك يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-164)
165. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 73 باب السواك. [↑](#footnote-ref-165)
166. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 73 باب السواك. [↑](#footnote-ref-166)
167. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 63 باب قص الشارب. [↑](#footnote-ref-167)
168. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 64 باب تقليم الأظفار. [↑](#footnote-ref-168)
169. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 65 باب إعفاء اللحى. [↑](#footnote-ref-169)
170. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 29 باب قبلة أهل المدينة وأهل الشام والمشرق. [↑](#footnote-ref-170)
171. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 12 باب من تبرز على لبنتين. [↑](#footnote-ref-171)
172. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 14 باب التبرز في البيوت. [↑](#footnote-ref-172)
173. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 18 باب النهي عن الاستنجاء باليمين. [↑](#footnote-ref-173)
174. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 21 باب التيمن في الوضوء والغسْل. [↑](#footnote-ref-174)
175. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 17 باب حمل العنزة مع الماء في الاستنجاء. [↑](#footnote-ref-175)
176. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 56 باب ما جاء في غسل البول. [↑](#footnote-ref-176)
177. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 25 باب الصلاة في الخفاف. [↑](#footnote-ref-177)
178. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 61 باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط. [↑](#footnote-ref-178)
179. - شرح نووى بر مسلم ، ج 3، ص 169. [↑](#footnote-ref-179)
180. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 48 باب المسح على الخفين. [↑](#footnote-ref-180)
181. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 7 باب الصلاة في الجبة الشامية. [↑](#footnote-ref-181)
182. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 11 باب جبة الصوف في الغزو. [↑](#footnote-ref-182)
183. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 33 باب الماء الذي يغسل به شعر الإنسان. [↑](#footnote-ref-183)
184. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 68 باب البول في الماء الدائم. [↑](#footnote-ref-184)
185. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 35 باب الرفق في الأمر كله. [↑](#footnote-ref-185)
186. - أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 3 باب الدعاء للصبيان بالبركة ومسح رؤوسهم. [↑](#footnote-ref-186)
187. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 59 باب بول الصبيان. [↑](#footnote-ref-187)
188. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 64 باب غسل المني وفركه، وغسل ما يصيب المرأة. [↑](#footnote-ref-188)
189. - شرح نووى بر مسلم ، ج 3، ص 198. [↑](#footnote-ref-189)
190. - أخرجه البخاري في: 4 ـ كتاب الوضوء: 63 ـ باب غسل الدم. [↑](#footnote-ref-190)
191. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 56 باب ما جاء في غسل البول. [↑](#footnote-ref-191)
192. - شرح نووى بر مسلم ، ج 3، ص 201. [↑](#footnote-ref-192)
193. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 5 باب مباشرة الحائض. [↑](#footnote-ref-193)
194. - شرح نووى بر مسلم ، ج 3، ص 205. [↑](#footnote-ref-194)
195. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 5 باب مباشرة الحائض. [↑](#footnote-ref-195)
196. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 22 باب من اتخذ ثياب الحيض سوى ثياب الطهر. [↑](#footnote-ref-196)
197. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 21 باب النوم مع الحائض وهي في ثيابها. [↑](#footnote-ref-197)
198. - أخرجه البخاري في: 33 كتاب الاعتكاف: 3 باب لا يدخل البيت إلا لحاجة. [↑](#footnote-ref-198)
199. - أخرجه البخاري في: 33 كتاب الاعتكاف: 4 باب غسل المعتكف. [↑](#footnote-ref-199)
200. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 3 باب قراءة الرجل في حجر امرأته وهي حائض. [↑](#footnote-ref-200)
201. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 34 باب من لم ير الوضوء إلا من المخرجين. [↑](#footnote-ref-201)
202. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 27 باب الجنب يتوضأ ثم ينام. [↑](#footnote-ref-202)
203. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 26 باب نوم الجنب. [↑](#footnote-ref-203)
204. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 27 باب الجنب يتوضأ ثم ينام. [↑](#footnote-ref-204)
205. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 34 باب الجنب يخرج ويمشي في السوق وغيره. [↑](#footnote-ref-205)
206. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 50 باب الحياء في العلم. [↑](#footnote-ref-206)
207. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 1 باب الوضوء قبل الغسل. [↑](#footnote-ref-207)
208. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 7 باب المضمضة والاستنشاق في الجنابة. [↑](#footnote-ref-208)
209. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 6 باب من بدأ بالحلاب أو الطيب عند الغسل. [↑](#footnote-ref-209)
210. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 2 باب غسل الرجل مع امرأته. [↑](#footnote-ref-210)
211. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 3 باب الغسل بالصاع ونحوه. [↑](#footnote-ref-211)
212. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 47 باب الوضوء بالمد. [↑](#footnote-ref-212)
213. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 4 باب من أفاض على رأسه ثلاثًا. [↑](#footnote-ref-213)
214. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 3 باب الغسل بالصاع ونحوه. [↑](#footnote-ref-214)
215. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 13 باب دلك المرأة نفسها إذا تطهرت من المحيض. [↑](#footnote-ref-215)
216. - أخرجه البخاري في: كتاب الوضوء: 63 باب غسل الدم. [↑](#footnote-ref-216)
217. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 26 باب عرق الاستحاضة. [↑](#footnote-ref-217)
218. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الحيض: 20 باب لا تقضي الحائض الصلاة. [↑](#footnote-ref-218)
219. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 4 باب الصلاة في الثوب الواحد ملتحفًا به. [↑](#footnote-ref-219)
220. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 20 باب من اغتسل عريانًا وحده في الخلوة. [↑](#footnote-ref-220)
221. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 8 باب كراهية التعري في الصلاة وغيرها. [↑](#footnote-ref-221)
222. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 34 باب من لم ير الوضوء إلا من المخرجين. [↑](#footnote-ref-222)
223. - شرح نووى بر مسلم ، ج 4، ص 36. [↑](#footnote-ref-223)
224. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 29 باب غسل ما يصيب من فرج المرأة. [↑](#footnote-ref-224)
225. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 34 باب من لم ير الوضوء إلا من المخرجين. [↑](#footnote-ref-225)
226. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 28 باب إذا التقى الختانان. [↑](#footnote-ref-226)
227. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 50 باب من لم يتوضأ من لحم الشاة والسويق. [↑](#footnote-ref-227)
228. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 50 باب من لم يتوضأ من لحم الشاة والسويق. [↑](#footnote-ref-228)
229. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 51 باب من مضمض من السويق ولم يتوضأ. [↑](#footnote-ref-229)
230. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 52 باب هل يمضمض من اللبن. [↑](#footnote-ref-230)
231. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 4 باب لا يتوضأ من الشك حتى يستيقن. [↑](#footnote-ref-231)
232. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 61 باب الصدقة على موالي أزواج النبي ج. [↑](#footnote-ref-232)
233. - شرح نووى بر مسلم ، ج 4، ص 54. [↑](#footnote-ref-233)
234. - أخرجه البخاري في: كتاب التيمم: 1 باب حدثنا عبد الله بن يوسف. [↑](#footnote-ref-234)
235. - أخرجه البخاري في: 7 كتاب التيمم: 8 باب التيمم ضربة. [↑](#footnote-ref-235)
236. - ارشاد السارى ، ج 1، ص 380. [↑](#footnote-ref-236)
237. - أخرجه البخاري في: 7 كتاب التيمم: 4 باب المتيمم هل ينفخ فيهما. [↑](#footnote-ref-237)
238. - أخرجه البخاري في: 7 كتاب التيمم في الحضر إذا لم يجد الماء. [↑](#footnote-ref-238)
239. - شرح نووى بر مسلم ، ج 4، ص 57. [↑](#footnote-ref-239)
240. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 24 باب الجنب يخرج ويمشي في السوق وغيره. [↑](#footnote-ref-240)
241. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 9 باب ما يقول عند الخلاء. [↑](#footnote-ref-241)
242. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 27 باب الإمام تعرض له الحاجة بعد الإقامة. [↑](#footnote-ref-242)
243. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 1 باب بدء الأذان. [↑](#footnote-ref-243)
244. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 1 باب بدء الأذان. [↑](#footnote-ref-244)
245. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 7 باب ما يقول إذا سمع المنادي. [↑](#footnote-ref-245)
246. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 4 باب فضل التأذين. [↑](#footnote-ref-246)
247. - نهایه ابن اثیر، ج 2، ص 84. [↑](#footnote-ref-247)
248. - شرح نووى بر مسلم ، ج 4، ص 93. [↑](#footnote-ref-248)
249. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 84 باب رفع اليد إذا كبر وإذا ركع وإذا رفع. [↑](#footnote-ref-249)
250. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 84 باب رفع اليدين إذا كبّر وإذا ركع وإذا رفع. [↑](#footnote-ref-250)
251. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 115 باب إتمام التكبير في الركوع. [↑](#footnote-ref-251)
252. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 117 باب التكبير إذا قام من السجود. [↑](#footnote-ref-252)
253. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 116 باب إتمام التكبير في السجود. [↑](#footnote-ref-253)
254. - أخرجه البخاري في: كتاب الأذان: 95 باب وجوب القراءة للإمام والمأموم في الصلوات كلها. [↑](#footnote-ref-254)
255. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 104 باب القراءة في الفجر. [↑](#footnote-ref-255)
256. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 122 باب أمر النبي ج الذي لا يتم ركوعه بالإعادة. [↑](#footnote-ref-256)
257. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 89 باب ما يقول بعد التكبير. [↑](#footnote-ref-257)
258. - أخرجه البخاري في: 79 كتاب الاستئذان: 3 باب السلام اسم من أسماء الله تعالى. [↑](#footnote-ref-258)
259. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 10 باب حدثنا موسى بن إسماعيل. [↑](#footnote-ref-259)
260. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 10 باب حدثنا موسى بن إسماعيل. [↑](#footnote-ref-260)
261. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 125 باب فضل اللهم ربنا ولك الحمد. [↑](#footnote-ref-261)
262. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 112 باب فضل التأمين. [↑](#footnote-ref-262)
263. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 113 باب جهر المأموم بالتأمين. [↑](#footnote-ref-263)
264. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 128 باب يهوى بالتكبير حين يسجد. [↑](#footnote-ref-264)
265. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 51 باب إنما جعل الإمام ليؤتم به. [↑](#footnote-ref-265)
266. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 82 باب إيجاب التكبير وافتتاح الصلاة. [↑](#footnote-ref-266)
267. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 51 باب إنما جعل الإمام ليؤتم به. [↑](#footnote-ref-267)
268. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 14 باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها. [↑](#footnote-ref-268)
269. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 83 باب مرض النبي ج ووفاته. [↑](#footnote-ref-269)
270. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 39 باب حدّ المريض أن يشهد الجماعة. [↑](#footnote-ref-270)
271. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 68 باب الرجل يأتم بالإمام ويأتم الناس بالمأموم. [↑](#footnote-ref-271)
272. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 46 باب أهل العلم والفضل أحق بالإمامة. [↑](#footnote-ref-272)
273. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 46 باب أهل العلم والفضل أحق بالإمامة. [↑](#footnote-ref-273)
274. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 46 باب أهل العلم والفضل أحق بالإمامة. [↑](#footnote-ref-274)
275. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 48 باب من دخل ليؤم الناس فجاء الإمام الأول فتأخر الآخر. [↑](#footnote-ref-275)
276. - أخرجه البخاري في: كتاب العمل في الصلاة: 5 باب التصفيق للنساء. [↑](#footnote-ref-276)
277. - أخرجه البخاري في: كتاب الصلاة: 40 باب عظة الإمام بالناس في إتمام الصلاة وذكر القبلة. [↑](#footnote-ref-277)
278. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 88 باب الخشوع في الصلاة. [↑](#footnote-ref-278)
279. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 53 باب إثم من رفع رأسه قبل الإمام. [↑](#footnote-ref-279)
280. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 74 باب إقامة الصف من تمام الصلاة. [↑](#footnote-ref-280)
281. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 71 باب تسوية الصفوف عند الإقامة وبعدها. [↑](#footnote-ref-281)
282. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 71 باب تسوية الصفوف عند الإقامة وبعدها. [↑](#footnote-ref-282)
283. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 9 باب الاستهام في الأذان. [↑](#footnote-ref-283)
284. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 6 باب إذا كان الثوب ضيقًا. [↑](#footnote-ref-284)
285. - أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 116 باب استئذان المرأة زوجها في الخروج إلى المسجد وغيره. [↑](#footnote-ref-285)
286. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 13 باب حدثنا عبد الله بن محمد. [↑](#footnote-ref-286)
287. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 163 باب انتظار الناس قيام الإمام العالم. [↑](#footnote-ref-287)
288. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 34 باب قوله تعالى ﴿أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ﴾ [النساء: 166]. [↑](#footnote-ref-288)
289. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 75 سورة القيامة: 2 باب قوله (فإِذا قرأناه). [↑](#footnote-ref-289)
290. - سورة القیامة: 16. [↑](#footnote-ref-290)
291. - أخرجه البخاري في: 1 كتاب بدء الوحي: 4 باب حدثنا موسى بن إسماعيل. [↑](#footnote-ref-291)
292. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 105 باب الجهر بقراءة صلاة الفجر. [↑](#footnote-ref-292)
293. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب الأذان: 96 باب القراءة في الظهر. [↑](#footnote-ref-293)
294. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 95 باب وجوب القراءة للإمام والمأموم في الصلوات كلها. [↑](#footnote-ref-294)
295. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 11 باب وقت الظهر عند الزوال. [↑](#footnote-ref-295)
296. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 98 باب القراءة في المغرب. [↑](#footnote-ref-296)
297. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 99 باب الجهر في المغرب. [↑](#footnote-ref-297)
298. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 100 باب الجهر في العشاء. [↑](#footnote-ref-298)
299. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 74 باب من لم ير إكفار من قال ذلك متأولاً أو جاهلا. [↑](#footnote-ref-299)
300. - أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 13 باب هل يقضي الحاكم أو يفتي وهو غضبان. [↑](#footnote-ref-300)
301. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 62 باب إذا صلى لنفسه فليطول ما شاء. [↑](#footnote-ref-301)
302. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 64 باب الإيجاز في الصلاة وإكمالها. [↑](#footnote-ref-302)
303. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 65 باب من أخف الصلاة عند بكاء الصبي. [↑](#footnote-ref-303)
304. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 65 باب من أخف الصلاة عند بكاء الصبي. [↑](#footnote-ref-304)
305. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 121 باب حدّ إتمام الركوع والاعتدال فيه والطمأنينة. [↑](#footnote-ref-305)
306. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 140 باب المكث بين السجدتين. [↑](#footnote-ref-306)
307. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 133 باب السجود على سبعة أعظم. [↑](#footnote-ref-307)
308. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 139 باب التسبيح والدعاء في السجود. [↑](#footnote-ref-308)
309. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 133 باب السجود على سبعة أعظم. [↑](#footnote-ref-309)
310. - قول اصحّ امام شافعى این است: سجده بر این هفت عضو واجب است کسى که سجده بر یکىاز این اعضاى هفتگانه را ترک کند نمازش باطل است. همچنین علماى اسلام اتّفاق نظردارند، نمازگزار نباید به هنگام اداى نماز موهاى سرش را در وسط آن جمع نماید، و نباید آستین‌ها و دامن لباسش را بالا بکشد و آن‌ها را در یک جا جمع کند. عدّه‌اى معتقدند این اعمالنماز را باطل مى‌کند، امّا قول صحیح این است که این اعمال نماز را باطل نمى‌سازد ولى ازثواب آن مى‌کاهد و کسى که دست به چنین اعمالى بزند مرتکب امر خلاف مى‌شود، شرحنووى بر مسلم ، ج 4، ص 209. [↑](#footnote-ref-310)
311. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 27 باب يبدي ضَبْعيه ويجافي في السجود. [↑](#footnote-ref-311)
312. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 90 باب سترة الإمام سترة من خلفه. [↑](#footnote-ref-312)
313. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 98 باب الصلاة إلى الراحلة والبعير والشجر والرحل. [↑](#footnote-ref-313)
314. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 19 باب هل يتتبع المؤذن فاه ههنا وههنا. [↑](#footnote-ref-314)
315. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 17 باب الصلاة في الثوب الأحمر. [↑](#footnote-ref-315)
316. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 18 باب متى يصح سماع الصغير. [↑](#footnote-ref-316)
317. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 100 باب يرد المصلِّي مَن مرَّ بين يديه. [↑](#footnote-ref-317)
318. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 101 باب إثم المارّ بين يدي المصلي. [↑](#footnote-ref-318)
319. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 91 باب قدركم ينبغي أن يكون بين المصلِّي والسترة. [↑](#footnote-ref-319)
320. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 91 باب قدركم ينبغي أن يكون بين المصلِّي والسترة. [↑](#footnote-ref-320)
321. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 95 باب الصلاة إلى الأسطوانة. [↑](#footnote-ref-321)
322. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 22 باب الصلاة على الفراش. [↑](#footnote-ref-322)
323. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 103 باب الصلاة خلف النائم. [↑](#footnote-ref-323)
324. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 105 باب من قال لا يقطع الصلاة شيء. [↑](#footnote-ref-324)
325. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 99 باب الصلاة إلى السرير. [↑](#footnote-ref-325)
326. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 104 باب التطوع خلف المرأة. [↑](#footnote-ref-326)
327. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 19 باب إذا أصاب المصلي امرأته إذا سجد. [↑](#footnote-ref-327)
328. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 4 باب الصلاة في الثوب الواحد ملتحفًا به. [↑](#footnote-ref-328)
329. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 5 باب إذا صلى في الثوب الواحد فليجعل على عاتقيه. [↑](#footnote-ref-329)
330. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 4 باب الصلاة في الثوب الواحد ملتحفًا به. [↑](#footnote-ref-330)
331. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 3 باب عقد الإزار على القفا في الصلاة. [↑](#footnote-ref-331)
332. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 10 باب حدثنا موسى بن إسماعيل. [↑](#footnote-ref-332)
333. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 56 باب قول النبي ج جعلت لي الأرض مسجدًا وطهورًا. [↑](#footnote-ref-333)
334. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 122 باب قول النبي ج نصرت بالرعب مسيرة شهر. [↑](#footnote-ref-334)
335. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 48 باب هل تنبش قبور مشركي الجاهلية ويتخذ مكانها مساجد. [↑](#footnote-ref-335)
336. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 31 باب التوجه نحو القبلة حيث كان. [↑](#footnote-ref-336)
337. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 18 باب ولكل وجهة هو موليها. [↑](#footnote-ref-337)
338. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 32 باب ما جاء في القبلة. [↑](#footnote-ref-338)
339. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 48 باب هل تنبش قبور مشركي الجاهلية ويتخذ مكانها مساجد. [↑](#footnote-ref-339)
340. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 62 باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور. [↑](#footnote-ref-340)
341. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 55 باب حدثنا أبو اليمان. [↑](#footnote-ref-341)
342. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 55 باب حدثنا أبُو اليمان. [↑](#footnote-ref-342)
343. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 65 باب من بنى مسجدًا. [↑](#footnote-ref-343)
344. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 118 باب وضع الأكف على الركب في الركوع. [↑](#footnote-ref-344)
345. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 2 باب ما ينهى من الكلام في الصلاة. [↑](#footnote-ref-345)
346. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 2 سورة البقرة: 43 باب وقوموا لله قانتين أي مطيعين. [↑](#footnote-ref-346)
347. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 15 باب لا يردّ السلام في الصلاة. [↑](#footnote-ref-347)
348. - شرح نووى بر مسلم ، ج 5، ص 26. [↑](#footnote-ref-348)
349. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 75 باب الأسير أو الغريم يربط في المسجد. [↑](#footnote-ref-349)
350. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 106 باب إذا حمل جارية صغيرة على عنقه في الصلاة. [↑](#footnote-ref-350)
351. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 26 باب الخطبة على المنبر. [↑](#footnote-ref-351)
352. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 17 باب الخصر في الصلاة. [↑](#footnote-ref-352)
353. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 8 باب مسح الحصا في الصلاة. [↑](#footnote-ref-353)
354. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 33 باب حكّ البزاق باليد من المسجد. [↑](#footnote-ref-354)
355. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 36 باب ليبزق عن يساره أو تحت قدمه اليسرى. [↑](#footnote-ref-355)
356. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 34 باب حكّ المخاط بالحصى من المسجد. [↑](#footnote-ref-356)
357. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 23 باب حك البزاق باليد من المسجد. [↑](#footnote-ref-357)
358. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 36 باب ليبزق عن يساره أو تحت قدمه. [↑](#footnote-ref-358)
359. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 37 باب كفارة البزاق في المسجد. [↑](#footnote-ref-359)
360. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 24 باب الصلاة في النعال. [↑](#footnote-ref-360)
361. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 93 باب الالتفات في الصلاة. [↑](#footnote-ref-361)
362. - أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 58 باب إِذا حضر العشاء فلا يعجل عن عشائه. [↑](#footnote-ref-362)
363. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 42 باب إذا حضر الطعام وأقيمت الصلاة. [↑](#footnote-ref-363)
364. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 42 باب إذا حضر الطعام وأقيمت الصلاة. [↑](#footnote-ref-364)
365. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 42 باب إذا حضر الطعام وأقيمت الصلاة. [↑](#footnote-ref-365)
366. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 160 باب ما جاء في الثوم النِّيِّ والبصل والكراث. [↑](#footnote-ref-366)
367. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 160 باب ما جاء في الثوم النِّيِّ والبصل والكراث. [↑](#footnote-ref-367)
368. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 160 باب ما جاء في الثوم النِّيِّ والبصل والكراث. [↑](#footnote-ref-368)
369. - أخرجه البخاري في: 22 ـ كتاب السّهو: 6 ـ باب إذا لم يدر كم صلّى ثلاثاً أو أربعاً سجد سجدتين وهو جالس. [↑](#footnote-ref-369)
370. - النهایه، ابن اثیر، ج 2، ص 84. [↑](#footnote-ref-370)
371. - أخرجه البخاري في: 22 كتاب السهو: 1 باب ما جاء في السهو إذا قام من ركعتي الفريضة. [↑](#footnote-ref-371)
372. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 31 باب التوجه نحو القبلة حيث كان. [↑](#footnote-ref-372)
373. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 45 باب ما يجوز من ذكر الناس. [↑](#footnote-ref-373)
374. - أخرجه البخاري في: 17 كتاب سجود القرآن: 8 باب من سجد لسجود القارىء. [↑](#footnote-ref-374)
375. - أخرجه البخاري في: 17 كتاب سجود القرآن: 1 باب ما جاء في سجود القرآن وسنتها. [↑](#footnote-ref-375)
376. - أخرجه البخاري في: 17 كتاب سجود القرآن: 6 باب من قرأ السجدة ولم يسجد. [↑](#footnote-ref-376)
377. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 101 باب القراءة في العشاء بالسجدة. [↑](#footnote-ref-377)
378. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 155 باب الذكر بعد الصلاة. [↑](#footnote-ref-378)
379. - أخرجه البخاري في: 80 ـ كتاب الدّعوات: 37 ـ باب التعوّذ من عذاب القبر. [↑](#footnote-ref-379)
380. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 149 باب الدعاء قبل السلام. [↑](#footnote-ref-380)
381. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 149 باب الدعاء قبل السلام. [↑](#footnote-ref-381)
382. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 88 باب التعوذ من عذاب القبر. [↑](#footnote-ref-382)
383. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 155 باب الذكر بعد الصلاة. [↑](#footnote-ref-383)
384. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 155 باب الذكر بعد الصلاة. [↑](#footnote-ref-384)
385. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 89 باب ما يقول بعد التكبير. [↑](#footnote-ref-385)
386. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 18 باب المشي إلى الجمعة وقول الله جل ذكره ﴿فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾. [↑](#footnote-ref-386)
387. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 20 باب قول الرجل فاتتنا الصلاة. [↑](#footnote-ref-387)
388. - أخرجه البخاري في: 5 كتاب الغسل: 17 باب إذا ذكر في المسجد أنه جنب يخرج كما هو ولا يتيمم. [↑](#footnote-ref-388)
389. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 29 باب من أدرك من الصلاة ركعة. [↑](#footnote-ref-389)
390. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 6 باب ذكر الملائكة. [↑](#footnote-ref-390)
391. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 1 باب مواقيت الصلاة وفضلها. [↑](#footnote-ref-391)
392. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 1 باب مواقيت الصلاة وفضلها. [↑](#footnote-ref-392)
393. - ارشاد السارى، ج 1، ص 478. [↑](#footnote-ref-393)
394. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 9 باب الإبراد بالظهر في شدة الحر. [↑](#footnote-ref-394)
395. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 9 باب الإبراد بالظهر في شدة الحر. [↑](#footnote-ref-395)
396. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 9 باب الإبراد بالظهر في شدة الحر. [↑](#footnote-ref-396)
397. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 9 باب بسط الثوب في الصلاة للسجود. [↑](#footnote-ref-397)
398. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 13 باب وقت العصر. [↑](#footnote-ref-398)
399. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 13 باب وقت العصر. [↑](#footnote-ref-399)
400. - أخرجه البخاري في: 47 كتاب الشركة: 1 باب الشركة في الطعام. [↑](#footnote-ref-400)
401. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 14 باب إثم من فاتته العصر. [↑](#footnote-ref-401)
402. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 98 باب الدعاء على المشركين بالهزيمة والزلزلة. [↑](#footnote-ref-402)
403. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 36 باب من صلى بالناس جماعة بعد ذهاب الوقت. [↑](#footnote-ref-403)
404. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 16 باب فضل صلاة العصر. [↑](#footnote-ref-404)
405. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 16 باب فضل صلاة العصر. [↑](#footnote-ref-405)
406. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 26 باب فضل صلاة الفجر. [↑](#footnote-ref-406)
407. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 18 باب وقت المغرب. [↑](#footnote-ref-407)
408. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 18 باب وقت المغرب. [↑](#footnote-ref-408)
409. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب المواقيت 22 فضل العشاء. [↑](#footnote-ref-409)
410. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 24 باب النوم قبل العِشاء لمن غُلِب. [↑](#footnote-ref-410)
411. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 48 باب فص الخاتم. [↑](#footnote-ref-411)
412. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 22 باب فضل العِشاء. [↑](#footnote-ref-412)
413. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة 24 باب النوم قبل العِشاء لمن غُلِب. [↑](#footnote-ref-413)
414. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 27 باب وقت الفجر. [↑](#footnote-ref-414)
415. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 27 باب وقت الفجر. [↑](#footnote-ref-415)
416. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 104 باب القراءة في الفجر. [↑](#footnote-ref-416)
417. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 31 باب فضل صلاة الفجر في جماعة. [↑](#footnote-ref-417)
418. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 30 باب فضل صلاة الجماعة. [↑](#footnote-ref-418)
419. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 29 باب وجوب صلاة الجماعة. [↑](#footnote-ref-419)
420. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 34 باب فضل العِشاء في الجماعة. [↑](#footnote-ref-420)
421. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 46 باب المساجد في البيوت. [↑](#footnote-ref-421)
422. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 154 باب من لم ير ردّ السلام على الإمام واكتفى بتسليم الصلاة. [↑](#footnote-ref-422)
423. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 19 باب إذا أصاب ثوب المصلّى امرأته إذا سجد. [↑](#footnote-ref-423)
424. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 87 باب الصلاة في مسجد السوق. [↑](#footnote-ref-424)
425. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 31 باب صلاة الفجر في جماعة. [↑](#footnote-ref-425)
426. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 6 باب الصلوات الخمس كفارة. [↑](#footnote-ref-426)
427. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 37 باب فضل من غدا إلى المسجد ومن راح. [↑](#footnote-ref-427)
428. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 17 باب من قال ليؤذن في السفر مؤذن واحد. [↑](#footnote-ref-428)
429. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 128 باب يهوى بالتكبير حين يسجد. [↑](#footnote-ref-429)
430. - أخرجه البخاري في: 14 كتاب الوتر: 7 باب القنوت قبل الركوع وبعده. [↑](#footnote-ref-430)
431. - أخرجه البخاري في: 58 كتاب الجزية: 8 باب دعاء الإمام على من نكث عهداً. [↑](#footnote-ref-431)
432. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الدعوات: 58 باب الدعاء على المشركين. [↑](#footnote-ref-432)
433. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 25 باب علامات النبوة في الإسلام. [↑](#footnote-ref-433)
434. - ارشاد السارى، ج 1، ص 373. [↑](#footnote-ref-434)
435. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 37 باب من نسى صلاة فليصل إذا ذكرها ولا يعيد إلا تلك الصلاة. [↑](#footnote-ref-435)
436. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 1 كيف فرضت الصلوات في الإسراء. [↑](#footnote-ref-436)
437. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 11 باب من لم يتطوع في السفر دبر الصلاة وقبلها. [↑](#footnote-ref-437)
438. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 5 باب يقصر إذا خرج من موضعه. [↑](#footnote-ref-438)
439. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 1 باب ما جاء في التقصير وكم يقيم حتى يقصر. [↑](#footnote-ref-439)
440. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 2 باب الصلاة بمنى. [↑](#footnote-ref-440)
441. - أخرجه البخاري في: 25 كتاب الحج: 84 باب الصلاة بمنى. [↑](#footnote-ref-441)
442. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 40 باب الرخصة في المطر والعلة، أن يصلي في رحله. [↑](#footnote-ref-442)
443. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 14 باب الرخصة لمن لم يحضر الجمعة في المطر. [↑](#footnote-ref-443)
444. - أخرجه البخاري في: 14 كتاب الوتر: 6 باب الوتر في السفر. [↑](#footnote-ref-444)
445. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 12 باب تطوع في السفر في غير دبر الصلاة وقبلها. [↑](#footnote-ref-445)
446. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 10 باب صلاة التطوع على الحمار. [↑](#footnote-ref-446)
447. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 6 يصلى المغرب ثلاثا في السفر. [↑](#footnote-ref-447)
448. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 16 باب إذا ارتحل بعدما زاغت الشمس صلى الظهر ثم ركب. [↑](#footnote-ref-448)
449. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 30 باب من لم يتطوع بعد المكتوبة. [↑](#footnote-ref-449)
450. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 195 باب الانفتال والانصراف عن اليمين والشمال. [↑](#footnote-ref-450)
451. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 38 باب إذا أقيمت الصلاة فلا صلاة إلا المكتوبة. [↑](#footnote-ref-451)
452. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 60 باب إذا دخل المجلس فليركع ركعتين. [↑](#footnote-ref-452)
453. - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 34 باب شراء الدواب والحمير. [↑](#footnote-ref-453)
454. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 5 باب تحريض النبي ج على صلاة الليل والنوافل من غير إيجاب. [↑](#footnote-ref-454)
455. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 12 باب من تطوع في السفر في غير دبر الصلوات وقبلها. [↑](#footnote-ref-455)
456. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 33 باب صلاة الضحى في الحضر. [↑](#footnote-ref-456)
457. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 12 باب الأذان بعد الفجر. [↑](#footnote-ref-457)
458. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 12 باب الأذان بعد الفجر. [↑](#footnote-ref-458)
459. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 28 باب ما يقرأ في ركعتي الفجر. [↑](#footnote-ref-459)
460. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 27 باب تعاهد ركعتي الفجر ومن سماها تطوعا. [↑](#footnote-ref-460)
461. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 29 باب التطوع بعد المكتوبة. [↑](#footnote-ref-461)
462. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 16 باب قيام النبي ج بالليل في رمضان وغيره. [↑](#footnote-ref-462)
463. - أخرجه البخاري في: 18 كتاب تقصير الصلاة: 20 باب: إذا صلى قاعدا ثم صح أو وجد خفة تمّم ما بَقِي. [↑](#footnote-ref-463)
464. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 16 باب قيام النبي ج بالليل في رمضان وغيره. [↑](#footnote-ref-464)
465. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 10 باب كيف كان صلاة النبي ج وكم كان النبي يصلي من الليل. [↑](#footnote-ref-465)
466. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 15 باب من نام أول الليل وأحيا آخره. [↑](#footnote-ref-466)
467. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 7 باب من نام عند السحر. [↑](#footnote-ref-467)
468. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 7 باب من نام عند السحر. [↑](#footnote-ref-468)
469. - أخرجه البخاري في: 14 كتاب الوتر: 2 باب ساعات الوتر. [↑](#footnote-ref-469)
470. - أخرجه البخاري في: 14 كتاب الوتر 1 باب ما جاء في الوتر. [↑](#footnote-ref-470)
471. - أخرجه البخاري في: 14 كتاب الوتر: 4 باب ليجعل آخر صلاته وترا. [↑](#footnote-ref-471)
472. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 14 باب الدعاء والصلاة في آخر الليل. [↑](#footnote-ref-472)
473. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 36. [↑](#footnote-ref-473)
474. - أخرجه البخاري في: 27 كتاب الإيمان: 27 باب تطوع قيام رمضان من الإيمان. [↑](#footnote-ref-474)
475. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 29 باب من قال في الخطبة بعد الثناء أما بعد. [↑](#footnote-ref-475)
476. - أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 10 باب الدعاء إذا انتبه من الليل. [↑](#footnote-ref-476)
477. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 36 باب قراءة القرآن بعد الحدث وغيره. [↑](#footnote-ref-477)
478. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 10 باب كيف كانت صلاة النبي ج وكم كان النبي ج يصلى من الليل. [↑](#footnote-ref-478)
479. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 35 باب قول الله تعالى (يريدون أن يبدلوا كلام الله). [↑](#footnote-ref-479)
480. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 9 باب طول القيام في صلاة الليل. [↑](#footnote-ref-480)
481. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 11 باب صفة إبليس وجنوده. [↑](#footnote-ref-481)
482. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 64. [↑](#footnote-ref-482)
483. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 5 باب تحريض النبي ج على صلاة الليل والنوافل. [↑](#footnote-ref-483)
484. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 12 باب عقد الشيطان على قافية الرأس إذا لم يصل بالليل. [↑](#footnote-ref-484)
485. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 52 باب كراهية الصلاة في المقابر. [↑](#footnote-ref-485)
486. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 65. [↑](#footnote-ref-486)
487. - أخرجه البخاري في: 80 كتاب الدعوات: 66 باب فضل ذكر الله عز وجل. [↑](#footnote-ref-487)
488. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 81 باب صلاة الليل. [↑](#footnote-ref-488)
489. - ارشاد السارى، ج 2، ص 70. [↑](#footnote-ref-489)
490. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 18 باب ما يكره من التشديد في العبادة. [↑](#footnote-ref-490)
491. - أخرجه البخاري في: 2 كتاب الإيمان: 32 باب أحب الدين إلى الله أدومه. [↑](#footnote-ref-491)
492. - أخرجه البخاري في: 4 كتاب الوضوء: 53 باب الوضوء من النوم. [↑](#footnote-ref-492)
493. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 27 باب من لم ير بأسا أن يقول سورة البقرة وسورة كذا وكذا. [↑](#footnote-ref-493)
494. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 23 باب استذكار القرآن وتعاهده. [↑](#footnote-ref-494)
495. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 23 باب استذكار القرآن وتعاهده. [↑](#footnote-ref-495)
496. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 23 باب استذكار القرآن وتعاهده. [↑](#footnote-ref-496)
497. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 19 باب من لم يتغن بالقرآن. [↑](#footnote-ref-497)
498. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 31 باب حسن الصوت بالقراءة. [↑](#footnote-ref-498)
499. - ارشاد السارى، ج 7، ص 481. [↑](#footnote-ref-499)
500. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 48 باب أين ركز النبي ج الراية يوم الفتح. [↑](#footnote-ref-500)
501. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 25 باب علامات النبوة في الإسلام. [↑](#footnote-ref-501)
502. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 15 باب نزول السكينة والملائكة عند قراءة القرآن. [↑](#footnote-ref-502)
503. - أخرجه البخاري في: 70 كتاب الأطعمة: 30 باب ذكر الطعام. [↑](#footnote-ref-503)
504. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 80 سورة عبس. [↑](#footnote-ref-504)
505. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 16 باب مناقب أبي بن كعبس. [↑](#footnote-ref-505)
506. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 35 باب البكاء عند قراءة القرآن. [↑](#footnote-ref-506)
507. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائل القرآن: 8 باب القرّاء من أصحاب النبي ج. [↑](#footnote-ref-507)
508. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى 12 باب حدثنى خليفة. [↑](#footnote-ref-508)
509. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 45 باب قول النبي ج رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به. [↑](#footnote-ref-509)
510. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 15 باب الاغتباط في العلم والحكمة. [↑](#footnote-ref-510)
511. - أخرجه البخاري في: 44 كتاب الخصومات: 4 باب الخصوم بعضهم في بعض. [↑](#footnote-ref-511)
512. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 6 باب ذكر الملائكة. [↑](#footnote-ref-512)
513. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 106 باب الجمع بين السورتين في الركعة. [↑](#footnote-ref-513)
514. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 54 سورة اقتربت الساعة: 2 باب تجرى بأعيننا. [↑](#footnote-ref-514)
515. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 92 سورة والليل: 7 باب وما خلق الذكر والأنثى. [↑](#footnote-ref-515)
516. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 109. [↑](#footnote-ref-516)
517. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 30 باب الصلاة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس. [↑](#footnote-ref-517)
518. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 31 باب لا يتحرى الصلاة قبل غروب الشمس. [↑](#footnote-ref-518)
519. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 30 باب الصلاة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس. [↑](#footnote-ref-519)
520. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 11 باب صفة إبليس وجنوده. [↑](#footnote-ref-520)
521. - أخرجه البخاري في: 22 كتاب السهو: 8 باب إذا كُلِّم وهو يصلي فأشار بيده واستمع. [↑](#footnote-ref-521)
522. - أخرجه البخاري في: 9 كتاب مواقيت الصلاة: 33 باب ما يصلي بعد العصر من الفوائت ونحوها. [↑](#footnote-ref-522)
523. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 14 باب كم بين الأذان والإقامة. [↑](#footnote-ref-523)
524. - فتح البارى، ج 2، ص 81. [↑](#footnote-ref-524)
525. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 16 باب بين كل أذانين صلاة لمن شاء. [↑](#footnote-ref-525)
526. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 31 باب غزوة ذات الرقاع. [↑](#footnote-ref-526)
527. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى: 31 باب غزوة ذات الرقاع. [↑](#footnote-ref-527)
528. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى: 31 باب غزوة ذات الرقاع. [↑](#footnote-ref-528)
529. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى: 31 باب غزوة ذات الرقاع. [↑](#footnote-ref-529)
530. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 2 باب فضل الغسل يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-530)
531. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 2 باب فضل الغسل يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-531)
532. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 161 باب وضوء الصبيان ومتى يجب عليهم الغسل. [↑](#footnote-ref-532)
533. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 15 باب من أين تؤتى الجمعة. [↑](#footnote-ref-533)
534. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الجمعة: 16 باب وقت الجمعة إذا زالت الشمس. [↑](#footnote-ref-534)
535. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 124. [↑](#footnote-ref-535)
536. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 3 باب الطيب للجمعة. [↑](#footnote-ref-536)
537. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 6 باب الدهن للجمعة. [↑](#footnote-ref-537)
538. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 12 باب هل على من لم يشهد الجمعة غسل من النساء والصبيان وغيرهم. [↑](#footnote-ref-538)
539. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 4 باب فضل الجمعة. [↑](#footnote-ref-539)
540. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 36 باب الإنصات يوم الجمعة والإمام يخطب. [↑](#footnote-ref-540)
541. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 37 باب الساعة التي في يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-541)
542. - أخرجه البخاري في: 60 كتاب الأنبياء: 54 باب حدثنا أبو اليمان. [↑](#footnote-ref-542)
543. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 40 باب قول الله تعالى: (فإِذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض). [↑](#footnote-ref-543)
544. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 35 باب غزوة الحديبية. [↑](#footnote-ref-544)
545. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 27 باب الخطبة قائما. [↑](#footnote-ref-545)
546. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 38 باب إذا نفر الناس عن الإمام في صلاة الجمعة فصلاة الإمام ومن بقى جائزة. [↑](#footnote-ref-546)
547. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 7 باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء. [↑](#footnote-ref-547)
548. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 33 باب من جاء والإمام يخطب صلى ركعتين خفيفتين. [↑](#footnote-ref-548)
549. - أخرجه البخاري في: 19 كتاب التهجد: 25 باب ما جاء في التطوع مثنى مثنى. [↑](#footnote-ref-549)
550. - أخرجه البخاري في، 11 كتاب الجمعة: 10 باب ما يقرأ في صلاة الفجر يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-550)
551. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 19 باب موعظة الإمام النساء يوم العيد. [↑](#footnote-ref-551)
552. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 19 موعظة الإمام النساء يوم العيد. [↑](#footnote-ref-552)
553. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 7 باب المشي والركوب إلى العيد، والصلاة قبل الخطبة بغير أذان ولا إقامة. [↑](#footnote-ref-553)
554. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 7 باب المشي والركوب إلى العيد، والصلاة قبل الخطبة بغير أذان ولا إقامة. [↑](#footnote-ref-554)
555. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 8 باب الخطبة بعد العيد. [↑](#footnote-ref-555)
556. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 6 باب الخروج إلى المصلى بغير منبر. [↑](#footnote-ref-556)
557. - أخرجه البخاري في: 8 كتاب الصلاة: 2 باب وجوب الصلاة في الثياب. [↑](#footnote-ref-557)
558. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 3 باب سنة العيدين لأهل الإسلام. [↑](#footnote-ref-558)
559. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب العيدين: 2 باب الحراب والدرق يوم العيد. [↑](#footnote-ref-559)
560. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 182. [↑](#footnote-ref-560)
561. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 79 باب اللهو بالحراب ونحوها. [↑](#footnote-ref-561)
562. - أخرجه البخاري في: 15 كتاب الاستسقاء: 4 باب تحويل الرداء في الاستسقاء. [↑](#footnote-ref-562)
563. - أخرجه البخاري في: 15 كتاب الاستسقاء: 22 باب رفع الإمام يده في الاستسقاء. [↑](#footnote-ref-563)
564. - أخرجه البخاري في: 11 كتاب الجمعة: 35 باب الاستسقاء في الخطبة يوم الجمعة. [↑](#footnote-ref-564)
565. - أخرجه البخاري في: 59 كتاب بدء الخلق: 5 باب ما جاء في قوله (وهو الذي أرسل الرياح بُشْراً بين يدى رحمته). [↑](#footnote-ref-565)
566. - سوره احقاف :46 24. [↑](#footnote-ref-566)
567. - أخرجه البخاري في: 15 كتاب الاستسقاء: 26 باب قول النبي ج نصرت بالصبا. [↑](#footnote-ref-567)
568. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 2 باب الصدقة في الكسوف. [↑](#footnote-ref-568)
569. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 4 باب خطبة الإمام في الكسوف. [↑](#footnote-ref-569)
570. - أخرجه البخاري في: 21 كتاب العمل في الصلاة: 11 باب إذا تفلتت الدابة في الصلاة. [↑](#footnote-ref-570)
571. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 7 باب التعوذ من عذاب القبر في الكسوف. [↑](#footnote-ref-571)
572. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 24 باب من أجاب الفتيا بإرشاد اليد والرأس. [↑](#footnote-ref-572)
573. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 9 باب صلاة الكسوف في جماعة. [↑](#footnote-ref-573)
574. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 8 باب طول السجود في الكسوف. [↑](#footnote-ref-574)
575. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 1 باب الصلاة في كسوف الشمس. [↑](#footnote-ref-575)
576. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 14 باب الذكر في الكسوف. [↑](#footnote-ref-576)
577. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب الكسوف: 1 باب الصلاة في كسوف الشمس. [↑](#footnote-ref-577)
578. - أخرجه البخاري في: 16 كتاب صلاة الكسوف: 1 باب الصلاة في كسوف الشمس. [↑](#footnote-ref-578)
579. - أخرجه البخاري في: 32 كتاب الجنائز: 33 باب قول النبي ج يعذب الميت ببعض بُكاء أهله عليه. [↑](#footnote-ref-579)
580. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 54 باب البكاء عند المريض. [↑](#footnote-ref-580)
581. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 32 باب زيارة القبور. [↑](#footnote-ref-581)
582. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 34 باب ما يكره من النياحة على الميت. [↑](#footnote-ref-582)
583. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 229. [↑](#footnote-ref-583)
584. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 32 باب قول النبي ج يعذب الميت ببعض بكاء أهله عليه. [↑](#footnote-ref-584)
585. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 229. [↑](#footnote-ref-585)
586. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 33 باب قول النبي ج يعذب الميت ببعض بكاء أهله عليه. [↑](#footnote-ref-586)
587. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازى: 8 باب قتل أبي جهل. [↑](#footnote-ref-587)
588. - سورة نمل: 8. [↑](#footnote-ref-588)
589. - سورة فاطر: 22. [↑](#footnote-ref-589)
590. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 33 باب قول النبي ج يعذب الميت ببعض بكاء أهله عليه. [↑](#footnote-ref-590)
591. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 34 باب ما يكره من النياحة على الميت. [↑](#footnote-ref-591)
592. - شرح نووى بر مسلم، ج 6، ص 228، و ارشاد السارى، ج 2، ص 400. [↑](#footnote-ref-592)
593. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 41 باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن. [↑](#footnote-ref-593)
594. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 46 باب ما ينهى عن النوح والبكاء والزجر عن ذلك. [↑](#footnote-ref-594)
595. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 60 سورة الممتحنة: 3 باب إذا جاءك المؤمنات يبايعنك. [↑](#footnote-ref-595)
596. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 30 باب اتباع النساء الجنائز. [↑](#footnote-ref-596)
597. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 8 باب غسل الميت ووضوئه بالماء والسدر. [↑](#footnote-ref-597)
598. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: باب ما يستحب أن يغسل وترا. [↑](#footnote-ref-598)
599. - أخرجه البخاري في: 33 كتاب الجنائز: 11 باب مواضع الوضوء من الميت. [↑](#footnote-ref-599)
600. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 28 باب إذا لم نجد كفنا إلا ما يوري رأسه أو قدميه غطى رأسه. [↑](#footnote-ref-600)
601. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 19 باب الثياب البيض للكفن. [↑](#footnote-ref-601)
602. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 18 باب البرود والحبرة والشملة. [↑](#footnote-ref-602)
603. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنازة: 52 باب السرعة بالجنازة. [↑](#footnote-ref-603)
604. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 59 باب من انتظر حتى تدفن. [↑](#footnote-ref-604)
605. - أخرجه البخاري في: 13 كتاب الجنائز:58 باب فضل اتباع الجنائز. [↑](#footnote-ref-605)
606. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 86 باب ثناء الناس على الميت. [↑](#footnote-ref-606)
607. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 42 باب سكرات الموت. [↑](#footnote-ref-607)
608. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 4 باب الرجل ينعى إلى أهل الميت بنفسه. [↑](#footnote-ref-608)
609. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 61 باب الصلاة على الجنائز بالمصلى والمسجد. [↑](#footnote-ref-609)
610. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 65 باب التكبير على الجنازة أربعاً. [↑](#footnote-ref-610)
611. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 55 باب الصفوف على الجنازة. [↑](#footnote-ref-611)
612. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الأذان: 161 باب وضوء الصبيان ومتى يجب عليهم الغسل والطهور وحضورهم الجماعة. [↑](#footnote-ref-612)
613. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 67 باب الصلاة على القبر بعد ما يدفن. [↑](#footnote-ref-613)
614. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 47 باب القيام للجنازة. [↑](#footnote-ref-614)
615. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 48 باب متى يقعد إذا قام للجنازة. [↑](#footnote-ref-615)
616. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 49 باب من تبع جنازة فلا يقعد حتى توضع عن مناكب الرجال، فإن قعد أمر بالقيام. [↑](#footnote-ref-616)
617. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 50 باب من قام لجنازة يهودي. [↑](#footnote-ref-617)
618. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 50 باب من قام لجنازة يهودي. [↑](#footnote-ref-618)
619. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 63 باب الصلاة على النفساء إذا ماتت في نفاسها. [↑](#footnote-ref-619)
620. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 4 باب ما أدى زكاته فليس بكنز. [↑](#footnote-ref-620)
621. - شرح نووى بر مسلم، ج 7، ص 49 ـ 52. [↑](#footnote-ref-621)
622. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 45 باب ليس على المسلم في فرسه صدقة. [↑](#footnote-ref-622)
623. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 49 باب قول الله تعالى وفي الرقاب. [↑](#footnote-ref-623)
624. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 71 باب صدقة الفطر على العبد وغيره من المسلمين. [↑](#footnote-ref-624)
625. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 74 باب صدقة الفطر صاعًا من تمر. [↑](#footnote-ref-625)
626. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 73 باب صدقة الفطر صاعًا من طعام. [↑](#footnote-ref-626)
627. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 75 باب صاع من زبيب. [↑](#footnote-ref-627)
628. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 48 باب الخيل لثلاثة. [↑](#footnote-ref-628)
629. - أخرجه البخاري في: 83 كتاب الأيمان والنذور: 8 باب كيف كانت يمين النبي ج. [↑](#footnote-ref-629)
630. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 43 باب زكاة البقر. [↑](#footnote-ref-630)
631. - أخرجه البخاري في: 79 كتاب الاستئذان: 3 باب من أجاب بلبيك وسعديك. [↑](#footnote-ref-631)
632. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 13 باب المكثرون هم المقلون. [↑](#footnote-ref-632)
633. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 4 باب ما أدى زكاته فليس بكنز. [↑](#footnote-ref-633)
634. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 11 سورة هود: 2 باب قوله وكان عرشه على الماء. [↑](#footnote-ref-634)
635. - أخرجه البخاري في: 93 كتاب الأحكام: 32 باب بيع الإمام على الناس أموالهم وضياعهم. [↑](#footnote-ref-635)
636. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة على الأقارب. [↑](#footnote-ref-636)
637. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 16 باب بمن يُبدأ بالهدية. [↑](#footnote-ref-637)
638. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 48 باب الزكاة على الزوج والأيتام في الحجر. [↑](#footnote-ref-638)
639. - أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 14 باب وعلى الوارث مثل ذلك. [↑](#footnote-ref-639)
640. - أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 1 باب في فضل النفقة على الأهل. [↑](#footnote-ref-640)
641. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الأذان: 29 باب الهدية للمشركين. [↑](#footnote-ref-641)
642. - أخرجه البخاري في: 23 كتاب الجنائز: 95 باب موت الفجأة البغتة. [↑](#footnote-ref-642)
643. - أخرجه البخاري في: 78 كتاب الأدب: 33 باب كل معروف صدقة. [↑](#footnote-ref-643)
644. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد: 128 باب من أخذ بالركاب ونحوه. [↑](#footnote-ref-644)
645. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 27 باب قول الله تعالى ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٦﴾. [↑](#footnote-ref-645)
646. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 9 باب الصدقة قبل الرد. [↑](#footnote-ref-646)
647. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 9 باب الصدقة قبل الرد. [↑](#footnote-ref-647)
648. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 9 باب الصدقة قبل الرد. [↑](#footnote-ref-648)
649. - أخرجه البخاري في: 97 كتاب التوحيد: 23 باب قول الله تعالى (تعرج الملائكة والروح إليه). [↑](#footnote-ref-649)
650. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 10 اتقوا النار ولو بشق تمرة. [↑](#footnote-ref-650)
651. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 49 باب من نوقش الحساب عذِّب. [↑](#footnote-ref-651)
652. - أخرجه البخاري في: 65 كتاب التفسير: 9 سورة التوبة: 11 باب قوله ﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ﴾. [↑](#footnote-ref-652)
653. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 35 باب فضل المنيحة. [↑](#footnote-ref-653)
654. - أخرجه البخاري في: 77 كتاب اللباس: 9 باب جيب القميص من عند الصدر وغيره. [↑](#footnote-ref-654)
655. - فتح الباری: ج3، ص: 238. [↑](#footnote-ref-655)
656. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 14 باب إذا تصدق على غني وهو لا يعلم. [↑](#footnote-ref-656)
657. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 25 باب أجر الخادم إذا تصدق بأمر صاحبه غير مفسد. [↑](#footnote-ref-657)
658. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 17 باب من أمر خادمه بالصدقة ولم يناول بنفسه. [↑](#footnote-ref-658)
659. - أخرجه البخاري في: 67 كتاب النكاح: 84 باب صوم المرأة بإذن زوجها تطوعًا. [↑](#footnote-ref-659)
660. - أخرجه البخاري في: 69 كتاب النفقات: 5 باب نفقة المرأة إذا غاب عنها زوجها نفقة الولد. [↑](#footnote-ref-660)
661. - شرح نووی بر مسلم: ج7، ص: 122. [↑](#footnote-ref-661)
662. - أخرجه البخاري في: 30 كتاب الصوم: 4 باب الريان للصائمين. [↑](#footnote-ref-662)
663. - أخرجه البخاري في: 56 كتاب الجهاد والسير: 37 باب فضل النفقة في سبيل الله. [↑](#footnote-ref-663)
664. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 15 باب هبة المرأة لغير زوجها. [↑](#footnote-ref-664)
665. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 1 باب الهبة وفضلها والتحريض عليها. [↑](#footnote-ref-665)
666. - أخرجه البخاري في: 10 كتاب الزكاة: 36 باب من جلس في المسجد ينتظر الصلاة وفضل المساجد. [↑](#footnote-ref-666)
667. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 11 باب أي الصدقة أفضل. [↑](#footnote-ref-667)
668. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 18 لا صدقة إلا عن ظهر غني. [↑](#footnote-ref-668)
669. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 18 باب لا صدقة إلا عن ظهر غنى. [↑](#footnote-ref-669)
670. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 50 باب الاستعفاف عن المسئلة. [↑](#footnote-ref-670)
671. - أخرجه البخاري في: 3 كتاب العلم: 13 باب من يرد الله به خيرًا يفقهه في الدين. [↑](#footnote-ref-671)
672. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 35 باب قول الله تعالى (لا يسألون الناس إلحافَا). [↑](#footnote-ref-672)
673. - أخرجه البخاري في: 34 كتاب الزكاة: 52 باب من سأل الناس تكثرًا. [↑](#footnote-ref-673)
674. - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 15 باب كسب الرجل وعمله بيده. [↑](#footnote-ref-674)
675. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 51 باب من أعطاه الله شيئًا من غير مسألة ولا إشراف نفس. [↑](#footnote-ref-675)
676. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 5 باب من بلغ ستين سنة فقد أعذر الله إليه في العمر. [↑](#footnote-ref-676)
677. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 5 باب من بلغ ستين سنة فقد أعذر الله إليه في العمر. [↑](#footnote-ref-677)
678. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 10 باب ما يتقي من فتنة المال. [↑](#footnote-ref-678)
679. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 10 باب ما يتقي من فتنة المال. [↑](#footnote-ref-679)
680. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 15 باب الغنى غنى النفس. [↑](#footnote-ref-680)
681. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 7 باب ما يحذر من زهرة الدنيا والتنافس فيها. [↑](#footnote-ref-681)
682. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 47 باب الصدقة على اليتامى. [↑](#footnote-ref-682)
683. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 50 باب الاستعفاف عن المسئلة. [↑](#footnote-ref-683)
684. - أخرجه البخاري في: 81 كتاب الرقاق: 17 باب كيف كان عيش النبي ج وأصحابه وتخليهم من الدنيا. [↑](#footnote-ref-684)
685. - أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 19 باب ما كان النبي ج يعطي المؤلفة قلوبهم وغيرهم من الخمس ونحوه. [↑](#footnote-ref-685)
686. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 19 باب كيف يقبض العبد والمتاع. [↑](#footnote-ref-686)
687. - ارشاد السارى، ج 4، ص 351. [↑](#footnote-ref-687)
688. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 53 باب قول الله تعالى ﴿لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗاۗ﴾. [↑](#footnote-ref-688)
689. - أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 19 باب ما كان النبي ج يعطي المؤلفة قلوبهم وغيرهم من الخمس ونحوه. [↑](#footnote-ref-689)
690. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 14 باب ابن أخت القوم ومولى القوم منهم. [↑](#footnote-ref-690)
691. - أخرجه البخاري في: 63 كتاب مناقب الأنصار: 1 باب مناقب الأنصار. [↑](#footnote-ref-691)
692. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 56 باب غزوة الطائف. [↑](#footnote-ref-692)
693. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 56 باب غزوة الطائف. [↑](#footnote-ref-693)
694. - أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 19 باب ما كان النبي ج يعطي المؤلفة قلوبهم وغيرهم من الخمس ونحوه. [↑](#footnote-ref-694)
695. - أخرجه البخاري في: 57 كتاب فرض الخمس: 15 باب ومن الدليل على أن الخمس لنوائب المسلمين. [↑](#footnote-ref-695)
696. - أخرجه البخاري في: 6 كتاب الأنبياء: 6 باب قول الله تعالى ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ﴾. [↑](#footnote-ref-696)
697. - أخرجه البخاري في: 64 كتاب المغازي: 61 باب بعث علي ابن أبي طالب عليه السلام وخالد بن الوليدس إلى اليمن قبل حجة الوداع. [↑](#footnote-ref-697)
698. - أخرجه البخاري في: 66 كتاب فضائِل القرآن: 36 باب من رايا بقراءة أو تأكل به أو فخر به. [↑](#footnote-ref-698)
699. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 25 باب علامات النبوة في الإسلام. [↑](#footnote-ref-699)
700. - أخرجه البخاري في: 61 كتاب المناقب: 25 باب علامات النبوة في الإسلام. [↑](#footnote-ref-700)
701. - أخرجه البخاري في: 88 كتاب استتابة المرتدين: 7 باب من ترك قتال الخوارج للتألف، وأن لا ينفر الناس عنه. [↑](#footnote-ref-701)
702. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 57 باب أخذ صدقة التمر عند صرام النخل. [↑](#footnote-ref-702)
703. - أخرجه البخاري في: 45 كتاب اللقطة: 45 باب إذا وجد تمرة في الطريق. [↑](#footnote-ref-703)
704. - أخرجه البخاري في: 34 كتاب البيوع: 4 باب ما يتنزه من الشبهات. [↑](#footnote-ref-704)
705. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 62 باب إذا تحولت الصدقة. [↑](#footnote-ref-705)
706. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 62 باب إذا تحولت الصدقة. [↑](#footnote-ref-706)
707. - أخرجه البخاري في: 51 كتاب الهبة: 7 باب قبول الهدية. [↑](#footnote-ref-707)
708. - أخرجه البخاري في: 24 كتاب الزكاة: 64 باب صلاة الإمام ودعائه لصاحب الصدقة. [↑](#footnote-ref-708)